اکبر نامہ

از

ابوالفضل

حصّہ (۱)

رام نرائن لال بینی مادھو

۳ کٹرہ روڈ

الہ آباد

الہ آباد لیتھو گرافر اینڈ پرنٹرز ۲۶ اے کتھا رہل روڈ الہ آباد میں چھپی

الله اکبر چه دریافتست ژرف و شناختی شگرف که حقیقت پذیران دقیقه رس و روشن ضمیران صبح نفس که باریک بینان جداول آفرینش و پرکارکشایان لوحهٔ دانش و بینش اند در ترکیب عنصری و پیکر هیولانی نقدے گرانمایه و گوہرے والا طبع که در کالبد قیمت نگنجد و میزان قیاس بر نسنجد و بکیال گفت در نیاید و از مقیاس اندیشه بیرون باشد غیر از سخن که نسیمیست متحرک و ہوائے متموج نیافته اند و چرا چنیں نباشد که سرانجام دار الملک معنے بے دستیارے آں امکان نپذیرد و معمورے خراب آباد صورت بے مددگارے آں در اندیشه نگذرد مثنوی

ایں چه سخن بود که شد آشکار	پرده برانداخت ز ہژده ہزار
نیست دریں بزم بسر مستیش	نیست حریفے بزبر دستیش
کارکشا اوست دریں کارگاه	صدر نشیں اوست دریں بارگاه
ہرچه در آید بدل اہل ہوش	دل بزبان گفت و زباں زد بگوش
از درِ دل ہم بدرِ دل رہش	ناطقه و سامعه جولانگہش
ماه سخن را بر صدگاه ہوشش	مشرق و مغرب ز زبانست و گوش

چنانچه بپایه والاے آں نردبان آسمان تواں رسید بپاے بادپیماے خرد در بیداے ناپیداے طبیعت آں قدم نتواں زد آتشے مزاجست باد نهاد خاکے طبیعتے آب نما منعکس آتشکدهٔ دل اوج پروازش بزمگاه ہوا گرمی بازارش با آب آرام گاہش صفحهٔ خاک مرتبه شناسان صفوف غربت فراخور دید و دریافت خود چنانچه سپه سالار انجمن معنے بل خلف صدق دل دانشمند موبدان دانش آتشکدهٔ خاطر ابوالآباے ضمیر انکاشتند حاصهٔ سخنے

که زیب فهرست نسخهٔ مفاخر و زینت دیباچهٔ مجموعهٔ معالی باشد یعنی مدح کدخدائی آسمان و زمین و حمد داد ارجان و تن آفرین هم آغاز را پایهٔ سرفرازی و هم انجام را پایهٔ دلنوازی هم قافله سالار سخن وران و هم شهریار سخنوری چراغ کلبهٔ تاریک نشینان انیس وحدتسرای خلوت گزینان درد افزای باطن مشتاقان کوی خدا جوئی مرهم بند ناسور خسته درونان کنج ناشکیبائی نوشداروی شوراب نوشان اشک حسرت مومیائی شکسته دلان زاویهٔ خاموشی رزم آرای دلاوران هنگامهٔ عشق بزم افروز معشوق مزاجان بارگاه اطمینان تشنه لبان دریافت را استسقا بخش گرسنه دلان بادیهٔ جویائی را جوع افزا ازین جاست که خرد پروران بیدار دل با همه سراسیمگی شوق و بے آرامی شغف دست فکرت از دامن هودج کبریا کوتاه داشته تشنه لب و آبله پاے هزاران جوش و خروش فرو خورده مهر خموشی برلب نهاده اند و بدستیاری انصاف پاے ادب در دامن عجز پیچیده و رانچه شایانی آنرا از عطیه خانه تقدیر نداده باشند شروع نکرده اند ـ بیت

راه کمال ترا حرف لفظ ریگ دشت — عالم علم ترا شهر سخن روستا
بر درت اندیشه را شحنهٔ غیرت زند — لطمهٔ حیرت بروے و سیلے جهل از قفا

یعنی سپاس ایزد بیچون از احاطهٔ امکان بیرون ست و ستایش خداوند بیهمال از احصاے اکوان افزون ـ شعر

حدیث آنجا که از یزدان شناسیست — سپاس اندیشے مانا سپاسیست
توجرات بین که همت میزند جوشش — که گیرد قطره دریا را در آغوشش
نه پنداری که حرفش در کتابیست — که این حرف کتان و ماهتابیست
سخن را چند باشی محمل آرا ے — بدست آویز عجز اینجا بنه پاے

هرگاه زمینیان را آسمانیان را رابطهٔ مناسبت مفقود و خاکیان را با افلاکیان راه سخن مسدود باشد مکانیان را بلامکانیان چه نسبت خواهد بود تا حصهٔ من ذرهٔ خاک نشین با نسبت آفتاب عالمتاب قدس چه باشد محبوس مطمورهٔ امکان و حدوث را به بادیه پیمائی عرصهٔ وجوب و قدم چه حد و کدام یارا ذرهٔ سرگشته بے سروپا را در شعشعهٔ نیر جهان افروز بجز هواداری چه بهره و قطره

شبنم را با بحر زخار و ابر مدرار بخلاف خشک چه نصیبه ہیہات اگر ذرہ ازاں فروغ بخش انجمن ہستی گوید اگرچہ او را می شناسد شد و او را می گوید اما از دو می گوید و او را می جوید لیکن تنگنائے ظلمت را با ساخت نور چہ نسبت و عدم مطلق را با وجود بحت چہ مناسبت آفریدہ ہرگاہ کامبتائے شناسائی تواند شد تا دمے چند در ہولے صنائع بدائع مکنونات او زند یا قدمے چند در صحرائے ادراک مخزونات او نہد اورا در معرض ستایش آفریدگار در آمدن چگونہ سزد بارہ نایافتہ را از خلوت سرائے سلطان سخن گفتن خود را در مضحکۂ انام انداختن و سخرۂ ہنگامۂ عوام ساختن است۔ شعر

پائے سخن را کہ درازست دست	سنگ سراپردۂ تو سر شکست
گرچہ سخن فربہ و جان پرورست	چونکہ بخوان تو رسد لاغرست

اے برتر از کرسیِ عقول و اوہام و اے والاتر از ساخت عناصر و اجرام چوں معرفت ذات و صفات بخشندے معلوم شد کہ سپاسدارے بر ہمت ما لازم نکردی و چوں نعمت بے منتہا عنایت نہ کردی مفہوم شد کہ بردست ما شکر گذاری واجب نفرمودے۔ چوں در گفتار بستہ دیدم در گاہ کردار کشودہ یافتم۔ بخود۔ بخود گفتم کہ اگر توانائی سخن سرائے نداری و بادیہ پیمائی نیستوانی کرد آزردہ مباش کہ ایں طریق چرب زبانان تہیدست ست کہ لفظ را بفریب دلائگی بہائے معنی فروشند حمدی کہ از روی فرمان جہان مطاع سلطان خرد بر ذمت گرامے خانوادہ امکانے واجب شمرندانست کہ گوہر شب تاب خرد را از بخششہائے مہین مبدار فیاضست بچراغ روشنائی ساختہ در رفت و روب عرصۂ باطن و ظاہر کوشند اگر منتظمان کارگاہ قضا و قدر فردے از افراد بنی آدم را در لباس تجرد و تنہائی داشتہ اند نخستیں کمر ہمت در اصلاح خود بندد آنگاہ در فلاح دیگراں کوشش نماید اگر بجانب جمعیت آباد تعلق و تکثر کہ در سلسلۂ نظام کون و فساد ازاں ہم گریز نیست آوردہ اند کہ اگر فرمان رواست اصلاح دیگرانرا بر صلاح خود مقدم دارد کہ مقصود از شبانی پاسبانی رمہ است و غرض از سلطانی نگاہبانی ہمہ و افر فرمانبردار است نخستیں برادامر من لہ الامر اقدام نماید پس نہانخانۂ دل خود را از خواہش گراں پائے و خشم سبک سرپاک سازد تا بایں زیست و رفتار بستایش داد ار بیچون و پروردگار

درون و بیرون متخلق و متحقق گردد چون میان من و دل سخن با بنجار سید عقل سرگردان را
منزل در دور نمود اندیشه را وقت بقدر خوش شد خاطر حیرت زده اگرچه از دشواری و
درازی راه آزردگی داشت اما از آهنگ سازراه و نوید وصول خوش وقت گشته بود که
ناگاه دل دوربین را بازپای اندیشه بسنگ آمد که مقصود از ستایش الهی نه آنست که
صفات کمال او را دریابد و آنرا بدرگاه او نسبت دهد یا نعمتهاے بے انتہای قدم را در شمارد
و در برابر آن متاع ستودگی حدوث آلود خود را پیش کشد تا این را حوصله بشری برنه
داند و از پس ماندگان پیش گاه سپاس گزاری باشد یا آنکه خویشتن آرائی خود را ثنا خوانی
الهی نام نهد و از تاریکی راه و باریکی مقصود افکار خاطر گردد طبع حیله جوئی این را غنیمت
دانسته از حمد باز ماند و آغاز در اینچه حیله ساز وقت مقصود وا نموده است نماید بلکه از حمد خدا
آنست که این نفس سپاس دوست خود آرای خود فروشش را بر استان بندگی در پایه نیاز
و سرافگندگی داشته از طاق نظر خود بین خویش افگند تا معنی بیچارگی او بصورت نیازمندی
آراسته شود و ظاهر و باطن او بفروتنی سرمایگی پیرایه گیرد تا شایستگی کنار مقصود را سزد
و بجد دادار جان آفرین گراید و چون این متاع سپاس گزاری در بنگاه بشری فراوان
علی الخصوص در معامله جای این راقم بے اندازه است چرا از حمد ایزدی باز مانم و از شکر
سرمدی تقاعد کنم همان بهتر که از آفت مکراندوزی این خود سرای برآمد خود را آماده بسپاس
بلند گردانم از دانجا که مقصد بلند بود و مطلب ارجمند زبان سخن ساز را دل رخصت نمی داد و
دل معامله فهم از حیرت سر برنمی آورد نه فطرت می گذاشت که مثل نادانان هنگامهٔ تقلید
بدستیاری حرف و صورت در پیشگاه ثنا خوانی خداوند جل جلاله درآمده باستعارات مستعار
و عبارات متبذل خرسند گردد و نه همت سپاس دوست راضی می شد که مثل دانایان کم حوصله
دل از جستجوے او باز داشته لب از گفتگوے او بربندد و بیک اقرار ناقص که در معامله بخلاف
آن طریق مستمر دارد عجز وا نموده خود را از نیک ایشان راست گوی ظاهر کند زمانے دراز در
اندیشه ماندم نه سر خروشیدن بود و نه دماغ خموشیدن که ناگاه از خرد که فروغ هستی از دست
درے از روشنائی کشودند و دل هرزه گرد را گردن امید بکمند مقصود بسته آمد پیام آگهی بگوش

توفیق رسید که اے نقش طراز نگارستان معنی کتاب تصنیف می کنی که دیباچه را بحمد آرایش دہی حال فرماں روائے زمین و زماں گوہر تاج بادشاہان می نویسی و سپاس ایزدی بتحریر میرود و نیایش خدائے بتصویر می آید حمد را حمد نی باید چه مصنوعات صانع بر کمال حمدیست از دادار پاک که بزبان بے زبانی ادا شده آگاه دلاں آباد باطن را بدریافت ایں پذیرائی نور مطلق می گرداند و بسایهٔ بلند پایه حامدیت که بالذات منصب والائے بزرگ نہاد وجوب وجود ست میرساند و پیداست که در عالم عنصر عظیم تر اثری و شریف تر گوہری از وجود گرامی پادشاہان والا شکوه که سرانجام نظام ظاہر عالم وابسته بد سنباری ہمت قدسی اعتصام ایشانست نداده اند و بیقین کار جہانی به تنی سپردن و مہم عالمی بشخصی گذاشتن جہان معنی در و نہادنست بلکه جان. جہان معنی ساختن خصوصاً گیتی آرائی که آہنگ دریافت شمائم نسایم بہارستان معنوی داشته بر سریر کامروائی سربلند باشد سیما خدیو زمانی که با ایں دو حالت شکرف از سرچشمه باطن سیراب دل و شاداب خاطر شود خاصه آن قبله گاه خدا آگاهان که بتائید ایزدی ازیں مراتب فراتر شده زنگ آمیز نگارین خانه معانی و بزم افروز شبستان حقائق شده محرم خلوت کدهٔ شہود و انیس صفوت سرائے وحدت گشته بخت بیدار بر تخت اقبال نشیند و فرمانروائے صورت معنی و عقده کشائی ظاہر و باطن بدو تفویض یابد چنانچه طرازنده اورنگ شاہی و فرازنده لوای ظل اللّٰہی زبان مسعود ماست که مجموعهٔ نقشبندان فہم و خرد بل کارنامهٔ صنعتگران ازل و ابد است باچنیں اسباب فراوان حمد حقیقی که تو داری چگونه دریں تگاپو سرگرداں مانده از شنیدن ایں پیام روح پرور صبح دولت دمید سرمایهٔ سعادت جاوید میسر شد دیدهٔ اُمید روشن گشت عالم صورت رواج گرفت ملک معنی ابتہاج یافت دامن مقصود بدست افتاده چہرهٔ مطلوب در نظر آمد - سبحان الله ایں چه سرّیست بدیع که در کتابہائے روزگار سپاس دادار پاک برائے زیور کتاب می آرند و درینجا کتاب را برائے ثنائے ایزد جان آفریں می آرایند در صحائف جہانبانان حمد را بطفیل مقصود بزبان می رانند و دریں شگرفنامه مقصود را بطفیل ستایش می نگارند در روش قدیم ستایش حضرت معبود گفتار بود و دریں تازه بارگاه خرد شناسا را ثنا خوانی کردار ست سوابق در محامد الہی بسخن التجا می بردند و دریں دیباچه بدیع رقسم

بانسان کامل که پادشاه حق پرست ست پناه می برند یعنی آن خدیو جهان که بدولت
خداجوئی و خدایابی او نقاب از میان ظاهر و باطن برخاسته و در فرقهٔ ارباب تجرد و اصحاب
تعلق محبت پدید آمد و حجاب از پیش صورت و معنی مرتفع گشته غفلت که راه مخالفت
هشیاری می رفت باز آمده از ملازمان شعورست تقلید که از اقلیم تحقیق بر آمده شورانگیزی
می کرد امروز طیلسان تحقیق بر دوشش گرفته از مسترشدان درگاه ست خودپرستی کورباطن
که خداپرستی گذاشته خلق پرستی کردی چشم بینا یافته سرافگنده و شرمنده بعبادت گاه
ایزدپرستی درآمد حسد و ناتوان بینی که باد مالیخولیا در سر و سودای جنون در دماغ داشته
با دادار دانای توانا دم منازعت و مسارعت می زد خرد رهنمائی حاصل کرده از گروه مستغفران
درگاه عظمت و طبقهٔ مساعدان جنود دولتست درد طلب که صحت ابد همان همان تواند بود
از خنگی به بیکی آمده هم مقصودے و هم قاصدے می نماید و چرا چنین نباشد که درین زمان
دانش افزا چراغ شبستان عالم فروغ دودمان آدم پرده بر انداز اسرار غیبی چهره کشاے
صور بے عیبی ست و چگونه این در نظر هوشمندان دوربین بعید باشد که ناظم آداب شهنشاهی
قاسم ارزاق بندگان الهی باریک بین دقایق هوشگافی صاحب عیار جواهر صرافیست
تا در عالم وجود پیشواے ارباب تجرد که ولایتش خوانند و مقتداے اصحاب تعلق که سلطنتش
نامند جدا جدا بود در میان نو کشاکش اختلاف بواطن را سراسیمه داشته امروز که از بلند
یابی پیش بینی و فراخ حوصلگی و شمول مهربانی و عموم قدردانی و کمال ایزدشناسی این دو منصب
گرانمایه که سررشتهٔ انتظام صورت و معنی است باین گره کشای کنوز خردمندی و کلیدداری
خزاین خداوندی عنایت شده اگر وجود مقدس او این خاصیت بخشد هر آینه اندکی از بسیار
از کمین بطون بهامن ظهور آمده باشد هیچ می دانی که این شعشعه عالمگیر بنفس نورانی کیست
و قدم میمنت سرای که این سعادت بخشید این بدولت نورانیت و حقانیت پادشاه عالم پناه
زمان ماست یعنی آن شهنشاه معدلت سپاه ـ مظهر قدرت الهی ـ مورد کرامت نامتناهی ـ
یگانهٔ درگاه صمدیت ـ مقرب بساط احدیت ـ گوهر معدن شاهنشاهی ـ نقش خاتم ید اللهی ـ
فروغ خاندان گورگانی ـ چراغ دودمان صاحبقرانی ـ صاحب سر بیچونی ـ وارث سریر همایونی

مبدع قوانین جہانبانی ۔ مخترع قواعد کشورستانی ۔ غرۂ ناصیہ صبح ہدایت قرۂ باصرہ آفتاب
ولایت ۔ گرامی ساز گوہر آدم ۔ ولیعہد نیرِ اعظم ۔ انتخاب مجموعہ قضا و قدر ۔ مقدمۂ جنود فتح
وظفر ۔ لبّ لباب امتزاج لیالی و ایام ۔ زبدۂ نتائج عناصر و اجرام ۔ چشم جہان جود و افضال ۔
خال رخسار سلطنت و اقبال ۔ قوۃ الظہر شخص خلافت ۔ مسرۃ الصدر عدل و رافت قرزندۂ
گوہر بخت بختیاری ۔ فرازندۂ پایۂ تخت تاجداری ۔ قدردان جوہر خردمندان ۔ قیمت
شناس گوہر ہمت بلنداں ۔ گرہ کشای کار فروبستگان ۔ مرہم بند ناسور دل خستگان ۔ صاحب دل
روشن رای جاں بخش و جہاں پیرای ۔ روح مصور و عقل مجسم ۔ عالم جان و جان عالم ۔
روشن ضمیر ۔ حق بیں ۔ طریقت پسند حق گزیں ۔ ہشیار خرام ۔ دوام آگاہی ۔ بیدار نشیں ۔
تخت صبحگاہی ۔ یکتای خلوتکدۂ نور ۔ نورافزای نہانخانۂ حضور ۔ عارف اطوار سبل ۔ کامیاب
صلح کل ۔ مورد غرائب کرامات ۔ صاحب عالی مقامات ۔ محرم اسرار سفیدی و سیاہی ۔ مظہر
حقائق کونی و الہی ۔ بینای روابط تقییدی و اطلاقی ۔ دانای رموز انفسی و آفاقی ۔
منہل متعطشان زلال ۔ وصال ۔ مقصد متحیران طریق کمال ۔ مظہر نکات شگرف و معارف
گرامی مورد علوم لدنی و رموز الہامی ۔ محفل آرای سفر در وطن ۔ شمع افروز خلوت در انجمن ۔
زودرس ۔ دیرگیر ۔ بسیار بخش ۔ اندک پذیر ۔ دیدبان سفینۂ کن مکن ۔ سفینۂ دریای بے سر و
بن ۔ دقیقہ شناس ۔ حفظ مراتب ۔ موی شگاف تقسیم رواتب ۔ فرخندہ رای خجستہ منظر ۔
فرخ طالع بلند اختر ۔ بردبار گران سنگ ۔ صاحب فرعالی فرہنگ ۔ خرد آرای تجرد نواز ۔
دوست پرور ۔ دشمن گداز ۔ ملک گیر ۔ عالم آرای ۔ عدو بند کشور کشائے ۔ صاعد ارایک ۔
عظمت و جلال رافع رسایہ حشمت و اقبال ۔ پاسبان دولت و دیں ۔ نگاہدار تخت و نگیں ۔
طرازندۂ ہفت اقلیم ۔ برآرندۂ تخت و دیہیم ۔ شہسوار صف شکن ۔ شاہباز شیرتگن ۔ مجاہد
میدان جہاد اکبر ۔ مبارز جولان ہفت کشور ۔ مشید بنیان سلطنت و ریاست ۔ موسس
ارکان تربیت و سیاست ۔ معتصم عروۂ وثقی عقل کامل ۔ مستوثق حبل متین عدل شامل ۔
در روی بزم گاہ تمام نظر ۔ در دل رزمگاہ تمام جگر ۔ در بزم عشرت ابر دریا بار ۔ در رزم
نصرت دریای خونخوار در میدان جرأت سیف مسلول ۔ در جولان جلالت رمح مصقول ۔

دریاے موج انگیز عالم عطا۔ سحاب آنتشبار نسیان وغا۔ انفاسش مجمرہ گردان بزم روح الطافش مروحہ جنبان صبح فتوح ۔ عدلش براعتدال فروردین از طبع خوردہ انگیز خلقش نسیم اردی بہشت از غنچۂ لب ریز۔ عنصر وجودش در فتح مغلقات مرتاض وممتحن عقل سلیمش در کشف معضلات منتشار موتمن۔ ظاہر فر جمشیدی وشکوہ فریدونی ۔ باطنش دانش سقراطی وبینش فلاطونی۔ ظاہر وباطنش مرتاض۔ چشم ودلش بامبداء فیاض دل را بازمان ومساز ساختہ وحدت را باکثرت انباز کردہ ۔ بیداریش در پاس نفس گذشتہ ہمتش پای برہوا وہوس ماندہ ۔ صدق معاملہ اش دکانچہ تبلیس وتدلیس۔ برانداختہ عیار دانشش قلب رزاند ودر زرد گوہر آمود جدا ساختہ۔ جلیا تحیر بر مفارق عزایم دریدہ طیلسان عفو بر تارک جرایم کشیدہ۔ شعشعہ جبروت اد پیشانی عاطفتش لمعہ طور بیرون دادہ بارقہ لطف از نوائر قہرش زبانہ نور برکشیدہ ۔ صولتش جگر سنگین جانان گداختہ ہیبتش زہرہ آہنیں ۔ جگران آب ساختہ۔ دلتنگی روزگار اثری ازگرہ ابرویش۔ کشادگی زمانہ پرتوے از شگفتگی خویش ۔ دعاے بقایش بر زبان خرد وبزرگ مقام گرفتہ۔ مہر ووفایش بر دل برنا وپیر آرام یافتہ۔ بلندی نامش ناموران اکناف را بسمت کردہ ۔ تمکین دولتش سران اقطاع را ازدست بردہ۔ طنطنہ اقبالش گوش ہوش سلاطین آفاق باز کردہ ۔ کوکبۂ جلالش اندیشۂ ملوک طوائف فراز نمودہ صیت بلندش در گنبد گردون پیچیدہ ۔ آوازۂ شکوہش کران تاکران رسیدہ ۔ صلاے عطایش از اقصاے شش جہت گذشتہ درگاہ والایش متوطن منتخبان ہفت اقلیم گشتہ دولت روز افزونش کارنامۂ ازمان وادوار شدہ۔ سالع ہمایونش دیباچۂ سعادت ثابت وسیا نمودہ۔ مثنوی

آں شہنشاہ آسماں پایہ چتر اقبالش آسماں سایہ
چمن آراے دانش وفرہنگ پایہ افزای افسر واورنگ
تخت فیروزش بدولت ارزانی شخص بختش کشادہ پیشانی
حضرتش قبلہ گاہ حق طلبان رافتش چشمہ ساز تشنہ لباں

زیر پا کرده از یک اندیشی | تخت شاهی و نطع درویشی
نه فلک بر مراد او دوّار | هفت اختر بکار او سیّار
بزم سازِ جهان بهشیاری | پاسبانِ جهان به بیداری
مهر و کینش ببزم رزم درون | جام لبریز ده بباده خون
بیم خاقان ز گرمی خونشس | دهم قیصر ز چین ابرویشس
آسمان جاوه زمین تمکیں | صاحبِ عقل کل جلال الدّین
نورِ خورشید ذات ظلّ الٰہ | گوہرِ تاج و تخت اکبر شاہ
این جهانِ کهن ازو نو باد | کوکبش آفتاب پر تو باد

این تهی دست که از بی سرمایگی ستودن نه جاے نشست و نه پاے ایستادن داشت ہمین این نیت درست و عزم جزم یکبارگی گنجور خداین آفریں آفریننده شده بوالعجب خزینه داری که از خرج نقد جمع افزاید و از جمع نقصان پذیرد بدولت اخلاص کیمیاگر شدم و خاطر مفلس را توانگر ساختم دست سوال کشودم و در خزینه کشادم نیکبخت بودم دولتمند شدم حرف سرا بودم ثناخوان گشتم بر آستانه مجاز در حقیقت کشودم ساده لوح بودم نکته نگار شدم در مراد که بر روی من فراز بود از کشایش ایزدی باز شد سرافگندی بسرفرازی بدل گشت ناکردهٔ من بکرده مجری شد و ناگفته من بگفته موزی گشت از بارعام بدولت سراے خاص آورده من بے زبان را زبان سخن سراے بخشیده رخصت سخن فرمودند خواستم پیش از شروع در مقصود چنانچه پیشینیان هر طائفه از طوائف عالمست که عنوان کتاب را بعد از سپاس ایزدی بدعاے والا قدران قدسی و صاحب نوامیس الٰهی که در شبستان عالم شمع هدایت و افاضت افروخته بنهانخانهٔ عدم فرو رفته اند چه طریق عوام و چه بآئین خصوص مزین گردانند این مجموعهٔ محامد ایزدی را نیز بر آن نمط پردازم و دعاے گروہے که در پیشگاه دریافت این کس ببزرگی و خداشناسی جا دارند بعبارتی که دل خواهد ادا نمایم لیکن چون این پی برده حقیقت از راه مجاز می داند که اگر آشفته راى در بارگاه سلطنت راه یافته سفارش سپهسالاران معرکه نماید و بوسیله خود خواهد که بگلرېگی آن دولت را رحمت پذیر فرمان رواے زمان گرداند ۔ هر آئینه بسفاهت یا جنون منسوب گردانند ۔

شعر

چه یارا سها را که رخشنده مه را سفارش بخورشید انور نویسد
همیں رفعت قدر او بس که خود را دراں حضرت از ذره کمتر نویسد

درحضرتے که بزرگان نوازش یافته آں درگاه را رخصت خواهش نه بخشیده اند وقدرت سفارش مورچه نداده از چون منی بردر مانده بل را نیافته کجا سزد که برای برگزیدهای آن درگاه استدعای رحمت وتحیت مانده نماید والتماس مغفرت واگر از نافهمیدگی زبان جرأت دراز سازد درعدالتگاه تمیز بچه نامزد شود و در بازپرس انصاف بچه طعن مطعون گردد بنا براین خاطر را ازیں اندیشه باز آورده خود را آماده آن ساختم که اگر همت دستگیری کند وتوفیق یاوری نماید احوال سعادت منوال بادشاه صورت ومعنی پیشوای دین ودنیی را نگاشته کلک بیان گردانم وصفات جمال وجلال ونعوت عظمت وکمال وبدائع بزم وغرائب رزم وشرائف عبادات ولطائف عادات این برگزیده الهی را بی شائبه تکلفات نثرپردازان نظم گستر فراهم آورم تا حق عبودیت وارادت ونعمت گزارده باشم وهم حقی بر نورسان عالم شهود وآیندگان قوافل وجود ثابت گردانیده هرچند یکی ازیں چهار چیز باعث قوی بود براقدام این امر رفیع قدر اما ازانجا که مقصد بلند همت و همت کوتاه بود این دولت میسر نمی شد واین امنیت بحصول نمی پیوست تا آنکه برپیشگاه خاطر اخلاص مظاهر چنین جلوه دادند که دریں شغل شگرف همچنانکه حق مخلوق می گزاری حق خالق نیز بجای می آری اگرچه لوازم آداب ارادت وحقوق نعمت رسیدگی ادا می کنی در معنی بحمد خدای جهان آفریں قیام می نمائی روز بروز این عزم مصمم می شد واسباب نیک بختی آماده می گشت تا آنکه از بارگاه افضال بخصوص تربیت این نظر کرده وعموم مهربانی مستعدان سعادت بریں قدم سالکان شاهراه ارادت نظر باخلاص واپسی ترین قوافل ارباب سعادت نظر بعزمراد ابوالفضل بن مبارک که کلاه چهار ترکی ارادت بر تارک دل مانده وآستین همت طراز عقیدت بر هیژده هزار عالم افشانده پرتو اشارت تافت که سوانح احوال اقبال قرین و وقائع فتوحات دولت افزای ما را بخامه صدق نگارش نماید چگویم که این حکم نوشتن سرگذشت بود یا بخشیدن همت نگاشتن را اجازت فرمود یا دل را سعادت بخشید واقعه نویس

جلائل آثار ساخت یا زبان عجمی را فصاحت گفتار کرامت کردنی تا سخن را بال و قلم را قدم بخشید سروش غیب بود که از عالم بالا مژدهٔ جان بخش رسانید یا ناموس اکبر که از پیشگاه جبروت و تنزیل وحی نمود لاجرم غایت تگاپوے و نهایت جستجوے در جمع کردن جرائد احوال و صفائح واقعات حضرت شاهنشاهی بجاے آوردن گرفتم و مدتے از ملازمان درگاه قدیمان این دودمان دولت از پیران هوشمند راست گفتار و جوانان بیدار مغز درست کردار می پرسیدم و بقید کتابت می درآوردم و باطراف ممالک محمی که با خدمت قدیم درستی و راستی متیقنین بعضی و مظنون برخی بود مناشیر عالی شرف صدور یافت که نقل مسودات و یادداشتهاے خود را ببارگاه حضور فرستادند هرچند این داعیه سعادت افزا انجام انجاح نیافته بود و این آرزو بجمال انصرام نگرفته که حکم مجدد از پیشگاه مقدس لمعان ظهور داد که فراهم آوردهاے که بتو پدر رسیده باشد به بیاض برده بمسامع اجلال رساند و انچه بعد ازین رقم پذیر شود ضمیمه این کتاب گرامی سازد و آنچنان تفصیل که از دقائق احوال و جزئیات امور هیچ فرو گذاشت نشود آنرا که بهنگام فرصت حواله کند بنا بر حکم بادشاهی که ترجمان فرمان الهی ست از اندیشه که مکنون ضمیر بود باز مانده مسودات را ساده از آرایش نقش و نگار عبارت در قید تحریر کشیدن آغاز نمود و از سال نوزدهم الهی که قانون واقعه نویسی از فروغ راے جهان آراے شاهنشاهی پرتو ظهور یافته بود دفتر واقعات را بدست آوردم و ازان صحائف دولت تحقیق تواریخ بسی از سوانح نمودم گرامی و نیز جدی فراوان رفت تا اکثرے از مناشیر معلی که از ابتداے اورنگ نشینی تا حال که آغاز صبح اقبال ست بحدود اقطاع شرف نفاذ یافته بود چه بجنس و چه بنقل بدست درآمد و لیسا مضامین مقدسهٔ او سرمایهٔ این شکرفنامه گشت و کوشش بلیغ بجا آوردم تا بسیاری از عرائض که اعیان دولت و منتسبان عتبهٔ سعادت شرح سوانح اطراف مملکت و تفصیل صوادر اکناف ولایت معروض داشته بودند ضمیمه گنجینه معانی شد و اسباب تشخیص و تحقیق خاطر مشکل پسند گشت و همت گماشتم که مسودات و بیاضهاے هوشمندان خبرت گزین روزگار فراهم آمده آنرا نیز ذخیره براے شادابی و سیرابی این گلشن دولت برگفتم و با این همه اسباب و گنجوری خزاین

مطالب چوں از دیرگاه خانه نقل خراب است و اختلات و تناقض در اخبار و آثار شائع
باں بسند نکرده از حضرت شاهنشاهی که بقوت حافظه کامله جزئیات و کلیات وقایع
و سوانح را که از یک سالگی که عقل هیولانی در اهتزاز بود تا امروز که ببالاے خرد قبله بالغ
نظران حقیقت بین اند بخاطر اقدس مرتسم دارند التماس تصحیح شنودهاے خویش نموده در
مجالس متعدد بصحت رسانیدم و شبهات شکوک را بگزلک تحقیق و ایقان محو کردم و چون
باطن را اطمینانی پذیر آمد خاطر اخلاصمند را ببذل مجهود کار فرماے ایں مطلب عالی گردانیدم
امید که بتائید اخلاص ایں خدمت با نجام رسانم و انچه از عجائب ایں نوباده چمن کائنات
و فهرست کارنامهٔ مکنونات در خور استعداد خود دریافته باشم ظاهر کنم تا تاریک دلاں را شمع
بصیرت بر سر راه خرد نهاده آید و روشن ضمیراں را سرمایهٔ مزید آگاهی شود. سبحان الله
چه دولتست که عبادت الهی را در پرده خدمت پادشاهی بجاے می آورم و دستور العمل
صوری و معنوی و آداب پادشاهی و بندگی را براے کافه خلائق از پادشاه تا گدا ترتیب
داده سرمایهٔ دولت ابدی خود می گردانم و چوں دریں کتاب که محمدت نامهٔ ایزد بیست هر زمان
نام والا شکوه ایں بادشاه آفاق بصریح بردن از ادب دور می دانم لاجرم بحضرت
شاهنشاهی عبارت را گرامی می سازم و از بادشاه غفران قباب والد بزرگوار آنحضرت
بحضرت جهانبانی جنت آشیانی اکتفا نموده سخن دراز نمی کنم و حضرت والدهٔ ماجده آں قدسی
نژاد بحضرت مریم مکانی که حضرت شاهنشاهی را ایں خطاب مستطاب در ضمیر انور گذشته
اشارت می نمایم و از جد گرامی ایں خداوند جهان بحضرت گیتی ستانی فردوس مکانی تعبیر
نموده عبارت را کوتاه می گردانم + +

ذکر بعضی بشارات غیبی و اشارات قدسی که پیش از سعادت ولادت حضرت شاهنشاهی ظهور یافته

برضمائر مرات نظائر دیده وران دوربین و رازداران مکامن یقین که غیب نمایان استتار الهام و پرده کشایان اسرار عناصر و اجرام اند مختفی و مستتر نیست که بدائع حکمت غامضه و غرائب قدرت کامله آفریدگار جل جلاله اقتضای آن می کند که بواسطهٔ ازدواج آبای علوی و امهات سفلی بعد ازین چندین ادوار امتزاج اتصال و اجتماع و استقلال و قرانات علوی و سفلی و طلوع و غروب و ظهور و خفای کواکب و خسوفات و کسوفات و خواص شرف و هبوط تاثیرات اوج و حضیض و امثال آن که طراحان کارگاه ایجاد و ابداع و نقشبندان نگارخانهٔ تکوین و اختراع اند یگانه از خلوتیان پرده سرای بطون ببارگاه ظهور روی نماید و یکتائی از پردگیان نهانخانهٔ عدم بر ملاء اعلی وجود جلوه فرماید که موجب نظام سلسلهٔ کون و فساد و باعث تمیز چهار بازار ستم و داد گردد که وجه سامان عالمی و سرانجام جهانی از تن واحد چگونه تمشیت پذیرد که بنیاد نهاد هر فردی مبتنی بر جمع اضداد و انانیت عظمی در هر سر و انصاف نایاب محبت ناپدید و خواهش در فربهی و شهوت در روز افزونی خردمند دوربین داند که در هر چند مدتی از وجود فرمانروائی که بتائیدات ایزدی موید و بسعادات سرمدی مستعد باشد گریز نیست و هوشمند خبیر شناسد که این دولت به نیروی بازوی معنویست و مرد معامله فهم معلوم کند هرگاه چندین سال تربیت باید که لعل در مشیمهٔ معادن به بلوغ رسد که لائق افسر شاهی تواند شد اینچنین گوهر بی بها و جوهر یکتا که هیچ چیز بدان نماند چندین امتداد قرون و دهور باید که پرورده تربیت خاص شود تا بمدارج ترقیات باستعداد خود فائز گردد دقیقه شناسان معامله دانی دریابند که مقدار مدت تائید باندازهٔ کثرت رعایا تواند بود چه هر چند کثرت بیشتر اختلاف و تباین در افزایش و

عظمت لوان زمان ظاهر تو که بار عالم و عالمیان را بدستیاری تائید الهی بر فرق همت گرفته
فرق عالمیان را از فساد نگاه می دارد و کار جهان و جهانیان را ببیداری آگاهی سامان
و سرانجام می دہد و ہرگاه بمقتضاے حکمت بالغه کارفرماے حقیقی خواہد که نظام صورت
و معنی و آبادانی ظاہر و باطن در دست فردی از افراد انسانی نهد مدت تربیت این
بزرگ حوصله بلند دریافت در اندیشه بشری و دائرہ امکانی کجا گنجایش پذیرد چنانچه
روشن دلان کارآگاه زمان بایں عطیهٔ کبری از سواد پیشانی نورانی این خدیو جہان
می یابند و از کمال انصاف از شرح مناقب او بعجز می گرداپند و این طائفه راهمیں دولت
بس که بساعدت توفیق پذیرای این دریافت گشته اند که ادراک رتبهٔ چنیں خدیوے
اندازهٔ طاقت بشری نیست و در احترام این بزرگ والا قدر تعظیم قدرت الهی دانسته
پرستش خداے خود می نمایند و همگی همت در تحصیل رضاے او که ہر آئینه مشتمل بر گرد
آوری رضاے ایزو بیچونست مصروف دارند کدام سعادت ازیں نعمت بزرگ تر ست
وکدام دولت ازیں موهبت گزیده تر و روشن ضمیر دوربین که چشم بصیرتش توتیاے
انصاف کشیده باشد برهنمونی ستارهٔ سعادت داند که چندیں ہزار سال بطناً بعد بطنٍ
در مہد تربیت در آورده حضرت آلنقو را طراز هستی بخشید تا شایان آن نور عالم افروز
که شرح آں شمسهٔ پیشطاق داستانهاے باستاں وکتابه مبانی تواریخ راشناسنت گردید
وشناسد که همان نور که بے وسیله بشری و رابطه صلبی در مشیمه باطن قدسی مواطن حضرت
آلنقوا ظہور یافته بود بعد از تربیت چندین قرن دیگر که در ملابس قدسی مظاهر برای
استکمال دیگراں سیری فرمود امروز در عنصر پاک این یگانهٔ یزدان شناس دادار پرست
ظہور می کند ۔ شعر

چندیں زمان بگرد و چندیں قرآن برآید ۔ تااین اختر سعادت از آسمان برآید

رسمیست قدیم و عادتیست معهود که مبشران دار الملک قدم و منهیان فتح الباب کرم در
ہر زمان پیش از ظہور چنیں موگزنده گه پس از ہزاران سال یکے بوجود آید دولت مندان
بخت بیدار را بنوید قدوم هدایت اقدام او مسرور سازند چه ہر امرے در تتق و قتی

مرصود و عقدهٔ زمانی مخصوص محتجب و مکنونست لاجرم پیش از تحقیق این امر دریچه از عالم غیب مقابل مشاعر افهام می کشایند و مواجه روزنهاے شبکهٔ ادراکات میدانند گاه در عالم شهود می نمایند و گاه در عالم امثال که تمثالیست از عالم ناسوت جلوه می دهند تا برشاہراه شوق امیدوار بوده منتظر ظهور نیرّ مقصود و مترصد طلوع نجم مسعود باشند چه انتظار شوق افزایست و شوق دولت آراے و هر آنچه بعد کشکش و خواهش طالب وجود گیرد و بعد از انتظار در طلب حصول پذیرد آں را لذتهاست که درغیر این معنی صورت نه بندد و مصداق این معنی آنکه حضرت جهانبانی جنت آشیانی از ظهور آنحضرت آگاه شده همواره بر خاک خاکساری تارک انکسار غبار آلود می داشتند و فرق نیاز بر آستان کعبه حاجات نهاده و روی امید بسمت قبلهٔ مناجات آورده بنعت تضرع و خشوع استدعاے این دولت تازه که فی الحقیقت طالع همایون و عمر روز افزون عبارت آرائیست می فرمودند که

مثنوی۔ خداوندا بنور شمع ذاتت — بگوهر هاے دریاے صفاتت
بآں پاکاں کہ چون گل پاک رستند — درون از چشمهٔ خورشید شستند
کہ تاج دولتم را گوهری بخش — سپهر رفعتم را اختری بخش
زماهی ده شبستان مرا نور — که ظلمتهای عالم را کند دور
زخورشیدے بر افروزان وجودم — که افتد نه سپهر اندر سجودم
بقاے ده بجان غم پذیرم — که گر صد ره اجل آید نمیرم

الحق چیزے که حیات بے بدل را بدل تواند شد و عمر گذرنده را عوض تواند گشت فرزند خلف و جان نشین مسند شرفست که میوهٔ حدیقهٔ زندگانی و مصباح زجاجه آسمانی ست که از زیب عنایت ایزدی مستضئ گشته و چراغ خاندان آبا و اجداد طبقًا عن طبق روشن ساخته بر تخت بخت متمکن گردد و ظلال عدالت و جلالت بر مفارق عالمیان ممدود و مبسوط گرداند خصوصًا چنین نادره ذاتی کامل و حق کامل و حق شناسی مکمل که اگر سر دفتر اقطاب اولیا گویند لائق ست و اگر عقد سلسلهٔ عظمی را ابد الآباد

جد اعلیٰ نامند بنفس امر موافق و هر آئینه چنیں بادشاهی که سلسله بر سلسله بر مسند فرماندهی و فرمانروائی و جهانگیری و عالم آرائی ثابت و مطمئن باشد بخلف گرامی سزاوار تر ست و در طلب این مطلب عالی از همه بیقرار تر تا آنکه چهارم ربیع الاول سال نهصد و چهل و هفتم هلالی حضرت جهانبانی جنت آشیانی بعد از توجه بمبداء فیاض زمانی سر بابالین راحت نهاده و تن به بستر استراحت در داده بودند ناگهان در پردهٔ خواب سعادت احتجاب که خلوت خانهٔ غیب عبارت از انست مشاهده فرمودند که حق سبحانهٔ خلفی نامدار کرامت می فرماید که شعشعهٔ عظمت از ناصیهٔ اقبال او تا بدو بارقهٔ ابهت از جبههٔ احوالش فروغ ده از نور بد اینش ظلمت آباد عقول و اوهام روشنی پذیرد و از فروغ معدلتش صفحهٔ لیالی ایام اضاءت یابد و بعد از انکه بشارت دهندگان عالم غیب از احوال سعادت مآل آنحضرت آگاهی بخشیدند نام جلالت انتظام آن کارنامهٔ ایزدی را چنانچه امروز منابر و مناشیر بآن شیر بلند ست و وجوه دراهم و دنانیر بآن شگفته بیان فرمودند و چون حضرت جهانبانی بدولت بیدار شدند ازیں بشارت عظمیٰ و نعمت حسنی سجدات سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیده کیفیت آنرا بمحرمان حریم خاص و ملازمان آستان اخلاص درمیان آوردند۔ بیت

این خواب که از دیدهٔ جان پرده گسل بود
خوابش نتوان گفت که بیداریِ دل بود

از شریف خاں برادر شمس الدین محمد خان آنکه شنیده شد که شمس الدین محمد خان در بست و دو سالگی در غزنیں بخواب دیده اند که ماه در بغل ایشان درآمده صورت واقعه را بپدر گرامی خود میر یار محمد غزنوی که کدخدائی درویش منش بود گفته اند پدر گرامی از سنوح ایں واقعه سعادت افزا خوش وقت شده چنیں تعبیر نموده اند که ایزد تعالیٰ دولت عظیم بتو روزی خواهد کرد که باعث رفعت خاندان ما بوده باشد و همچنان شد که از برکات انوار این بدر آسمان قدر پایهٔ عزت ایں سلسله از حضیض خاک باوج افلاک تصاعد نمود دیگر از راست کیشان درست اندیش معلوم شد که در زمانی که حضرت مریم مکانی خلدت جلال اجلالها بعنصر مقدس آنحضرت حامله بودند روشنی غریب از جبین مبین ایشان هویدا بود بسا اوقات بر ناظران

منظرۂ ربانی مشتبه بآئینه می شد چنان چه حلی پوشان سرادق عفت ست که نزدیک پیشانی آئینه می بندند و کوکب اقبال بزبان حال این ترانه می سرائید۔ بیت

براه بخت نهادم جبین ظلمانی — هزار آئینه آویختم به پیشانی

روزے در نزدیکی ایام ولادت باسعادت حضرت مریم مکانی بر هودجی می رفتند در اثنائے راه نظر ایشان بباغ انبه افتاده است از انجا که طبیعت درین حال بشرب نهانے میخوش و میوهاے شیرین و ترش راغب می باشد خواجه معظم که برادر مادر ایشان بود فرموده اند که ازان باغ انبه چند آورده بدست مبارک ایشان می داد که در نظرش پرتو ناصیه فروغ بخش ایشان بآئینه اشتباه یافته پرسیده است که شما بر پیشانی خود آئینه بسته اید فرمودند که من آئینه نه بسته ام از کجا می گویند خواجه چون نیک ملاحظه می کند پیشانی نورانی آنحضرت را بنور ایزدی تابان می یابد تعجب نموده حیران آن نور ازلی می گردد و بعضے از محرمان درگاه الٰهی این را نقل می کند و این استفسار خواجه بجهت آن بود که شعشعه انوار الٰهی که از جبهه انور می تافت خواجه را یاراے نگاه کردن تمامی آن نبود دیگر از والدۂ ماجدۂ خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش که بشرف همگی آن حضرت مشرف ست شنیده شد که پیشتر ازان که بایں دولت کبری سعادتمند شوم سحری بود که ناگاه نور عظیم بمن روے آورد و درمیان کنارم درآمد۔ پنداشتم آفتاب عالم تاب درکنار من افتاد غریب حالتے روی نمود و عظیم حیرتے دست داد که از لذت وجد و شوق تمام اعضا و اجزاے بدنم درحرکت و اهتزاز آمد و چاشنی آں لذت هنوز مو بمویم را فرو گرفته است و ازان وقت بتاثیر آن صبح جلال و جمال و گل این شگوفه دولت و اقبال را چشم براه بودم که یارب نتیجۂ این شگرف حالت چه تواند بود تا آنکه باین خدمت والا که سرمایۂ دولت و دین و دنیاست سرفراز گشتم و بسجده شکر ایں نعمت جاودانی سربلندی یافتم۔ مصرع

دولت آنست که بے خون دل آید بکنار

سبحان الله چه سعادت بود که درکنار من آمد و چه اقبال که دربر گرفتم اگرچه در ظاهر بخدمت

پرورش آن گوهر گرامی نژاد پشت قوی شدم و لیکن در معنی دولت روے بمن آورده مرا با قبیلہ من می پرورد هرگاه آنحضرت را بردوش می گرفتم سعادت مرا از خاک برمیکشید چنانچه ببرکت این خدمت که سرنوشت من بود طالع قوی و سعادت عظیم منت برمن نهاد و با قبیلہ خود روشناس هفت اقلیم شدم۔ دیگر از مولانا نورالدین ترخان و جمعی دیگر که ملازم رکاب سعادت اعتصام بوده شنیده شد که در نزدیکی ظهور نیر اقبال حضرت جهانبانی در خانهٔ مسقف که دریچهاے مشک واشت عشرت پیراے بودند و حروف نمودار ولادت اشرف درمیان بود ناگاه از شبکهٔ آن دولت خانه اشعهٔ نورالهی تابیدن گرفت چنانچه نزد یکان درگاه که دولت حضور یافته بودند از خرد و بزرگ برین نورجهانتاب آگاه شدند و جمعی که راه سخن داشتند استکشاف این معنی از حضرت جهانبانی کردند فرمودند همانا که درین زودی از گلبن خلافت تازه گلی خواهد شگفت و از نهانخانهٔ جاه و جلال و نگارین سراے عزت و اقبال نور پروردی بخت روشن سازی قدم در دائرہ وجود خواهد نهاد که از کوکبهٔ عظمتش دلهاے اعدای دولت در بوتهٔ اضمحلال بگدازد و این خاندان والا و دودمان عالی را از سرفرازی و رونقی پدید آید۔ بل شبستان عالم را از پرتو جهان افروزش ضیاے و بهارے تازه روی نماید دیگر میر عبدالحی صدر که از پاک نژادان عالی قدر بود نقل می کرد که صبحی حضرت جهانبانی جنت آشیانی در مراقبه بودند و گمان برده می شد که چشم مبارک ایشان گرم شده باشد بعد از زمانی سر برداشته بودند که الحمدلله والمنة که چراغ خانواده سلطنت ما بتازگی روشن شد من بتر این شکرانه پرسیدم فرمودند که درین نشاء خواب و بیداری چنان نمودند که ستاره نورانی از فلان جانب و اشارت بمعوره که مولد اشرف بود فرمودند طلوع کرد و ساعت بساعت بلند می شد و در بلند شدن هم نور او زیاده می شد و هم جرم او افزون می گشت تا آنکه اکثر عالم را نور او فرو گرفت من از روشن ضمیری می پرسم که این جرم نورانی چیست او جواب داد که این نور مجسم خلف صدق تست و هر قدر که از سطح غبرا این که نور جهان افروز پرتو بر ساخت آن اندا خته در تحت و تصرف و تسخیر او در آید و آن ملک از انوار معدلت آن گرامی نژاد معمور گردد دو روز ازین بشارت غیبی

گذشته بود که خبر طلوع نجم سعادت از اُفق امید رسید چون از روے ملاحظه بوقت آن معاینه
روحانی و رویاے صالح مقابله کردند ظاهر شد که حصول سعادت ولادت و شهود بشارت
کرامت در یک وقت بود بزرگی را که چنین فرخنده مولودے نصیب باشد نموده آگاهی چرا
کرامت نکنند و آنجا که چنین موهبتے از دنبال آن بود امثال این مراقبه و انکشافات چگونه
رو ندهد و بر ظاهر بینان نقد پرست اگر امثال این سوانح شگفت نماید دور نیست اما پاک
سیرتان دوربین را بطن قبل از وقوع دیده یقین بعد از حصول متحقق شد که این پرتو آن نجم
عالم افروز ست و آن مژده این نیّر ظلمت سوز و پرور یافتهاے دولت دوام ملازمت این خدیو
جهان که بر جلائل شمائلش واقف باشند ظهور امثال این امور جاے ایستادنیست و بر نکته
دانان باریک بین پوشیده نماندکه اگرچه مولانا شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه رویاے
قاچولی بهادر و تعبیر تومنه خان را از روی ظاهر بر وجود حضرت صاحب قرانی فرود آورده
از هشتم کوکب نورانی که جهان از پرتو آن روشن شد و از جیب قاچولی بهادر بدر آمد اشارت
بر وجود حضرت صاحب قرانی کرده که جد هشتم آنحضرت ست اما بر باطن نور مواطن دوربینان
علم تعبیر و رمزدانان عالم مثال ظاهر ست که از هفت کوکب هفت تن تعبیر نمودن که باکلیل
فرمانرواے سربلندی نیافته باشند و بمتکاے دولت آرائی ارجمندے ندیده از وادی
تعبیر و اشارت مثالی دور ست بلکه آن هفت کوکب هفت جهان آرای والا قدر اند
مقصود از آن لمعه جهانتاب ذات مقدس حضرت شاهنشاهیست که بنورانیت وجود
ارفع عالم و عالمیان را روشن گردانیده و آن نور ساطع این سعد اکبر ست که از
جیب آن برجیس سعادت سرزده بود اگرچه او جد شانزدهم آن حضرت ست از روے
شماره اما درین میان هفت کوکب برج عظمت اند که نور این شهنشاه گیتی افروز در
جبهۂ حال آنها کمال ظهور کرده و این هفت تن درمیان این هژده کس بزرگی و گیتی
آرائی امتیاز تمام داشته اند و هشتم این گروه والا شکوه ذات اقدس حضرت
شاهنشاهیست که نور معدلت ایشان آفاق را منور دارد و در سلسلۂ علیه این هژده
بزرگ این مظهر کمال قدرت ایزدی را خلعت گرانمایۂ سلطنت صوری و معنوی ارزانی

ارزانی داشته نوربخش عالم باطن و ظاهر ساخته اند و بر متفحصان دقائق آثار صدق این معنی مختفی نیست چنانچه مجملی از کمالات این گروه والا درین شگرفنامه گزارش خواهد یافت و بر هوشمندان بیدار بخت حقیقت این سخن بظهور خواهد رسید و هرکه امروز گرامی احوال این بزرگان فرخنده مآل را بنظر دقت و خبر مطالعه نموده عهد خلیفهٔ زمان را دریابد و بر مراتب درجات عالی خدیو جهان مطلع گردد آفرین برین دریافت کند هیهات هیهات سخن فروش نیستم که چشم تحسین از مردم داشته باشم جائزهٔ عظمی ازین گزیده ترچه باشد که دل اخلاص گزین من مصدر نکات حقائق شده است و خرد نکته دان من مهبط این دقائق ربانی گشته ازین جواهر شب تاب گوشوار های گرامی بجهت آرایش گوش هوش سعادت مندان دانش پسند یادگار می گزارم +

ذکر طلوع نور اعظم و سطوع سعد اکبر یعنی سعادت ولادت حضرت شاهنشاهی ظل اللّٰهی

ظهور نتیجهٔ آمال از مشیمهٔ ارادت و طلوع نیّر اقبال از مطلع سعادت یعنی ولادت اقدس حضرت شاهنشاهی از حذر معلی و ستر مقدس حضرت عصمت قباب۔ عفت نقاب۔ تقدس احتجاب۔ بجرد انتساب۔ ولیهٔ عصر، بارعهٔ دهر۔ صاحبهٔ روزگار۔ کاملهٔ آموزگار۔ قدوهٔ طاهرات۔ اسوهٔ زاهرات۔ صفیهٔ صافی نیت۔ وقیهٔ وافی طویت۔ ملکهٔ قدسی ملکات۔ مالکهٔ سماوی برکات۔ صفوت زمین و زمان۔ برکت کون و مکان۔ موجهٔ دریای قدم۔ صدف محیط کرم۔ چراغ خاندان ولایت۔ فروغ دودمان هدایت۔ سراج حلیم عبادت۔ مشکوة حریم سعادت۔ ناصیه طاعت ایزدی۔ باصرهٔ سلطنت سرمدی۔ قائمهٔ سریر سمو۔ قاعده کرسی علو۔ خاتون منصبهٔ رفعت۔ بانوی حجلهٔ دولت۔ نقاب گزین هودج عزت۔ رفعت بخش طیلسان عصمت۔ عطیهٔ والای عالم بالا۔ خزینه رحمت ایزد تعالی۔ نعمت کبرای مائدهٔ ربانی۔ دولت عظمی موهبت آسمانی۔ نقطهٔ دائرهٔ

فضل و افضال درۂ فاخرہ دولت و اقبال۔ شگوفۂ بہارستان عدالت۔ لوحۂ نگارستان جلالت۔ بارقۂ انوار ولایت و ولا۔ نائرۂ نیر عظمت و اعتلا۔ زبدۂ میامن کسبی و وہبی۔ نجبہ مکامن ستری و قلبی۔ واسطۂ عقد انفس و آگاہی۔ رابطۂ انتظام سلسلۂ کونی و الٰہی۔ شجرۂ طیبہ و صفوت و صفا۔ ثمرۂ مکرمۂ کرامت و اصطفا۔ مرات حقیقت نمائے وجہ یقین۔ مرقات اعتلائے مصاعد دولت و دین۔ اصل و اصول دوحۂ برومندی۔ نخلۂ شریعۂ روضہ ارجمندی۔ مستورہ معجز علم و حیا۔ مخدرۂ مقنعۂ عزت و کبریا۔ ذریعۂ انجلای نور غیب شہادت۔ وسیلۂ انکشاف صبح دولت و سعادت۔ پردہ نشین سرادقات آسمانی۔ حضرت مریم مکانی۔ عصمۃ الدنیا والدین۔ حمیدہ بانو بیگم ادام اللہ ظلال جلا لہا نقد پاک قدوۂ اولیائے کرام۔ قطب اقطاب عظام۔ سیاح بیدائے ناسوت۔ اسباح دریائے لاہوت۔ مصباح مکامن روح۔ مفتاح خزائن فتوح۔ گلچین بساتین تجلی۔ نخلبند ریاحین معنی۔ امام صومعہ ریاضت۔ ساقی میکدۂ افاضت۔ دریادل مرحلۂ تجرید۔ دریانوش مصطبۂ توحید۔ مستغرق بحار مجاہدہ۔ مستہلک بوارق مشاہدہ۔ مشعلہ دار شبستان طریقت۔ قافلہ سالار شاہراہ حقیقت۔ اکمل مظاہرات تجلیات ذاتی۔ اجلای مجالی انوار صفاتی۔ صراف سرایر اصحاب کشف و شہود۔ نقاد ضمائر ارباب وجد و وجود۔ سیار مشاہدہ قلوب و ارواح۔ نظار بواطن قوالب و اشباح۔ واسطہ انجلائے عام ظلام۔ وسیلہ اخفائے ارقام آثام۔ عارف روابط امتزاج ظہور و بطون کاشف لوائح اسرار بروز و کمون۔

قطعہ

قطبی کہ بقطبین فلک داشت پیام ‌‌ ‌ شیران ہوس را بادب کردہ لجام
در بیشۂ دل ہزبر سرمست خرام ‌ ‌ ‌ دریا کش عشق زندہ فیل احمد جام

قدس سرہ اتفاق افتادہ بحسب ارتفاع شعری سامیہ کہ سی و شش درجہ بود بعد از گذشتن ہشت ساعت و بیست دقیقہ از اول شب ہشتم آبان ماہ جلالی سال چہارصد و شصت و چارم موافق نوزدہم اسفندارمذ ماہ قدیمی سال نہصد و یازدہم مطابق شب یکشنبہ پنجم رجب سال نہصد و چہل و نہم ہلالی ششم ماہ کاتک سال ہزار و پانصد و نود

ونهم هندی شانزدهم نسرین الاول رومی سال هزار وهشتصد و پنجاه و چهارم چهار
ساعت وبیست ودو دقیقه از شب مذکور مانده بود در شهر کرامت بهر و حصار سعادت
انحصار امرکوت که از اقلیم دوم ست و عرضش از خط استوا بیست و پنج درجه طول آن
از جزایر خالدات صد و پنج درجه است در هنگامی که موکب عالی روی توجه بتسخیر ولایت
ته داشت و هودج اقبال دران حصن دولت و حصار سعادت بجهت قرب زمان
اشراق این نور گیتی آرای توقف فرموده بود و از غرائب امور که قریب بزمان ظهور
نیر اقبال سانح شده آنست که پیش از ساعت مسعود طبیعت را اقتضاے ولادت
شد مولانا چاند منجم که بجهت تشخیص و تعیین طالع سعادت مطالع بموجب حکم پادشاهی
بر عتبه عفت بود در اضطراب درآمد که الحاصل وقت نحوست دارد بعد از زمانے
ساعتی فرخنده که بهزاران سال پدید آید میسر چه شود که تولد در توقف افتد حاضران
مجلس استخفاف نموده که این اضطراب چه گنجایش دارد امثال این امور اختیاری نیست
مقارن این حال آن اقتضا برطرف شد و خاطر او از گذشتن ساعت نحوست بقدرے
فراهم آمد و سبب ظاهری این عطیهٔ عظمی آن بود که دران هنگام دایه از ان دیار آوردند
که متکفل این خدمت شود چون کمیه منظر بود خاطر مقدس حضرت مریم مکانی از دیدن
آن نفرت نمود مزاج اعتدال سرشت منزجر شد و آن اقتضا در طبیعت نماند و چون ساعت
مختار رسید از رهگذر آنکه ساعت نگذرد مولانا در قلق بود محرمان حرم قدس گفتند که
الحال حضرت مهد علیا بعد از محنت بسیار آسایش یافته غنوده اند بیدار ساختن لایق
نیست انچه ایزد بیچون در مشیت خویش مقرر ساخته بوقوع خواهد پیوست درهمین حرف
حکایت بودند که حضرت مریم مکانی را شدت وجع بیدار ساخت و دران ساعت مسعود
آن گوهر یکتاے خلافت با بخت بیدار بظهور آمد در سراپردهٔ عصمت و سرادق عزت
بساط بگستردند و جشن شوق انبساط ترتیب دادند پردگیان سرگاهی و عصمتیان حریم
پادشاهی دیدهٔ امید بسرمهٔ شوق مکحل کردند ابروے هوس را وسمهٔ طرب دادند گوش
بشارت بگوشوارهٔ مراد برآراستند چهرهٔ آرزو را گلگونهٔ عیش زدند ساعت تمنا رایده

متصود بستند پاے رقص بخلخال جلوه درآورده بجولانگاه عشرت و شادی درآمدند در زمزمه مبارکی و مبارکبادی بر کشیدند پرستاران گلچهره بگلاب افشانی شوق را ابروے تازه دادند ارغوانی لباسان نوش خند بزعفران پاشی سمیران را درزر گرفتند گلبویان سمن عارض بصندل کافور آمیز گرم رفتاران جلوه را اعتدال بخشیدند مجمرهای زرّین در هوا شی بساط بخور انگیز کردند از عود سازهائے عنبرآگین سرپوش برداشتند خنیاگران پرده ساز جادوے بیخودی بینا کردند و ترانه زنان نغمه پرداز افسون بیهوشی دردمیدند۔

شعر

هم از هندی زنان نازک آواز   چو طاؤسان هندی جلوه پرواز
هم از چینی نوازان سبکدست   ز ساغرهای می گشته سرمست
هم از قانون نوازان خراسان   دل مشکل پسندان بُرده آسان
هم از دستان سرایان عراقی   نواساز نوید عمر باقی

الحق مجلسی شد چون عالم قدسیان تجرد نهاد در غایت قرار و آرام و محفلے چون بزم روحانیان تقدس نژاد مستغنی از باده و جام تماشائیان ملاء اعلی بے واسطه حس بصر تفرج کنان گذشتند و نظارگیان عالم بالا بزبان بے زبانی باین ترانه تر زبان گشتند۔ شعر

این چه هستی ست که بے باده و جام ست اینجا   باده کز جام ننوشند حرام است اینجا

خوانهائے میوهٔ رنگارنگ کشیدند و مائدهائے نعمت گوناگون فرو چیدند تشریفهاے رنگارنگ بخشش فرمودند و خلعتهاے تنگ تنگ انعام کردند ازین شگفتگی و خوشحالی چه گویم که حاجت شرح و ابلاغ نیست اگر قوائم از برآمد مقصود قدسیان عالم بالا شمه باز گویم که پس از چندین تکاپوے و جستجوے نظام بخش ملک معنی و انتظام ارزانی کن عالم صورت را خلعت گرامی وجود پوشانیدند و از مهبط بطون صنائع و خلوات قدسی بمنصهٔ ظهور بدائع و جلوات انسی آوردند اما شرح ابتهاج ملاء اعلی و کامروائی روحانیان تجرد نژاد از اندازهٔ گویائی بیرون ست همان زمان که نیر جلال از مشرق اقبال طلوع فرمود قاصدان تیزگام و سوران چابک خرام بجانب مخیم اقبال و معسکر اجلال که مسافت

که مسافت چهار فرسخ درمیان داشت برسانیدن این مژدهٔ جانفزا و نوید دلکشا شتافتند و فردای آن شب که عامل روز سعادت بود وقت صبح صادق ازان منزل بدولت کوچ شده بود و قریب نیم روز نزدیک بمنزل در سرزمینی که بغایت دلکشا و خوش هوا بود و آبهای بیغش و درختان دلکش داشت حضرت جهانبانی جنت آشیانی بسعادت تکیه فرموده بودند و معدودی از مقربان سریر اعلیٰ بخدمت حضور قیام داشتند

مثنوی تازه درختان بفلک چتر سای — سایه فگن بر ظل هما ی

غلغل مرغوله مرغان راغ — ریخته بر بزم نوای فراغ

ناگاه از عقب سواری گرم رفتار سیاهی کرد مهتر سنبل که غلام قدیم حضرت جهانبانی بود از الطاف حضرت شاهنشاهی بعد ازان بخطاب صفدر خانی بلند نامی داشت ازین سیاهی که روسپیدی کونین درو مضمر بود آگاه گشته بعرض اقدس رسانید حضرت فرمودند که اگر این سوار نوید رسان ولادت نور دیده سلطنت باشد ترا امیر هزار سازیم۔

بیت

بادشاهان جهاں را سزد ار هفت اقلیم — مژدگانی چنین مژده اقبال دهند

ازین جانب نیز چابک روان باد رفتار از غایت شادی عنانها از دست داده پیش دویدند و آن سوار رخش سعادت هم نزدیک رسیده از غایت شوق بآوازهای بلند شهریار جهان و جهانیان را بشادمانی جاوید مژده دادند و بطلوع نیر جلال از افق امید نوید رساندند۔ که سپیده دم صبح مراد بر حسب آرزو دمید و سرو بن بهار اقبال طبق امید سر بر زد همان لحظه آنحضرت سر بسجده شکر بدرگاه خداوندگاری ماندند و جبین نیاز بر خاک خاکساری مالیدند۔ **بیت**

تاج رفعت بر سپهر و روی طاعت بر زمین — پای دولت بر سر و بر فرق منت در سجود

بعد از ادای وظائف شکر بمعسکر والا شتافته۔ بارگاه سپهر گاه در آمدند جهان را از جشن عشرت و آیین دولت تازه شد و نقارهٔ عیش و شادی بآیین نشاط کیقبادی بلند آوازه گشت بارگاهے ترتیب یافته بآیین همایونی دلکش تر از جشن کیومرثی و بزم فریدنی۔

رُباعی

ای دیده بیا قدرت بیچون بنگر — وین بزمگه از درون و بیرون بنگر
گر ذوق تماشای دو عالم داری — آرایش این جشن همایون بنگر

جهان پیر برگ نوای جوانی از سر گرفت و عالم دلگیر عشرت فراموش کرده را بیاد آورد۔

رُباعی

ساقیان دست بجام می بیغش کردند — خضر را تشنهٔ این چشمهٔ آتش کردند
این چه می بود که ساقی بقدح ریخت فرو — که مسیح و خضر از رشک کشاکش کردند

مطربان دستان سرا و مغنیان جادو نوا سازهای گوناگون نواختن بنیاد نهادند و پردهای رنگارنگ ساختن آغاز نمودند چنگیان دست برشتهٔ مقصود درزدند عود نوازان غمهای جهان را گوشمال دادند قانونیان از زلف مراد تار بربستند نائیان گرم نفس نفسهای راست آهنگ برکشیدند نگلیان دلها را بزلف مطلوب درآویختند دائره دستان آئینه اقبال در پیش رو نهادند ظریفان شکرف از رنگ آمیزی ظرافت نکته سنجان سحر پرداز را زبان سخن آفرین بستند بیان نادره حرف در بذله گوئی بهای مجلسیان را در قهقهه شوق درآوردند سپه سالاران جهان کشای و سرداران صف آرای فوج فوج تسلیم مبارکبادی بتقدیم رسانیدند و طوایف اعاظم و اهالی و افاضل و موالی مراسم تهنیت و تعظیم بجا آوردند و دانش منشان اسکندر پسند و اصطرلاب دانان رصد بند که علی الدوام از همنشینان محفل نهانی و همرازان اسرار آسمانی بودند زائچه طالع محمود ولادت مسعود را مرآت ضمیر اشراق پذیر ساخته از نظرات کواکب اتصالات کلی و تفاصیل احکام و عواقب آثار از طول بقا و علو ارتقا بر مدارج سلطنت و معارج خلافت چنانچه رقمی ازان جداول بر صفحهٔ اجمال کشیده می آید معروض داشتند و آنچه حضرت جهانبانی جنت آشیانی که در علوم ریاضی پایهٔ بلند و فکر می فلک پیوند داشتند و ضمیر باریک بین آنحضرت آئینه دلگشای اسکندری و جام گیتی نمای جمشیدی بود بدریافت والای خود انبساط عجائب و استخراج مآثر طالع این کارنامهٔ ایزدی فرموده بودند با نچه دانان دیگر از تاثیرات بساط افلاک و نتائج احسام و اجرام پی برموز غیبی برده بودند۔

مقابله فرمودند همه موافق و معاضد یکدیگر یافتند و بعد از فراغ ازین جشن عالی مطابق بشارت غیبی و اشارت ربانی چنانچه گذارش یافته آن گوهر قدسی را بمهان لقب ارفع و اسم اعظم ملقب و موسوم ساختند و در صحائف سعادت و صفائح دولت ثبت و مرقوم گردانیدند و بعد از دو سال و چهار ماه تعبیر رویاے صدق پیرایے بظهور پیوست تبارک الله زهی اسم سامی و طلسم گرامی که از آسمان کبریا و سپهر نور و ضیا فرود آمد و از مشرق تا مغرب فروغ این اسم و پرتو این مسمی فرو گرفت و از شرائف این نام بدائع انتظام یکے آنست که خدمه اخوی اعظمی جامع الکمالات صوری و معنوی ملک الشعرا ابوالفیض فیضی در بعضی تحریرات بدیعهٔ خود ایراد نموده اند که از غرائب مناسبت اسرار حروف که کلمات عالیات اند و در عالم تجرّد و ترک آثار آن بر وجه اتم بحسب تفاوت مدارج و مصاعد ارتباط و انتساب ظهور می یابد آنست که بینات حروف آفتاب که دو بیست و بیست و سه عدد است موافق است بعدد حروف اکبر۔ رباعی

نوری که ز عالم آرا پیدا است — از جبهه شاهنشه والا پیدا است
اکبر که بآفتاب دارد نسبت — این نکته ز بینات اسما پیدا است

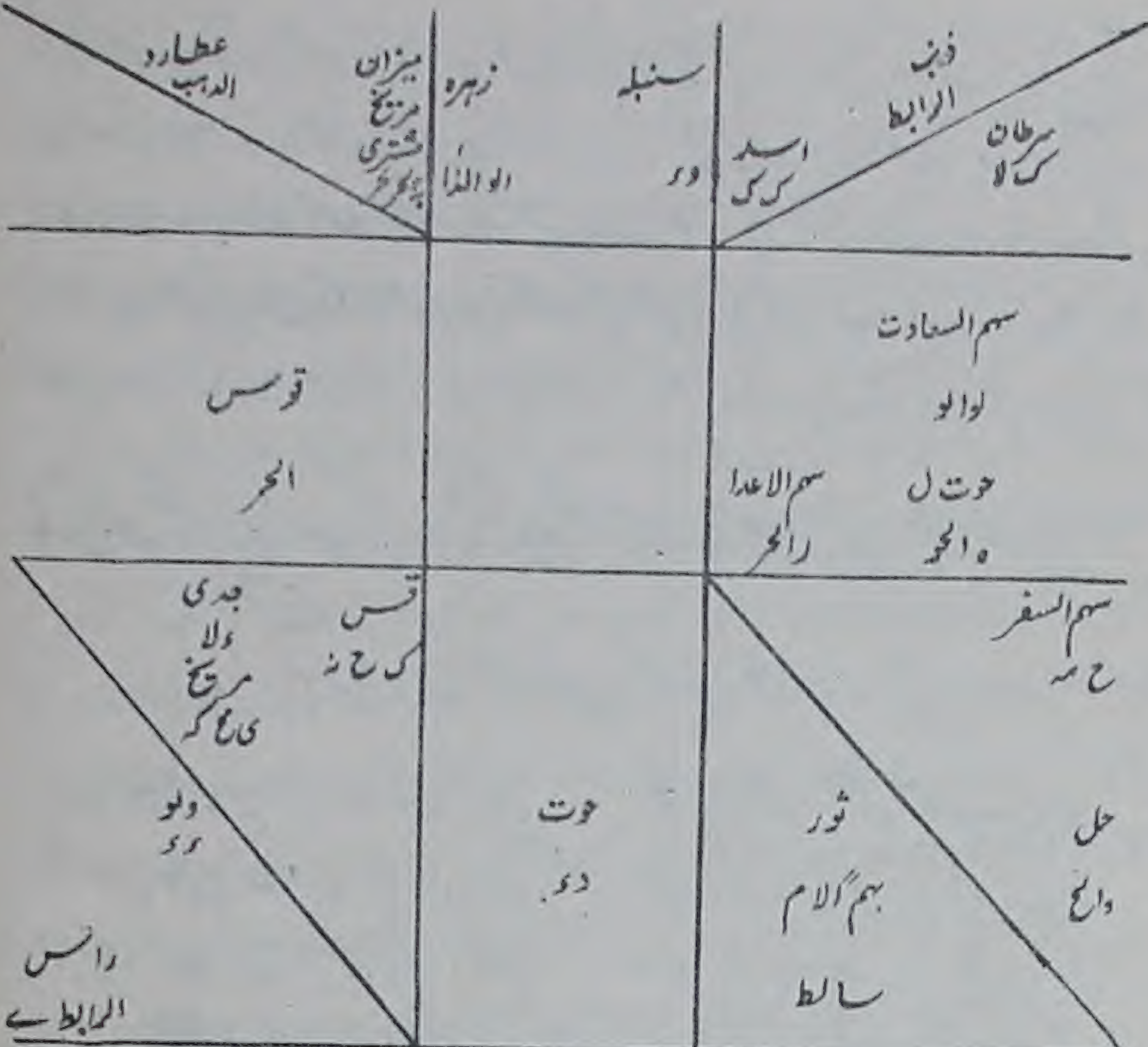
انتهی کلامه و دیگر از لطائف این اسم جلیل آنست که واقفان رموز جفر و تکسیر و عارفان آثار و تراکیب حروف و طبائع شناسان الفاظ و کلمات که از مقامات بطون و ثبوت ظهور تنزلات خبردارند و از عالم نورانیت و ظلمانیت حروف باعتبار تجرّد از لفظ امتزاج بالفاظ آگاه اند ازین حروف بیست و هشتگانه ابجد هفت هفت حرف بهر عنصری از عناصر اربعه منسوب داشته اند و حروف عدالت امتزاج این اسم گرامی جامع مراتب چهارگانه بوده از جامعیت مدارج جمال و جلال و سایر نعوت فضل و کمال آگاه میسازد چنانچه الف آتشی و کاف آبی و با بادی و را خاکی است و هرگاه اسمی بطریق سویت در عنصریت از حروف فراهم آید که عنصری دراں ناقص نبود و عنصری مکرر نیامد هر آئینه آن اسم در حدّ ذات خود در کمال اعتدال باشد و اعتدال نشاة ایست که او را در حسن سیرت و صحت بدن و طول عمر و ارتقای دولت و دوام مسرت خداوند آن نام مدخل تمام ست

و در ضمن این نکته دیگر بر دریچهٔ ادراک جلوه گر شد که این سعد اکبر را هر چند اعدا از اطراف پیدا شوند نابود و پراگنده گردند چه در ترکیب و نظم حروف این اسم دو حرف میانگی که آن کاف و باست کاف آبی ست دشمن بالاے خود را که آتش ست بر می دارد و با که مادیست دشمن پایان را که خاکست پراگنده می کند و عارفان نقاط اسرار را باید که از موز نکات عالی اشارات این اسم بدیع خبر داشته از فیض سعادات و کرامات مسمی بهره مند گردند

ذکر صورت زائچهٔ مسعود که در وقت ولادت اشرف بموجب ارتفاع اصطرلاب یونانی ثبت یافته بود

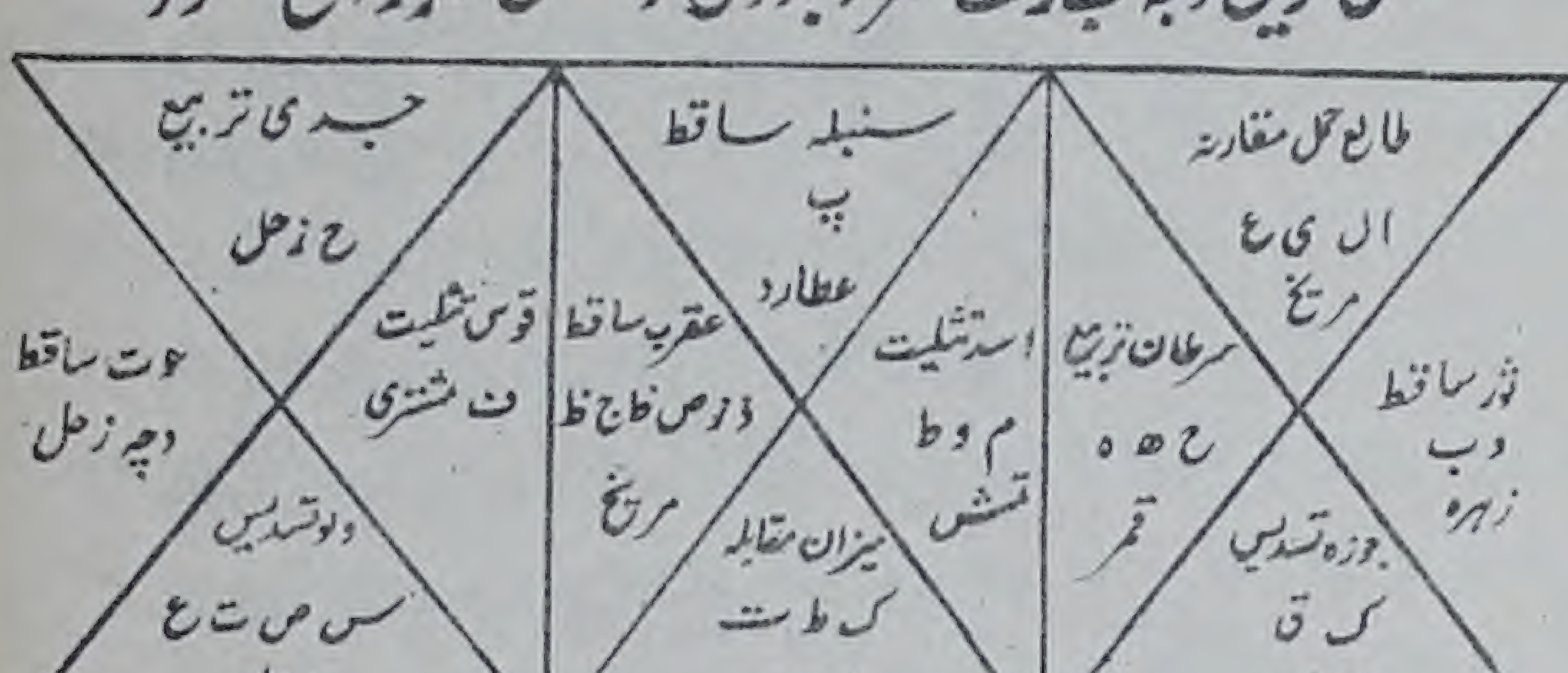
بیا از آسمان سنج رصد بند	نگاهے کن بعقل چرخ پیوند
بحسن طالع صاحب قران بین	سعادت نامهٔ هر دو جهان بین
تماشا کن درین فرخنده منشور	سعادت بر سعادت نور بر نور

در وقت نهضت رایات نصرت اعتصام از حصار امرکوت مولانا چاند منجم را که در معرفت اصطرلاب و تدقیق زیچ و استخراج تقویم و تخریج احکام مهارتی عظیم در ممارستی تمام داشت بجهت تشخیص زمان سعادت تحقیق وقت ولادت ملازم درگاه عفت قباب ساخته بودند و او خیان بمعسکر والا نوشته معروض داشت که بارتفاع اصطرلاب یونانی و حساب زیچ گورکانی طالع سعادت مطالع سنبله استخراج نموده شد صورت زائچه اقدس است ÷ ÷



نقشه برای استخراج زایچه بشکل دیگر بتحریر رسید بر مبتدی و منتهی بآسانی تمام و

سهل ترین وجه بی دقت نظر و بدون کوشش فکر واضح شود



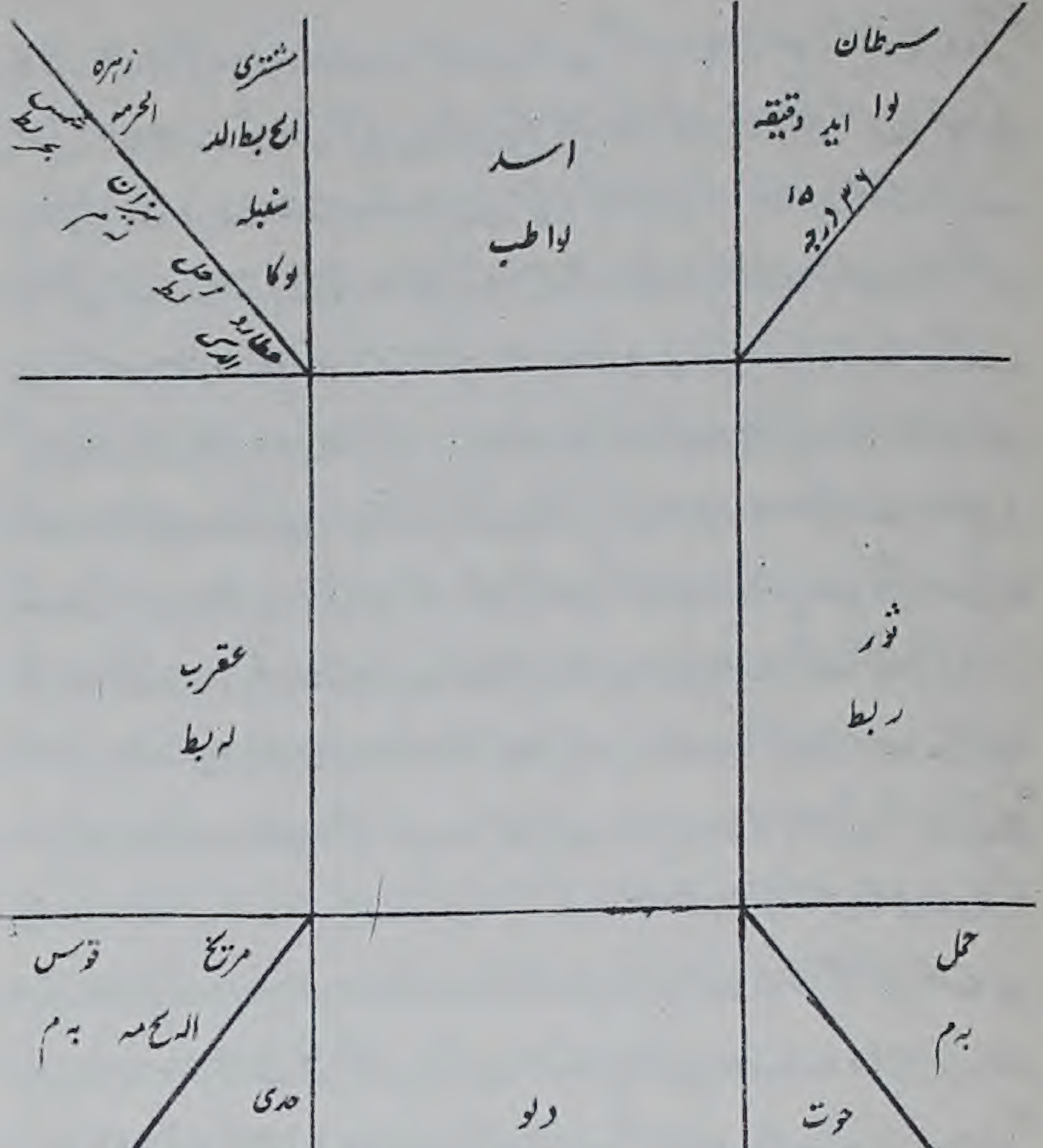
اگرچه سنبله برج ذوجسدین ست مرکب از ثبات و انقلاب اما درین دیباچهٔ اقبال ثبات طالع
بامعان نظر و لمعان تامل بدو وجه محقق شده یکے آنکه جزو طالع درجهٔ هفتم ست از ثلث اول
برج و آن باتفاق اهل تنجیم ثبات دارد دوم آنکه برج ارضی است و ثبات در عناصر بارض
منسوب و این دو دلیل ست بر ثبات سریر سلطنت و استقرار مسند خلافت و صاحب طالع
عطارد درین زایچهٔ اشرف بمنزلهٔ سعد اکبر ست چه مشتری که سعد اکبر ست با اوست و عطارد
کوکبی ست که با سعد سعدتر گردد زهره که سعد اصغر ست در خانهٔ اوست چنانچه عطارد در
خانهٔ زهراست که میزان باشد و منسوب ست بعقل و دانش و فراست و کیاست و آن هم
بحسب تسویه دهم بحسب برجیت در خانهٔ دوم ست که تعلق باسباب معاش و قوام زندگانی
دارد افاضهٔ کمال عقل و دانش بر خداوند طالع کرده که در امور معاش و معاد عالم را
بنور عقل بیاراید و عقدهای دین و دولت را بسرانگشت خود بگشاید و زهره که بسعادت
و میمنت مشهور و بعیش و طرب منسوب ست درین طالع آمده همواره اسباب شوق و سرور
و مواد ذوق و حضور آماده می دارد و از غرایب آنکه صاحب طالع در خانهٔ معاش نشسته
و صاحب خانهٔ معاش در طالع و هر دو سعادت ذاتی و عرضی دارند و ایام زندگانی را با عیش
و کامرانی انتظام می بخشند و مشتری که سعد اکبر ست و منسوب بعدل و دیانت و علو همت
و استقامت طبع و تعمیر عالم نیز در خانهٔ دوم ست ناظر بخانهٔ چهارم که خانهٔ عاقبت است
اسباب عشرت و کامرانی در درجهٔ اتم تا عاقبة العاقبة مقارن حال فرخنده مآل آن
حضرت می دارد و عطارد ممتزج المزاج بسبب مقارنه با سعد اکبر سعادت کبری یافته و
سعادت بر سعادت افزوده ولادت کرده بر آنکه صاحب طالع بعلو همت و سمو منزلت بر همه فائق
باشد و بارباب عقل و دانش و اصحاب فطانت و ذکا مجالست نماید و دانشوران روزگار و
دانایان هر فریق ملازم درگاه دانش پناه او باشند و هنرمندان روی زمین ترک اوطان نموده
احرام طواف آستان رفیع او بندند و آنچه در ضمیر الهام ورود او پرتو حضور انداز و موافق
عقل و مطابق نفس امر باشد و ابواب نصفت و معدلت بر روی عالمیان کشاده در جمیع
امور حفظ مراتب دیانت و صیانت نماید و در اختراع مبانی عمارات عالی که ملوک گذشته

را کمتر دست داده باشد همت بگمارد و دران عمارات دل پسند با نواع خوشحالی و خرمی و اصناف
آزادگی و بیغمی بگذارند و از جمله غرائب آنکه زهره خانهٔ عطارد ست و عطارد در خانهٔ زهره
و سه سعادت جمع شد یکے سعادت مشتری و دوم سعادت زهره و سوم سعادت عطارد
که از سعدین کسب کرده و این بغایت نادافتد و نیر اعظم عطیه بخش عالم که نظام بخش
امور جهانیانست علی الخصوص کرامت فرمائے جلالت و اقتدار و شوکت و اعتبار
در خانهٔ سوم در برج ثابت واقع رفعت و جلالت و عظمت و شوکت موهبت نموده و چون
واز هبوط برآمده و بشرف دارد شرافتش روز افزون ساخته و چون ناظرت بخسانه نهم که
خانهٔ سفرست همواره در سفر رایات فتح و ظفرشش سربلند بوده از آسیب و آشوب زمان
در کنف حفظ و حراست روشنی بخش جهان باشد و خانهٔ سوم که باقر با نسبت یافته عقرب ست از
اقارب عقارب خبر داده و زحل درانجا نزدیکان دور را نحوست و نکابت بهاؤ به ضلالت و
هلاکت رسانیده و قوس و تد رابع ست و آن خانه عواقب کار با و مشتری که صاحب اوست
نظر تسدیس دارد و متصل ست بعطارد و مسعود و در حد و و مثلثه خود است در هر کارے که
توجه فرماید بآسان ترین روشنی انصرام یابد و عاقبت کارش بکامروائی باشد و خانهٔ پنجم که
خانهٔ فرزندانست جدی است و آن برجیست بسیار فرزند و مریخ که کواکب سپاه ست
درآنجاست و کدخدائے طالع ست که مدار قانون عمر بر وست و از جلایل امور آنکه این
کوکب الجیش در بیت الشرف ست در وجه و مثلثه و در یجان و ادر جان و اثنی عشریه خود
از عمر دراز برومند گرداند و از بسیارے اولاد و احفاد بهره مند سازد و از فرزندان برخوردار
کامگار اعتضاد بخشند و سپاه گیتی پوے را کامیاب ظفر و نصرت دارد و از جمله اتفاقات
حسنه آنکه در زائچهٔ طالع حضرت صاحب قرانی تیر مریخ در پنجم بود چنانچه در ظفرنامه ایراد یافته
و حکمت پروران تجربه کار در طالع سلاطین قوت مریخ اعتبار کرده اند و درین زائچه قوی حال
قدسی مثال زیادتی از طالع صاحب قرانست که این کوکب والا در بیت الشرف ست با قوتهائے
که گذارش یافت چنانچه این معنی از جلالت قدر و بزرگی شان و بلندی رتبت در فتح و نصرت
و تسخیر ممالک آگاه می سازد و ایما می نماید ازین که صاحب طالع هر چند دراز عمر شود جاه او

بیشتر و بهتر از ایام شباب باشد و ماه که واسطهٔ تاثیر علویات و سفلیات ست زائد النور آمده
بدولت روز افزون رهنمونی می نماید و هیلاج هم اوست که بمثابهٔ روح ست و مربی بدن در
خانهٔ پنجم ست متصرف از مریخ بتثلیث زهره واسطهٔ دوام صحت و تندرستی مزاج و قوت
بدن گشته و خانهٔ ششم ولوست منسوب بلشکر و صاحبش که زحل ست و رسوم واقع شده که
خانهٔ اعوان و انصار ست و راس در وست لشکریان را از خیل مخلصان و فدائیان داشته
وتد سابع حوتست بدرجهٔ هفتم که حد زهره است و از مثلثه و ادرجان اوست مخدرات
حریم عصمت را در لوازم رضا جوئی و آداب خدمتگاری ثابت قدمی عطیه نموده و از
نیکو خدمتی کامیاب دولت و سعادت ساخته و خانهٔ هشتم حمل ست صاحبش مریخ
که سعادات مذکوره دارد و ناظر بطالع بنظر تثلیث ست اشارت بر حمایت الهی نموده در
مواقع خوف و مکامن خطره خانهٔ نهم خانهٔ سفر ست صاحبش زهره در طالع قرار گرفته
مواد سرور جمعیت در سفرهای دور آمده می دارد و موجب ازدیاد ملک می گردد و سهم السعادات
در وتد عاشر ست که خانهٔ دولت و اقبال ست و صاحبش مسعود ناظر تثلیث و همچنین سعد
اکبر ناظر بنظر تثلیث بر سلطنت عظمی و کمال عقل و عدل دلالت کرده و خزائن روزگار
را در حیطهٔ تصرف و قبضهٔ اقتدار در آوردهٔ خانهٔ یازدهم که خانهٔ امید ست صاحبش قمر زائد النور
در پنجم طالع بواسطهٔ نظر تثلیث بطالع سبب حصول امانی و آمال شده و در خانهٔ دوازدهم
که خانهٔ دشمنانست ذنب جای گرفته در خواری و نگونساری اعدای دولت ابدپیوند
اهتمام دارد بی دولتی را که از قبلهٔ اطاعت روگردان شده ببادیهٔ فنا سرگردان ساخته
صاحبش که نیر اعظم ست در خانهٔ سوم که جای اعوان و انصار ست جای گرفته بسیاری
از مخالفان را پشیمان ساخته در سلک بندگی و جان سپاری در آورده و از غرائب این
طالع آنکه عاشر که خانهٔ دولت و سلطنت ست که خداوندش صاحب طالعست و مقرر که
هر صاحب طالع می خواهد که منسوب خود را برتبهٔ بلند رساند لیکن بواسطهٔ موانع از قوت بفعل نمی
آید و درین طالع مسعود آن خانه جائے دولت و سلطنت واقع ست هرگاه که دولت در
خانهٔ خود داشته باشد چگونه از منسوب خود دریغ دارد ✣ ✣

تصویر زائچهٔ طالع آسمان پیرای حضرت شاهنشاهی و مجملی از احکام بطرز اختر شناسان هندوستان

طالع سعادت مطالع آنحضرت بموجب حساب منجمان هند اسد قرار یافته که برج ثابت است و کمال غلبه و استیلا و صولت و استعلا دارد و نیر اعظم که از جمیع افراد عالم نظر تربیتش بسلاطین بیشتر ست صاحب طالع واقع شده و این نشانی ست بر دولتش که صاحب طالع بر شهریاران نامور فرماندهان بزرگ قدر غالب و مستولی باشد و روز بروز قوائم سلطنت و ایالتش استحکام و استقامت پذیرد و قواعد رفعت و شوکتش باستقرار و استدامت انجامد پنجهٔ قهرش دست گردن کشان بدسگال تاب دهد و آوازه کوس نبردش زهرهٔ صفدران شیرمرد را آب سازد و صورت زائچهٔ قدسی بموجب تحریر عمدهٔ منجمان هندوستان جوتگرای که از ملتزمان عتبهٔ شاهی بود رقم زدهٔ کلک تصریح می شود



باوجود کمال بے تعیّنی و بے تکلّفی حضرت شاہنشاہی چندیں شعشعۂ عظمت وجبروت کہ از پیشانی سطوتش می تابد دلالت می کند کہ قول منجمان ہندوستان کہ طالع اشرف اسد می گویند نزدیک بواقع باشد درکتب احکام ایں طبقہ مقررست کہ صاحب ایں طالع بسیار مال و غالب بردشمنان و بخشایندہ برگناہگاران باشد و بآئین عدل و انصاف گرآید و کارہاے بعقل قوی ورائے متین خود سرانجام دہد و بسفر مائل بودہ از سفر بہرہ مند باشد وصاحب فرزندان ارجمند رضا جوے شود و مشتری و زہرہ در خانۂ دوم فراہم آمدہ صاحب

طالع را بفنون هنرمندی و انواع دانشوری رهنموں گشته و چون سعد اکبر درخانهٔ عطارد ست
بعطیهٔ حُسن وصورت تناسب ترکیب عنصری و سنجیدگی سخن و آراستگی مجلس و خرد عالی
و اندیشهٔ بلند در خداشناسی و یزدان پرستی و نیکوکاری و انتظام هرکاری از روے
شائستگی ممتاز ساخته و زهره در سنبله بآرائش مخدرات سراوقات اقبال و افزائش
پیرایهٔ حسن و جمال اهتمام نموده و نیرّ اعظم در سوم ست هرچه خواهد از کارهائے بزرگ
بے ملاحظهٔ کسے بجاآورد و توانا باشد و برادران بپایه او رسند بلکه نجم طالع اخوان محترق
گردد و جهانیان بر هواداری او متحد و متفق باشند و چون عطارد درسوم ست هنرمند و
کاردان بوده به پیکارے خوش نداشته باشد مشقت کش گردد در الهیات و دیگر فنون حکمت
فکرهای دقیقش در مرتبهٔ ذوق و وجدان باشد و چون در میزانست مشهور آفاق گردد و
کارهاے پسندیده فراواں می دانسته باشد و در ازمنه ممتده جهانستانی و جهانبانی کند و
تدبیرات صائبه و افکار دقیقه نماید و زحل چون درسوم ست آسایش و آسودگی فراوان
بیند و خدمتگاران رضامند بیحساب داشته باشد و شجاعت ذاتی بعقل کامل خود کار کند
و چون در میزان و در شرف ست صاحب خزائن عالم شود و چون در سایهٔ گرانمایه آفتاب
جهاں تاب ست خزائن بیکرانش مدتهاے مدید و عهد هاے دراز برقرار بماند
و سفرهای دلخواه بکامرانی و کام ستانی کند و از و بزرگتری در روی زمین نباشد و جانوران
سیاه رنگ عظیم جثه بر درگاه او باشند هرچند بسن و سال بزرگ گردد قدر او بزرگتر شود
و کثرت سپاه و کمال دولت و جاه بے مشقت و تردد او حاصل آید و بدولت و اقبال
دیرگاه بماند چه ازیں بطی تر کوکبی نیست سعادت و استدامت سلطنت و امتداد زمان از
عطیه هاے اوست و نیر اعظم و زحل عطارد دریک برج اند دوست پرور و دشمن کاه باشد
و آئین دوستی و دشمنی نیکو داند و مریخ در قوس ست جهانیان او را ستائیش کنند
چه در مثلثهٔ طالع در تربیت دوست خود ست دوستی قوی حال که آں سعد اکبر ست
اندیشها و غمهاے طوائف عالم دور کند و خوش دل و کامروا باشد و بقوت صوری و معنوی
و ذاتی و عرضی بزرگ بندگان و بادشاه و بادشاهان شود پرتو شهرتش عالمگیر گردد و صیت

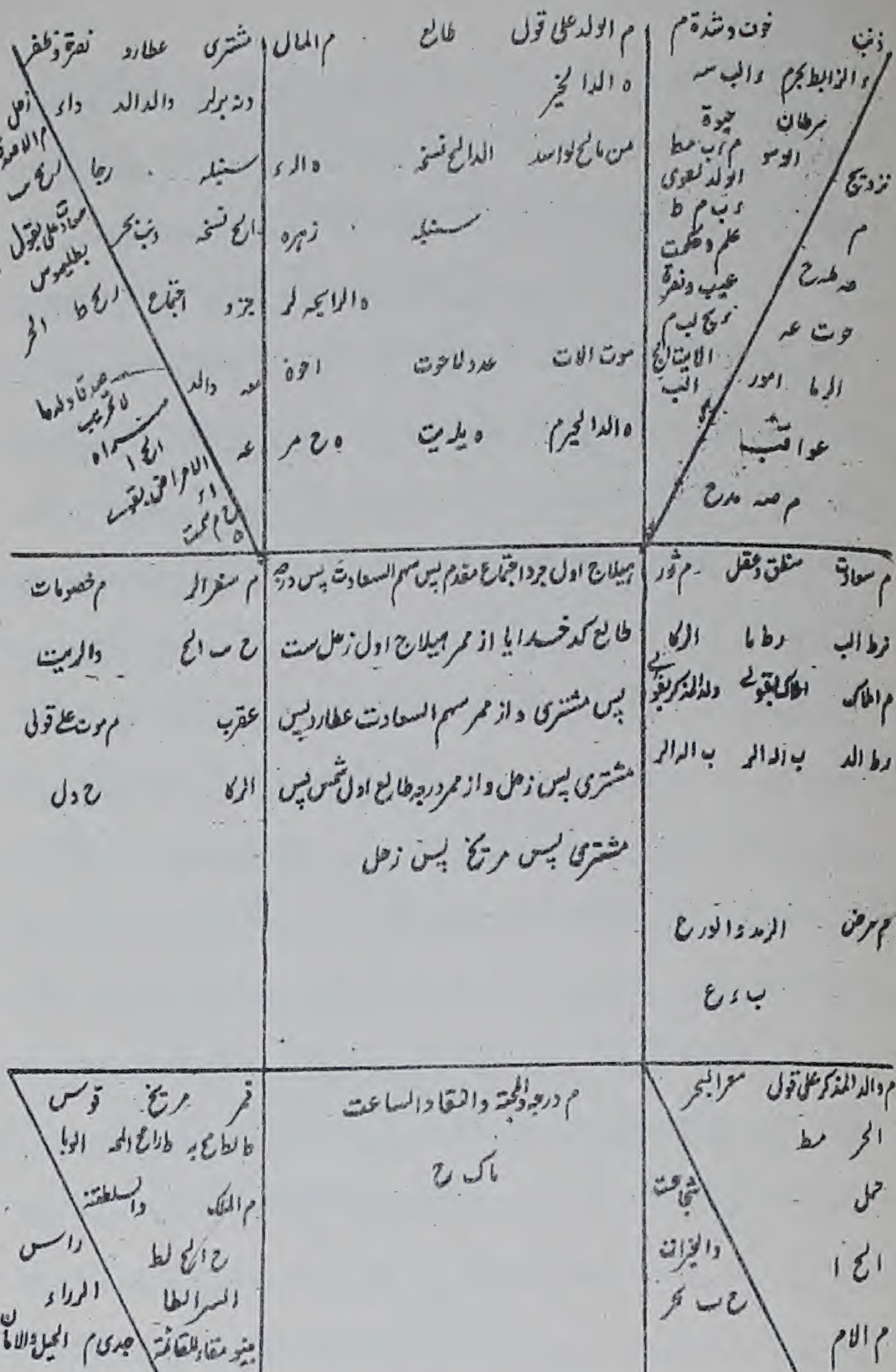
عظمتش از کران تا کران برسد بسیاری از سلاطین در تحت حکم او باشند و از و اندیشه ناک بوده مطیع و منقاد گردند و چون در خانهٔ مشتری بیست و نیر اعظم نظر برو دارد سروران جهان سر بر خط فرمان او باشند و خاک آستانش سجده گاه اطاعت خود سازند و قمر در ششم ست دشمنان او بزرگان باشند اما باو نرسند و تاب بارقهٔ قهر و عظمت نیارند و همیشه دوستی اورا ترتیب دهند تا باقتباس انوار وفاق آواز آفات سلامت بمانند و چون در جدی ست دوبال دلالت بر ضعف حال دشمنان کند و خداوند طالع را موافق مزاج آید که فصل خصومات موافق عدل و مطابق نفس امر کند و تحقیق ادیان مختلف و مشارب متفاوت نموده هر طائفه را به نیکو کاری راهبری نماید و خواهد که عالمیان از نشیب اباد تقلید برآمده بجادهٔ قویم تحقیق گردانید و چون مشتری برو نظر می کند قدرت و قوت پادشاهی او زیادهٔ از اندازهٔ قیاس باشد و صاحب فرزندان شایسته گردد و چون زهره ناظر ست عفائف بزرگ منش خجسته کردار در خدمت او بعمرهاے دراز باشند و از رضا جوئی فرزندان نیک نهاد کامران شود و ضابطهٔ چند از کتب حکماے هندوستان که دلالت بر جلالت قدر این زائچهٔ قدسی می کنند نیز ایراد می یابد و چون دوازدهم یکے از کواکب سیاره واقع می شود مولود بعمر دراز کامیاب عیش باشد و غبار عارضه بدامن عافیت او کمتر رسد چون در عین قوت بوده شهادت بتراز و سعادت شرف داشته باشد پادشاهی بزرگ یابد و بطول حیات و وفور برکات در منازل عالی اساس و اماکن والا بنیان مسرت آرای گردد و چون درین زائچه دوازدهم قمر مریخ ست حصول این معنی بروجه کمال رو دهد صاحب عساکر منصوره گشته در معارک رزم صف شکن و دشمن فگن باشد و بر هر کس نظر خشم انداز د گداخته سطوت جلال او گردد و چون دوازدهم نیر اعظم کوکبی مسعود واقع شود مولود گرامی پادشاه سلیم طبع سخن گزار دانش پذیر قوی حال صاحب اقبال بود و در جائیکه دلیران نبرد و مردان مرد منوهم شوند صاحب این سعادت هرگز متزلزل نگردد و پاے وقار در دامن تمکن و بردلی کشید دارد و زائچه توهم و شائبهٔ تغیر بساحت احتیاط اوراه نیابد و درین زائچهٔ مقدس ورود سعدین

در دوازدہم اتفاق افتاد افاضۂ سعادت می نماید چون صاحب طالع نیر اعظم باشد درسوم واقع مولود اشرف را بمرتبۂ سلطنت عظمیٰ رساند چنانچہ دریں دیباچہ پرتو ظہور دارد وچون مشتری وعطارد و زہرہ ہرسہ ناظر باشند برکشور کشائی و فرمانروائی مولود مسعود آگاہی بخشند چنانچہ دریں لوحۂ نگارین چراغ دولت می افروزند واگر جز طالع یا قمر ورنہ بہر برج باشد و چہار کوکب یا زیادہ بقمر ناظر بیست و دو سلطنت بصاحب طالع متعلق شود و ممالک فراوان در حیطۂ تصرف وقبضۂ اقتدارش استمرار پذیرد و دریں طالع با وجود بودن قمر درنہ بہر خود قمر را پنج کوکب ناظرند نیر اعظم سعد اکبر اصغر زحل عطارد و دریں زائچہ قدسی صاحب طالع درخانہ سوم ست مولود اقدس را اگر برداری باشد دیر نماند جان سپار بہم رسند ونیکو کار دو بخشندہ قوی حال باشد و بسلطنت بے گزند وسعادت بے منتہا بہرہ مند شود و صاحب دوم درسوم واقع ست کارہائے عظیم کند وشغلہائے شگرف بوجود آورد و اختراع قوانین دولت وحکمت کند و بداندیشان را تنبیہ فرماید وازین اندیشہ پیرامون ضمیر والایش نگردد وصاحب سوم در دوم ست بیچارہائے از پا افتادہ را دستگیری کند و با خویشاوند سعادت پیوند بمہربانی پیش آید وسائر نیک اندیشان از فیض انعام و احسان او بہرہ مند گردند واز حدائق افضال واکرام او ثمرات برچینند و مقرر است کہ اگر صاحب سوم سعد باشد مولود گرامی بسلطنت علیا رسد چنانچہ در زائچہ مقدس صاحب سوم سعد اکبر است ہرآئنہ دلالت دارد برخلافت کبریٰ وایالت عظمیٰ وصاحب چہارم کہ مریخ ست در پنجم جا گرفتہ پدر والا قدر از وجود اشرف او موید بتائیدات غیبی گردد و فرزندان عالی نژاد او دراز عمر باشند و دولت واقبال بزرگ و نامدار شوند وصاحب پنجم مشتریست در دوم ست خزائنش فراوان شود و ممالک عظیمہ در تحت تصرف آورد وچون زہرہ نیز در دوم ست بنکات موسیقی ودقائق ادوار و رموز نغمات باریک بین و موی شگاف باشد وصاحب ششم زحل درسوم است بعضی از ملازمان درگاہش اندیشہائے ناشایستہ پیش گیرند و پامال قہرمان اقبال شوند وصاحب ہفتم زحل درسوم ست امور شوکت واہبت بتدبیر صائب

خود انتظام دهد و در خاطر او این آرزو جاے کند که مرا برادری نشد که در خدمت من سربلند
شدی و صاحب هشتم مشتری در دوم ست بتدبیر والاے خود اموال فراوان و خزائن
بے اندازه را متصرف باشد و تواند بود که میراث نیز بدست افتد. و صاحب نهم مریخ در
در پنجم در خانهٔ مشتریست دلالت بر قوت حافظه کند و یادداشت قوی داشته باشد و هرچه
با خلق کند شایسته کند و پرستش خالق پسندیده نماید و بآئین نیکو در رعیت پروری
و معدلت گستری بسر برد و او را فرزندان دولتمند حق پرست شود و متادب بآداب
اطاعت در رضا جوئی باشند صاحب دوم زهره در دوم ست بوالدین و بزرگ سالان
خویش با ادب رضا طلب باشد و صاحب یازدهم عطارد در سوم ست خدمتگاران و ملازمان
درگاه را دوست دارد و پناه جهانیان باشد و دشمنان او بے محنت و مشقت او نیست
و نابود گردند و صاحب دوازدهم قمر در ششم مخالفان و منافقان او فراوان باشند
و از صدمهٔ صداے کوس دولت و غلغلهٔ هیجاے عظمت او سراسیمه پراگنده گردند
و خائب و خاسر روے بفرامشخانهٔ فنا نهند و اگر مشتری با زحل در دوم واقع شود
مولود مسعود بادشاه بزرگ گردد و بر دشمنان چیره دست شود و نیز هرگاه قمر در
جدی که خانهٔ زحل ست وقوع یابد و در نه بهر زحل جاے گیرد دلالت کند که اکثر عالم
فرمانبردار مولود محمود باشد اطراف ممالک او بدریاے شور منتهی شود و ایام سلطنت
سعادت انتظام او امتداد یابد و نیز مقرر است که چون در زائچهٔ ولادت زحل در شرف
باشد مولود اشرف بپادشاهی بزرگ و عمر دراز کامیاب گردد و این همه ضوابط و
دلائل درین زائچهٔ مسعود رقم ظهور دارد ✲ ✲

ذکر زائچهٔ سعادت ارقام که علامة الزمان عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی استخراج نموده

در سالے که قدوهٔ علمائے روزگار نقاوه دانش اندوزان آموزگار قسطاس علوم دقائق اقلیدس مغالق فهوم مرتقی مدارج علیا مبین حقایق اشیا نقا جواهر معانی جلال عوامض یونانی پرده شگاف روابط نور ظلام نکته طراز حرکت و سکون اجرام و اجساد عنقاے اوج بلند پروازی علامة الدهر عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی برهنمونی بخت بیدار بپایهٔ سریر ارفع اعلیٰ مشرف شده بمراتب رفیع و مدارج عالی خلعت امتیاز یافت روزے راقم این شگرفنامه مذکور ساخت که زائچهٔ طالع مسعود مختلف بنظر می رسد مامول آنست که ایشان نیز بنمودار صحیح غور تمام کرده بمیزان تحقیق نسنجند خدمت میر از کمال تدقیق بضوابط فارسی و قوانین یونانی استنباط طالع اشرف نموده اسد قرار دادند چون باعتماد محرر معتمد ترین زائچهاست صورت آنرا یا انموذجی از احکام ایراد می نماید + +



مرکز طالع اشرف. دریں زائچہ اقدس کہ کارنامہ ادوار ثوابت و سیارات بیست و ہشت

درجه سی و شش دقیقه اسد ست و قائم الاوتاد اتفاق افتاده و چون مرکز طالع سعادت مطالع از خانه نیر اعظم است کو کبی صاحب شرف خانه او نیست و حد مریخ ست و رب مثلثه اش سعد اکبر ست بشرکت نیر اعظم و خدمت زحل و وجه و دریجان مریخ و نه بهر مشتری دلو جان و هفت بهر مریخ و اثنا عشریه قمر و وبال زحلست و این درجه مذکر ست و نیره و از نحوست خالی و مستولی برین طالع نیر اعظم ست بنحوی از شرکت زحل و زهره در برج سنبله در بیست و شش درجه بیست و سه دقیقه و سی و هفت ثانیه و سهم الولد بقولے در بیست و چهار درجه و بیست و سه دقیقه و سهم المال در بیست و پنج درجه هفده دقیقه و سهم المآب در بیست و چهار درجه و بیست و سه دقیقه و سهم الاخوة در هشت درجه و چهل و هفت دقیقه و سهم عدد الاخوة در چهارده و دوازده سنبله است مرکز خانه دوم بیست و هشت درجه چهل و سه دقیقه سنبله است خانه و شرف عطارد ست و حد زحل و رب مثلثه اش قمر ست بشرکت زهره و خدمت مریخ و وجه عطارد و دریجان زهره و نه بهر عطارد و دارجان قمر و اثنا عشریه نیر اعظم است بهر و هبوط زهره و وبال مشتریست و مستولی برین خانه قمر ست و این درجه مذکر ست خالی از ظلمت و نور و نحوست و سعادت مشتری در پانزده درجه و سیزده دقیقه و سی و هفت ثانیه و عطارد در بیست و پنج درجه و بیست و چهار دقیقه میزانست و سهم الرجا در دوازده درجه و پنجاه و سه دقیقه و سهم النصرة والظفر در یک درجه و هفده دقیقه میزانست و جزو اجتماع در بیست بیست و چهار دقیقه میزانست مرکز خانه سوم بیست و هشت درجه و یک دقیقه میزانست و خانه زهره است و شرف زحل و حد مریخ و رب مثلثه اش عطارد است بشرکت زحل و خدمت مشتری و وجه مشتری و دریجان و نه بهر و اثنا عشریه و هفت بهر عطارد او ریجان و هبوط نیر اعظم و وبال مریخ ست و مستولی برین خانه زحل ست و این درجه مؤنث ست و هیضه و خالی از نحوست و سعادت و زحل در ده درجه و چهل دقیقه و سی و سه ثانیه عقرب ست و سهم الغیب در هفده درجه و پنجاه دقیقه و سهم السعادت بر قول بطلیموس و محی الدین مغربی در هیجده درجه و نه دقیقه و سهم الاسد قا و البحر سهم العبید بقولے

در بیست و سه درجه و دوازده و سهم الامراض بقولے در هفده درجه و بیست و یک دقیقه
نیر اعظم در صفر درجه و چهل و پنج دقیقه و پنجاه و هفت ثانیه عقرب بست **ذکر خانه**
چهارم ببیست و هفت درجه و بیست یک دقیقه عقرب ست و این وتد قائم ست و خانه
مریخ و حد زحل و وجه و اثنا عشریه و وبال زهره و رب مثلثه مریخ ست بشرکت زهره و
خدمت قمر و دریجان عطارد و نه بهر و هفت بهر مشتری و مستولی برین خانه مریخ ست
و این درجه مذکر و قیمه خالی از نحوست و سعادتست و سهم سفر البر در دوازده درجه بیست
و هشت دقیقه قوس ست و سهم الخصومات در بیست و هفت درجه و سی و دو دقیقه
عقرب ست **مرکز خانه پنجم** ببیست و هفت درجه و یازده دقیقه قوس ست خانه و نه بهر
مشتری و شرف ذنب و حد مریخ و وجه زحل و رب مثلثه اش مشتری بشرکت شمس و خدمت
زحل ست و دریجان شمس و ادرجان زهره و اثنا عشریه مریخ و نه بهر مشتری و هفت بهر
زحل و هبوط راس و وبال عطارد ست مستولی برین خانه مشتریست بنحو شرکتی از زحل
و این درجه مذکر ست و قیمه و از نحوست و سعادت خالی سهم السلطنت و الملک در بیست
و هشت درجه و سی و نه دقیقه قوس ست منقار الدجاجه و نسر الطائر در بیست و پنج
درجه و مریخ در ده درجه و چهل و هشت دقیقه و بیست و سه ثانیه و قمر در نوزده درجه
و چهل و هشت دقیقه و چهارده ثانیه جدی ست **مرکز خانه ششم** ببیست و شش
درجه و چهل و هشت دقیقه جدی ست خانه زحل ست و شرف و حد مریخ و وجه شمس
و رب مثلثه اش قمر ست بشرکت زهره و خدمت مریخ و دریجان و نه بهر عطارد و ادرجان
و اثنا عشریه و هبوط مشتری و هفت بهر و وبال قمر ست مستولی برین خانه مریخ ست
بشرکت زحل و قمر و این درجه مذکر و نیره و نحس ست و راس در بیست و هفت درجه
و بیست و نه دقیقه و سیزده ثانیه دلو ست و سهم الحبس و الاسارے در بیست و چهار درجه
و چهل و چهار دقیقه جدی ست و سهم موت الاخوة در دو درجه و یک دقیقه دلو ست **مرکز**
خانه هفتم ببیست و هشت درجه و سی و شش دقیقه دلو ست خانه احد و اثنا عشریه
زحل و رب مثلثه اش عطارد ست بشرکت زحل و خدمت مشتری و درجه قمر و دریجان

زہرہ و ادرجان و نہ بہر عطارد و ہفت بہر مشتری و وبال شمس ست مستولی برین خانہ زحل ست بشرکت عطارد و نحو شرکتی از مشتری و این درجہ مذکر و مظلمہ و خالی از نحوست و سعادت ست
سہم الالفہ والبقاء والثبات والمحبۃ در بیست درجہ و ہشت دقیقہ حوت ست مرکز خانہ ا ہشتم بیست و ہشت درجہ و چہل و سہ دقیقہ حوتست خانہ و نہ بہر مشتری و شرف زہرہ و حد و وجہ دریجان وادرجان و رب مثلثہ اش مریخ ست بشرکت زہرہ و خدمت قمر و حد و ہفت بہر اثنا عشریہ زحل و ہبوط عطارد ست مستولی برین خانہ زہرہ است بشرکت مریخ و نحو شرکتی از قمر و این درجہ مذکر و قیمہ خالی از نحوست و سعادت ست و
سہم الشرف در بیست درجہ و ہشت دقیقہ حمل ست و سہم السعادۃ در دو درجہ و پنجاہ و سہ دقیقہ حمل ست مرکز خانہ نہم بیست و ہشت درجہ و یک دقیقہ حمل ست خانہ مریخ و شرف نیر اعظم و حد زحل و ہبوط و ادرجان و وجہ و وبال زہرہ است و رب مثلثہ اش شمس ست بشرکت نیر اعظم و خدمت زحل و دریجان و نہ بہر و اثنا عشریہ و ہفت بہر مشتری است مستولی برین خانہ مریخ است بشرکت مشتری و نحو شرکتی و از زحل و این درجہ مذکر و تیرہ از درجات ابار ست سہم الولد المذکر بقولی در بیست و سہ درجہ و چہل و نہ دقیقہ ثور ست و سہم سفر البحر در دو درجہ و سی و شش دقیقہ و سہم الام در پنج درجہ و صفر دقیقہ ثور ست مرکز خانہ دہم بیست و ہفت درجہ و بست و یک دقیقہ ثور است خانہ و ادرجان زہرہ و شرف و رب مثلثہ اش قمر ست. بشرکت زہرہ و خدمت مریخ و دریجان زحل و نہ بہر و ہفت بہر عطارد و اثنا عشریہ و حد و وبال مریخ ست مستولی برین خانہ زہرہ است بشرکت تام و قمر و شرکتی از مریخ و این درجہ مذکر و تیرہ و خالی از نحوست و سعادت ست
سہم السعادۃ بر قول غیر بطلیموس و محی الدین مغربی در نہ درجہ و بیست و دو دقیقہ جوزا ست و سہم العقل والنطق در نہ درجہ و پنجاہ و یک دقیقہ جوزاست و سہم المرض در بیست و پنج درجہ و بیست و ہفت دقیقہ جوزاست و سہم الولد المذکر بقولی در بیست و نہ درجہ و چہل دقیقہ ثور ست و سہم الورع در چہار درجہ و صفر دقیقہ و سہم الاملاک در نوزدہ درجہ و شش دقیقہ و سہم الاعدا بقولی در بیست و پنج درجہ و بیست و ہفت دقیقہ

جوزاست مرکز خانه یازدهم بست و هفت درجه و یازده دقیقه جوزاست خانه و نه بهر عطارد و رب مثلثه اتش اوست بشرکت زحل و خدمت مشتری و شرف راس و حد و د ریجان زحل و وجه شمس دادرجان مشتری و اثنا عشریه و هفت بهر زهره است و این درجه مونث و قیمه و خالی از سعادت و نحوست ست سهم عواقب الامور و سهم التزویج در چهارده درجه سرطان ست مستولی برین خانه عطارد ست بشرکت زحل مرکز خانه دوازدهم بیست و شش درجه و چهل و شش دقیقه سرطان ست خانه و وجه قمر و شرف و نه بهر دریجان مشتری و حد و بال زحل ست و رب مثلثه اتش مریخ ست بشرکت زهره و خدمت قمر وادرجان و اثنا عشریه و هفت بهر و هبوط مریخ است مستولی برین خانه قمر ست بشرکت مشتری و مریخ و زهره و زحل و این درجه مؤنث و تیره و خالی از سعادت نحوست است و ذنب در بیست و هفت درجه و بیست و نه دقیقه و سیزده ثانیه اسد است و سهم العلم و الحلم و الغلبه و النصرة در هیجده در بیست و دو دقیقه و سهم الولد در دو درجه و چهل و نه دقیقه و سهم الخوف و الشدة در بیست و دو درجه و پانزده دقیقه و سهم الحیوة در ده درجه و چهل و نه دقیقه و سهم الاب در هیژده درجه و بیست و دو دقیقه اسد ست و درین زایچه هیلاج اول جزو و اجتماع مقدم ست پس سهم السعادة پس درجه طالع و کدخدا و از عمر هیلاج اول زحل ست پس مشتری و از عمر سهم السعادة اول مشتریست پس زحل و از عمر درجهٔ طالع اول شمس ست پس مریخ ✣ ✣

شرح احکام این زائچه بذریعه که ہیکل بازوی انجم وافلاک و وتعویذ تارک قرون ادوارست

چون اساس زائچه قدسیه استحکام یافت شرح اندکی از بسیار احکام بدائع انتظام این زائچه مقدسه ناگزیر ماست **احکام خانهٔ اوّل** چون مرکز طالع از اسد ست که خانهٔ نیر اعظم ست دلالت می کند بر علو فطرت و بهار بودن ہیکل مقدس قوی و توانا و بزرگی سر و فراخی پیشانی و کشادگی سینه و قدرت و بسطت و شهامت و عظمت و مهابت و حسن منظر و قوت دماغ و چون اکثر درجات طالع از برج سنبله است که خانه و شرف عطارد ست که در خانهٔ زهره در دوم طالع ست و متصل به مشتری و در حد و مثلثه خود ست باید که در همه امور مالی و ملکی به نفس نفیس خود باز رسد و بتدبیرات درست سرانجام مهام خود نماید و چون مستولی برین طالع شریف نیر اعظم است بمشارکت زحل سلطنت تمامی ممالک هندوستان و بعضے از اقلیم چهارم بصاحب طالع تعلّق گیرد و چون بحسب مقام نیر اعظم بعد زحل ست بادشاهی هندوستان مقدم باشد بر اقلیم رابع و چون صاحب مرکز دوم که عطارد ست متصل بصاحب طالع شده دلالت کند برآنکه مال و ملک بآسانی دست دهد و بودن طالع و سهم السعادت و جزو اجتماع مقدم از بروج کثیرة المطالع دلیل قوی بر درازی عمر و امتداد سلطنت باشد **احکام خانهٔ دوم** چون مرکز خانهٔ دوم از سنبله است که خانهٔ عطارد ست متصل به شمس و اکثرش از میزان که خانهٔ زهره است و او در طالع ست که خانه و شرف عطارد ست دلالت کند برآنکه مال و ملک از ممر حسن تدبیر و عقل کامل حاصل شود و یا بندهٔ منصب بزرگ بادشاهی باشد و بودن مشتری درین خانه در خود و اتصال عطارد باو مقوی این معنی ست و برآنکه وزرا بقوت عقل و افراین صاحب طالع در انتظام امور ملک و مال کوشند نه بتدبیر خود بلکه اندیشهای ایشان پیش تدبیر خدیو زمان ننماید و چون صاحب دوم در طالع است خزائن بیحساب اورا جمع شود و چون مشتری درین

خانه است مال برادر مسالک رضاے ایزدی صرف کند و در مرضیات خداے نگاه دارد و نظام احوالش روز بروز دولت افزاتر باشد و بودن مشتری در حد خود دلیل طول عمر گرامی ست چنانچه فرزندزادهاے گرامی را دریابد این سعادت منشان بنظر تربیت او بزرگ حال شوند و زحل چون در دوم ست و در شرف هرگز نقصانی به خزائن معمورهٔ او نرسد و هیلاج که جزو اجتماع مقدم ست درین خانه است مقوی این معنی ست و کدخداه که زحل ست و در شرف خود و سرکش که مشتری ست درینجا آمده عطیهٔ عمر مقدس از مر دو کدخداه و سوم که مریخ ست از عمر طبعی که صد و بیست سال ست متجاوز باشد و بودن قمر مستولی بربن خانه موبدی دیگرست براے اساس این سعادت **احکام خانه سوم** چون صاحب طالع در سوم ست دلالت کند بر کمال حلم و آهستگی و وقار و اعزاز و امداد اقربا و این گروه از کوته بینی در مقام یکجهتی نباشد اما چون آن مرکزی که صاحب طالع در دست خانه مریخ و مثلثه و حد و وجه و ادرجان و دریجان اوست و او در پنجم طالع است که خانه پنجم و شرف اوست و در مثلثه و وجه مشتری و ادرجان صاحب طالع ست اندیشهاے نادرست این طبقه موجب زیادتی جاه و سبب مزید دولت صاحب طالع گردد و چون اوائل سوم که تعلق به برادران دارد مورد سطوت نیر اعظم ست دلیل ست بر آنکه برادران در جنب شکوه ذات اقدس در حساب نباشند و از پیمانهٔ غصه شربت واپسیں درکشند و اواسط و اواخر سوم که تعلق باخوان و انصار دارد محل سهم السعادهٔ بقول بطلیموس و نیز وجه نیر اعظم ست و او شریک کدخداه است دلیل ست بر آنکه دوستان و مخلصان بر بساط یکرنگی و جان سپاری بوده دولت خواهی ثابت قدم باشند و از طرف صاحب طالع بسعادت و دولت رسندو چون این محل از خانه سوم تعلق بمریخ که در شرف خود است و آن خانهٔ فرخ و خانهٔ زحل که کدخداه مقدم ذو آن نیز در شرف خودست دوستان همه باشکوه و شوکت باشند و بودن زحل مستولی بربن خانه که کدخداه است و واقع در شرف دلالت تام برین امور دارد و بودن صاحب سوم در پنجم دلیل ست بر انتظام احوال فرزندان گرامی و آنکه نقل

و حرکت نزدیک بسیار روی نماید که موجب انبساط خاطر گردد و از غرائب آنکه سهم الغیب
باتفاق و سهم السعادة بر قول بطلیموس و محی الدین مغربی در یکجا جمع شده که درجهٔ
هیجدهم عقرب ست که داخل خانهٔ سوم ست و این در طوالع کمتر اتفتد دلالت قوی می کند
بر آنکه پیوسته از عالم غیب سعادت بر سعادت روی دهد و آینه دلیلی مبین ست بر اطلاع
بر خفایای امور و آنکه ضمیر منیرش مورد مغیبات باشد **احکام خانهٔ چهارم** چون
صاحب مرکز این خانه مریخ ست و در شرف و وجه و مثلثه وحدت مشتریست و او مستولی ست
برین خانه دلیل ست بر آنکه در اول مرتبهٔ ملک بسعی لشکریان در تصرف درآید و چون این
خانه برج ثابت ست و صاحبش در شرف ناظر بنظر مودت مودّت همیشه ملک در تصرف
اولیای دولت باشد و هرچه در تصرف او درآید باید ابر بود و چون هشتم چهارم باعتبار این
درجات از اول عقربست جوزاست که صاحبش در تحت معارع نیر اعظم مختفی ست دلالت
کند بر آنکه چون صاحب طالع بسن تمیز رسد سلطان عفش ظهور کند و والد ماجد مولود مسعود
درین هنگام از و بکمون و بطون آورده اقدام بشهرستان جاودانی نماید و چون اکثر این
خانه از برج قوس ست و صاحب حد درجه دوم طالع مولود دوستدار و حق گذار پدر باشد و
از ملک پدر روزی مند گردد - **احکام خانهٔ پنجم** چون صاحب اکثر خانه سوم که تعلق بمحبان
و مخلصان و معاونان دارد یعنی مریخ در پنجم و در شرف ست دلیل ست بر جلائل احوال
فرزندان مولود و اخلاص و ارتباط ایشان و چون مستولی برین خانه زحل ست که در
شرف و مثلثه خود کدخداه است و مشتری که در وجه و مثلثه خود ست و شریک باکدخداه
و صاحب مرکز این خانه است دلالت کند بر آن که فرزندان مولود سعادت پذیر و معین
دولت گردند و تارک ادب از زمین رضامندی برنگیرند و نسر طائر که بر مزاج مریخ
و مشتری و منقار الزجاجه که بر مزاج مشتری و زهره است درین خانه است دلیل قوی
بر فراوانی صید مسرت و سعادت ست - **احکام خانهٔ ششم** چون صاحب این
خانه که زحل ست در شرف خود ست و راست درین خانه دلالت کند بر دوام سرور مولود
و حصول مال و منال فراوان و استدامت صحت عنصر و اعتدال مزاج و اگر احیاناً اگر

اندک عارضه پیرامون مزاج قدسی گردد بے شائبهٔ امتداد بصحت کامل انجامد و چون مستولی
بریں خانه مریخ ست بشرکت زحل و هر دو در شرف اند خدمتگاران و ملازمان سعادتمند
فراهم آیند۔ **احکام خانهٔ هفتم**: چوں صاحب مرکز خانهٔ هفتم زحل در شرف ست صاحب
طالع را در اوائل جوانی پردگیان سراپردهٔ ازدواج از خاندان فرمان دهان هند باشند
و چون زحل در بیت دوم و وکیل باشد بر آنکه عصمتیان شادروان عفت از احکام
مالگذار و خزانهٔ معمور ساز او باشند و چون سهم الالفة والمحبة دریں خانه اسد دلالت بر
مزید التذاذ در الفت مودت کند خصوص که سهم الالفة در حوت ست که خانهٔ مشتری و شرف
زهره است۔ **احکام خانهٔ هشتم**۔ چوں مرکز ایں خانه از حوت ست و صاحب او
مشتری در دوم ست در حد و مثلثهٔ خود و سهم الشرف دریں خانه است و مستولی بریں خانه
زهره است بشرکت مریخ که در شرف ست دلیل ست بر عدم خوف و خطر و بحفظ و صیانت
ایزدی مامون بودن۔ **احکام خانهٔ نهم**۔ چوں مرکز این خانه در برج حمل ست و خداوند او
که مریخ ست در شرف فرح و مستولی بریں خانهٔ مولود مسعود از سفر کامیاب بود و
سفرهاے دورش متضمن تسخیر ولایتی باشد **احکام خانهٔ دهم**۔ مرکز ایں خانه از
ثور ست که خانهٔ زهره است و مستولی بریں خانه و در طالع ست دلالت کند بر سعادت
تامهٔ در ریاست عامه که عبارت از پادشاهی عظیم ست و آنکه ایں منصب والا در قبضهٔ
قدرت صاحب طالع امتداد پذیرد خصوص که ایں خانه شرف قمر ست و قمر ناظر باو و بطالع
بانظر تام دوستی و چون سهم السعادت بقول جمهور دریں خانه است دلیل ست بر کمال
و ازدیاد دولت و آنکه اکثر اوقات در سرانجام انتظام مهام ملک و ملت باشد و چون
سهم العقل والنطق دریں خانه است دلیل ست بر آنکه عقل و سخن او بادشاه عقلها
و سرو قمر سخنان باشد و بمنسوبات زهره که ارباب عیش و نشاط اند عنایت او فراوان باشد
احکام خانهٔ یازدهم۔ چوں مرکز ایں خانه جوزا ست و صاحبش در دوم که بیت المال
است دلالت کند بر آنکه امیدهای او بتدبیراتے که در مال و ملک خود کند بر حسب دلخواه
صورت یابد و نیز دلیل ست بر آنکه اورا دوستان یکدل باشند و ارباب علم و دانش در

خدمت او بمرتبہ ارجمند رسند و چون سہم عواقب امور درین خانہ است دلیل ست برآنکہ عاقبت آمال و امانی او ہموارہ بخیر و سعادت زاید ۔ احکام خانۂ دوازدہم ۔ چون مرکز این خانہ از سرطانست و صاحبش قمر در وبال و فرح دلیل ست برآنکہ اعداے دولت پیوستہ در نکبت و وبال باشند بروجہیکہ صاحب طالع ازان رضامند شود و بودن ذنب دران خانہ در درجۂ اول مقوی این معنی ست و چون سہم العلم والحلم درین خانہ است دلیل ست برآنکہ صاحب طالع بوجود علم براحوال کوتہ اندیشان تیرہ راے در مقام حلم و عفو باشد و بردباری و فراخ حوصلگی و عموم مہربانی از صفات لازمہ او باشد ایزد تعالیٰ آں خدیو اقبال را بقرون و دہور ممتد دارد کہ صفات خلق عظیم کہ اصل خلاصۂ امور جہانداری و ملک آرائی وسبب صید خاطر دوست و دشمن و رابطۂ جذب قلوب و انتظام ضمائر خواص و عوام ست بحمداللہ والمنتہ در مجموعہ اخلاق مہذب این مودب دبستان کبریاے احدیت بروجہ اتم و نہج کمال مشاہد و معاینست و از اصل فطرت و مبدء طینت باین عطیۂ والا و موہبت خاص اختصاص یافتہ و از روے تحقیق آں ہمہ شمایل و سجاے پسندیدہ بے تکلف و تصلف ملکۂ آں ذات سماوی برکات گشتہ ازین سرچشمۂ معدلت بجداول بساتین استعدادات ارباب استفاضہ جاری و ساریست ۔ شعر

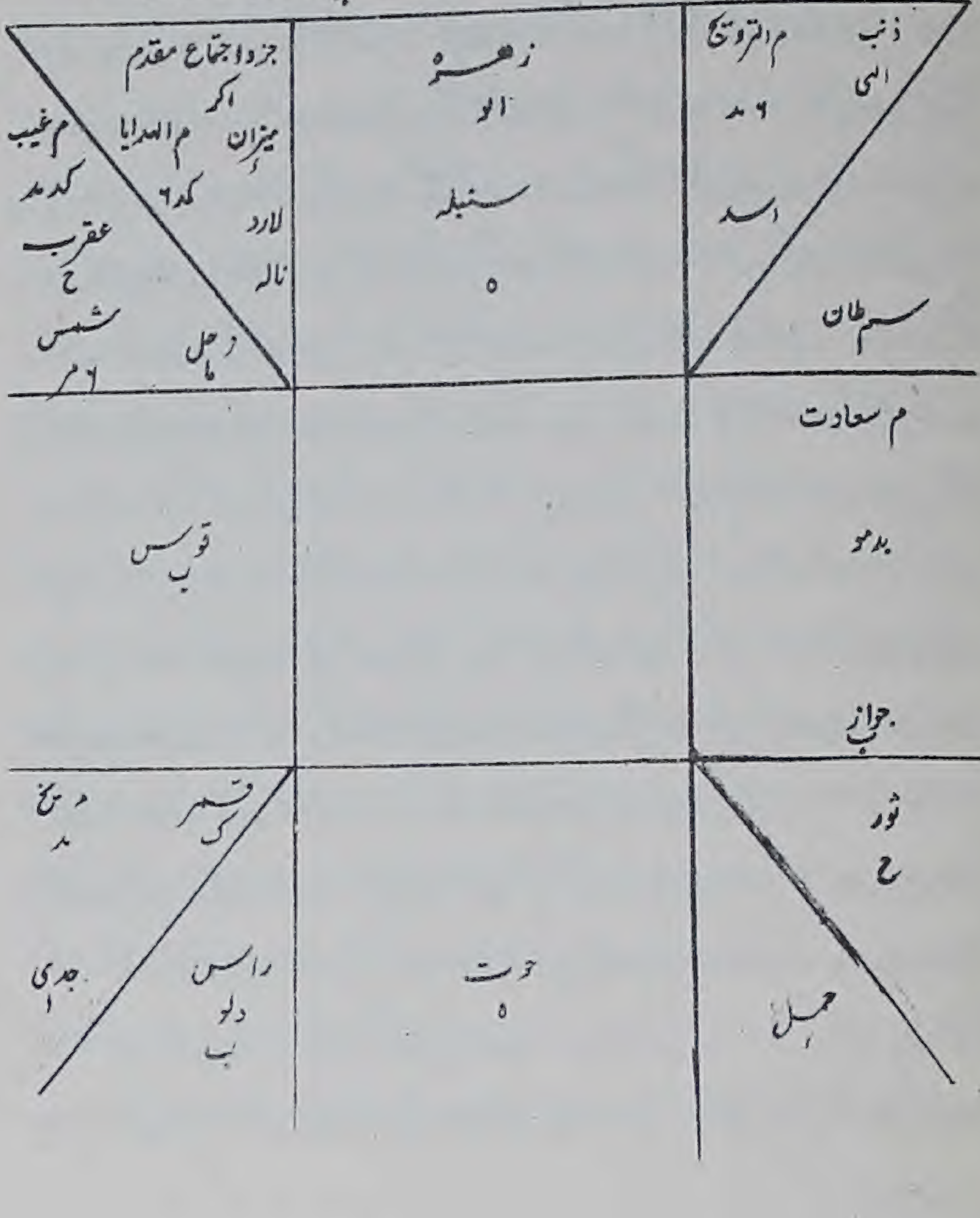
ہمیشہ تاکہ برافلاک انجم اند پدید ۔۔۔ ہمیشہ تاکہ بارواح قائم اند اجسام
مباد جز بہوای تو گردش گردون ۔۔۔ مباد جز بہ رضاے جنبش اجرام

این ست انموذجی از احکام زایچہاے طالع اقبال مطالع واگر عطیات کواکب وسعادت نظرات و خواص بیوت و غیر آں بتمام و کمال ایراد کردہ شود ہر آینہ دفاتر بہم رسد و صحائف ساختہ گردد ۔ شعر

نمی رسد ز شمار دقائق شرفش
مہندسان رصد بند را بحر تجنیس

صورت زائچہ اقدس منقولی از خط مولانا الیاس اردبیلی موافق زیج ایلخانی

در وقت تحریر ایں گرامی صحیفہ کہ مثل استکشاف احوال سعادت قرین بود زائچہ بخط افادت و افاضت پناہ تحریر عہد مولانا الیاس اردبیلی کہ در علوم ریاضی پایۂ بلند داشت و از صدر نشینان بارگاہ قبول حضرت جہانبانی جنت آشیانی بود بنظر در آمدن زائچہ نیز بجنس منقول گشت مجرد از بیان آثار بیوت و احکام چہ بجہت اعتبار مستخرج و باعتبار آنکہ ایں زائچہ برخلاف زائچہائے دیگر مبتنی بر زیج ایلخانی ست۔



بیان حکمت در اختلاف میان حکمای یونان و منجمان هندوستان در طالع مسعود حضرت شاهنشاهی

گروهے از دانش منشان روزگار را گمان می شد که این اختلاف میان اختر شناسان هندوستان و فلک پیمایان یونان واقع ست که یکے طالع آنحضرت را اسد می گوید و دیگرے سنبله قرار می دهد بنا بر آنست که حکما را در حرکت فلک البروج اختلافست جمهور حکمای متقدمین وارسطو بر آں نند که فلک هشتم را حرکت نیست و ابرخس حکیم قائل شده بحرکت اما تعین مقدار نکرده بطلیموس نگفته که حرکت او در صد سال یک درجه است و در سی و شش هزار سال یک دوره تمام کند و اکثر حکما بر انند که در هفتاد سال یک درجه قطع کند و در بیست و پنج هزار و دو بست سال دور تمام سازد و طائفه از حکما می گویند که در شصت و سه سال یک درجه قطع کند و تمامی دوره در بیست و دو هزار ششصد و هشتاد سال باشد و سبب چندین اختلاف اختلاف اسباب و آلات رصدی و تفاوت غموض و دقت انتظار ست و تحقیق آنست که حکمای متقدمین بحرکت ثواب از جهت کمال بطوء مستشعر نشده اند و بسبب آنکه مدت عمر وفا نه کرده زمانے که مقدار حرکات ثوابت را احساس تواں نمود نیافته اند پس در وقت تعیین بروج صورت اسد که از اجتماع چند کوکب ثابت متوهم می شود محاذی و مقابل جزئی از فلک الافلاک بود که الان بحرکت فلک البروج ازان جزء انتقال نموده بموضعے که صورت سنبله دراں زمان دراں موضع بود استقرار یافته و همچنیں سنبله بموضع میزان در مکان عقرب تا آخر بروج پس حساب منجمان هند بر وفق رصد حکمای متقدمین ست که متبنی ست بر عدم حرکت ثواب و حساب رصد جدید بر اعتبار حرکت فلک البروج که مستلزم انتقال صورت اسد ست بموضع سنبله و مقدار ما به التفاوت درمیان این دو حساب هفده درجه که هر برجے هفده درجه از مکان خود انتقال نموده.

و ازانجا می توان دانست که ازصدی که حکماے هند بسته اند تا رصد جدید یک هزار
و یک صد و نود سال گذشته بقولے که در هفتاد سال یک درجه قطع کند چنانچه اکثر
حکما برانند بضرب هفتاد هفده و بقول بطلیموس که در صد سال قطع یک دیگر باشد
فاصله درمیان رصدین یک هزار و هفت صد سال بود و باریک بینان حقائق معانی
و دقائق شناسان رموز آسمانی ازین مواقع خلاف و موارد اختلاف در وادی حیرت
می افتند و اکنون که قدوهٔ حکماے روزگار عضدوله امیر فتح الله شیرازی بقوانین یونانی
و ضوابط فارسی استنباط طالع همایوں حضرت شاهنشاهی نموده اسد قرار دادند چنانچه
نموده اند بوضوح می پیوندد که منشار اختلاف نه آنست که گمان برده می شد خاصه که حکماے
هندوستان بر وجود افلاک قائل نباشند چنانچه در دفتر مشروح ست بلکه حکمت الهی و
غیرت ایزدی چنین اقتضا فرموده که احوال این فارس میدان عظمت و محرم خلوت سراے
کبریا هم از نظر اندیشه بالغ فطران خرده دان باریک بین مخفی ماند و هم از چشم بداندیشان
کور باطن مستور و محتجب باشد و ازین سبب ست که حضرت جهانبانی جنت آشیانی که در
تدقیقات اصطرابی و تحقیقات زیجی درصدی سرآمده تخت نشینان نکته دانی ثانی اسکندر
یونانی بودند باوجود کمال جهد و اجتهاد در طالع خدیو زمان چنانچه باید تصریح نه فرموده اند
و همچنین سائر رموز شناسان علم تنجیم در پردهٔ اختلاف مانده سرے ازین امر شگرف برنیاورده اند
و باوجود اتفاق قوانین حسابی و تحقیق محاسبان درست اندیشه که دانایان روزگار در امثال
این امور کمتر اختلاف نمایند بمقتضاے غیرت الهی حقیقت زائچه مقدسه در نقاب احتجاب ماند
و در پردهٔ اختلاف مستتر گشته و بالجمله هریکے از زائچهاے طالع را که انموذجی در هر کدام گفته
گفته آمد اگر بنظر انصاف دیده شود ظاهر گردد که در حالت خدادانی و ایزد شناسی و در جلالت
قدر و منزلت و رفعت صوری و معنوی او را ثانی نتواند بود اگرچه زائچهاے باهم اختلافی
دارند اما در دولت آراے ظاهر و باطن متفق بوده صاحب طالع را بمقتضاے صورت و معنی
تهنیت می نمایند و از نزدیکان حضرت جهانبانی جنت آشیانی که ظاهر و باطن ایشان براستی
و درستی آراسته بود شنیده شد که حضرت جهانبانی جنت آشیانی چون زائچه طالع سعادت

مطالع را در پیش نظر داشته تامل می فرمودند بارہا چنیں واقع شدہ کہ در خلوت گاہ خاص درہا بستہ از کمال شوق برقص می درآمدند و از غایت شوق جنبش دوری می نمودند آری صدر نشینان بارگاہ ذوق حقیقی و چاشنی گیران خوان معرفت سرمدی کہ از حلاوت وجدان عرفان الٰہی لذت پذیر باشد چرا بشکر دریافت ایں لذت بیخودی نکنند و از فرط طرب و انشراح زمزمہ وجد و حال نکشند چہ صعود بر مدارج علیا ایں کمالات عین معرفت الٰہی ست و حضرت جہانبانی جنت آشیانی را از کمال دریافت ذاتی بوارق واردات و حالات آیندہ و کمالات و سعادات مستقبلہ ذات اقدس شاہنشاہی بہر مشاعر ادراک می تافت و جمع آن انوار قبل از حصول در مطالب فعلیہ از مرآت زائچہ بدیعہ معاینہ می شد و بارہا بمسترعان خطاب بیان می فرمودند کہ طالع ایں نیر اقبال از طالع حضرت صاحب قرانی در بعضی امور عالیہ بچندہ درجہ زیادہ است - چنانچہ بر تیز بینان جداول احکام بوضوح می پیوندد و چون ایں دو سعادت نامہ گرامی مقابلہ نمودہ عطیات کواکب و سعادات نامہ گرامی مقابلہ نمودہ عطیات کواکب و سعادات علویات را بمیزان تامل بر سنجند در یابند کہ زائچہ صاحبقرانی چہ خبر می دہد و ایں زائچہ ہائے قدسیہ از چہ آگاہ می سازند - سبحان اللہ باوجود تباعد مستخرجین از روے زمان و مکان و حال تخالف ضوابط ہر یکے از صحائف طالع فرخندہ مطالع کہ صورت گزارش یافت توافق دارند کہ ایں مولود بپایہ اعلیٰ مراتب کونی و الٰہی رسد و ذات مقدس او مجموعہ مکارم صوری و معنوی گردد از اقسام کمالات و ملکات قدسی و کامروائے صورت و معنی و سلطنت ظاہر و باطن و انواع حالات جہانبانی و درجات فرمانروائے و مدارج علیائی حق پرستی و خدا شناسی و درویش پرسی و غریب نوازی و درازی عمر و صحت بدن و اعتدال مزاج و ممدوح عوام و خواص بودن و مشکور صغیر و کبیر شدن و کمال آگاہی و خبرداری از احوال عالم و ضبط ممالک و حفظ مسالک و سائر امور ملک رانی و جہانداری و از غرائب آنکہ جملگی ایں حالات کہ رموز دانان تنجیم بفکر و تامل باں سپے بردہ اند سادہ لوحان نقوش ستارہ شناسی از فروغ دوربینی خود از صفحہ پیشانی احوال آنحضرت می خوانند

ما قوت ناطقه از ادای بیان مراتب بعجز و قصور اعتراف می نماید۔ بیت

اے صفات تو زبانها از بیان انداخته
عزت ذاتت یقیں را در گمان انداخته

تصویر اسامی وابهای سعادت پیرای او و قوابل روحانی قوالب حضرت شاهنشاهی

هماں زماں که بفر ولادت عالیش بر زمین حسد بر د و زمین بمقصد گرامیش بر آسمان فخر جست روز آفرینش نوراتی شد پایه دانش و بینش بلند گشت و بدست سایه پروردان سعادت پرتو و نسرین بدنان پاک دامن عنصر قدسی و گوهر آنحضرت که بسرچشمه نور الهی و دریاے معرفت ازلی شست و شو یافته بود و انوار قبول و اقبال بر وجود پاکش تافته برسم عادت که شیوهٔ متصدیان تربیت ترکیب ظاهر عنصریست اغتسال و اصطفا یافت و ایهاے معتدل امتزاج او بقماط سعادت ارتباط که از پردهاے پاکان پاکیزه بود پیچیده آن پیکر ربانی و هیکل آسمانی را بحسن ادب و کمال احترام بر کنار و کتف قدسی سیرتاں پاک ذیل نهادند و بستان مهربانی بنوشین لبش داده بشیرهٔ جان پرور شیرین کام ساختند۔ شعر

شیر ز بهر لبش انگیختند
شیر و شکر را بهم آمیختند

شیر نه از دایهٔ امید خورد
کاب ز سرچشمهٔ امید خورد

چوں از نقادهٔ دودمان سعادت شمس الدین محمد غزنوی در قنوج خدمتی شایسته بتقدیم رسیده بود و حضرت جهانبانی جنت آشیانی در قرب ایام طلوع ایں نیر اقبال از شرائف مجازات آن خدمت بودهٔ ایں موهبت عظمی امیدوار دولت جاودانی ساخته بودند که کوچ دولت منش عصمت سرشت او که امروز به جی جی آنکه بلند خطابست بسعادت خدمت ادائیگی آن نوبادهٔ بهارستان خلافت و اقبال و دولت و دولت حصانت آن گلدستهٔ سربستان عظمت و جلال معجز افتخار و طیلسان امتیاز پوشد بنا بر آنحضرت مریم مکانی قدسی

ارکان ئے آن مایۂ ساز آسمانی را طلب داشتہ آن مولود فیض ورود را دور در ساعت مسعود بکنار امیداو در آوردند و چون ہنوز وضع حمل این دایۂ قدسی پایہ نشدہ بودہ بعقت مآب دایہ بہاول کہ خدمت خاص حضرت جہانبانی بود و بعصمت و طہارت امتیاز داشت فرمودند کہ اول او شیر داد تحقیق آنست کہ اول شیر والدۂ ماجدہ قدسیہ میل فرمودند پس ازان فخر نسا آنکہ کوچ ندیم کوکہ باین شرافت کامیاب شد پیش آن بہاول آنکہ دریافت این سعادت نمود بعد ازان کوچ خواجہ غازی باین دولت بلند عزت یافت ازان پس حلیمہ باین عطیہ کبری مخصوص گشت ازان پس عصمت مآب بیجی آنکہ بآرزوے خود دولت مند صورت و معنی شد و از پس اوکوگی آنکہ کوچ توغ بیگی واز گشت او بی بی روپا گرد آورے این خدمت شایستہ نمود و آنکہ خالدار آنکہ مادر سعادت یار کوکہ باین موہبت کبرے اختصاص یافت و در آخر آن عفت قباب پیجہ خان آنکہ والدۂ شریفہ زین خان کوکہ باین دولت بزرگ استسعاد یافتہ سرمایہ بزرگی جاودانی سرانجام داد و جمعی دیگر از عفت قبابان بخت ور بشرافت این خدمت سربلند شدند و ہمانا کہ حکمت ایزدی در اختلاف این طبقات ودیعت نہادن مشارب مختلفہ است تا وجود مقدس بمدارج متنوعہ رسیدہ شناسائے اطوار گوناگون تجلیات الٰہی گردد یا براے آنست کہ بر متبصران ہوشمند ظاہر شود کہ این نونہال اقبال از زلال جویبار فیض ایزدیست نہ ازان باب کہ بتربیت صوری بر مدارج معنوی ارتفاع یافتہ چہ حالت معنوی این گروہ بر ہمگنان پیدا کہ در چہ پایہ است و بلندی رتبۂ قدسی منزلت این برگزیدۂ درجہ مرتبہ و از غرائب آثار آنکہ حضرت شاہنشاہی در بدو حال و اول چشم کشودن در ملک وجود بخلاف عادت دیگر اطفال بتمکین تبسم دلہاے دانا را گل گل شگفتہ ساختند متفرسان زیرک طبع تبسم را فاتحہ تفاول ابتسام بہار دولت واقبال شناختند و مقدمۂ انفتاح غنچۂ امانی و امال دانستند بعد ازان بگہوارہ سبک تر از پیکر خیال کہ نجاران سریر سلطنت از صندل و عود ساختہ بودند و چون شاخ و برگ گل بیکدگر پیوند کردہ و لآلی دیوانیت گرانمایہ از گوشہ و کنار آن گوہر یکتاے نہ صدف را بخوبتر ترین وضعے آرام دادہ بملایمت ورفق نرم نرم بجنبش در آوردند و بجہت انس و آرام تام خجستہ آغاز

شایستہ فرجام خالق ذوالجلال والاکرام موافق تالیفات موسیقی سرائیدند عاکفان صوامع قدس وساکنان مجامع انس کہ منتظمان سلسلۂ زمین و زمان فراہم آرندگان دائرہ کون و مکان اند کام رواشدہ برعالم و عالمیان منت نہادند وبآن جگر گوشہ آسمانی باین تہنیت بلند آوازہ گشتند۔ شعر

کای شرفِ عقل مسلّم ترا | دور شہنشاہی عالم ترا
روے زمیں ہچو تو باغی نداشت | طاق فلک چونتو چراغی نداشت
قلزم ابداع بسے موج داد | تا گہرے چونتو بساحل فتاد
خامۂ تقدیر بسے نقش بست | تا ز قضا ہچو تو نقشی نشست
نسخہ کون آیت تلمیح تست | جلد فلک دفتر تشریح تست

ذکر قدوم حضرت شاہنشاہی بموکب گیتی نورد حضرت جہانبانی جنت آشیانی از حصار امرکوٹ وقران سعدین

چوں چشم جہان بیں ودیدۂ سعادت قرین حضرت جہانبانی جنت آشیانی بمشاہدۂ دیدار گرامی حضرت شاہنشاہی نگران بود فرمان عاطفت نشان شرف ارسال یافت کہ درحصانت حضرت مریم مکانی متوجہ سرادق عزت وخیم اقبال شوند وخواجہ معظم وندیم کوکلتاش وشمس الدین محمد غزنوی را فرستادند کہ درراہ ملازم ہودج سعادت باشند لاجرم حضرت شاہنشاہی درکنف دولت وکنار تربیت حضرت مریم مکانی یازدہم شہر شعبان بساعت مسعود از حصار امرکوٹ سراپردہ اجلال بیرون زدند وبسعادت واقبال برتخت روان روان شدند۔ شعر

عہد گہوارہ ناگذشتہ ہنوز | بخت والاشش گردہ تخت نشیں
چشم بکشودہ و بدیدۂ دل | دیدہ درانتظام دنیا و دیں

دست بکشاده و دلش خواہاں　　که جہاں را کند بزیر زمین
تا شگفته گلشن یکے ز ہزار　　عالم از باغ دولتش گلچیں

چوں تخت رواں حضرت شاہنشاہی که گنج روان معرفت الٰہی بود قریب رسید و مسافت دو منزل ماند حکم جہاں مطاع شد که اعیان سلطنت و ارکان دولت و سائر اکابر و اہالی متوجہ قبلۂ اقبال و مستقبل کعبۂ آمال شوند قاصدان بشارت ساعت بساعت می رسیدند و اخبار قرب مقدم گرامی زمان زمان میرسانیدند۔ بیت

می رسد موکب شاہ دو جہاں دنبالش　　میرود قافلۂ شوق باستقبالش

و در آخر شعبان که روز نزول اجلال بود و یک منزل از معسکر اقبال که ہمانا فرزند سعادت پیوند صاحب طالع تولیست و سعادت دارین در ذات او مطوی که ہر چند نزدیک تر می شود و در شہرستان وجود جمعیتی دیگر معاینہ می گردد و مسرتے تازہ مشاہدہ می افتد از صفاے باطن و نور فراست حضرت جہانبانی جنت آشیانی ادراک دقائق رموز الٰہی و دریافت خفائق کنوز آسمانی چہ عجب و از کمال ظہور آثار حضرت شاہنشاہی ظل الٰہی که نسخہ دیباچہاے بدائع عالم و مجموعۂ فہرستہاے کمالات بنی آدم ست انجلاے انوار راچہ غرابت و در ساعتے که سعادت قرآن سعدین و میمنت اقتران نیرین داشت بدولت و اقبال بسراوقات عظمت و اجلال نزول فرمودند و بحضور موردالنور مستسعد گشتند و در سایۂ ہماے دولت ابدی آرامگاہ گرفتند و تارک مبارک حضرت شاہنشاہی بمساس پاے سریر فرساے حضرت جہانبانی به نہبت برخورداری و وصول بکمال پیری سعادت پذیر شد و از کمال عطوفت و فرط عاطفت در بر گرفته بر پیشانی نورانی آنحضرت که لوح سعادت دو جہانی و دیباچۂ دولت جاودانی ست بوسہ دادند۔ ع

گاہ برلب گاہ بردل گاہ بر سر داشتند

بعد از مشاہدۂ این نور اقدس زبان الہامی باداے شکر گذاری حضرت باری عز اسمہ و جل برہانہ مقرون ساختند و فرق قدساے را بسجدات نیازمندی بردرگاہ نیاز فرود آوردند۔

شعر نہ تنہا سجدۂ سر دمبدم بود | کہ ہر مو بر تنش در سجدہ خم بود

حافظان عنایت الٰہی و خازنان سعادت نامتناہی آں ودیعت ازلی و امانت ابدی را در کنف عاطفت پادشاہی سپردہ بایں زمزمۂ شادی و ترانہ آزادی مترنم گشتند۔

شعر این ست امانتِ الٰہی | زیں گنج بخواہ ہرچہ خواہی
این ست کہ در دلش نہادند | ماہیت کنہ حق کماہی
این ست کہ کعبۂ درش را | گیرند شہاں بقبلہ گاہی
این ست کہ پایۂ دولتِ او | رونق دہ تخت پادشاہی

صفحہ خوانان ہیات بشری بچشم تعمق و فکر نظارہ کردند و قیافہ شناسان ہیکل انسانی بنظر تامل و تدبیر مطالعہ نمودند۔ قطعہ

چہ دیدند دیدند نقشے کہ ہرگز | نہ دیدند در جدول آفرینش
زحیرت بگفتند چیزے و گفتند | زہے نور دانش زہے چشم بینش

انوار پادشاہی از ناصیۂ غرایش لامع ارقام ظل الٰہی از خطوط دست والایش ساطع شواہد عقل از ترکیب وجودش ظاہر دلائل خداشناسی از مجموعۂ ہستیش باہر براہین عدالت از اعتدال مزاجش پیدا سواطع کرامت از جوہر ذاتش ہویدا رقوم صاحبقرانی از جداول احسن تقویمش روشن علوم غیب دانی از بیاض نہادش مبرہن رموز دوربینی از تیز بینیش واضح اطوار دوراندیشی از نگاہ بلندش لائح۔

ذکر بعضی از تواریخ بدیعۂ ولادت سعادت پیرائے حضرت شاہنشاہی

بجہت ولادت سعادت پیرائے حضرت شاہنشاہی نکتہ پردازان نظم و نثر تواریخ مناسب یافتند و قصائد تہنیت گفتند و ہمہ بعرض قبول مجلس نشینان بارگاہ حضرت جہانبانی کہ عیارگاہ جوہر انسانی بود رسانیدہ کامیاب جائزہائے گرامی گشتند ازاں جملہ این تاریخ را مولانا نورالدین ترخان بافتہ تحسین و احسان ممتاز شدہ بود۔ رباعی

چوں کلک قضا نشان تقدیر نوشت | آیات ابد را ہمہ تفسیر نوشت
از بہر ولادت شہنشاہ جہاں | تاریخ شہنشہ جہانگیر نوشت

و این تاریخ نیز از غرائب اتفاقاتست کہ یکے از فضلائے عصر یافتہ بود۔ شعر

للہ الحمد کہ آمد بوجود | آنکہ از کون و مکاں منتخب ست
پادشاہے کہ ز شاہان جہاں | اکبرش نام و جلالش لقب ست
شب و روز و مہ و سال و میلاد | شب یکشنبہ پنج رجب ۹۲۹ ست

شکر گزاری مؤلف این شگرفنامہ ابوالفضل بر دریافت زمان سلطنت و دوام ملازمت حضرت شاہنشاہی

در ہنگام طلوع این نیر اقبال اگرچہ راقم این شگرفنامہ در نہانخانۂ عدم بے مایہ ہستی و پیرایۂ ایزد پرستی گرانبار حسرت بود اما شکر این موہبت عظمیٰ چگونہ گذارد کہ زمان ظہور این بزرگ حقیقی و مجازی پیشوائے صوری و معنوی دریافتہ از نظر کردہائے چشم التفات و تربیت ست و صد شکر دیگر آنکہ پیشتر از آنکہ زائچہ قدسی بنظر درآید و بدقائق شرائف و بدائع جلال ارقام آں اطلاع یابد کمال ایزد شناسی و ملک آرائی کہ از پایہ شناخت منجم فراتر ست دریافت پرستار قدرت ایزدی بود و للہ الحمد ثم للہ الحمد کہ مثل امام الکلام حسام العجم لسان الحقیقۃ حکیم خاقانی در حسرت صاحب وقت کہ انتظام سلسلۂ صورت و معنی را ازان گزیری باشد نیست چنانچہ نگاشتہ قلم حقائق رقم اوست شعر

گویند کہ از ہزار ہزار سالم از عالم | آید بوجود اہل وفای محرم
آمد ز پیش و یا نزادہ ز عدم | آید پس ازین و یا فرو رفتہ بغم

و بطرزی دیگر می گوید رباعی

ہر یک جند از جنان جہاں سیر آید | روشن جانی ز آسماں دیر آید بکو

خاقانی ازیں جنس دریں دہر مجوے ۔ بر رہ منشیں کہ کارواں دیر آید

و باقبال سعادت کامیاب ملازمت ایں فرمان فرمائے کل و عقدہ کشائے سبل گشتہ از دولت توجہ و التفات عالی مزاج زمانہ عشوہ و انا فریب را فہمیدہ خاطر را کہ سرگردان بادیۂ اسباب بود فراہم آوردہ در نشاۂ تعلق بجز تحصیل خوشنودی او کہ عین رضائے ایزدی ست ہیچ چیز سرگرمی ندارد و دل را از قیود تعلقات و تقیدات دنیوی آزاد ساختہ نہ در حسرت گذشتہ و نہ در آرزوے آیندہ دلخراش ست چنانچہ احوال خود را از استسعاد ملازمت او استظلال بظلال رافت و عاطفت سربلند از اوج عزت و ارجمندی بتفرقۂ معرفت در محل خود رقم زدۂ کلک عرض خواہد گردانید + +

ترتیب انساب معالی القاب و تنسیق اسامی گرامی ابای کرام حضرت شاہنشاہی

تعداد القاب مستطاب آسمانی انتساب آبای کرام و اجداد گرامی حضرت شاہنشاہی کہ در مدارج رفعت و مراتب با آبای علوی توامانند و ہمہ شاہ و شاہنشاہ و پادشاہی بخش و پادشاہ نشان آمدہ اند و بدانش خداداد و بینش حق بیں چنانچہ مقتضائے عدالت و انصاف ست در انتظام عالم و عالمیان بودہ طنطنۂ نام نیکو را کہ عمر ثانی ست بلکہ حیات جاودانی دریں بساط گذاشتہ اند باین ترتیب و منوال ست ابوالمظفر جلال الدین محمد اکبر پادشاہ بن نصیر الدین محمد ہمایون پادشاہ بن ظہیر الدین محمد بابر پادشاہ بن عمر شیخ مرزا بن سلطان ابوسعید میرزا بن سلطان محمد میرزا بن میرانشاہ بن صاحبقران قطب الدنیا والدین امیر تیمور گورگان بن امیر طراغای بن امیر برکل بن ایلنکیر بہادر بن ایچل نویان بن قراچار نویان بن سوغوچیچن بن ایردمچی برلاس بن قاچولی بہادر بن تومنہ خان بن بایسنقر خان بن قایدو خان بن زدین خان بن توقاقان بن بوزنجرقاان بن النقوا بنت جوبینہ بہادر بن یلدوز بن منگلے خواجہ بن تیمور تاش و او از نسل قیان بن ایلخان بن تنگز خان بن منگلی خان بن یلدوز خان ابن ای خان بن کن خان بن اغوز خان بن قرخان

بن منغل خان بن النجه خان بن کیورک خان بن دیب باقوی بن النجه خان بن ترک بن
یافثه بن نوح بن لمک بن متوشلخ بن اخنوق برد بن مهلائیل بن قینان بن انوش
بن شیث بن آدم علیهم السلام پوشیده نماند که تا یلدوز که جد بیست و پنجم حضرت
شاهنشاهیست احوال سعادت مال این عالی نژادان در صحف صدور گذارندگان
سخن مضبوط و مسطور و بر السنه مستحفظان ارقام دهور محفوظ و مذکورست و از منگلی خواجه
تا ایلخان که احوال دو هزار ساله بطریق تخمین تواند بود بنظر در نیامده چنانچه سبب این مذکور
خواهد شد و از ایلخان تا آدم که بیست پنج تن اند و ارباب تواریخ ذکر کرده اند نیز نگاشته
کلک اجمال خواهد گشت نزد خردمندان دوربین که باول انصاف گزین و دانش خداداد
تتبع اخبار گذشتها نموده بلکه شناسائے سخنان راست را سرمایه دیانت و پیرایهٔ امانت
خود ساخته تکاپوی در سنجیدگی گردار درست می نمایند پوشیده نیست که آنچه بر صفحات مسامع
و لواح اخبار رقم اشتهار دارد که آغاز آدمیان را هفت هزار سال می گویند اصلی که شایستگی
قبول عقول و افکار دانایان که تماشائیان بهار و خزان این چهار چمن و پرده شناسان
زیر و بم این هفت انجمن اند اشته باشد ندارد و در امثال این امور عقل دور اندیش
دوربین راستیهاے دریافت گاه انکار می کند و گاه از احتیاط که موقف اطمینان و مجلس
ادراک ست در ورود قبول آن توقف می نماید و بدستیاری فروغ جهان افروز خرد
و مددگاری نقلهاے معتبر خبرهای معتمد روزگار مثل کتب قدیمه هندی و خطائی و غیر آن
که از جولان حوادث مصون مانده و بنائے قواعد نجوم و احکام ارصاد و غیر آن بر آنست
و شواهد صدق و سداد از نتائج آن پیدا و از ضبط تواریخ متواترهٔ حکماے این اقالیم
و آثار تلاحق و افکار این طبقهٔ مرتاض مفهوم می شود که این عالم و عالمیان را ابتدای
و این مظاهر اسماے و صفاتی را مبدا پدید نیست یا بمعنی قدم چنانکه اکثرے حکماے
متقدمین بر آنند یا بمعنی کمال طول امتداد که پهلو بقدم می زند گروه هیبور ها که بریاضت و
تجرد و حکمت در کل ممالک هندوستان امتیاز دارند زمانه را که بزبان هندی کال گویند
بر دو قسم منقسم ساخته اند یکے از سر بیتی یعنی زمانے که آغازش بشادمانی گذرد و آخرش

باندوه انجامد دوم اوت سرپنی یعنی برعکس اوّل و هرکدام ازین دو قسم را بشش حصه جدا ساخته اند و هر حصه را آره می نامند و هریک ازین آرها را نامی مخصوص نهاده اند بمناسبت خواص آن زمانه چنانچه آرهٔ قسم اول را سکهمان سکهمان بتکرار این لفظ می گویند یعنی زمانه الیست که مسرّت بر مسرّت و فرح بر فرح می آرد و امتداد این زمان فرحت بخش چهار کوراکورساگراست و نام آره دوم سکهافست یعنی زمان خوشحالی و فارغبالی و مدت او سه کوراکورساگراست و آره سوم به سکهم دکهان اشتهار دارد یعنی در موسم خوشحالی اندوه دهد حالی طاری شود امتداد این آره دو کوراکورساگراست و آره چهارم به دکهان سکهان مشهورست یعنی در اوقات اندوه و غم خرمی و بهجتی روی دهد و درازی این آره یک کوره کور بچهل و دو هزار سال کم ست و آرهٔ پنجم دکهان ست برخلاف آرهٔ دوم که سکهمان بوده طول مدت این آره بیست و یک هزار سال ست و آرهٔ ششم دکهان ست برخلاف آره اول و مدت این نیز بیست و یکهزار سال ست و آسامی آرهای قسم دوم بعینه همین اسامیست لیکن آرهٔ اول قسم دوم در نام و مدت متحدست بآرهٔ ششم قسم اول و آرهٔ دوم قسم دوم نیز متحدست بآرهٔ پنجم قسم اول و سوم بچهارم اول مطابق ست و چهارم دوم بسوم اول موافق ست و پنجم دوم عین دوم اول ست و ششم دوم عین اول اولست و الحال بزعم ایشان از آرهٔ پنجم قسم اول دو هزار کسری سپری شده است پوشیده نماند که محاسبان هندوستان صد هزار یک لکه خوانند و ده لکه را پریوت گویند و ده پریوت را یک کرور نامند و صد کرور را یک ارب خوانند و ده ارب را یک کهرب و ده کهرب را نکهرب گویند و ده نکهرب را مها سروج و پدم می خوانند و ده پدم سنکه باشد و ده سنکه را سمدر گویند و کوراکور نامند و مخفی نماند که ضعف ایشان آنست که در زمان پیش دریک جای مخصوص از هر شکمی یک پسر و یک دختر بوجود می آمد چنانچه درمیان عوام ماهم اشتهار دارد و گمان این گروه آنست که از موی سر اینها که به جگلی موسوم اند چهار هزار و نود و شش مقدار موی اطفال خردان دیار دهلی سطر ست و می گویند که موی طفل هفت روزه که بغایت باریک ست تجربه بشاید کرد که دیگر قسمت نپذیرد و از جنس

اجزاے موی مذکور چاہے راکہ طول و عرض و عمق آں چاہ کردہ باشد پر ساخت و بعد از گذشتن صد ہزار سال یک جزو از اجزاے مذکورہ را ازاں چاہ برآورد تا زمانے کہ آں چاہ خالی شود ایں مقدار زماں راکہ آں چاہ بروش مذکور خالی شود پلویم گویند و ہرگاہ دہ سمدر کہ شرح آں گفتہ شد از پلویم گذرد یک ساگر شود و کمیت ادوار مذکورہ باعتقاد ایں مردم از حلیۂ بیان احاطۂ تبیان افزونست و گمان ایں جماعت آنست کہ بجہت انتظام عالم صورت و معنی در ہر شش آرہ بیست و چہارم گرامی از دار الملک کون بعالم ظہور می آیند سپری می شوند کہ نام اول آدنات ست و رگھوناتھ ہم می گویند و روایتے دستور العمل ایں برگزندۂ ایزدی پنجاہ کرور لک ساگر ست و نام آخرین مہادپرست و مدت رواج احکام او بیست ہزار سال ست کہ امروز دو ہزار سال ازو گذشتہ است و اعتقاد ایں جماعہ آنست کہ چندیں بار ایں بیست و چہار کس از کتم عدم بوجود آمدہ اند و چندیں بار خواہند آمد و برہمہ ہندوستان کہ جمہور اہل ہند تابع اقوال و اعمال ایشانند برانند کہ مدار گردش روزگار بوقلمون بر چہار دور ست در اول راکہ مدت او ہفدہ لک و بیست و ہشت ہزار سال متعارفست ست جگ گویند دریں دور اوضاع جہانیان فرداً فرداً بر صلاح حسنت وضیع و شریف و غنی و مسکین و صغیر و کبیر راستی و درستی را اشعار خود ساختہ در مرضیات الٰہی سلوک می نمایند و عمر طبیعی مردم ایں دور یک لک سال ست و در دور دوم مسمی بہ ترتیا ست بقلمے آں دوازدہ لک و نود و شش ہزار سال عرفیست دریں زمانہ سہ حصہ از چہار حصہ اوضاع آدمیان بمقتضاے رضاے الٰہی ست و عمر طبیعی مردمان دریں دور دہ ہزار سال است و دور سوم کہ بنام دواپر اشتہار دارد امتداد آں ہشت لک و شصت و چہار ہزار سال ست و دریں ہنگام دو حصہ از چہار حصہ روش جہانیان راست گفتاری و درست کرداری و عمر طبیعی آدمیان ایں زمان ہزار سال ست و دور چہارم کہ بہ کل جگ شہرت دارد مدت آں چہار لک و سی و دو ہزار سال ست ازیں دور سہ حصہ از چہار حصہ اطوار جہانیان بر ناراستی و نادرستی ست و عمر طبیعی مردم ایں روزگار صد سال ست و ایں گروہ جزم دارند کہ ہر چندے حضرت ہستی بخش جہانیان و پدید آرندہ عالمیان بتجرد نہادی و دانش نژادی را از مکمن ستر و خفا

بوطن بروز وجلا می دارد و از ساحت غیب و عدم بجلوه گاه شهادت و وجود می آرد اورا وسیلهٔ آفرینش عالمیان می سازد و این بزرگ را برہما نام باشد و اعتقاد ایشان آنست که این برہما صد سال عمر دارد که ہر سالی ازاں سیصد و شصت روزست و ہر روزی مشتمل بر چہار دور مذکور و ہر شبے بدستور روز متضمن ہزار ادوار مسطورست و بزعم ایشان عدد برہما که بوجود آمده از علم بشری احاطه آن نمی کند و می گویند که انچه از ثقات شرح احوال برہما رسیده است برہمای حال ہزار و نیم ست و از عمر این شخص بدیع امروز پنجاه سال و نیم روز گذشته است و راقم این کارنامهٔ ایزدی این دور دایت را خود ترجمانی مردم دانشور راست گوی نکوکار ہند از روئے معتبرهٔ ایشان نوشته و انچه در تصانیف شیخ ابن عربی و شیخ سعدالدین حمویه که از کبار اولیا و اعاظم اہل کشف و وجدانند و در شرح روزہاے الٰہی و روزہاے ربانی منقولست ازیں عالم ابت ازیں عالمست چه ہر روز ربانی متضمن ہزار سال ست و ہر روز الٰہی مشتمل بر پنجاه ہزار سال و مؤلف نفائس الفنون آورده که در تاریخ خطائی چنانست که از ابتداے عہد آدم ابوالبشر تا این زمان که ہفتصد و سی و پنج ہجریست ہشت صد و شصت و سه ہزار دین و نه ہزار و ہشت صد سال ست و ہر دن پیش ایشان ده ہزار سال ست و امثال این روایا و حکایات گوناگون در وسعت آباد قدرت الٰہی دور نیست که صورت صحتی داشته باشد و آدم بسیار بظہور آمده باشد چنانچه امام جعفر صادق علیه السلام منقول ست که پیشتر از آدم که پدر ماست ہزار ہزار آدم بوده اند و شیخ ابن عربی می فرماید که دور نیست بعد هفته ربانی که ہفت ہزار سال باشد و مدت دور سلطنت سیارات سبعه است نسل یکے منقطع شود و آدم دیگر خلعت وجود پوشد و پس از درازی سخن و کوتاہی کلام انموذجی از احوال برکت اشتمال این پنجاه و دو تن که از آدم تا حضرت شاہنشاہی ست اکتفا بر کتب و تواریخ بسوط نکرده دریں خنگر فنامه در آرم تا باعث مزید آگاہی شود و این فروغ شناسائی را از متممات احوال حضرت شاہنشاہی دانسته برسم اجمالی که شیوهٔ راقم ست گذارش کنم۔

ذکر احوال آدم علیه السلام ۔ مشہور چنانست که پیش ازیں بہفت

هزار سال و کسری بمحض قدرت کاملهٔ ربانی بی رابطهٔ صلب پدر و رحم مادر از عناصر اربعه مرکبی
معتدل پدید آمد و بقدر استعداد قابلیت جسم روح از مبدأ فیاض فایض گشت و بلقب
انسان و موسوم به آدم شد در زمانی که اول درجه جدی بر افق شرقی منطبق بود و زحل
در آنجا و مشتری در حوت و مریخ در حمل و قمر در اسد و شمس عطارد در سنبله و زهره در میزان
و بازی گفته اند که دران هنگام جمیع کواکب در درجات شرف بوده اند و ظاهر این کلام بضابطهٔ
اهل هیات و نجوم درست نباشد چراکه در عطارد مشکل می شود چه شرف حضرت نیر اعظم در
حمل و شرف عطارد در سنبله است و عطارد از نیر اعظم بیش از بیست و هفت درجه دور
نباشد پس در حین شرف نیر اعظم شرف او چگونه صورت بندد و همچنین در هنگام شرف عطارد
با هرکه پیوندد حال او گیرد پس می تواند بود که عطارد با یکی ازین کواکب که در شرف بودند
نسبت اتصال داشته باشد و او دراز بالای گندم گون مجعد موی زیبا روی بود و در درازی
قامت این ابوالآبا اختلاف کرده اند بیشتری برانند که شصت گز بوده ایزد تعالی از ضلع یسر
او حوا را بوجود آورد و با او ازدواج داد و ازو فرزندان پدید آمد و در احوال این بزرگ
ارباب تواریخ غرائب و عجائب فراوان آورده اند که اگرچه بر وسعت قدرت ایزدی مستعد
نیست اما مرد معامله فهم مزاج روزگار دانسته کار آزموده نظر بر عادات جهان از روی
حساب در قبول آن بقدمی ایستد منقول ست که در زمان انتقال او چهل هزار فرزند و فرزندها
بهم رسیده بود و فرزندان بی واسطهٔ او چهل و یک تن بودند بیست و یک پسر و بیست دختر
بقولی نوزده دختر و شیث از همه بزرگ تر بود بعضی گفته اند او را در تنقیحات و غیر آن از
علوم غریبه تصانیف ست چنانچه علامه شهرزوری در تاریخ الحکماء نقل می کند گویند وفات
او در هندوستان افتاده بر سر کوه سراندیپ که بر سمت قطب جنوبی واقع شده مدفون گشت
و اکنون بقدمگاه آدم مشهور است بیست و یک روز بیمار بود و حوا بعد ازو بیک سال و
بقولی هفت سال و بروایتی پس از سه روز وفات کرد و شیث که خلیفه و وصی بود او را
در جوار آدم دفن کرد و نقل ست که نوح در زمان طوفان تابوت ایشان را بکشتی در آورد
و بعد ازان در کوه ابو قبیس و بروایتی در بیت المقدس و بقولی در نجف کوفه دفن کردند.

شیث - اشرف فرزندان بواسطۂ آدم ست بعد از سانحۂ ہابیل سعادت ولادت یافته آورده اند که هر گاه حوا حامله گشتے پسری و دختری آوردے مگر شیث که او تنها زاد و اقلیمیا خواهر قابیل در عقد ازدواج او در آمد چون عمر آدم هزار سال رسید او را ولیعهد خود ساخت و همگنان را بمتابعت و مطاوعت اوامر فرمود بعد از آدم انتظام عالم صورت معنی بر رائے زرّین او استقرار گرفت همواره در جمعیت ظاهر و معموری باطن همت مصروف می داشت در طوفان نوح جز اولاد او کسے نماند و او را ابو البار اول گویند و او را بزبان سریانی معلم باشد همواره بعلوم طبیعی و ریاضی و الٰهی اشتغال می فرمود و اکثر اوقات در دیار شام اقامت می داشت و بسیاری از فرزندان او ترک اسباب نموده در گوشۂ عزلت بریاضت مشغول شدند و چون از عمر گرامی او نهصد و دوازده سال گذشت جهان را پدرود کرد و بعضی بر آنند که او نبیرۂ آدم ست پدر او صلبا بود و همانا که این قول از فروغِ صحت ضیاے ندارد۔

انوش - در شش صد سالگی شیث از خلوت سرائے عدم بجلوه گاه وجود آمده بود گروهے از گزارندگان سخن بر آنند که مادر او قدسی نژادی بود که مثل آدم بے پدر و مادر خلعت هستی پوشیده بود او بعد از پدر بموجب وصیت مسند آراے خلافت شد و اول کسے که درین دور اساس غرس اغذاے نهاد او بود گویند ششصد سال کامروائی سریر اقبال داشت بروایت یهود و نصاری نهصد و شصت و پنج سال و بقول ابن جوزی نهصد و پنجاه سال و بقول قاضی بیضاوی ششصد سال عمر یافت و او را فرزند بسیار شد۔

قینان از جمیع فرزند انوش روشن ضمیر و بیدار بخت و فراخ حوصله تر بود این بزرگ نهاد بعد از پدر بنا بر تمهید وصیت بانتظام مهام جهانیان مشغول گشت و بر شاهراه متابعت اقتضاے آباے کرام سلوک نمود عمارت بابل و شهر سوس بناے اوست ابداع بساتین و عمارات هم باو نسبت می دهند و در عهد او آدمی زاد بسیار شد بکار دانی خود همه را متفرق ساخت و خود باولاد شیث در حدود بابل اقامت فرمود نهصد و بیست و شش سال زندگانی کرد و بعضی بر آنند که ششصد و چهل سال آب زندگانی می خورد و طائفۂ بر آنند که قریب صد سال فراهم آورد

بہ پریشانیہاے روزگار بود۔

مہلائیل بہترین فرزندان قینان بود چون عمرش نہصد سال رسید او را بجاے خود مسند نشین ساخت و او سی صد سال فرمانرواے گیتی یافت عمر او نہصد و بیست و شش سال بود یا ہشتصد و نود پنج سال **بردر** رشیدترین اولاد مہلائیل بود بحکم پدر گرامی انتظام بخش جہان گشت رودہا و جویہا او پدید آورد و نہصد و دو سال و بقولے نہصد و شصت و ہفت سال عمر یافت و این گرامی نژادان خانوادۂ اقبال ہمہ در زمان حیات آدم از بطون نیستی بظہور ہستی آمدہ بودند۔

اخنوخ کہ بادریس مشہور ست فرزندان گرامی بر داشت کہ بعد از گذشتن آدم متولد شد اگرچہ کوچک ترین اولاد وست اما بفرہنگ و راے از ہمہ بزرگ و بہ بخت و دانش از ہمہ بیش بود و بعد از شیث کسے کہ تجدید نوامیس نمود او ست و بعضی گفتہ اند کہ ادریس در وقت آدم صد سالہ بود و برخی سیصد و شصت سالہ گفتہ اند در مراسم سلطنت و دقائق حکمت یگانہ بود اگرچہ بعضے جا جمیع علوم و صنائع را بآدم نسبت می دہند اما بقول اشہر علم اختر شناسی و نوشتن و رشتن و بافتن و دوختن او در میان آورد و او از غاذیمون مصری کہ اورا ادریاے ثانی می گویند دانش آموخت و القاب گرامی او ہرمس الہرامسہ است و ادریاے سوم نیز می گویند و او را پایہ بلند در خداشناسی بیشتر شد و بہفتاد و دو نوع زبان خلق را بیزدان پرستی دعوت فرمود و صد شہر آبادان ساخت و کوچک ترین آن شہرہا مدینہ زہا ست کہ از شہرہاے جزائر ست بعضی آنرا داخل حجازمی دانند و این شہر تا زمان ہلاکو خان آبادان بود و گویند خان مذکور آنرا بجہت مصالح ملکی و صلاح رعیت ویران ساخت و ہر گروہی از مردم و ہر طبقہ از آدمیان بروشے خاص باندازۂ حوصلۂ دریافت آنہا ہدایت نمود و آوردہ اند کہ در تعظیم نیر اعظم عطیہ بخش عالم کہ بیشترے از دریافت فیوض انفسی و آفاقی او محروم بودہ آداب شکرگذاری آن نور الانوار بجای نمی آوردند رہنموئی کرد و آنرا سرمایۂ صوری و معنوی می دانست و در ہنگام نزول اجلال و تحویل اقبال از برجی ببرجی کہ ہنگام ظہور فیض خاص ست علی الخصوص در تحویل حمل جشنی بزرگ ترتیب می داد و چون کواکب سیارہ کہ فیض پذیران خوان انوار او بند ہرگاہ در خانۂ خود یا

شرف‌گاه خود می رسند آنرا گرامی شمرده شکر بدائع آفرینش ایزدی بجائے می آورد و آن ازمنه را موافقت و منظاهر نعم والاے حق می دانست و همگی روزگار او بخدمت ارواح علویه و اجرام مقدسه می گذشت و گنبد ہائے احرام مصری که بگنبد هرمان مشهورست بنا کردهٔ اوست ددوران بنائے عالی جمیع صنائع و آلات آنرا تصویر کرده است تا اگر از دل رود باز آوردہ شود مرقوم ست که یکے از عظمائے دولت را بران داشت که گنبد ہائے مذکور را اساس نهاد و سیر تمام عالم فرموده مراجعت بمصر نمود و ابومعشر بلخی آورده که هرامسه بسیارست اما افضل ایشان سه تن اند اول هرمس هرامسه که آں ادریس ست و اہل فرس برانند که نبیرهٔ کیومرث ست و دوم هرمس بابلی که بعد طوفان بنائے شهر بابل از آثار اوست و فیثاغورث از شاگردان او و بسعی این هرمس بابلی انچه از علوم در طوفان نوح مندرس شده بود از سر نو رونق گرفت وطن او مدینهٔ کلدانیین بود که اورا فلاسفهٔ مشرق گفتندی سوم هرمس مصری استاد اسقلینوس او نیز در جمیع علوم خصوصاً در طب و کیمیا ید طولی داشت اکثر اوقات بسفر گذرانیدے و مولد هرمس الهرامسه مدینهٔ منیف که الحال بمناف اشتهار دارد از دیار مصر بود و آں مدینه را پیش از بنائے اسکندریه مدینة الحکما گفتندے و بعد ازاں که اسکندر این را بنا کرد جمیع حکمائے منیف وغیر آں را باسکندریه آورد از سخنان اوست که بهترین نیکوئیها سه چیز است راستی در وقت غضب و بخشش در زمان تنگدستی و عفو هنگام قدرت و در رفتن او ازیں سرائے غم پیرای در تواریخ حکایتے بدیع آورده اند که خردمنداں در قبول آں می ایستند به روایتے دراں وقت هشتصد و شصت و پنج ساله و بقولے چهارصد و پنج ساله و نزد گروهے سیصد و شصت و پنج ساله بود۔

متوشلخ بن اخنوخ او را فرزند بسیار بود چنانکه بدشواری بشمار می آمد بعد از پدر بزرگوار بزرگ قوم شد و خلائق را بیزداں پرستی دعوت کرد چون عمر او بهفتصد رسید او را پسرے آمد لمک نام کرد و بعد ازان دو بست و نود سال دیگر بزیست ـ

لمک در علو مرتبت و سمو منقبت یگانهٔ عهد بود بعد از پدر مسند سرورے ید و ثبات یافت و مدت زندگانی او هفت صد و هشتاد سال و گروهے او را لمکان و لامک و لامخ نیز گویند

نوح بن لمک بعد از وفات آدم بصد و بیست و شش سال اسد بطالع اسد متولد شد

واو مجدد رسوم و مشید اساس واداریرستی گشت و قضیهٔ دعوت خلائق بر خدا پرستی و نافرمانبرداری
قوم او و سنوح طوفان و غیر آن مشهور است و ارباب تواریخ سه طوفان نشان داده اند
اول طوفان که پیش ازین آدم مشهور بظهور آمده بود چنانچه علامهٔ شهرروزی می گوید که
آدم در دور اول بود بعد از خرابی عالم بطوفان اول و طوفان دوم در زمان نوح بود که
آغاز آن در کوفه شد از تنور سرای نوح و تا شش ماه بود و هشتاد کس در کشتی بودند
وهم ازین سبب بعد از برآمدن جائیکه اینها مقام ساختند سوق الثمانین نام نهاده شد
و سوم طوفان زمان موسی که خاص باهل مصر بود که اگرچه نقل پرستان روزگار که نقل
طوفانی می کنند آن دو طوفان را هم بهمه عالم نسبت می دهند ظاهر آنچنان باشد چه
هندوستان که کتب چندین هزار ساله موجود است ازان دو طوفان نیز نشانی پیدا نیست
القصه در اندک فرصتے آن هشتاد تن کشتی نشین همه ودیعت حیات سپردند الا هفت
کس نوح و سه پسرش یافث و سام و حام و زنان ایشان نوح شام و جزیره و عراق
و خراسان را بسام داد و دیار مغرب و حبشه و هندوستان و اراضی سودان را بحام عطا
فرمود و چین و سقلاب و ترکستان را بیافث کرامت کرد و اکنون بزعم مورخان سکان اصلی
این مواضع از اولاد ایشانند و انتساب بنی آدم بعد از طوفان بایں سه تن است عمرش
چون هزار و شش صد سال رسید یا هزار و سه صد سال درگذشت و در عمر او اقوال دیگر هم
داستان طرازان ایراد نموده اند و گویند بعد از طوفان دویست و پنجاه سال یا سی صد
و پنجاه سال بزیست و بالجمله بعد از فوت آدم بصد و بیست و شش سال یا در آواخر عهد آدم
متولد شد و چون پنجاه ساله بر مسند رهنمونی خلائق نشست و مدت نهصد و پنجاه سال
در راهبری جهانیان بود امام حام را نه پسر بود هند و سند و زنج . نوبه . کنعان . کوش .
قبط . بربر . حبش و بعضے حام را شش پسر نوشته اند . سند و کنعان را ذکر نمی کنند و
نوبه را پسر حبش می گویند و سام را نیز نه پسر شد و فخشد و مرش که پدر ملوک عجم است
و اسود که مداین وغیره از بناے اوست و اجوار و هیکو پسران اویند فارس پسر پهلوست
و لیفن که شام و روم پسران اویند و بورج که در میان مورخان ازو جز نامی نمانده و لاوز که

فراعنه مصراز نسل او بند و عیلم که عمارت خورستان کرد خراسان تنبال پسران او بند و عراق پسر خراسان ست و کرمان و مکرمان پسران تنبال اند دارد که قوم عاد از جمله احفاد او بند و بوذر که آذربیجان و اران و ارمن و فرغان پسران او بند بعضے سام را هم شش پسر می گویند کیومرث و بوزج ولاوز یا ذکر نه کرده اند و بالجمله در فرزندان ایں دو گروه بسیار اختلاف ست۔

یافث۔ ارشد اولاد نوح ست سلسلۂ علیۂ حضرت شاہنشاہی باو می پیوندد و نسبت تمامی خانان بلاد مشرق و ترکستان باو می رسد و اورا ابوالترک گویند و بعضی مورخان وا النجہ خان می گفته اند در ہنگامی که یافث از سوق الثمانین باہل و عیال رخصت دیار شرق و شمال که نامزد او شده یافث از پدر التماس نمود که اورا دعاے آموزد که ہرگاہ خواہد باراں بارد نوح سنگے راکه خاصیت او آوردن باران بود باو داد و چناں نمود که اسم اعظم بروخوانده ام بجهت ایں مصلحت که ساده لوحان پے بآن نبرده از صوابدید او بیرون نروند یا واقع اسم اعظم بروخواند و اکنوں آن سنگ درمیان ترکان بسیار ست آنرا جده تاش گویند فارسیان سنگ بده خوانند و عرب حجرالمطر گوید و او بآن حدود رفته صحرانشینی اختیار کرد و ہرگاہ میخواست بوسیلۂ آن سنگ ابر عنایت ایزدی درباریدن می آمد و اورا بمرور ایام فرزندان پدید آمدند و آئینهاے شایسته که هم تسلی بخش کوته اندیشان توانند شد و هم مسرت افزاے خاطر بلند همتان والافطرت توانند گشت درمیان آورد واز و یازده پسر ماند۔ ترک و چین۔ صقلاب و منسخ که اورا منسک گویند و کماری که او ایکمال نیز خوانند و خلج و خرز و روس و سدسان و غزو یارج و در بعضی کتب هشت پسر مذکور ست خلج و سدسان و غزرا یاد نکرده اند۔

ترک۔ بزرگترین فرزندان یافث بود ترکان اورا یافث اوغلان گویند و ہوشیار دلی و کارگزاری رعیت پروری از ہمه برادران امتیاز داشت بعد از رحلت پدر بر تخت فرمانرواے نشست و داد مردمی و مردانگی مظلوم پرسی داد و در جائیکه ترکان اورا سیول یا سلیکای می گفتند و چشمهاے آب رواں سرد و خوشگوار و کرم عافیت و مرغزارہاے دلکش داشت اقامت فرمود و از چوب و گیاہ خانها اختراع کرد و خرگاہ پدید آورد و از پوست

بهائم وسباع لباس پوشیدنی دوخت ونمک درزمان او ظاهر شد. و در آئین او آن بود که پسر را جز شمشیری میراث نه دهند وتمام خواسته دختر را باشد وگویند که معاصراو کیومرث است چنانچه کیومرث اول ملوک عجم ست او اول سلاطین ترکستان ست وعمراو دوبست وچهل سال بود۔

النجه خان ۔ بهترین فرزندان ترک بود بچون پیمانهٔ زندگی ترک پوشیدن گرفت اورا بمشورت بزرگان بر تخت سلطنت نشاند و او خرددوربین را پیشوائے خود ساخته درعدالت گسترے روزگار گذراند وچون پیر شد عزلت اختیار فرمود۔

دیب باقوی ۔ بعد از عزلت پدر و باشارت عالیش فرمانروا شد۔

کیوک خان ۔ فرزند رشید اوست پدرش درهنگام پدرود کردن جهان سریر خانی باو عنایت فرمود او قدرت سلطنت را دانسته درلوازم آن اهتمام بجای آورد۔

البخه خان ۔ پسراوست درآخر عمر پدر ولی عهد شد و او داد ودهش را ازانداز بیرون برد ترکان درزمان دولت او مست دنیا شده ازراه خردمندی عدول نمودند وچون مدتے بران بگذشت اورا دو پسر بیک شکم آمد یکے را مغل نام کرد و دیگرے را تاتار وچون بحد کاردانی رسیدند ملک خود را بدو حصه بخش کرد یک نصف را بمغل داد ونصف دیگر را بتاتار وچون پدر ایشان ودیعت حیات بسپرد فرزندان بایکدیگر موافقت نموده هرکدام درولایت خود دارائی می کردند وچون این سلسلهٔ علیا را بتاتار وهشت هشتگانهٔ او نسبت نیست ذکر اورا مطوی ساخته بشرح احوال مغل و فرزندان گرامی او می پردازد۔

مغل خان ۔ فرمانروائے دانا بود در ولایت خود آنچنان سلوک فرمود که دلهائے رعایا درسلوک بندگی ورضا جوئی او درآمد و همه درنیکو خدمتیها کوشش می کردند وشعب مغل نفر مودند اول ایشان مغل خان وآخر آنها ایل خانست ومغولان تقوز را ازین گرفته اند این عدد را در جمیع اشیاء فرخنده دانسته اند و اورا جهان آفرین چهار پسر داد۔

قراخان۔ اذرخان کرخان۔ اذرخان۔

قراخان ۔ هم دگر سال بزرگترین فرزندان مغل بود وهم درشغل جهانداری رشد واهتمام

تمام داشت بعد از پدر بزرگ منش بر اورنگ فرمانروائے نشست و در قراقرم بحدود دو کوه که آن را ارتاق کرتاق می گفتند جهت یورت ییلاق و قشلاق معین ساخت۔

اغورخان فرزند گرامی قراخان ست که در هنگام فرمانروائی از خاتون بزرگ ولادت یافته و در نام نهادن و درراه خداپرستی گام زدن افسانه گزاران سخن چند باو نسبت می کنند که خرد انصاف گزین بقول این چندانی اقبال نمی نماید و او بانفاق فرمانروائے خرددوست و خداپرستی معدلت گستر بود با بیتهاے نیک و آئینهاے خجسته که باعث انتظام احوال عالم گوناگون و موجب التیام اختلافات روزگار رنگارنگ بود در میان جهانیان نهاد و او در میان ملوک ترک مثل جمشید بود در ملوک عجم بفرهنگ درست و همت بلند و بخت ارجمند و شجاعت ذاتی ملک ایران و توران و روم و مصر و شام افرنج و دیگر ولایتها را در حیطهٔ تصرف درآورد و اکثر اهل عالم در سایه عاطفت او درآمدند و ترکان را بمناسبتهاے مناسب لقبها نهاد که تا امروز زبان زد مردم ست مثل ایغور و قنقلی و قبچاق و قاریغ و خلج و غیر آن و او را شش پسر شد. کن ای یولدز کوک طاق تنکز سه بزرگ را بوزرق می گویند و سه دیگر را اوچوق و فرزندزادهاے او به بست و چهار شعبه منشعب گشتند و تمامی ترکان از نسل این بزرگان اند و لفظ ترکمان در قدیم نبوده است چون اولاد ایشان بایران درآمدند و دران سرزمین توالد و تناسل شد بتدریج صورتهاے ایشان مانند تاجیک شد و چون تاجیک نبودند تاجکان ایشان را ترکمان گفتند یعنی ترک مانند و بعضی برانند که ترکمانان قومی علیحده اند و بترکان نسبت قرابت ندارند و منقول ست که اغورخان بعد ازانکه تسخیر عالم نموده بیورت اصلی خود بازگشته مسند دولت نشست بزمی خسروانه ترتیب نمود و هرکدام از فرزندان دولتمند و امراے اخلاص اندیش و سائر ملازمان را بنوازشهاے پاشاهانه بنواخت و نصیحتهاے بلند و وصیتهاے ارجمند که بر ثبات دولت رهنمون باشد فرمود و مقرر ساخت که دست راست که ترکمان برانغار گویند ولیعهدی به پسر بزرگ و اولاد او مقرر باشد و دست چپ که جوانغار باشد و وکالت بفرزندان خرد داد و قرار داد که همواره بطن بربطن برین آئین ثابت باشد و کنون ازین بیست و چهار فرقه یک نیمه بدست راست تعلق دارد و یک نیمه بدست

چپ هفتاد و سه سال یا دو سال لوازم جهانبانی بجای آورده این جهان را وداع کرد۔

کین خان بموجب وصیت بجای پدر به نشست و در فرماندهی و جهانداری با خرد دوربین خود تدبیرات صائبه. قبل خواجه که وزیر اغور خان بود کامروا شد و با برادران و فرزندان و برادرها که بیست و چهار کس بودند چه هر یکی ازین شش برادر را چهار فرزند شده بود آنچنان سلوک نمود که هر کدام اندازه و حالت خود دانسته گیر و دار سلطنت مددگار هم بودند و هفتاد سال کامیاب دولت شده آی خان را ولیعهد خود ساخت و درگذشت۔

آی خان۔ به نیروی بخت بیدار و دولت پایدار آئین پدر بزرگوار خود داشت و عدالت را با خوی خوش آراسته بود و دانش را بکردار نیک فراهم آورده۔

یلدوز خان پسر مهین و جانشین او بود در آداب جهانداری و دادگستری پایهٔ بلند یافت۔

منگلی خان پسر دوستدار او بود بعد از و بر سریر فرماندهی نشست و بنظر عنایت یزدان و ستایش ایزد شناسان امتیاز یافت۔

تنگر خان۔ بعد از رحلت پدر گرامی متصدی انتظام امور سلطنت شده صد و ده سال در مغولستان تاج دولت بر سر داشت۔

ایلخان۔ پدر در هنگام پیری و ناتوانی سرانجام مهام جهانبانی باد ارزانی داشت و خود بعد از خواهی ایام کثرت بگوشهٔ وحدت نشست۔

قیان۔ فرزند دلنشین ایلخان ست که بمقتضای حوادث حکمت ایزدی مورد شدائد احوال شد چون ایزد دانا جواهر انسانی را بکمال معنوی رساند اول مرادی چند در ضمن نامرادی جلوه گر آرد و چندین بزرگان پاک طینت را فدای آن بزرگ ساخته او را خلعت ظهور دهد مصداق این حال قصهٔ ایلخان ست که چون نوبت سریر آرائی بلو رسید بآئینی که عالم صوری از ان نظام گیرد و ملک معنوی مراعات پذیرد زینت می کرد و دلهای پراگنده را فراهم می آورد تا آنکه طور بن فریدون بترکستان و ماوراء النهر استیلا یافت و باتفاق سونج خان ملک تاتار و اجتهود با ایلخان نبرد عظیم کرده زمرهٔ متصل از حسن معاشرت ایلخان فدایانه جنگ کردند و

بسیارے از ترکان و ایغور و تاتار درین نبرد کشته شدند و در اثنای جنگ طور و تاتار منقاد مت
نگرده فرار اختیار نمودند و بمکر و حیلت دست زده از راه روباه بازی روی بگریز نهادند و پارهٔ
از راه رفته در نشیبی فرود آمدند و آخرهای شب ناگهانی بر سر لشکر ایلخان شبخون آوردند و
چندان کشش شد که از مردم ایلخان جز پسر او قیان و پسر خال او نکوز دو حرم ایشان که خود
را در میان کشتگان پنهان ساخته بودند هیچکس جان بسلامت بیرون نتوانست برد و چون
شب در آمد آن چهار کس خود را بکوه کشیدند و بزحمت و مشقت بسیار چون از کریوها و تنگنهای
کوه گذشتند مرغزاری که در و چشمهای خوشگوار و میوهای فراوان بود بنظر در آمد ناچار آن مواضع
نزه را بمقتضای وقت غنیمت دانسته طرح اقامت انداختند و ترکان این جای را ارکنه قون نامند
د گویند این واقعه هایله بعد از هزار سال بود از گذشتن اغور خان و دانا داند که ازین قضیهٔ بدیع
تدبیر ابداع گوهر جامع حضرت شاهنشاهی بود تا هم نسبت فدائیت بجای آید و هم مراتب غربت
و عزلت مشقت باین طرز بدیع فراهم شود تا گوهر یکتای حضرت شاهنشاهی که مقصود اصلی از
آفرینش این طبقهٔ گرامی اوست و هم سرمایهٔ این محمدت نامهٔ ازولیست جامع مدارج اطوار گوینه
شده و قدردان طبقات انام که باین حالت باشد گشته کامروای صورت و معنی گردد و باین طرز
سگردی از نامرادی پیرامون حال مقدس او نگردد بالجمله چون قیان با همراهان دران سرزمین
بسر برد از ایشان اولاد شد و قبایل پدید آمد و جماعهٔ را که از قیان بوجود آمدند قیات نام نهادند
و طائفه که از نکوز بظهور رسیدند به درلکین ملقب گشتند و احوال فرزندان قیان تا زمانی که
در ارکنه قون بودند که دو هزار سال تقریبی باشد بنظر در نیامده و همانا که دران زمان و مکان
رسم نوشتن و خواندن نبوده باشد و بعد از سپری شدن دو هزار سال تخمیناً در آخرهای زمان
انوشیروان قیات و درلکین بجهت آنکه زمین ارکنه قون را گنجایش این مردم نمانده بود ارادهٔ
برآمدن کردند و سرراه ایشان را کوهیکه معدن آهن بود مسدود داشت دانایان اندیشه‌کار
فرموده از چرم گوزن و دمها اختراع نمودند و آن کوه آهنین را گداخته گذر پیدا کردند و ملک خود را
بزور شمشیر و نیروی تدبیر از دست تاتار دغیر او برآوردند و بر سریر جهانبانی و کامرانی متمکن گشته‌اند
و تخمین کیشان درست اندیشی از چهار هزار سال پیش از آنکه اجداد عالی بنیت و حشمت تن بوده اند

و ہزار سال بعد از آن کہ آبائے کرام ببیست و پنج نفس بوده اند چنان قیاس کنند کہ درین دو ہزار سال ببیست و پنج کس باشند پوشیده نماند کہ زمین مشغول در طرف مشرق ست و آبادانی دور دور آن ہفت ہشت ماہہ راه ست سرحد شرقیش تا سرحد ختائے و غربی آن تا زمین الیور و شمالی او پیوستہ با قرغز و سلنگا یست و جنوبی آن متصل آن با تبت خورش ایشان گوشت شکار و پوشش ایشان پوست بہائم و سباعست۔

تیمور تاش۔ از نسل سعادت اصل قیانست بسروری و فرماندہی سربلند بود۔

منگلی خواجہ۔ گرامی فرزند تیمور تاش ست سرفراز دولت و سعادت بود و مسند ایالت و عدالت داشت۔

یلدوز خان۔ خلف بزرگ منش منگلی خواجہ است کہ دریں آمدن قیامت دور لیکن بامارت و سرداری سرفراز بود از قیان فرزندان ایشان بطنا بعد بطن دارکنہ قون سروری قبائل داشتند یلدوز خان بمددگاری بخت کوکب دولتش رفتہ رفتہ از افق سعادت طلوع نمود و او ازبوس مغل را آبادان ساخت و فرمانروائے والا شکوه شد و نزد قوم مغل آنکس در بہت نسب و شایستہ خانی باشد کہ نسب خود را بیلدوز خان رساند۔

جوبیتہ بہادر۔ پسر رشید یلدوز خانست بعد از پرُ شدن پیمانۂ عمر پدر بر تخت جہانبانی کامیاب گشت۔

حضرت عصمت قباب قدسی نقاب آلنقوا

دادار بدائع آفریں ہرچہ المکمن خفا بجلائے ظہور آرد بسیاری از عجائب امور را مشتمل باشد لیکن آدمی نژاد بموجب غفلتی کہ در نشاۂ کثرت و لباس تعلق ستون این بنائے عالی اساس ست از دریافت آن باز می ماند چہ اگر ایں طور نشدی او را از نظارگی بودن فرصت نبودی و بہیچ کاری نپرداختے مبدع جہان آرا اکثری از عجائب قدرت خود را از نظر جہانیان می پوشد و بقدر احتیاج کہ یکبارگی از تماشائے غرائب مقدرات الٰہی محروم نمانند پرده چند از روی مقدسات مکامن غیب بر میدارد و بازاز دید بسیار از غفلتیکہ در سرشت ایشان ودیعت نہاده تقریر بست

همان دیدرا پرده شناسای می گرداند و پس ازان رافت عامۀ الٰهی براے هزار گونه حکمت که یکے
ازان آگاهی غفلت زدهاے این جهانست آفرینش دیگر بظهور می آرد نقاب و احتجاب را
اندکی برداشته رنگ امیر تعجب می گرداند ازان جمله احوال بدائع طراز حضرت آلنقواست واو دختر
قدسی اختر جوبینه بهادرست از قوم قیات از نسل برلاس اززمان خردی تا بسن بزرگی حسن
صوری و معنوی او در افزایش بود تا آنکه بفطرت عالی و همت والا یگانۀ روزگار گشت و
باتفاق دوست و دشمن خویش و بیگانه بزرگ منش خرد پرور خداپرست بود انوار خداشناسی
از چهره اش پیدا اسرار الٰهی بر پیشانی او هویدا پرده نشین سراوقات عفت خلوت گزین مراقبات
احدیت مظهر تجلیات قدسی مهبط فیوضات قدوسی بود چون بحد کمال رسید اورا چنانچه آئین
سلاطین و رسم بزرگان دنیا و دین ست بر ذوبون بیان که فرمانفرمای مغلستان و لپسر عم او
پیوند کردند وآن گوهر یکتاے قدسی را قرین فرمانرواے انسی ساختند ازانجا که او همسر نبود
بملک نیستی شتافت حضرت آلنقوا که آسایش عالم معنی بود آرایش ملک دینی نیز گشت و
بضرورت بظاهر امور پرداخته بسروری و سر برآرائی الوس خود متوجه شد شبی آن نور پرورد
الٰهی بر بستر استراحت پهلو نهاده و بر چار بالش استراحت تکیه زده بود که ناگاه نوری شگرف
در خرگاه پرتو انداخت وآن نور در کام و دهان آن سرچشمۀ عرفان و حضور درآمد وآن عفت
قباب بر منوال حضرت مریم بنت عمران ازان نور آبستن شد سبحان الله نفوس قدسیۀ انسانی
را از آدم تا این نور پرور دور نعمت و محنت و فراخی و تنگی و فتح و هزیمت و سلطت و غضب
و سائر صفات متضاده مرتبه بمرتبه پرورش داده مستعد فیضان نور مقدس می ساختند و پیشتر
ازانکه این نور اقدس از آسمان تقدس نزول اقبال نماید قیان را از تغلق آباد شهر و اقلیم
برآورده در صحراے تجرد پرورش بخشیده چندین آبا و اجداد اورا بطن ببطن در مدت دو هزار
سال دران کوهستان هم تصفیه بخشیده آشنای ملک تقدس می ساختند و هم مرتبۀ انسانی
به اجامع مراتب کونی والٰهی می گردانیدند چون پرورش معنوی سرانجام یافت بمقتضاے
حکمت بالغه یلدوزخان را از کوه بشهر آورده سریر آراے گردانیدند تا نوبت این سلسلۀ مقدسه
بحضرت آلنقوا رسید آن نور الٰهی بمیانجی چندین بزرگان دین و دولت بیواسطۀ بشری در

عالم ظاهر جلوه گر آمد آغاز ظهور حضرت شاهنشاهی آن روز بود که بعد از سیر و مدارج مختلف از
خدر مقدس حضرت مریم مکانی برائے سرانجام نشأة صورت و معنی بعالم بروز شتافت افلاطون
تجردی باید که این سخنان بگوش هوش شنود که خدیو زنان در پرده آرائی و زمانیان بادرد
چشم و زجیر باطن پرده درست و بالجمله بر سر سخن رفته باز گویم که همواره در اوقات فرخنده و ساعات
خجسته سرای مقدس آن عفت قباب بفروغ آن نور روشن می شد و زمان زمان ظاهر و
باطن آن قدسی نژاد نضارت می یافت آنانکه از بال همت بلند پروازی فرموده از اسباب
پرستی گذشته مسبب بین اند امثال این امور در وسعت آباد قدرت الٰهی بدیع و بعید
نمی دانند و مستبعد عادت پرستان ظاهر بین در پیش حساب ایشان معتبر نیست و آنانکه
در سبب مانده پیشتر قدم ننهاده اند لیکن بقلاوزی بخت بیدار از محاسبه ظاهری گریز ندارند
آنها نیز در مبادی حال توقفی نمی کنند خصوصاً فرزند بے مادر و پدر که آدم اول باشد قبول
کرده اند و فرزند بے مادر که حوا نامند پذیرفته اند و فرزند بے پدر تنها را چگونه قبول نکنند
تکلیف کر مثل این واقعه در قصهٔ عیسی و مریم متیقن آنها باشد۔ بیت

حکایاتِ مریم اگر بشنوی — با لغوا همچنان بگروے

لیکن مبدع جهان آرا که از عنفوان ابداع بکارخانهٔ ایجاد را سرانجام می دهد بمقتضاے تضاد
و تباین اسماے جمالی و جلالی چنانچه گروه آدمیان را بدانش والا و تدبیر درست و فطرت عالی
و تصرف عظیم و اندیشهٔ صواب مخصوص ساخته روز بروز در افزایش حال آنها می کوشد همان
طور گروه انبوه آدم صورتان را بکم بینی و کوته یابی و کج اندیشی و بدگمانی و فتنه انگیزی
و بے تصرفی اختصاص داده سرگرم کار می دارد اگرچه در هر دو طور پیمانهٔ استعداد بر می شود
امّا بسا حکمتها که درین کار شگرف اندراج دارد بنا بر آن پیوسته ظلمت با نور و نحوست
با سعادت و ادبار با اقبال همقران می باشد و همواره بے دولتان تیره رای سنگ تفرقه
در پیش می اندازند و نزد وی شرمسار صوری و معنوی گشته بکوے عدم شتابند و مصداق
آن حال اینها ساخته نورانی ست که چون چنین امر بدیع بظهور آمد جمعی از کوته نظران ناقص خرد
ظاهر پرست که از دولت حقیقی بے نصیب اند و از نعمت معرفت بعید اندیشهاے نادرست

بخاطر آوردند آن مسند نشین عفت از کمال مهربانی نخواست که این نابینایان بی سعادت
در وبال این خیال گرفتار مانند اعیان مملکت خود را از واقعه آگاه ساخت و فرمود که اگر
ساده لوحی ناقص عقلی که از بدایع قدرتهای الهی و صنوف تقدیرات ازلی خبردار نبوده در
بلیه سوء ظن افتد و آئینهٔ دل را بزنگ خیالات فاسده تیره رنگ سازد هر آئینه از عقوبت آن
ابد الآباد در خسران و نکال ماند بهتر آنست که ساحت اندیشه ایشان را ازین دغدغه
وا پردازم و نظر برین مقدمه ضرورت ست که بیدار دلان حقیقت شناس و معتمدان اخلاص
پیوند در حوالی خرگاه بحراست شب زنده دارند تا تاریکی شک و ریب از سویدای دل ایشان
بنور ارادات الهی و مشاهده انوار غیبی بروشنی گراید و منطقهٔ اوهام از درون این تیره جانان
بیرون رود بنابران چندگاه پاسبانان بیدار دل و خرد پروران دوربین حوالی خرگاه
بوده چون اختران شب زنده دار دیده برهم نزدند ناگاه در دل شب که وقت نزول رحمت
الهی ست نوری فروزنده چون ماه تابان بدستوری که بانوی سراپردهٔ عفت فرموده بود از
فراز به بد نشیب روی کرده بخرگاه درآمد غریو از حاضران آگاه برخاست لختی در مقام حیرت
بوده اند شبهه‌های باطل از دلهای وسوسه خیز فرونشست و چون ایام آبستنی سپری شد
سه فرزند گرامی سعادت ولادت یافت یکی بوقون قتقی و تمامت قوم قتقین از نسل او پدید
آمد و دوم بوسقی سالجی که قبیله سالجیوت از وی منشعب گشت سوم بوزنجر قاآن ست
و اولاد این گرامی نژادان را نیرون گویند یعنی پدید آمده از نور ایشان را بزرگترین اقوام
دانند.

بوزنجر قاآن جد نهم چنگیز خان و قراجار نویان و جد چهاردهم حضرت صاحبقرانی
و جد بیست و دوم حضرت شاهنشاهیست چون بسن تمیز رسید سریر سلطنت توران
زمین را زینت داد سرداران قبائل از ترک و تاتار و غیر آن که بطریق ملوک طوائف زندگانی
می کردند کمر خدمتگاری بمیان جان بستند و او به نیروی تدبیر پریشانیهای روزگار فراهم
آورده داد عدالت و احسان داد و زمانی دراز بروانگی و فرزانگی روزگار را آرایش و
آسایش بخشید و او با ابومسلم مروزی معاصر بود چون رخت هستی بر بست از وی دو پسر

ماند بوقا و توقبا۔

بوقا خان۔ پسر مهین اوست که جد هشتم جهانگیر خان و قراجار یونان ست بموجب وصیت بجای پدر بنشست و مسند پادشاهی را بعدل و داد آراسته کرد و قاعدهای تازه در جهانداری و گیتی ستانی اختراع نموده دستورالعمل خواقین روزگار ساخت و بازیردستان چنان زیست کرد که خواص و عوام از و خوش وقت شدند۔

ذو تمنن خان۔ پسر رشید اوست پدر چون باگاه دلی زمان گذشتن دریافت اورا ولی عهد و جانشین خود کرد او در لوازم دارائی و ملک افزائی کوشش نمود اورا نه پسر بود بعد از گذشتن او مونون والده فرزندان که بعقل و تدبیر یکتا بود بگوشه رفته ترتیب فرزندان مشغول گشت روزی جلایر که از قوم در یکین اند کین گرفته مونون و هشت فرزند اورا بقتل رسانیدند قائدو خان که پسر نهم بود بخواستگاری یکے از خویشان پسر عم خود ماچین رفته بود نجات یافت و بدستیاری و مددگاری ماچین جلایر بر نادانی خود معترف شده هفتاد تن را که در کشتن شریک بودند بخون مونون و پسرانش کشتند و عیال و اطفال ایشان را بسته پیش قائدو خان فرستادند خان داغ بندگی بر جبین آنها نهاده گذاشت و فرزندان ایشان زمانی دراز در قید و بندگی بودند۔

قائدو خان۔ بعد از چندین قانع بسعی ماچین بر سریر سلطنت نشست و در آبادانی عالم اهتمام نمود قصبها آبادان ساخت و خیل و حشم او بسیار پدید آمد و ما جلائر اورا کار زار با وقوع پیوست ملک رانی جهانبانی باستقلال کرد و چون از عالم درگذشت از وسه پسر ماند۔

بالسنغر خان۔ بزرگ ترین فرزندان او بود بکار دانی و سربراهی رعیت و سپاهی یگانهٔ روزگار بود بوصیت پدر تخت آرای فرماندهی گشت۔

تومنه خان۔ پسر گرامی اوست پدر در هنگام گذشتن ازین جهان گذران ملک و دولت باو سپرد مسند شهریاری و جهانگیری بوجود او فروغ یافت با مردانگی و خردمندی زینت بخش حال او بود و با بزرگ منشی بردباری رونق فزای روزگار او بسیاری از مملکت مغلستان و ترکستان را بزور بازوی تدبیر و تیروے سرپنجهٔ اقبال بر ملک موروثی افزون ساخت و تمام

ترکستان در ہیبت و عظمت مماثل او نداشت او را دو خاتون بود از یکے ہفت پسر آمد و از دیگرے دو پسر بیک شکم متولد شد ازیں توامان یکے را قبل نام بود کہ جد سوم چنگیز خان ست و دیگرے قاچولی نام داشت۔

قاچولی بہادر جد ہشتم حضرت صاحبقران ست مظہر انوار دولت و مورد آثار سعادت بود فر بزرگی از چہرۂ او می تافت و شکوہ بختیاری از پیشانی او می درخشید شبے بخواب دید کہ از جیب قبلخان ستارۂ رخشان برآمد و بر اوج رسیدہ تاریک گشت و ہمچنیں پے در پے سہ بار واقع شد و در نوبت چہارم ستارۂ بغایت نورانی از گریبان دو لنخش طلوع کرد کہ آفاق را نور او فرو گرفت و پرتو نور او بچند ستارۂ دیگر رسید کہ ہر یک از آنہا ناحیتی روشنائی پذیرفت و چون آن کوکب نورانی ناپدید شد اطراف جہان ہمچنان روشن بود از خواب بیدار شد و در تعبیر ایں نمودار غیبی طائر اندیشہ را پرواز می داد ناگہاں باز خوابش در ربود و ہمچناں مشاہدہ کرد کہ از گریبان او ہفت بار ستارہ روشن پدید آمد و غروب کرد و نوبت ہشتم ستارۂ بزرگ طلوع نمود و تمام جہان را ضیا و رونق بخشید و از و چند ستارۂ دیگر خرد منشعب شد کہ ہر یک گوشۂ العالم را روشن ساختند و چون آن ستارۂ بزرگ ناپدید شد عالم ہمان طور روشن ماند و ستارہائے دیگر ہمچناں روشنائی داشتند صبحدم صورت واقعہ را قاچولی بہادر بہ پدر بزرگوار خود تومنہ خان عرض کرد پدر تعبیر فرمود کہ از قبل خان سہ شاہزادہ بر تخت خانی نشینند و در مملکت حاکم شوند اما مرتبۂ چہارم آن باشد کہ از عقب ایشان پادشاہی ظہور کند کہ اکثر عالم در تحت تصرف خود در آورد و او را فرزند پدید آیند و ہر یکے حکومت ناحیتی داشتہ باشد و از قاچولی ہفت فرزند دولتمند کہ افسر پیشوائی و تاج فرمانروائی بر سر داشتہ باشند بظہور آیند و نوبت ہشتم فرزندی پدید آید کہ جہانگیری نماید و بر عالمیان سری و سروری کند و از و فرزندان بوجود آیند کہ ہر یکے حاکم جانبی باشد و والے مملکتی شود و چون تومنہ خان از تعبیر فارغ شد برادران بفرمودۂ پدر با یکدیگر عہد و پیمان بستند کہ سریر خانی بقبل خان مسلم باشد و قاچولی سپہ سالار و صف آرای و مدار کل و تیغ زن باشد و مقرر شد کہ فرزندان یکدیگر بطن بہ بطن ہمیں طریقہ منظور و مسلوک دارند و عہدنامہ بخط ایغوری دریں باب

قلمی فرمودند و هر دو برادر بران خط مهر نهادند و بآل تمغاے تومنه خان رسانیدند از آدم تا
تومنه خان آبائے کبار حضرت شاهنشاهی که مقصود از جنس این سلسلهٔ ایشانند بریاست
مطلقه و سلطنت مستقله ممتاز گشته ثبات بخش سریر معدلت بودند طائفه ازین گروه والاشکوه
مقتدای ملک معنی نیز یافته کامیاب ظاهر و باطن گشتند چنانچه باستانی نامها ازان آگاهی
می بخشند و حکمت الٰهی که در ظهور نشاهٔ جامعیه مراتب کونی و الٰهی بچندین میانجی کارفرمایان ملک
صورت و معنی اهتمام دارد منتظر زمان ولادت حضرت شاهنشاهی که نقاوهٔ کائنات بودن طراز
خلعت فاخرهٔ اوست بوده روز بروز اسباب آنرا سرانجام می دهد و برائے جامعیت و شناسائے
قدر خدمت و لذت سربراهی شایسته قاچولی بهادر را لباس وکالت مستعار پوشاندند تا مراتب
این حالت نیز برای العین این سلسلهٔ علیه در آید و سرمایهٔ جمعیت مراتب برائے حضرت
شاهنشاهی حاصل گردد و با وجود رشد و کاردانی و بزرگی و بزرگ منشی قاچولی بهادر قبلیخان
ولی عهد شد اگرچه بظاهر مراعات کلانی شن شد که منظور دانشوران نیست اما در معنی کارفرمائے
قدرت الٰهی نشاهٔ جامعیت را سرانجام داد چون تومنه خان را ستاره حیات در مغرب فوات
متواری شد قبلیخان بر تخت فرمانروائے متمکن گشت و قاچولی بهادر بموجب وفا بعهد که
سرمایهٔ دولت سرمدیست در مقام یکجهتی و موافقت در آمده بآئین دوستداری و شاه نشانی
متصدی انتظام مهام سلطنت گشت و چون قبلیخان از دار الفتن هستی بدار الامان نیستی خرامید
تویله خان که در میان شش پسر او شایستهٔ تاج و تخت بود بسلطنت نشست و قاچولی
بهادر بهمان منصب والائے سپهسالاری مشغول بوده پاس پیمان خود می داشت و بدستیاری
فرزانگی و مردانگی سرانجام کارگاه ملک و دولت می نمود و تویله خان به پشت گرمی اینچنین مهربانی
که هم عقل خدادادی داشت هم تیغ کشورستانی انتقام برادر خود از التانخان حاکم خطائے کشید
و جنگهائے بزرگ که کارنامه مردان کار تواند بود کرده بر لشکر خطائی شکست عظیم انداخت
و مجملی ازین سرگذشت آنکه فرمانروایان خطا پیوسته ازین طبقه والاشکوه دغدغه داشتند
و همواره محرک سلسلهٔ دوستی بوده روزگار می گذرانند چون دارائے خطا بالتانخان
استقرار یافت از استماع شجاعت و تدبیر قبلیخان بیشتر هراسان گشت بوسیلهٔ فرستادهائے

کاروان اساس موافقت محکم ساخت بمرتبهٔ که قبلخان را استدعاے آمدن خطا نمود وخان بمقتضاے راستی ودرستی که طبیعی این دودمان والا نژاد ست دار وگیر ملک را بقاچولی بهادر سپرده بخطا رفت ونقش صحبت دلپذیر نشست وازانجا که کابناے عیش وعشرت به یورت خود متوجه شد بعضی از اعیان دولت التاخان از وداع پریشان شدہ کس فرستاده طلب داشت قبلخان از سواد پیشانی روزگار نقش ناراستی التاخان خوانده جواب فرستاد که چون بساعت فرخنده توجه نموده ام برگشتن را لائق نمی دانم خان خطا جوشیده لشکرے نامزد او کرد که بهر وضع که ممکن باشد خان را بگیرد انند قبلخان بخانه دوستی سالجوتی نام که در سرراه ماوای داشت بمروار لشکر خطا را فرود آورد و قرار داد که برمیگیرم سالجوتی پنهانی گفت که معاودت را مصلحت نمی دانم من اسپے دارم تیز گرد و دور رو که هیچکس بآن نتواند رسید همعنان احتیاط شدن و بران اسپ سوار شده ازین مخاطره بدر رفتن صلاح وقت ست قبلخان برین راے عمل نموده بران اسپ سوار دولت شده بیورت خود شتافت و فرستاده هاے خطائی چون آگاه شدند چابک دستان تیز پای از عقب درآمدند و جز در یورت خانی بجاے دیگر نه پیوستند قبلخان این بداندیشان را گرفته از هم گذرانید درین اثنا پسر کلان او قین برقان که بحسن صورت بے همتاے روزگار بود در حوالی دشت هم تگے غزالان داشت ناگاه قوم تاتار دو چار شده دستگیرش کردند و اورا گرفته پیش التاخان بردند و خان بانتقام آن سگ جانان گرگ منش تیغ بیداد برسر این غزال شیر نژاد راند قوتله خان که پسر دوم بود چون تخت آراى سلطنت شد بجهت انتقام برادر خود بجمع لشکر با همت گماشته متوجه التاخان شد و نبرد عظیم درپیوست و شکست غریب خطائیان را داده اسباب و اموال ایشان را بتاراج برد و چون نوبت تاخت سپاه اجل در رسید برتان بهادر برادر گرامی او بمشاورت اعیان مملکت بر سریر خانی متمکن گشت و یاساق پدر و برادر خود را تازه گردانید و چون در عهد او هیچ کسے را یاراے آن نبود که با و دعوی ممبارزت و سپه کشی کند لاجرم لقب خانی او در افواه بلفظ بهادری زبان زد شهرت گشت و نقد شجاعت اورا باین نام مهابت فزا مسکوک ساختند و درین زمان قاچولی بهادر که هم برادر جان سپار و هم بهادر سپه سالار

متوجه عالم بقا شد۔

ایردمجی ۔ برلاس پسر ارشد قاچولی بهادرست که در مسالک فرهنگ و معارک جنگ مغز هوش بلند و بخت بیدار داشت بعد از پدر طغرای سپه سالاری بنام او سربلندی گرفت و او بآئینی که پدر بزرگوار رونق داده بود در تنسیق مهام ممالک و تدبیر عظام امور کوشش می نمود و اول کسے که ملقب برلاس اختصاص یافت او بود و معنی این لفظ مغلی شجاع بانسب است نسب تمام الوس برلاس باو می رسد و چون زندگانی بر تان بهادر بسر آمد از چهار پسر او سومین میسوکائی بهادر که پدر چنگیز خان ست و بجوشن فرزانگی و مغفر مردانگی آراسته بود تاج خانی بر سر نهاده زینت بخش سریر جهانبانی گشت و در ین هنگام ایردمجی برلاس بشهرستان بقا اساس اقامت نهاده از و بیست و نه پسر یادگار ماند۔

سوغوجیجن ۔ در میان فرزندان گرامی ایردمجی برلاس بدل دلاور و رای جهاندار و خرد کارساز و عطوفت نظام بخش سربلندی داشت و از روے سال نیز بزرگ ترین اولاد بود جاے پدر عالی قدر گرفت بمعنی شهریار و بصورت سپه سالار بود و میسوکا بهادر براے جهان آراے سوغوجیجن لشکر بر سر تاتار کشید دخان و مان و دولت ایشان را بے سپر غارت ساخت و بیاری یزدان و نیروی بخت فیروز بر تاتار غالب آمده بدولت و اقبال متوجه دیلون یلداق شدند و چون بدان موضع سعادت افزا رسیدند در بیستم ذی قعده تنکورسل سال پانصد و چهل و نه هلالی خاتون وی اولون آنگه که آبستن بود فرزند گرامی بزاد میسوکاے بهادر گفت که از رموز حساب دانی و نظرات سعود آسمانی چنان استدلال می توان نمود که این همه ستاره دولت ست که در نوبت چهارم از جیب قبلخان بر آمده بود اگرچه در سلسلۂ علیۂ حضرت شاهنشاهی که درین محمدت نامۂ ایزدی سخن ازان می رود احتیاج بذکر تموجین نیست که از شعب این شجرۂ قدسیه است لیکن چون پرتوے از نور مقدس آلنقوائی بود مجملی از ذکر آن ناگزیر افتاد طالع مسعود تموجین میزان بود و هفت ستاره در طالع بودند و راس در سوم و ذنب در نهم و بعضے برانند که در سال پانصد و هشتاد و یک که بسرداری الوس و قوم نیرون رسید سبعه سیاره در میزان فراهم آمده بودند۔

قراجار نویان - فرزند گرامی سوغوجیچن ست پادشاه منش شهریار نشان بود
چون در سال تنکوزئل پانصد و شصت و دو میسوکاے بہادر درگذشت و درین سال
توجین سیزده ساله بود و سوغوجیچن که مدار ملک سلطنت و گیرودار لشکر و سپاه بروی
بود هدران چند روز باردوے ننا کوتح نمود قراجار نویان ایام ضغر داشت قوم بیرون
از توجین روے گردان شده بمردم تانجوت پیوستند و توجین محنتها کشید و در بند و بلا
افتاد و عاقبت بتائید آسمانی ازان ورطه ہاے و مخاطرہاے سهناک نجات یافت و باقوم
جاموقه و تانجوت و قیقرات و جلایر و غیرآن کارزارہا کرد و قتیکه سال عمرش از سی درگذشته بود
سردار ایل و الوس خود شد بنابر مخالفت بعضی از فرمانروایان ترکستان در چہل سالگی
برهنمونی قراجار نویان پیش آونک خان حاکم قوم کرایت که با میسوکا بہادر سابقه محبت داشت
رفت و کارهاے پسندیده براے او بجا آورد و دستبرد نیکو نمود و رتبه قرب منزلت و علو
مرتبت او بسرحدی رسید که مشام حسن اخلاصش از شمامهٔ اتحاد معطر گشت بنوعی که امراے
عظام و خویشان برو حسد بردند جاموقه که مهتر جاجرات بود سنکو پسر اونک خان را با خود
متفق کرده درباب او سخنان ناشایسته و تفتیقہاے ناپسندیده بہم بسته خاطر آونک خان
را ازراه راستی برده درخیال فاسد انداختند و توجین اندیشه مند گشته باستصواب قراجار
نویان و تدبیرات درست او ازان مہلکه برآمد دو مرتبه درمیدان ایشان محاربات عظیم
درپیوست و توجین ظفر یافت و در چہل و نه سالگی و بقولے در پنجاه سالگی در رمضان پانصد
و نود و نهم بدولت سلطنت و جہانداری کامران شد و چون مدت سه سال از فرمانروائی و
جهانبانی او گذشت بت تنکری که از مبشران عالم غیب و مژده رسانان درگاه کبریا بود
بالہام ربّانی توجین را بخطاب چنگیز خان مخاطب ساخت یعنی شاه شاہان روز بروز نجم
سعادتش فروزان تر می شد و سال به سال برق دولتش سوزان تر می گشت بر تمام خطائی
و ختن و چین و ماچین و دشت قبچاق و سقسین و بلغار و رس و روس و الان و غیرآن سرور ی
یافت او را چهار فرزند بود جوجی چغتائی اوکدائی تولی ترتیب بزم و شکار تعلق بجوجی داشت
و بر غور رسیدن و سیاسات بتقدیم رسانیدن که نظام ممالک آرائی بآن منوط ست براے

زرین چغتائی مفوض بود و تدبیرات جہانبانی و ترتیب امور ملکی یادگدای اختصاص داشت و سرانجام مہام سپاہ و محافظت اُردو بتولی متعلق بود در شہور ششصد و پانزدہ بقصد سلطان محمد خوارزم بجانب ماوراءالنہر توجہ نمود و اہل آن دیار بسطوت قہر بیاسا رسیدند و چون از کار ماوراءالنہر توجہ نمود و اہل آن دیار بسطوت بیاسا رسیدند و چون از کار ماوراءالنہر برداخت از آب امویہ عبور نمودہ عنان کشور کشائی بجانب بلخ مصروف داشت و تولی خان را با لشکرے گران بولایت خراسان روانہ ساخت و بعد از تسخیر ممالک ایران و توران از بلخ بطالقان آمد و از انجا متوجہ دفع سلطان جلال الدین منکبرنی شد و در ماہ رمضان ششصد و بیست و چہارم سال ہلالی سلطان جلال الدین را تا کنار آب سندھ ہزیمت داد از انجا بماوراءالنہر شتافتہ بجانب یورت اصلی استقرار گرفت و در تنکوریل مطابق چہارم ظفر ششصد و بیست و چہارم کہ ہم سال ولادت و ہم سال جلوس سلطنت بود در حدود ولایت تنکقوت ودیعت حیات سپرد و پیشتر ازان وصیت کردہ بود کہ چون قضیۂ ناگزیر درین یورش روی نماید پنہان دارند تا کار اہل تنکقوت بانجام رسد و در ممالک دور دست فتوری نزود فرزندان و اُمرا بموجب وصیت عمل نمودہ در اخفاے این حال کوشش نمودند تا آنکہ اہل تنکقوت بیرون آمدند و علف تیغ شدند و بعد ازان صندوق نعش او را برداشتہ روی براہ آوردند و ہر آفریدہ را کہ در راہ می دیدند از ہم می گذرانیدند تا خبر باطراف و اکناف بزودی نرسد و چہاردہم رمضان ہمین سال نعش او را باردوے بزرگ آوردہ اظہار واقعۂ ناگزیر نمودند و در پاے درخنتکہ بروزی در شکارگاہ جہت تربت خویش خوش کردہ بودند مدفون ساختند و در اندک روزگار از اشجار گوناگون چندان انبوہے روے داد کہ مرقد در تراکم اشجار پنہاں گشت تا آنکہ ہیچکس پی بآں سرزمین نتوانست برد ہمانا درین معنی سرّیست بدیع کہ جز داناے ہوشمند دوربین بے بآں نتوان برد یعنی چنانچہ در زندگانی حراست ایزدی بود بعد ازان ہم در کنف نگاہ داشت الٰہی درآمد تا کوتہ اندیشی بآں مقام دست بے ادبی دراز نتوان کرد اگرچہ بتربت چنیں اندیشہ کردن خود را سخرۂ جہانیان ساختن ست لیکن چون فرمانروایان را بیشتر معاملہ با ظاہر بیناں باشد

چنیں صیانتی از مواهب عظمی ست و چرا حراست ایزدی نگاهبانی این چنیں بزرگی نه کند که عالمی در سایهٔ پاس او بود اگرچه این بزرگ پیش عوام و در نظر اول خواص از مظاهر عظیمه قهر الهی بود اما در نظر دوربین هوشمندان اخص خواص ز مجالی الطاف ایزدی ست چه در محکمهٔ عدالت الهی که فرمانروائے خلایق بر تو بیست ازاں بیدادی نه رود و ستمی بظهور نیاید و هر امریکه در عالم و فساد متکون شود متبنی بر چندین مصالح معنویست که دیدهٔ ظاهر بینان را بکنه حقیقتش راه نیست و جز ضمائر بیدار دلان دوربین بر حقیقت آن آگاه نی عمر شش هفتاد و دو سال تمام شد بود و از سال هفتاد و سوم اکثرے سپرے گشته از انجمله بیست و پنج سال به فرمانروائے و کشورکشائی منقضی گشت و بملاحظه تاریخ ولادت و وفات او که در تواریخ مذکورست مدت عمرش هفتاد و چهار سال و سه ماه بوده باشد و همانا که خلاف باعتبار شهور و سنین شمسی و قمری تواند بود یا بوجهے دیگر از وجوه مشهوره درین مدت همواره انتظام مهمات ملکی و مالی باستصواب رائے جهان آرائے قراچار نویان رونق داشت والا شکوهی را که چنیں برادری بجان و جهان برابری رهنمون دولت و اقبال باشد چگونه بآن همه کشورستانی و سلطنت رای تارک عظمت باوج علیین نشاید.

شعر

قراچار و چنگیز ابن عمشد ۔ بکشورکشائی قرین همشد

و هنگام نواختن کوس رخیل سریر خانی را باوکدائے مسلم داشت و مجمل این قصهٔ دلشکن آنکه در یورش خطائے شبی بر پیشگاه خیال او بصورت مثالی چنان جلوه دادند که بدرود این جهان سراب نما نزدیکست فرزندان گرامی و قراچار یونان سپه سالار و دیگر اعیان دولت و ارکان را طلب داشته نصایحی که انتظام جهانیان از نتائج او باشد درمیان آورد خانی را باوکدائے مقرر ساخت و عهدنامهٔ قاچولی و قبلخان که بآل تمغائے تومنه خان رسیده بود و اسلاف بزرگ نهاد بترتیب نامهائے گرامی خود را رقم کرده بودند از خزانه طلب فرمود برحاضران مجمع عالی خوانده فرمود که بقراچار نویان بدیں وثیقت نامهٔ پیمان بسته بودم شما نیز بدیں یوسون بسر برید و وثیقت نامهٔ دیگر میان اوکدای و فرزندان و خویشان نوشته باوکدائے سپرد و بار ماوراء النهر و ترکستان و بعضی از حدود خوارزم و بلاد ایغور و کاشغر

و بدخشان و بلخ و غزنین تا آب سند بچغتائی خان مقرر ساخت و پیمان نامهٔ قبلخان و قاچولی بهادر بچغتائی حواله کرد و گفت از استصواب قراچار نویان تجاوز جائز ندارمی و در ملک و مال شریک خود دانی و میان ایشان عقد پدر فرزندی بست. بهمین ملاحظه این سلسلهٔ علیه قدسیه را چغتائی گفتند و الا چغتائی را با آبای کرام او نسبت به حضرت شاهنشاهی باعث افتخار و مباهاتست نه نسبت قرابت و مضاهات و خانزادهای و نوبینان بموجب وصیت عمل نمودند سبحان الله از نسل چنگیز خان بزرگی دانای چنین نقض عهد شود بایستی که آن پیمان نامه که بآل تمغای تومنه خان مزین بود و باد کتای قاآن می داد و تربیت و معاونت او برای رزین قراچار نویان می سپرد مطابق آن عهد نامه عمل می شد یا آن وثیقت نامه را حاضر نمی ساختند تا بر نسیان که همزاد انسان است محمول می گشت و تدبد نامی در دفتر دانش او بلتلس بخط سهو می شد و عجب از سخن گزینان باستانی که درین باب باثره حرف سرای و حرص نکته گیری و دو زبانی بسر وقت این نه رسیده اند و همانا که چون ایزد جهان آرا می خواست که این لباس مستعار سپه سالاری که تومنه خان قرار داده بود و در معنی کارگران ابداع نشاه جامعیت حضرت شاهنشاهی سرانجام داده بودند از اقامت این سلسلهٔ علیه بردارد چنین سهوی و خطائی رفت که بر هزاران قصد ثواب شرف دارد و چون حراست ایزدی همواره نگاهبان این گروه والا شکوه بود فتوری در عهد و پیمان از جانب فرزندان گرامی قاچولی بهادر نرسد و بدولت روز افزون مسند آرای خلافت گردد و مطعون خردمندان نباشد و همانا که این از مقدمات طلوع نیر اقبال حضرت صاحبقرانی بود که وجود مقدس طلیعهٔ دولت ابد پیوند حضرت شاهنشاهیست و چغتائی خان که بعد از شنقار شدن پدر بیش بالیغ را دار الملک ساخته عنان اختیار مهمات سپاهی و رعیت بقبضهٔ اقتدار امیر قراچار نویان گذاشت و خود بیشتر اوقات در خدمت اوکدای قاآن بسر می برد و با آنکه اوکدای بسال از وی خرد بود در لوازم خفیقت و اطاعت دقیقهٔ فرو گذاشت نمی نمود و با بخت بیدار وصیت خان را پاس می داشت چون چغتائی خان را مدت حیات بی ثبات باخر رسید جهت انتظام کارگاه سلطنت امیر قراچار نویان را وصی خود ساخت و فرزندان را بدو سپرد و هفت ماه بیش از اوکدائی خان

او درا او ذیل ذی قعدہ ششصد وسی و ہشتم ازیں سرائے گزران در گذشت و قراجار نویان بر قرار خود در ضبط و نظم امور مملکت قیام می نمود و بعد از چندگاہ قرا ہلاکو خان بن موانکائی بن چغتائی خان را بحکومت ولایت جد گرامیش ارجمند گردانید و پس از چند سال چون کیوک خان بن اوکدائی خان برمسند خانی نشست دست قدرت قرا ہلاکون خان را از تصرفات حکومت و اختیار بازداشتہ عزل نمود و میبو منکا بن چغتائی را بجاے او نظام بخش آں ملک گردانید پوشیدہ نماند کہ اوکدائی قاآن در ایام سلطنت خویش پسر بزرگتر خود را کوجو ولیعہد خود گردانیدہ بود او در ایام حیات پدر وفات یافت ولیعہدی بہ پسروی شیرامون کہ از ہمگنان دوست تر می داشت ارزانی فرمود و ہنگام حادثۂ ناگزیر قاآن کیوک خان کہ در بلاد روس و چرکس و بلغار بود بعد از سہ چہار سال باردوے والا رسیدہ مسند آرائے سلطنت گشت و در عدل و رعیت پروری اساس حالی نہاد چون بیسو منکا بحجاب فنا مختفی شد قراجار نویان باز قرا ہلاکو را بفرمانروائی آن دیار نصب فرمود و در ایام دولت او بتاریخ ششصد و پنجاہ دوم آں نوئین کامرانی ہشتاد و نہ سال شدہ رخت ہستی بربست ۔

ایجل نویان۔ بمزید دانش و مزیت خدا شناسی از میان دو فرزند رشید کاروان نشان اختصاص یافت در عہد خانی قرا ہلاکو از فرط دانائی و کمال توانائی رفعت بخش مقام پدر شد و در سہ ششصد و شصت و دوم از کمال استقلال بر مسند دولت متمکن گشت و الوس چغتائی در ایام دولت او خوش وقت شدند و چون در میان فرزندان چغتائی خان خلاف و نزاع بسیار پدید آمد از ارتباط و اختلاط نفرت گرفتہ در شہر کش کہ جاے موروثی بود قرار گرفت تا آنکہ منکو قاآن بن تولیخان بن چنگیز خان برادر خود ہلاکو خان را بجانب ایران فرستاد و از ہر چہار الوس جوجی و چغتائی و اکتائی و تولی امرا و مردم ہمراہ ساخت از الوس چغتائی خان ایجل نویان را با ستدعاے تمام برسم سالبوری تعین نمود کہ مصاحب ہلاکو خان باشد و خان مذکور مراغہ تبریز باو داد و با آداب بزرگی سلوک نمود ۔

امیر ایلنگر خان ارشد اولاد والا نژاد ایجل نویان بود چون ایجل نویان با

با هلاکوخان از توران بایران نقل کرد او در الوس چغتائیؑ خان قائم مقام پدر گرامی شد و چون در ایران ایجل نویان این جهان نظر فریب را پدرود کرد و داخان بن براق خان بن موتو این موآتکان بن چغتائیؑ خان بن چنگیز خان باو رسیده بود اورا امیرالامرا ساخت وزمام حل و عقد سلطنت بدست تدبیراو داد و مرتبۂ پدران اورا باو مسلم داشت واو چنانچه بمقتضاے دانش و بینش ست در رواج کار مملکت کوشید و او بملت زہراے احمدی درآمد ۔

امیر برکل۔ عظیم قدر قوی حال بود چون پدر بزرگوارش امیر ایلنگر نویان در زمان ترمشیرین خان ازین جہان بے مواسا درگذشت ازو ہمین یک فرزند ارجمند ماند و او ہمواره بمعالجہ نفس خود پرداختہ فرصت بغیر پرداختن نیافت و از صحبت خانان متقاعد بوده آئین پدران بہ بنی اعمام گذاشت و فارغ البال در حدود کش می بود و در گردآوری رضاے ایزد تکاپوی داشت و در تحصیل مکارم اخلاق جست و جوے میںمودی و در آن نواحی بہ بعضی محال و مواضع کہ از املاک قدیم بود صرف معشیت و کفاف می کرد تا آنکہ بعالم تقدس و ملک بقا پیوست ۔

امیر طراغائی۔ فرزند گرامی نژاد بزرگ منش امیر برکل و پدر بزرگوار حضرت صاحبقرانی ست از عنفوان صغر و ریعان شباب انوار دولت و اقبال از ساحت احوال او می تافت و آثار عظمت و جلال از پیشگاه اطوار او می درخشید و آن بزرگ منش را برادرے بود خرد ہیبت نام در حق شناسی و حقیقت طلبی کامل اما قرعۂ بزرگی صوری و معنوی بنام برادر بزرگ افتاده بود چون والد بزرگوار ہمواره روی نیاز بر آستانۂ ارباب ریاضت می داشت و منظور مقربان عتبۂ صمدیت بود خصوصاً قدوۂ اصحاب وجد و حال شیخ شمس الدین کلال کہ امیر را بغایت حرمت می داشت و بنظر تعظیم می داد و خدمت شیخ آن بزرگ دوران را از صفاے باطن بظہور کوکبۂ صاحبقرانی نوید سعادت جاوید رسانیده بود ✢ ✢

صاحبقرآن اعظم ثالث القطبین قطب الدنیا والدین
امیر تیمور گورگان

ارادهٔ ازلی و مشیت لم یزلی هزاران حکمت در هر چیز ودیعت نهاده جهان آراست و لهذا دریں پنجاه و دو تن که سلسلهٔ علیهٔ شاهنشاهی بآن انتظام دارد و عبرت بخش هوشمندان ست ایزد متعال ریاست و حکمت و سلطنت و هدایت و عطوفت و رافت و چندیں جلائل نعوت و شرائف صفات را امانت سپرده سرانجام گوهر یکتائی خلافت شاهنشاهی نمود مگر از قاجولی بهادر هفت شخص بزرگ را ازیں سلسلهٔ قدسیه از نظام سلطنت صوری فرود آورده رتبهٔ سپهسالاری و شاهنشاهی داد تا ایں مرتبهٔ تابعیت را در لباس متبوعیت دریافته سامان کارخانهٔ جامعیت بروجه دلخواه صورت دهد و آن بزرگان والاشکوه که در ارکنه قون بسر بردند اگرچه احوال آنها معلوم نیست اما همان طور پدر بر پدر بزرگی داشتند اگر اسم سلطنت نبود اما معنی سلطنت ظهور داشت و آن هم بجهت حراست عزت بیرون از سکنهٔ عالم بظهور آورد و اکنوں که مراتب تجرد و تعلق سامان یافت و استعداد قریب بفعل مهیا شد که گوهر یکتاے حضرت شاهنشاهی بظهور آید خلعت مستعار تابعیت که براے تومنه خان بظاهر دریں سلسله در آمده بود خداے جهان آفرین آں خلعت را برگرفته بزرگی را بظهور آورد که قابل و لائق سلطنت عظمی تواند بود و مصداق این معنی ظهور حضرت صاحبقرآن طرازندهٔ هفت اقلیم و فرازندهٔ تخت و دیهیم و قطب الدنیا والدین امیر تیمور گورگان ست و آن والانژاد عالی قدر در شب سه شنبه بیست و پنجم شعبان سال هفتصد و سی و ششم سحقان ییل بطالع جدی در ظاهر خطهٔ کش که بشهر سبز مشهور است از بلاد ایران از خدر مطهر و ستر مصفاے حضرت عفت و برکت مرتبت صفوت و طهارت منقبت عصمت الدنیا والدین تگینه خاتون در انجمن وجود قدم سعادت توام نهاده جهان افروز گشت و این قطب دائرهٔ خلافت عظمی و مرکز محیط سلطنت کبرے کوکب

اقبالیست کہ از بطن ہشتم قاچولی بہادر در مطلع سعادت و اجلال طلوع نمودہ و بقول یکے از مورخین رویائے صادقۂ قاچولی بہادر بظہور پیوست و بدریافت والائے خردمند دوزمین امروز آغاز طلوع کوکب اول و درخشیدن ستارۂ نخستین ست چنانچہ سابقہ پرتو اشارت برین معنی تافت و درین زمان مسعود کہ حضرت صاحبقرآنی سعادت ولادت یافتند در ماوراالنہر ترمشیرین خان بن دوا خان بن بلاق خان مسون تو این مسوکا بن جغتائی خان فرمانروائی داشت و دور مملکت ایران زمین چہار ماہ از وفات سلطان ابو سعید گذشت وبدین واسطۂ ہرج و مرج تمام دران سرزمین بظہور آمدہ بود و امیر صاحبقرآن از صغر سن تا عنفوان شباب ہموارہ باآداب شکار و آئین رزم و پیکار اشتغال می فرمود و در سحائیل ہفتصد و شصت و دوم امیر طراغائی ازین مرحلہ رحلت فرمود واز و چہار پسر و دو دختر بود صاحبقرآن و عالم شیخ و سیور غتمش و جوکی قتلغ ترکان آغا و شیرین بیکے آغا و چون عمر گرامی صاحبقرآنی بسی و چہار سال شمسی رسید بطالع خجستہ وبخت بلند بمشورت عقل کہ خداداد مورد الہام ربانی ست در روز چہار شنبہ دوازدہم رمضان ہفتصد و ہفتاد و یکم سال ایتائیل در بلخ افسر ماندہی و اکلیل کشور کشائی و کامگاری برسر نہادہ اورنگ سلطنت و جہانبانی را پایۂ بلند بخشید و مدت سی و شش سال کہ ایام سلطنت و جہان آرائی او بود ولایت ماوراالنہر و خوارزم و ترکستان و خراسان و عراقین و آذربایجان و فارس و مازندران و کرمان و دیار بکر و خورستان و مصر و شام و روم وغیر آن بہمت کشورکشائی و دانش فراخ حوصلہ در حطیۂ تصرف و قبضہ اقتدار درآورد و رایات استقلال را در ساحت ربع مسکون و ہفت اقلیم سربلندی داد ہر کہ سلامت حال رفیق روزگار دولتش بود بقدم اطاعت پیشواآمدہ گل سعادت از فرق بخت او شگفت و ہر کہ شامت کردار وخامت عاقبت دامنگیر او شد و سر از گریبان انقیاد بیرون آورد موے کشان بسیاستگاہ قہرمان عدالت رسیدہ خارستان نتایج اعمال در کنار خود دید و در دوشنبہ ذیقعدہ ہفتصد و ہشتاد و نہم بواسطۂ فتنہ و فسادے کہ از مردم اصفہان واقع شدہ بود آن شہر را قتل عام فرمود واز انجا عنان عزیمت بجانب دارالملک فارس منعطف ساخت و آل مظفر

بخدمتش پیوستند و چون خبر مخالفت توقیمش خان که فرمانروای دشت قبچاق و تربیت یافتگان آنحضرت بود شنید دو نوبت لشکر بر سراو برد و لوای فتح برافراخته مراجعت نمود و دشت قبچاق را که طولش هزار فرسنگ و عرضش ششصد فرسنگ است بنفس نفیس سیر فرموده از خس و خاشاک فتنه پاک ساخت و نوبت دیگر بایران نهضت فرموده در هفتصد و نود و پنجم شاه منصور را که کلاه گردن کشی کج می نهاد در شیراز بقتل آورد و آل مظفر را برانداخت و بهمت والا کارهای عظیم که تاریخ کارنامهای رستم و افراسیاب باشد دران مرزبوم بوقوع آورد و ممالک فارس را بجهت آسایش اولیای دولت قاهره گلزار بی خار ساخت و بعد ازان به نیروی دولت و اقبال فتح بغداد کرد چند نوبت بگرجستان درآمد همنان فتح و نصرت برآمد و دوازدهم محرم هشتصد و یکم دریای سند را جسر عالی بسته عبور فرمود و بدولت و اقبال فتح هندوستان کرد و در هشتصد و سوم بعزم شام اقدام فرموده صبح اقبال بتائید و انوار فتوحات آسمانی برروزگار آن جهانگیر عالم پیرای تافت آنگاه شهر حلب مفتوح شد و از آنجا لشکر بدمشق کشید و امرای شام را که در دل قید اسیر بودند خون آنها هدر فرمود و در سال دیگر بعزم تسخیر روم رایات جهانتاب نهضت داد و در جمعه نوزدهم ذیحجه هشت صد و چهارم در حدود انگوریه معرکه مصاف آراسته و لوای نبرد را بمهجه فتح علی بسته با ایلدرم قیصر روم جنگ شگرف نمود و از تائیدات غیبی که همواره همنان آن شاهسوار بمیدان شکوه بود جنود مجنده فتح فیروزی ملازم رکاب معلی گشته طغرای فتح نامه بنام نامی آن خدیو ممالک کشورستانی خوانده شد و ایلدرم بایزید بدست سپاه نصرت اعتصام گرفتار آمد و چون اورا بپایهٔ اورنگ عالی حاضر ساختند از کمال عاطفت و اعزاز در زیر دست شاهزادها رخصت نشستن یافت و ازانجا باذربایجان مراجعت فرمود و یکسال و شش ماه دران حدود بعدل پیرائی مشغول بود و سلاطین سلاطین نژاد از اطراف بخدمت پیوستند حاکم مصر نقود فراوان از سرخ و سفید بنام نامی سکه زده بدرگاه گیتی پناه ارسال داشت و سائر فرمانروایان آن حدود اعلام هواخواهی در میدان اطاعت برافراشتند و بر منابر حرمین شریفین و دیگر اماکن شریفه مشاعر قدسیه خطبهٔ فرمانروائی بنام

آنحضرت خوانده شد و در ذی قعده هشتصد و ششم رایات ظفر پیرای بجانب فیروزه کوه نهضت داد و بے توقف و اهمال در همان روز فتح فرموده عنان مراجعت بسمت خراسان مصروف داشت و در غرۂ شهر محرم هشتصد و هفتم از راه نیشاپور بماوراءالنهر ظلال اقبال گسترد و دران موطن مالوف طرح جشنی عظیم نموده طوے بزرگ که حیرت فزاے ارباب همت و سماح باشد ترتیب داد جهان بصلاے انعام و احسان کامیاب ساخته بتسخیر ممالک خطاے متوجه شد و در شب چهار شنبه هفدهم شعبان هشتصد و هفتم در موضع اترار که از سمرقند تا آنجا هفتاد و شش فرسخ ست بفرمان قهرمان ایزد. چون روے بجانب دارالملک بقا آورده رخش حیات بفسحت سراے جهان باقی تاخت و نعش عرش پایۂ آنحضرت بخطۂ سمرقند بشکوهی که شایستۂ آن بزرگوار باشد رسانیدند و در تاریخ سنین احوال آن جهان آراے گفته اند۔

شعر

سلطان تمر آنکه مثل او شاه نبود | در هفتصد و سی و شش در آمد بوجود
در هفتصد و هفتاد و یکے کرد جلوس | در هشتصد و هفت کرد عالم پدرود

آن صاحبقران سعادت قرین را چهار پسر والا قدر بود اول غیاث الدین جهانگیر مرزا او در اوائل سلطنت پدر بزرگوار خود هفتصد و هفتاد و شش در سمرقند رحلت نمود ازو دو پسر ماند اول محمد سلطان که امیر صاحبقران او را ولیعهد خود کرده بود بعد از فتح روم در هفدهم شعبان هشتصد و پنجم در صوری حصار روم کوس رحلت زد دوم پیر محمد که بعد از رحلت برادر گرامی طغراے ولیعهدی بنام او سربلندی یافت و حضرت صاحبقرانی در آخر عشر باطاعت و سلطنت او وصیت فرمود دران زمان او حاکم غزنه و حدود هند بود چهاردهم رمضان هشتصد و نه بر دست پیر علی تاز که یکے از امراے او بود درجۂ شهادت یافت و داغ لعنت ابد بر پیشانی عمل آن حرام نمک گذاشت فرزند دوم حضرت صاحبقرانی میرزا عمر شیخ ست که حکومت فارس داشت و او هم در ایام حیات صاحبقرانی در ربیع الاول هفتصد و نود و ششم در پاے قلعۂ خرماتو در گذشت فرزند سوم جلال الدین میرانشاه میرزا ست که مجملاً احوال سعادت اشتمال او که درین سلسلۂ علیه مقصود بالذات ست مذکور خواهد شد فرزند

چهارم میرزا شاهرخ که ایالت خراسان داشت و در اکثر یورشها در رکاب پدر عالی مقدار بود بعد از حضرت صاحبقرآنی باندک زمانی فرمانروای بالاستقلال شد و ایران و توران و انچه در تحت تسخیر حضرت صاحبقرآنی بود در حیطهٔ تصرف درآورده چهل و سه سال در سلطنت کامرانی نمود ولادت او روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الآخر هفتصد و هفتاد و نهم ست و در صبح یکشنبه نوروز سلطانی بیست و پنجم ذی حجه هشتصد و پنجاه بعالم بقا شتافت ۔

جلال الدین میرانشاه ۔ جد ششم حضرت شاهنشاهی ست ولادت گرامی او در هفتصد و شصت و نهم بود در زمان حضرت صاحبقرانی حکومت عراق عرب و عجم و آذربایجان و دیاربکر و شام داشت و چون حضرت صاحبقرآنی بهند متوجه شدند این ممالک بالکل بعهدهٔ اهتمام همت عالی او بود چنانچه در لوازم معدلت و مبانی سلطنت دقیقهٔ نامرعی نگذاشت ۔ روزی در شکار سر قوچ صحرائی را در تاختن گرفته برداشته بود که اسپ رم خورد و میرزا از سر زین بزمین آمد و آسیبی عظیم در سر و روے رسید اطبا و جراحان حاذق تدابیر و معالجات موافق بکار بردند و مزاج شریف بصحت گرائید لیکن غباری ازان گرد راه بر مرکز اعتدال طبیعی ماند بعد از ستقار شدن حضرت صاحبقرآنی ابابکر میرزا که پسر کلان میرانشاه بود خطبه و سکه بنام پدر عالی قدر که در حضرت میرزا اکثر اوقات در تبریز می گذارند و جمیع مهمات سلطنت را میرزا ابابکر سرانجام می نمود و در بیست و چهارم ذی قعده هشتصد و دهم در محاربه قرا یوسف ترکمان که در حوالے تبریز واقع شد شهادت یافت و آنحضرت را هشت پسر بوده است بوده است ابابکر میرزا النگر میرزا عثمان چلبی میرزا عمر خلیل سلطان محمد میرزا ایجل میرزا سیورغتمش ۔

سلطان محمد میرزا فرزند دولت پیوند میرزا انشاه است والدهٔ ماجدهٔ اش مهر نوش نام داشت از قوم فولاد قیا میرزا همواره با برادر خود میرزا خلیل در سمرقند می بوده اند و چون میرزا خلیل بجانب عراق متوجه شده اند میرزا شاهرخ انچه مکارم اخلاق و شمائل علیهٔ او دریافته بود بپسر ارشد الغ بیگ گفته اند و جلائل قدر ایشان بیان کرده اند و همواره میرزا در اعزاز و احترام کوشیده بآداب برادری سلوک می فرمود و آنحضرت را دو فرزند سعادت مند بود سلطان

ابوسعید را سفارش عظیم کرده اند لاجرم پیوسته سلطان در سایۂ سلطنت و عاطفت میرزا کامیاب عیش و طرب بود و بنظر تربیت و عطوفت هر روز بر مدارج دولت و معارج اقبال متصاعد میشود روزے یکے از مقربان بساط والا که راه سخن داشت بموقف عرض رسانید که این پسر عم شما عجب خدمت بجدمی کند میرزا در جواب فرمودند که او خدمت ما نمی کند آو اب جهانبانی و گیتی از صحبت ما فرا می گیرد والحق میرزا از روے کمال دید و دریافت بیان حال نموده اند ۔

سلطان ابوسعید میرزا سعادت ولادتش در هشتصد و سی بوده در بیست و پنج سریر آرائے سلطنت شد و مدت هژده سال بفرمانروائی و کشورستانی باستقلال اشتغال فرموده ترکستان و ماوراء النهر و بدخشان و کابل و غزنین و قندهار و حدود هندوستان بتصرف در آورد و در آخرها عراق نیز در حیطۂ تسخیر در آمد و با چنیں دولت بزرگ و مملکت عظیم که سرمایۂ هزار گونه مستی تواند شد هشیار دل و بیدار مغز بوده از درویشان و گوشه نشینان همت می طلبید ند و در هشتصد و هفتاد و دو میرزا جهانشاه بن قرا یوسف حاکم آذربایجان که بدفع آذون که حسن آق قویلو رفته بود از غایت بے پروائی و کمال بے تدبیری بدست او کشته شد سلطان لشکر بر سر او کشید آذون حسن هر چند در صلح زد فائده نه کرد ناگریز راسها را از آمد و شد غله نگاهبانی نمود تا در اردو قحط عظیم پدید آمد بمرتبۂ که چهارده شب اسپان خاصه جو نیافتند بتقریب آن سپاهی پراگنده شد و آذون حسن در میدان جنگ غالب آمد بتاریخ بیست و دوم رجب هشتصد و هفتاد و سوم بتقدیر ایزدی بدست مردم آذون حسن در آمده اند و بعد از سه روز بدست یادگار محمد میرزا ابن سلطان محمد میرزا ابن بایسنغر میرزا ابن شاهرخ میرزا که همراه آذون حسن بود داده است و آن بے حقیقت کم سعادت آن بادشاه بزرگ قدر را بهانۂ خون گوهر شاد بیگم که کدبانوے دولتسراے شاهرخ میرزا ابود بدرجۂ شهادت رسانید و مقتل سلطان ابوسعید تاریخ این واقعه است ۔

عمر شیخ میرزا پسر چهارم سلطان ابوسعید میرزا ست از سلطان احمد میرزا و سلطان محمد میرزا و سلطان محمود میرزا خردتر و از سلطان مراد میرزا و سلطان ولد میرزا و الغ بیگ میرزا و ابابکر میرزا و سلطان خلیل میرزا و شاهرخ میرزا کلانتر ولادت آن والا نژاد در سمرقند

بتاریخ هشت صد و شصت بوده سلطان ابوسعید میرزا اول کابل را بمیرزا داده
بابای کابلی را اتالیغ کرده رخصت فرموده بودند بعد ازاں بجهت طوی ازدرو گز
گردانیده بردند پس انجام جشن ولایت اندجان و تخت آذرجند بایشان داده اند و
امرا و نواب مقرر ساخته تیمور تاش بیگ را اتالیغ گردانیده بولایت مذکور فرستادند
و سبب آنکه این ناحیت بایشان که ارشد فرزندان بود عنایت شده فرط توجه درنگاه
داشت ممالک موروثی بود چون حضرت صاحبقرانی این ولایت را بفرزند گرامی خود
عمر شیخ میرزا که بکاردانی متفرد بود ارزانی داشته بودند حضرت گیتی ستانی نیز این ملک
را بمناسبت همنامی باین والا خرد عنایت کردند و آورده اند که حضرت صاحبقرانی
مکرر می فرمودند که ما تسخیر عالم بقوت شمشیر عمر شیخ میرزا کردیم که او در اندجان نشست و
درمیان ولایت ما و دشت قبچاق سد مدید شد و باهتمام او در حفظ ثغور و ضبط حدود
اهل قبچاق نتوانستند که سر بغی و عناد بردارند و دست فتنه و فساد بکشایند و بافراغ
خاطر کمر همت در جهان کشائی بستیم و این شایسته تخت و تاج نیز آن ولایت را که حدود
مغلستان بود بنوعے ضبط فرمود که لشکر بیگانه را مجال عبور بآن حدود نشد و یونس خان
هر چند تدبیرا انگیخت بران ولایت دست نیافت و بجمعیت آن ولایت خدشه آسیبی
و تفرقه آشوبی نرسید آن فرخنده بخت بلند اختر نکته سنج و سخن گستر بود و توجه تمام
بارباب شعر داشت و طبعش در نظم موافق بود اما پروای گفتن نداشت و غالب اوقات
بکتب نظم و تواریخ توجه می فرمود و در ملازمت او اکثرے شاهنامه می خواندند و بغایت
خوش صحبت و شگفته پیشانی و نیک محاوره بود و ابیات مناسب محل از کلام شعرای
پیشین برزبان گرامی او جاری می شد همت بلند از لوحهٔ حال او می تافت و جمال
اقبال از جبههٔ جاه و جلال او هویدا بود و در قواعد ملک داری و رعیت پروری و آداب
فرمانروائی و معدلت گستری در ازمنه و اعصار معادل و مساهم نداشت سخاوت را
باشجاعت همزانو ساخته و همت را با قدرت همنشیں گردانیده مسند آرای سلطنت
بود. چنانچه یکبار کاروان خطائی در طرف کوهستانی شرقی اندجان فرود آمده بود برفی

عظیم بارید و تمام کاروان را زیر کرد غیر از دو کس جان بسلامت نبردند چون این حادثه
معلوم آن والا همت عدالت منش گشت واز وفور جمعیت آن قافله آگاهی یافت
باوجود احتیاج وقت مطلقاً التفات بدان اموال ننمود وارباب دیانت تعیین فرموده
آن مال فراوان را ضبط کرد و اصحاب امانت و صیانت سپرده تا جمیع وارثان را از
مواطن اصلی گرد آورده هریک را بحق خود واهل گردانید و حقوق جمیع اشخاص و
افراد بمرکز خود قرار یافت همواره آن بادشاه درویش منش بصحبت درویشان
خداشناس متوجه بود و دریوزهٔ همت از دلهای خدا آگاه می کرد علی الخصوص بولایت
پناه هدایت انتباه ناصرالدین خواجه عبیدالله که بخواجه احرار مشهور اند و بعد از پدر
عالی مقدار در اندجان که پای تخت ولایت فرغانه است زینت بخش سریر سلطنت
گشت و تاشکند و شاهرخیه و سیرام در تصرف آن والا شکوه بود چند نوبت بر
سمرقند لشکر کشید و چند بار یونس خان را که در پوست چغتائی خان و الوس مغل خان
بود و نسبت قرابت قریب داشت استدعا نموده آورده و در هر بار که می آورد ولایتی
عطا می فرمود و باز بتقریبات بمغلستان می رفت و در نوبت آخر تاشکند را باو داد
و تا ایام تاریخ نهصد و هشت ولایت تاشکند و شاهرخیه در تصرف فرمانروایان
چغتائی بود و خانی الوس مغل بمحمود خان پسر کلان یونس خان تعلق داشت تا آنکه
سلطان احمد میرزا برادر عمر شیخ میرزا والی سمرقند و سلطان محمود خان مذکور باهم سخن
یکی کرده بر سر میرزا لشکر کشیدند از جانب جنوب آب خجند سلطان احمد میرزا و از طرف
شمال سلطان محمود خان آمد و درین اثنا قصهٔ ناگزیر میرزا از مکمن تقدیر بوقوع پیوست
تفصیلش بطریق اجمال آنکه اخسیکت که باخسی مشهور است یکی از بلاد هفتگانه ولایت
فرغانه است و میرزا عمر شیخ آنرا پای تخت خود ساخته بودند و این شهر بر جری عظیم
واقع شده عمارات آن همه بر سر جراست بحسب سرنوشت بتاریخ روز دوشنبه چهارم
رمضان هشتصد و نود و نه بحوالی کبوترخانه که بر یکی از عمارات بود نشسته بتماشای
کبوتران متوجه بودند که یکی از ایستادهای بارگاه حضور آگاهی یافته از گسستن جر خبر

داد میرزا فی الحال برخاسته یکپاے را در کفش آورده بودند و فرصت پاے دیگر در آوردن
نشد که آن جرا از هم جدا شد و آن سطح از پاے افتاد و میرزا بحسب صورت قدم در حضیض
سفلے نهادند و نظر بمعنی ارتقا باوج علوی فرمودند سن گرامی آنحضرت سی و نه بود
ولادت مسعود در سال هشتصد و شصت در سمرقند پوشیده نماند که فرغانه از اقلیم پنجم ست
و در کنارهٔ معمورهٔ عالم واقع شرقی آن کاشغر و غربی آن سمرقند و جنوبی آن کوهستان
سرحد بدخشان و شمالی آن اگرچه پیش ازین شهرها بود مثل المالیغ و الماتو و یانگی که با
ترا مشهورست اما الحال اثری از رسوم و اطلال آنها هم نمانده غربی او که سمرقند و
خجندست کوه ندارد و غیر ازینجانب گذار بیگانه صورت پذیر نیست و دریاے سیحون که
باب خجند مشهورست از میان شرق و شمال این آمده بسمت غرب می رود و از جانب
شمال خجند و جنوب فناکت که بشاهرخیه اشتهار دارد می گذرد و ازانجا بطرف شمال میل
کرده جانب ترکستان می رود و بهیچ دریاے همراه نمی شود و پایان ترکستان در ریگستان
فرو رفته غایب می گردد و درین ولایت هفت قصبه واقع ست پنج بجانب جنوب
دریاے سیحون بطرف و دو بطرف شمال او از قصبات جنوب اندجان و اوش و
مرغینان و اسفره و خجندست و از قصبات شمال اخسی و کاسان و آن گوهر یکتاے
سلطنت را سه پسر و پنج دختر بود بزرگترین پسران گرامی حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی ظهیر الدین محمد بابر بادشاه بودند بعد ازان بدو سال خرد تر جهانگیر میرزا بود
از فاطمه سلطان از امراے تومان مغل قوم و سوم ناصر میرزا بدو سال خرد تر جهانگیر میرزا
مادر عصمت سرشتش از اندجان بود غنچه جی امید نام و از همه دختران عفت قباب کلانتر
خانزاده بیگم کنیزه عینی حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی پنج سال ازایشان کلان بودند
دران هنگام که شاه اسمعیل صفوی اوزبک را در مرو زیر کرد آن پرده نشین محفهٔ عفت
در مرو بودند شاه اسمعیل احترام نمود و باعزاز بسیار در قند زبینش حضرت گیتی ستانی
فردوس مکانی فرستاد و بعد از ده سال ملاقات حضرت گیتی ستانی می فرمودند که در
وقت آمدن ایشان من و محمدی کوکلتاش رو برو رنیم بیگم و نزدیکان ایشان نشناختند

هر چند تصریح کردیم بعد از مدتے بجا آوردند دختر دیگر مهربانو بیگم خواهر عینی ناصر میرزا
هشت سال از حضرت فردوس مکانی خرد بود دیگر کار سلطان بیگم مادرش آغا
سلطان غنچه جی بود دیگر رضیه سلطان بیگم که قرار کوز بیگم می گویند و این هر دو
دختر بعد از فوت میرزا عمر شیخ متولد شده بودند و از الوس آغا دختر خواجه حسین دختری
شده بود در صغیر سن رحلت نمود

Hazrat Geiti Satani Firdous Makaani Zahir-ul-din Mohd Babar Badshah

حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر بادشاه

از اکبرنامه

بادشاه چار بالش هفت منظر. شهریار سماوی سریر علوی افسر. بلندی بخش همت بلند سعادت افزائے طالع ارجمند. آسمان حوصله زمین وقار. شیر دل اقلیم شکار. عالی فر والاشکوه. بیدار مغز دانش پژوه. صفدر هزبر صولت. رفیع قدر قوی دولت. دریا دل. گوهر نژاد. بادشاه درویش نهاد. مسند نشین سلطنت حقیقی و مجازی ظهیر الدین محمد بابر بادشاه غازی. گوهر عنصرش مورد آثار عظیمه و هم عالیه بود بے تعینی و آزادگی با تقید علوشان و سطوت عظمت از لایحه اطوار او پرتو ظهور می داد فقر و فنائی جنیدی و بایزیدی با شکوه و همت سکندری و فریدونی از ناصیه احوال او می تافت ولادت مقدس آنحضرت در ششم محرم هشتصد و هشتاد و هشت از بطن مقدس و حذر مطهر افتخار عفائف گرامی نژاد قتلق نگار خانم شرف وقوع گرفت و این گوهر عمان دولت و دری آسمان اقبال از افق سعادت طلوع نمود و آن عصمت معجز عفت طیلسان دختر دوم یونس خان و خواهر بزرگ سلطان محمود خان بود و نسب عالی عصمت پیرایه برین نمط است قتلق نگار خانم بنت یونس خان بن ویس خان بن شیر علی اوغلان بن محمد خان بن خضر خواجه خان بن ایسنبوغا خان بن دوا خان بن براق خان بن ییسون توا بن موتکان بن جغتائی خان بن چنگیز خان و مولانا جامی قراکولی در تاریخ ولادت اشرف گفته —
شعر: چون در شش محرم زاد آن شه مکرم   تاریخ مولدش هم آید شش محرم

هر چند این تاریخ از غرایب اتفاقات است و فکر را در ان گنجایش نیست اما غریب تر آنکه
این تاریخ از شش حرف که نزد اهل حساب عدد خیر است فراهم آمده و لفظ شش
حرف و نقش عدد خیر نیز دو تاریخ ظهور این عنصر مقدس از مکامن غیب می گردد و یکی
از غرایب جوهر حروفش آنکه احاد و عشرات و میات آن در یک مرتبه واقع شده و بر تسویت
سلوک اطوار اشارت نموده بدیع ذاتی که چندین اسرار غیبی درو ودیعت نهاده اند امثال
این بدائع در باب او روی می دهد- قدوه اولیاء کبار ناصر الدین خواجه احرار بزبان
فیض آثار خود اسم گرامی این مسعود طالع بظهیر الدین محمد تسمیه فرموده اند و چون بر زبان
ترکان این لقب گرامی از بزرگی قدر و رفعت منزلت لفظی و معنوی بآسانی جاری نمی شد
بابر نیز نام نامی آنحضرت مقرر شد و آنحضرت اعظم و ارشد فرزندان عمر شیخ میرزا اند
در دوازده سالگی روز سه شنبه پنجم رمضان هشتصد و نود و نه در خطه دلکشای اندجان
بر سریر سلطنت و تخت خلافت نشستند و آن قدر مشقت و تردد که در مهام تسخیر ممالک
آنحضرت را پیش آمده و پادشاهی را روی نموده باشد و آن مقدار دلیری و دلاوری
و توکل و تحمل که آنحضرت بنفس نفیس در معارک و مخاطر بر خود روا داشته اند مقدور بشر
نیست در وقتی که واقعه ناگزیر حضرت عمر شیخ میرزا در اخسی روی نمود حضرت گیتی ستانی
فردوس مکانی در چار باغ اندجان کامیاب عیش بوده اند روز دوم این واقعه سه شنبه
پنجم رمضان خبر جانگاه باندجان آمد در ساعت سوار شده متوجه قلعه اندجان شدند در
محل رسیدن بدروازه شیرم طغائی جلو آنحضرت را گرفته [illegible] بجانب نمازگاه روان شد
که بطرف اوزکند و آن دامن کوه برد بخیال آنکه سلطان احمد میرزا با اقتدار و شوکت تمام
می آمد مبادا امرا غدری نسبت بآنحضرت اندیشیده ولایت باو مسلم دارند اگر از حرام
نمکی آن مردم ولایت از دست رود وجود اقدس آنحضرت ازین مهلکه نجات یافته بجانب
طغائیان خود الغه خان با سلطان محمود خان مقدم گرامی ارزانی دارند امرا ازین معنی
آگاه شده خواجه محمد درزی را که از بابریان و قدیمیان حضرت عمر شیخ میرزا بود پیش
آنحضرت فرستادند که دغدغه و توهمی که بخاطر اقدس راه یافته بود برآورد موکب عالی

بنمازگاه رسیده بود که خواجه محمد برکاب بوس والا مشرف شد و بمقدمات معقوله آنحضرت
را مطمین بامن ساخته عنان عزیمت را منعطف ساخت چون بارک اندجان نزول سعادت
فرمودند جمیع امرا و ارکان دولت بشرف ملازمت عالی مشرف شدند و بنوید انواع تربیت
کامیاب گشتند سابقاً ایراد یافته بود که سلطان احمد میرزا و سلطان محمود خان اتفاق
نموده بر سر عمر شیخ میرزا می آیند درینولا که بحسب سرنوشت آسمانی قضیهٔ ناگزیر واقع شد
و بتوفیق ایزدی جمیع ارکان دولت از خرد و بزرگ که بریکرنگی و یکجهتی اتفاق نموده بر نگاهبانی
قلعه لوازم جد و مراسم اهتمام بجای آوردن گرفتند سلطان احمد میرزا اوراتیپه و خجند و
مرغینان که از ولایت فرغانه است گرفته بچهار کروهی اندجان فرود آمد هرچند ایلچی فرستاده
در صلح زدند قبول نکرد چون تائید غیبی همواره قرین حال این دودمان ابدپیوند است
در اندک فرصتی بسبب وفور استحکام قلعه و یکجهتی امرای صاحب قدرت و سنوح و
باد در اُردوی میرزا و سقط شدن اسپان از نشستن بتنگ آمده و از داعیهای سابق
مایوس شد و صلح گونه درمیان آورده بناکامی برگشت و از جانب شمال دریای خجند
که سلطان محمود خان متوجه شده بود آمده اخسی را قبل کرد جهانگیر میرزا برادر آنحضرت
و جمعی کثیر از امرای اخلاص اندیش آنجا بودند خان چند مرتبه جنگ انداخت امرای
اخسی ترددات پسندیده کردند عاقبت خان نیز کاری نساخته از بیماری که عارض او شد
ازین خیال باطل عنان تاب شده بولایت خود بازگشت و آنحضرت بقوت و همت
بلند و طالع ارجمند مظفر و منصور شدند و آن گیتی ستان را مدت یازده سال در
ماوراءالنهر با سلاطین چغتائی و اوزبک نبردهای عظیم روی داد سه نوبت بشعشعه
تیغ صاعقه آثار و مشعل عقل جهانتاب فتح سمرقند فرموده اند یکی در سال نهصد و سه
از بایسنغر میرزا پسر سلطان محمود میرزا که از اندجان آمده به نیروی اقبال و لمعان شمشیر
تسخیر فرمودند دوم از شیبک خان در سال نهصد و شش و سوم بعد از کشته شدن
شیبک خان در سال نهصد و هفده چون مشیت الهی در اظهار گوهر یکتای حضرت
شاهنشاهی بود و می خواست که اقلیم هندوستان را کامیاب سازد و آنحضرت را در

ملک غربت بمراتب کامرانی و کام بخشی رساند در دیار خود و مواطن اصلی که مجمع ملازمان
صادق ست ابواب کلفت بر روی روزگار آنحضرت کشاده آنچنان ساخت که بهیچ وجه
بودن آنجا لایق ناموس دولت ندیدند ناگزیر با معدودے متوجه بدخشان و کابل شده
اند چون ببدخشان رسیده اند تمام مردم خسرو شاه که والی آنجا بود بخدمت شتافته اند
و خود نیز بیچاره شده بملازمت پیوسته با وجود آنکه این بے دولت سر حلقه بے اعتدالان
بود بایسنغر میرزا را شهید کرده و میل در چشمان سلطان مسعود میرزا کشیده بود و این
هر دو میرزا عم زادهاے آنحضرت می شدند و در هنگام فراقی که عبور موکب عالی در
بدخشانات شده بود آثار بے آزرمی و نامردمی ازو بظهور آمده در این ولا که چهره اعمال
در آئینه مکافات دید و دولت ازان بے سعادت روی گردانید آنحضرت از کمال
مردمی و فرط جوانمردی در مقام انتقام نیامده حکم فرمودند که از اموال خود آن مقدار که
اختیار کند بر گیرد و بخراسان رود او پنج شش قطار خچر و شتر از مرصع آلات و دیگر نفائس
اجناس بار کرده بجانب خراسان رفت و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی تنسیق ولایت
بدخشان فرموده متوجه کابل شدند و دران وقت محمد مقیم پسر ذوالنون ارغون کابل را
از عبدالرزاق میرزا ابن الغ بیگ میرزا ابن سلطان ابوسعید مرزا که عم زاده حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی می شد گرفته بود طنطنه نهضت رایات اقبال شنوده متحصن
شد و بعد از چند روز امان خواسته با مال و اسباب بقندهار پیش برادر خود شاه بیگ
رخصت یافته کابل در اواخر ماه ربیع الاول سنه نهصد و ده بدست اولیاے دولت
ابد پیوند در آمد بعد ازان آنحضرت در نهصد و یازده متوجه تسخیر قندهار شدند و قلات که
از مضافات قندهار است مفتوح گشت و ازانجا بجهت مصالح ملکی فسخ عزیمت قندهار
نموده جانب جنوب آن توجه نمودند و قبائل افغانان سواشک و الاتاغ تاخته بکابل مراجعت
فرمودند مبادے این سال زلزله عظیم در حدود کابل واقع شد فصیلهاے قلعه و اکثر منازل
بالاے حصار و شهر افتاد و خانهاے موضع پغمان تمام ازهم ریخت و سی و سه مرتبه در
یک روز زمین جنبید تا یکماه شب و روز یک دو مرتبه زمین در تزلزل بود و اما من بسیار

بسیارے از مردم فرو ریخت در میان پغمان و بیک توت پارچهٔ زمین که عرض او یک
کته باش انداز باشد بریده یک تیر انداز پایان رفت) و از جاے بریده چشمها پیدا شد و از
استرغج تا میدان که قریب شش فرسنگ باشد زمین آنچنان شگافت که بعضے از اطراف
او برابر فیل بلند شده بود و در آغاز زلزله از سر کوهها گرد و بادها برخاست و در همین سال در
هندوستان نیز زلزلهٔ عظیم عام شد و از سوانح آنست که شیبک خان لشکر فراهم آورده
ارادهٔ توجه خراسان نمود سلطان حسین میرزا جمیع فرزندان خود را جمع ساخته متوجه
دفع او شد و سید افضل پسر میر سلطان علی خواب بین را باستدعاے قدوم گرامی حضرت
فردوس مکانی فرستاد و آن حضرت در محرم نهصد و دوازده بکمک او متوجه شده عزیمت
خراسان نمودند و در اثناے راه در حدود کهمرد خبر فوت سلطان حسین میرزا رسید حضرت
فردوس مکانی رفتن حال را بهتر از سابق دانسته برخلاف کنگش اهل روزگار متوجه خراسان
شدند و پیشتر از آنکه موکب عالی بخراسان رسد باتفاق کوته اندیشان نامعامله فهم از فرزندان
میرزا بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا را باتفاق بر تخت سلطنت نشانده بودند
دوشنبه هشتم ماه جمادی الاخری سال مذکور آنحضرت را در مرغاب بمرزایان ملاقات واقع
شد و باستدعاے ایشان بهرات نزول سعادت فرمودند و در فرزندان میرزا آثار رشد
و دولت مشاهده نفرموده معاودت موکب عالی را لایق حال دانسته در هشتم شعبان
این سال متوجه دار الملک کابل شدند و در کوهہاے هزارجات خبر رسید که محمد حسین
دغلت و سلطان سنجر برلاس [illegible] از مغلان را که در کابل مانده بودند بطرف خود کشیده
و خان میرزا را ببزرگی بر داشته کابل را قبل دارند در میان مردم عوام این خبر را شایع
کرده اند که پسران سلطان حسین میرزا نسبت بحضرت فردوس مکانی غدری اندیشیده
اند ملا باباے بشاغرے و امیر محب علی خلیفه و امیر محمد قاسم کوه بر و احمد یوسف و
احمد قاسم که حراست کابل بایشان مفوض بود در لوازم قلعه داری اهتمام دارند بمجرد
استماع این واقعه برتال و اسباب را بجهانگیر میرزا که قدرے بیماری داشت سپرده
با معدودے از عقبهٔ هندو کوه که پر برف بود بصعوبت، تمام گذشته سحری بر سر کابل

رسیده اند مخالفان هر یکے از صولت صیت قدوم موکب عالی بگوشه اختفا خزیده اند
حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی اول مرتبه پیش شاه بیگم مادر کلان خود که باعث
برداشتن خان میرزا بودند آمده وزانوے ادب بر زمین نهاده ملاقات فرموده اند
وازروے تمکن و وقار و بزرگ منشی ازراه عرفان درآمده بحسن ادا و لطف سخن عرض
نموده که اگر مادری بفرزندی شفقت خود را خاص گرداند فرزند دیگر را چه گنجایش رنجیدن
و چه حد سراز حکم پیچیدن باشد و فرموده اند که بیدار بوده ام و راه بسیار آمده سر درکنار
بیگم نهاده بخواب رفتند و برای تسلی بیگم که مضطرب و متوحش بود انواع مهربانیها
بظهور آورده اند و هنوز خواب نربوده بود که مهر نگار خانم که خاله زاده آنحضرت باشد
آمدند آنحضرت بسرعت برخاسته ایشان را دریافتند محمد حسین میرزا را گرفته آوردند
و آنحضرت ازانجاکه معدن مروت بودند جان بخشی فرموده رخصت خراسان دادند و
بعد ازان خانم خان میرزا را همراه گرفته پیش آنحضرت آوردند و گفتند اے جان مادر
برادر گناهگار ترا آورده ام اشارت چیست آنحضرت خان میرزا بلطف درکنار گرفته
انواع نوازش و پرسش نمودند و بعد ازان بودن و رفتن مخیر ساختند خان میرزا از
نهایت شرمندگی بودن خود قرار نتوانست داد رخصت قندهار گرفت و این قضیه نیز
درهمان سال واقع شد و بعد از سال دیگر بقندهار متوجه شده اند و بحاکم آنجا شاه بیگ
ولد ذوالنون ارغون و محمد مقیم برادر خورد او محاربه عظیم واقع شد و خان میرزا سعادت
ملازمت دریافت و آنحضرت قندهار را بناصر میرزا که برادر خورد جهانگیر میرزا بود عنایت
فرموده بکابل نزول اجلال فرمودند و شاه بیگم و خان میرزا را ببدخشان رخصت دادند
داد بعد از سرگذشت بسیار زبیر راعی را کشته و حکومت بدخشان باستقلال بحوزه
تصرف او درآمده و همواره تارک سعادت بر زمین فرمانبرداری می شود تا آنکه در سال
نهصد و شانزده و مسرعی فرستاده معروض داشت که شاهی بیگ را کشته اند مناسب
آنست که باین جانب نهضت فرمایند بنابرآن در شوال این سال به نیروی توکل نهضت
عالی فرمودند و با اوزبکان محاربات عظیم بوقوع پیوست و همواره فتح و نصرت همعنان

موکب عالی بود تا بار سوم سنه صت شهر رجب نهصد و هفده بدولت و فیروزی سمرقند را تسخیر
فرموده اند و هشت ماه بفر بازوالی آنجا سایه گستر بوده اند و در صفر نهصد و هیجده در کول ملک
بعبید الله خان جنگ عظیم در پیوست و با آنکه فتح شده بود ناگاه بشعبدهٔ آسمانی چشم زخم
رسیده و عنان جنیبت جهان نورد بحصار منعطف ساختند بار دیگر باتفاق نجم بیگ در پای
قلعه غجدوان بازبک نبرد قوی دست داد و نجم بیگ کشته شد و آنحضرت متوجه کابل شده
دیگر بالهام غیبی رفتن ماوراء النهر را بر طرف کرده تسخیر ممالک هندوستان را پیش نهاد همت والا
ساختند و چهار نوبت بتسخیر هندوستان متوجه شدند و بجهت سنوح دواعی مراجعت
فرموده اند باراول در شعبان نهصد و ده از راه بادام چشمه و جکدلیک از خیبر گذشته بجمرود نزول
اجلال نموده اند در واقعات بابری که کتابیست ترکی نگاشتهٔ خامهٔ صدق نگار آنحضرت
نوشته اند که چون از کابل بشش منزل در راه کرده بادینه بود رسیده شد ولایت گرم سیر
و نواحی هندوستان که هرگز دیده نشده بود بمجرد رسیدن عالم دیگر در نظر آمد گیاه و درخت
بروش دیگر و وحوش و طیور آن بطرز دیگر راه رسم اهل و الوس بوضع دیگر حیرتی روی
داد و فی الواقع جای حیرت بود ناصر میرزا از غزنین درین منزل بعز بساط بوسی استسعاد
یافت در منزل جم مجلس کنگش منعقد شد موکب عالی از دریای سند که مشهور به نیلاب است بکدام
گذر رسیده بگذرد و بشومی باقی چغانیان گذشتن سند در توقف افتاد بجانب کهت
توجه فرمودند و بعد از تاختن کهت بنگش و بنو را تاختند و از انجا عیسی خیل رفته بچند منزل
در ظاهر تربیله که قصبه ایست بر کنار آب سند از توابع ملتان رایات اقبال نزول فرمود
و کنار دریا گرفته بچند منزل مخیم اقبال شد و از انجا بحدود دکی نزول اجلال روی نمود
پس از چند روز غزنین مقر موکب دولت گشت و در ماه ذی الحجه ساحت کابل بمقدم عالی
رونق گرفت بار دوم موکب معلی در ماه جمادی الاولی نهصد سیزده از راه خورد کابل متوجه
فتح هندوستان شد از نواحی مندراول کعتروشیوه رفته از ناموافقی همراهان مراجعت
دست داد و از عقب بکژ و نورکل نیز عبور واقع شده از کژو چاله شسته ها اردوی ظفر قرین
رسیده براه بادنج ظلال افضال بر ساحت کابل انداختند و بر سنگی که بر بالای بادنج واقع

شده تاریخ این عبور فرموده آنحضرت کنده اند و هنوز آن رقم غیبی هست و تا این زمان
اولاد عالی نژاد حضرت صاحبقرانی را میرزا می گفتند درین تاریخ فرمودند که آنحضرت
را پادشاه گویند و در سه شنبه چهارم ماه ذی قعده این سال همایون فال بر بالای ارک
کابل ولادت با سعادت حضرت جهانبانی جنت آشیانی اتفاق افتاد چنانچه در
جدول تفصیل رقم پذیر خواهد شد مرتبهٔ سوم روز دوشنبه غرهٔ محرم سال نهصد و بیست و
پنج که جانب بجور متوجه بودند در اثنای راه زلزلهٔ عظیم شد امتداد آن تا نیم ساعت نجومی
کشید و سلطان علاء الدین سوادی معارض سلطان ویس سوادی بسعادت ملازمت
مشرف شده باندک زمانی قلعهٔ بجور بتصرف درآورده بخواجه کلان بیگ ولد مولانا محمد
صدر که از اعاظم ارکان دولت میرزا عمر شیخ بود عنایت فرمودند و خواجه مذکور را نسبت
قریبی بآن حضرت بوده است شش برادر او در نیکو خدمتی جان خود را در قدم
رضا و خوشنودی آنحضرت نثار کرده اند و خواجه خود از فرط عقل و فراست منظور نظر
خاص حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود چون آنحضرت را یورش ولایت سواد و
تسخیر یوسف زئی پیش دید ضمیر انور بود طاوس خان برادر خرد شاه منصور که کلانتر خیل
یوسف زئی بود دختر او را آورده زبان عجز و انکسار گشود و عسرت غله نیز در آن مساکن
وحوش روی داده بود و در اصل یورش هندوستان نیز در ضمیر جهان کشای تصمیم داشت
عنان عزیمت از سواد باز گردانیدند هر چند استعداد و سرانجام سفر هندوستان نبود امرا
باهم برین یورش راضی نبودند مشعل همت افروخته بظلمت زدای سواد هندوستان متوجه
شدند صباح روز پنجشنبه شانزدهم محرم با اسپ و شتر و پرتال از آب عبور کرده اردوی
اردوی بازاری را بجا گذارده بنزدیک کجه کوت نزول اجلال فرمودند از بهره هفت
کروه جانب شمال کوهیست که آنرا در ظفرنامه وغیره کوه جود نوشته اند آن موضع مخیم عساکر
اقبال گشت آنحضرت در کتاب واقعات نوشته اند که تا این تاریخ وجه تسمیه این کوه
ظاهر نبود عاقبت معلوم شد که درین کوه از نسل یک پدر دو خیل مردم بوده اند یک قبیله
را جودی گفتند و دیگر را جنجوهه و بجهت دلاسای عبد الرحیم شقاول را ببهره فرستادند که

کسے کہ دست تطاول دراز نہ کند و آخرہا ے روز خود بدولت و اقبال در شرقی بھیرہ
بر کنار آب بہت نزول فرمودند و چہار صد ہزار شہرخی مال آن از بھیرہ گرفتہ بہندو بیگ
عنایت فرمودند سربراہی این برائے زرین او قرار گرفت و خوشاب بشاہ حسن سپردہ
بملک ہندو بیگ مقرر ساختند و ملا مرشد را برسالت پیش سلطان ابراہیم ابن سلطان
سکندر لودی کہ پنج شش ماہ شدہ بود کہ بجاے پدر فرماندہی ہندوستان می کرد
فرستادند کہ نصائح ارجمند نماید دولت خان حاکم لاہور ایلچی مذکور انگاشتہ از کمال نادانی
بے نیل مقصود باز فرستاد جمعہ دوم ربیع الاول خبر تولد فرزند سعادت پیوند آمد چون
متوجہ تسخیر ہندوستان بودند تفاول گرفتہ بموجب الہام غیبی ہندال نام نہادند یکشنبہ
یازدہم ربیع الاول بجہت مصالح ملکی ہندو بیگ را بسرانجام بھیرہ وداع کردہ خود بصوب
کابل مراجعت فرمودند و پنجشنبہ سلخ ربیع الاول کابل مستقر سریر خلافت گشت و
دو شنبہ بیست و پنجم ربیع الآخر ہندو بیگ از بے پروائی بھیرہ را گذاشتہ بکابل آمد
و تاریخ توجہ نوبت چہارم بنظر نیامدہ ہمانا کہ دران یورش تسخیر لاہور فرمودہ مراجعت
نمودہ اند و از تاریخ فتح دیبالپور کہ بتقریبی در قید سطور خواہد آمد معلوم می شود کہ در نہصد
و سی بودہ است چون ہر کاری در گرو وقت خود است جمال این مطلب در جلباب توقف
می بود و سست رائی امرا و ہمپائی برادران سبب ظاہر می گشت تا آنکہ مرتبہ پنجم برہنمونی
توفیق ایزدی و سپہ سالاری اقبال ازلی روز جمعہ غرہ صفر نہصد و سی و دو کہ نیر اعظم در
برج قوس رایات انور افراختہ بود بطالعی کہ ظلمت شکاف سواد عالمی تواند شد پاے
عزیمت در رکاب توکل اعتصام آوردہ متوجہ تسخیر ہندوستان شدند میرزا کامران را
در قندھار مسلم داشتہ خبرداری کابل نیز تفویض فرمودند و چون این یورش شد فتح بر فتح
و اقبال بر اقبال روی داد لاہور و بعضے بلاد عظیمہ ہندوستان در تصرف اولیاے دولت
قاہرہ بود و ہفدہم صفر کہ باغ وفا مخیم سرادقات اقبال شدہ بود حضرت جہانبانی جنت
آشیانی نصیرالدین محمد ہمایون از بدخشان با لشکر خود آمدہ بعز پابوس مشرف شدند
و خواجہ کلان بیگ ہم از غزنین درین روز سعادت آستان بوسی دریافت و غرہ ربیع الاول

این سال از آب سند نزدیک کچه کوت عبور فرموده شان واجب دیدند کو دوازده هزار سوار
ترک و تاجیک و سوداگر و غیر آن بقلم عرض در آمد و از بالای جیلم از آب بهت مرور واقع
شده نزدیک بهول پورا از آب چناب عبور موکب عالی اتفاق افتاد و روز آدینه
چهاردهم ربیع الاول در ساحت سیالکوت لوای ظفر شعاع افراشتند و بخاطر جهان پیرای
قرار یافت که سیالکوت را ویران ساخته در بهو پهور آبادان سازند و درین ایام پیوسته از
مخالفان خبر می رسد و چون آنحضرت بکالنور نزول اقبال داشتند محمد سلطان میرزا و
عادل سلطان و سائر ملازمان درگاه که بحراست لاهور قیام داشتند بشرف زمین بوس
کامیاب سعادت شدند روز شنبه بیست و چهارم ربیع الاول قلعه ملوت بدست اولیای
دولت قاهره مفتوح شد و اموال و اسباب غنیمت گرفتند و کتابهای غازی خان که درین
قلعه بود آوردند بعضی را حضرت جهانبانی مرحمت فرمودند و برخی را بقندهار ارمغانی کامران
میرزا ساختند چون بمسامع علیه رسید که حمید خان حاکم حصار فیروزه از انجا بقدم جرأت دو سه
منزل پیشتر آمده یکشنبه سیزدهم جمادی الاولی که موکب والا از انباله کوچ کرده در کنار کولی
فرود آمده بود حضرت جهانبانی نصیرالدین محمد همایون را بر سر او رخصت فرمودند و امیر
خواجه کلان بیگ و امیر سلطان محمد دولدی و امیر ولی خازن و امیر عبدالعزیز و امیر محب علی
خواجه خلیفه و از امرای دیگر که در هندوستان مانده بودند چون هندو بیگ و عبدالعزیز
و محمد علی جنگ جنگ و جمعی دیگر از خاصان درگاه را ملازم رکاب ظفر انتسابش فرمودند بین
که از اعیان امرای هندوستان بود درین روز بدولت آستان بوس مفتخر شد و حضرت
جهانبانی بهمعنانی بخت عالی بیدار و بمرکابی اقبال بلند باندک توجهی لوای فتح برافراشتند
روز دوشنبه بیست و یکم همین ماه بمستقر موکب عالی شتافتند. آنحضرت حصار فیروزه را با نواح
الواحق که یک کرور باشد و یک کرور نقد دیگر در جلدوی این فتح که مقدمه فتوحات
بی اندازه بود بحضرت جهانبانی عنایت فرمودند و بطلیعهٔ سعادت کوچ بکوچ پیشتر متوجه شدند
و پیوسته خبر می رسید که سلطان ابراهیم با یک لک سوار و هزار فیل پیش می آید و نزدیک
سرساوه مخیم اقبال شده بود حیدر علی ملازم خواجه کلان بیگ که بزبان گیری رفته بود آمده

آمده بعرض رسانید که داؤد خان و حاتم خان با پنج شش هزار سوار از اُردوے سلطان
ابراهیم جدا شده بپیشتر آمده بنابر آن روز یکشنبه بیستم دهم جمادی الاخری چین تیمور سلطان
و محمد سلطان میرزا و مهدی خواجه و عادل سلطان با تمام مردم جوانغار که سلطان جنید و
شاه میر حسین و قتلق قدم بودند از غول هم یونس علی و عبدالله و احمدی و کته بیگ
و جمیع دیگر را تعیین فرمودند که پاے مردی نموده دستبردی با جماعت خون گرفته نمایند و
این بهادران نبرد طلب و دلاوران معرکه جوے تند و تیز رفته بعد از آئین جنگ در روش
پیکار بران فرقه مظفر و منصور شدند و جمعے کثیر را اسیر کردند گروهی عظیم را به برق شمشیر و
باران تیر هلاک ساختند حاتم خان را با هفتاد کس دستگیر کرده زنده بدرگاه عالی فرستادند و
در اُردوے معلی بیاسا رسانیدند و حکم جهان گشائی شرف نفاذ یافت که گردونها سامان
نمایند و استاد علی قلی مامور شد که بروش روم ارابها زنجیر و خام گاو که بصورت ازعجمی ساخته
بودند بایکدیگر اتصال دهند و درمیان هر دو ارابه شش و هفت توره تعبیه سازند تا
تفنگ اندازان بفراغ خاطر تفنگ توانند انداخت و در پنج شش روز این معنی سامان
یافت تا آنکه روز پنجشنبه سلخ جمادی الاخری بشهر پانی پت همای دولت با جنحهٔ اقبال
سایه گستر گشت و صفوف عساکر باین شایسته مرتب آمد برانغار لشکر منصور در شهر و محله
واقع شد و ارابها و تورها که بترتیب یافته بود پیش غول استقرار گرفت چون انغار بخندق و
درختان استحکام پذیر رفت سلطان ابراهیم با لشکرے گران در شش گروهی شهر عرصهٔ
نبرد آراسته بود چون هفته در پانی پت اتفاق اقامت افتاد هر روز جوانان سپاه و پیران
کارآگاه بکنار اُردوے مخالف رفته با بسیاری از لشکریان غنیم بجنگ پیوسته غالب
می آمدند تا آنکه جمعه هشتم رجب سلطان ابراهیم با لشکر گران و فیلان پر شکوه متوجه معسکر
معلی شد و حضرت گیتی ستانی نیز افواج قاهره ترتیب دادند و میدان معرکه را بصفوف
آنچنان بیاراستند + + + + +

محاربۂ حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی با سلطان ابراهیم و ترتیب صفوف نبرد

چون مهیمن کارساز خواهد که تدارک شکستهاے پیشین نماید و بکامرانی تلافی مشاق گذشته فرماید مقدمات آنرا ترتیب دهد و اسباب آنرا سرانجام نماید از انجمله آمدن سلطان ابراهیم بقصد پیکار و فوج آراستن حضرت گیتی ستانی ست که با وجود کثرت مخالفت و قلت موافق چون تائید ایزدی همراه و اقبال روزافزون در پیش بود باخاطر مطمین و دل آرمیده توسل بفتاح بے منت نموده بترتیب صفوف توجه عالی فرمودند غول را بوجود ذات مقدس زینت بخشیدند بر دست راست غول که ترکان آنرا اون غول نامند چین تیمور سلطان و سلیمان میرزا و امیر محمدی کوکلتاش و امیر شاه منصور برلاس و امیر یونس علی و امیر درویش محمد ساربان و امیر عبدالله کتابدار قرار یافتند و بر دست چپ غول که ترکان سول غول گویند امیر خلیفه و خواجه میر میران صدر و امیر احمدی پروانچی و امیر تردی بیگ برادر قوچ بیگ و محب علی خلیفه و میرزا بیگ ترخان را مقرر فرمودند برانغار بحسن تدبیر و بفر شکوه حضرت جهانبانی و جنت آشیانی شایستگی پذیرفت و امیر خواجه کلان بیگ و سلطان محمد دولدی و امیر هندو بیگ و ولی خازن و پیر قلی سیستانی در رکاب دولت ایشان بوده آرایش بخش راے و شمشیر گشتند برانغار محمد سلطان میرزا و سید مهدی خواجه و عادل سلطان و سلطان جنید برلاس و خواجه شاه میر حسین و امیر قتلق قدم و امیر خان بیگ و امیر محمد بخشی و دیگر بهادران نامی قرار یافتند و هراول خسرو کوکلتاش و محمد علی جنگ جنگ بود و امیر عبدالعزیز بخدمت طرح مقرر شده در اوج برانغار ولی قزل و ملک قاسم بابا قشقه با مغله لنش تولقمه متعین گشتند و در اوج برانغار قراقوزی و ابوالمحمد نیزه باز و شیخ علی و شیخ جمال و تنکری قلی مغول بتولقمه قرار یافت و چنانچه راه و رسم دلاوران کارزار و بهادران تیغ زن بود پاے استقلال در عرصۂ نبرد محکم ساخته در مقام ثبات ایستادند و بسهام جان

سنان و صمصام خون آشام داد شجاعت و شهادت دادند۔ شعر

دلیران ستادند پا کرده سخت ستادند و درآموخت زایشان درخت

تا آنکه بعد از حملهای عظیم و صدمهای قوی تائیدات آسمانی همعنان قلب و جناح موکب عالی شد و توفیقات ازلی باعث فتوحات سترگ گشته شکست بر مخالفان افتاد و فتح عظیم از جانب اولیای دولت ابدی اعتصام روی نمود سلطان ابراهیم نادانسته دریک گوشه بقتل رسید و جمعی کثیر از افغانان علف تیغ قهرمان اقبال پادشاهی شدند و این قوافل شهرستان عدم ببدرقه سپاه منصور و مشعله تیغ جهان کشای بمنزل گاه فنا پیوستند و قریب بقالب سلطان ابراهیم دریک گوشه پنج شش هزار کس کشته افتاده بودند آفتاب عالم تاب یک نیزه وار سمت ارتفاع گرفته بود که شعشعهٔ رایات اقبال شعله افروز نبرد شد و آغاز مصادمه و مقابله اتفاق افتاد و نیم روز نسیم صبح نصرت وشمال بهار فیروزی وزیدن گرفت شرح این فتح بزرگ که کارنامهٔ اقبال ست چگونه در حوصله بیان گنجد و خردمند قادرسخن بچه آئین از عهدهٔ تقریر برآید که از وسعت آباد اندیشه بیرون ست در زمانے که سلطان محمود غزنوی بهندوستان آمد خراسان در تصرف داشت ملوک ممالک سمرقند و دارالمرز و خوارزم فرمان پذیر او بودند و سپاه گران از یک لک بیش بود و هندوستان یک فرمانروای باستقلال نداشت راجان و راجها جابجا پای ثبات افشرده بایکدیگر اتفاق نداشتند و سلطان شهاب الدین غوری با صد و بیست هزار سوار جوشن پوش برگستوان دار بتسخیر هند آمده دران وقت نیز درین سواد اعظم یک فرمانروای که مستقل توان گفت نبود و خراسان را اگرچه برادر او سلطان غیاث الدین داشت از گفته او بیرون نبود و حضرت صاحبقرانی در هنگام فتح هندوستان در عرصه سمانه بغرض سپاه فرمان داده بودند مولانا شرف الدین علی یزدی می گوید که طول بسال آنحضرت که جای ایستادن توکرلن ست شش فرسخ بود و تخمین سپاهیان صاحب تجربه تشخیص یافته که هر فرسخی دوازده هزار سوار احاطه می کند پس توکرلو که هفتاد و دو هزار بوده باشد و عرضش که محل ایستادن توکر توکر ست دو گروه بوده و مخالفت ایشان ملوخان دو هزار سوار و صد و بیست فیل داشته است و باین حالت

حالت از اردوے ظفر قرین حضرت صاحبقرانی جمعے کثیر اندیشہ ناک بودہ اند و آنحضرت دغدغہ در سپاہ خود تفرس فرمودہ از بعضے کوتہ اندیشان کم ہمت حرفہائے نامناسب شنیدہ اند و بہ نیروی ہمت خسروانہ بجہت اطمینان خواطر شرائط احتیاط مرعی داشتہ فرمان دادند کہ از شاخہائے درخت فرار دے لشکر منصور حصار ساختند و در پیش آن خندق کندند و از پس آن از قسم گاو گاو میش بسیار بمقابل یکدیگر داشتند گردنہائے ایشان بچرم گاو برہم بستند و خار خسک بسیار از آہن ساختہ بودند مقرر شد کہ پیادہ روان آنرا نگاہ دارند تا ہنگام حملہ و درآمدن فیلان بسر راہ اندازند و ہمراہ حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی کہ چہارم گیتی نوازان ہندوستان ست و درین فتح بزرگ کہ از جلائل عطیات والائے ایزدی ست از سپاہی دغیر آن از دوازدہ ہزار زیادہ نبود و قریب تر آنکہ ولایت آنحضرت بدخشان و کابل و قندھار بود و باز ازان ولایت فائدہ معتد عائد نمی شد کہ مدد خروج لشکر تواند بود بلکہ محافظت بعضی از سرحدہا بجہت دفع مخالفان و دیگر مصالح ملکی خروج از دخل زیادہ می شد و با مثل سلطان ابراہیم کہ نزدیک یک لک سوار و ہزار فیل جنگی داشت و از بہرہ تا بہار در تحت تصرف او بود و حکومت خلاصۂ ممالک ہندوستان بے مخالفی و منازعی بر نہج استقلال می نمود و بمحض توفیق غیبی و فرط تائید آسمانی ایں کار شگرف را پیش بردہ اند کار شناسان فراخ حوصلہ از تحسین و آفریں این کارنامۂ ادوار عاجز اند آری ذات مقدس کہ حامل نور جہاں افروز حضرت شاہنشاہیست اگر مصدر ایں امور گرد و چہ دور باشد و بالجملہ حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی از طلوع انوار فتح آئینہ پیشانی را بخاک سجدۂ شکر جلا بخشیدہ عالمیان را بانعام عام صلا دادند و اولیائے دولت قاہرہ را در اطراف و اکناف ممالک بدستور شایستہ روان ساختند و کارے کہ برہمہ عالیہ سلاطین کشورکشائے کہ بہ نیروی طالع بلند ہندوستان را تسخیر نمودہ اند تفوق تواند کرد فتح حضرت جہانبانی جنت آشیانی ست کہ ببرکت وجود سعادت پیوند حضرت شاہنشاہی در عرصۂ سہرند واقع شدہ است چنانچہ بشرح و بسط رقم زدہ کلک بیان خواہد شد کہ باسہ ہزار کس از مثل سلطان سکندر سور کہ از ہشتاد ہزار کس زیادہ داشت استخلاص ہندوستان فرمودہ اند و ازین بہیچ تر

کارنامۂ اقبال جهان آرائے حضرت ظل الٰہی ست کہ بتائید ایزدی ہندوستان را باندک
مردمی از دست چندین سران گردن کش چنان برآورده اند کہ زبان روزگار در چگونگی
بیان آن لالست چنانچہ مجملی ازان در جاے خود رقم پذیر خواہد شد۔ **شعر**

گرم بخت امیدواری دہد فلک فرصت و وقت یاری دہد
بگرمی ہنگامۂ داستان طرازم ہمہ داستان داستان
درین جدول دیر پایندگان کشم نقشی از بہر آیندگان

درہمان روز فتح بموجب فرمان بادشاہی حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی و امیر خواجہ کلان بیگ
و امیر محمد کوکلتاش و امیر یونس علی و امیر شاہ منصور برلاس و امیر عبد اللہ کتابدار و امیر علی
خازن بایلغار بصوب دار الملک آگرہ کہ پاے تخت سلطان ابراہیم بود نہضت نمودند کہ محافظت
خزاین نمایند و اہل شہر را کہ از ودایع ایزدی اند باشاعت انوار معدلت اطمینان بخشند و سید
مہدی خواجہ محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و امیر جنید برلاس و امیر قتلق قدم بحضرت
دہلی رخصت یافتند کہ خزاین و دفائن آنجا را پاس داشتہ رعایا و سکنۂ آن نواحی را بنوید
عاطفت بادشاہی استمالت نمایند و ہمدران روز فتحنامہا نوشتہ مصحوب برید آن اقبال روانۂ
کابل و بدخشان و قندھار ساختند و خود بدولت و سعادت روز چہار شنبہ دوازدہم شہر
مذکور در دار الملک دہلی نزول اجلال فرمودند و آدینہ بیست و یکم این ماہ بر دار السلطنت آگرہ
چتر اقبال بر افراشتہ ظلمت زدانے آن سواد و رونق بخش آن فضا شدند و جمیع خرد و بزرگ
ممالک ہندوستان از مراحم و عواطف بادشاہی نظر اختصاص یافتند و از شمول عطوفت والا
والدہ و اولاد و اتباع سلطان ابراہیم را مشمول عنایت ساختہ اموال و خزاین خاصہ ایشان
را بایشان مرحمت فرمودند و اضافہ آن ہفت لک تنگہ سیورغال ازکمن اشفاق بوالدہ او مقرر
شد و ہمچنین اقرباے او بہ رواتب و ظائف و ادرارات بادشاہانہ کامیاب شدند و عالم پراگندہ
را جمعیتی تازہ وارداشتے شایستہ روے داد و حضرت جہانبانی جنت آشیانی کہ پیشتر
بدار السلطنت آگرہ نزول اجلال فرمودہ بودند الماسے کہ ہشت مثقال وزن داشت و تخمین
مبصران جوہرشناس بہاے آن نصف خرج روزمرۂ ربع مسکون بود و می گفتند کہ این

الماس از خزانۂ سلطان علاؤالدین بود که از اولاد بکرماجیت راجۂ گوالیار بدست را آمده بود پیشکش کردند و حضرت گیتی ستانی بجهت خاطر گرامی ایشان قبول نموده باز بایشان عطا فرمودند روز شنبه بیست و نهم رجب ابتدای دیدن و بخشیدن خزاین و دفائن که گرد آوردۂ چندین سلاطین بود نمودند هفتاد لک تنگه سکندری بحضرت جهانبانی مکرمت شد و یک خانۂ خزینه بے آنکه تحقیق تحریر تعداد مشخصات او نمایند اضافه انعام فرمودند مرا بتفاوت مراتب و درجات مناصب از دو لک تا پنج لک تنگه نقد بخشیدند و تمامی یکه جوانان و سایر ملازمان زیاده از حالت در رتبت خود بصلات و انعامات اختصاص یافتند و جمیع اهل سعادت از خرد و بزرگ بنواز شهای گرامی کامیاب گشتند و همچنین از اردوی معلی تا اردو بازاری از نصیبه و افر بے بهره نماند و جهت دوحات ریاض کامگاری که در بدخشان و کابل و قندهار بودند بترتیب و تفصیل از نقد و جنس برسم ارمغانی جدا ساخته اند چنانچه بکامران میرزا هفده لک تنگه و به محمد زمان میرزا پانزده لک تنگه و همچنین بعسکری میرزا و هندال میرزا و تمامی مخدرات حرم عصمت و درازمی آسمان خلافت و همگی امرا و ملازمان غائب از بساط حضور بقدر لیاقت از جواهر نفیسه و اقمشه نادره و زر سرخ و سفید مقرر گردانیده اند برای جمیع منتسبان و دودمان معلی و منتظران عواطف بادشاهی که در سمرقند و خراسان و کاشغر و عراق بودند و انعامات گرامی فرستادند و بمشاهد قدسیه و مزارات متبرکه خراسان و سمرقند و دیگر حدود نذور و هدایا ارسال داشتند و فرمان شد که بتمامی متوطنان کابل و صده و رشک و خوست و بدخشان از مرد و زن و خرد و کلان یک شاه رخی رسانند چنانچه جمیع طوائف خواص و عوام از خوان احسان آنحضرت بهره مند شدند۔

شعر

زافشاندن دست گوهر نثار تشاطی نو انگیخت در روزگار

خوشست ارمغانی کز آید ز دور که مه برد مین ریز و از چرخ نور

و مقرر است که دادار جهان آرا چون خواهد که نفاست جوهر یکے از برگزیدهای خود را ظاهر گرداند کارهای غریب پیش آورد تا از روی قول و فعل در چنین حالت مرد آزمائے به ثبات پائے

ودوربینی در خواطر همگنان جلوه گر آید از انجمله این سانحه غرابت انتماست که با وجود فتح چنان
و بخشایش چنین قلت مجانست علت عدم موانست اہل ہند گشت و سپاهی و رعیت از اختلاط
اجتناب می نمود اگرچه دہلی و آگره در حیطهٔ تصرف درآمده بود اما اطراف جوانب را مخالفان داشتند
و قلعہاے نواحی اکثر متمردان ضبط کرده بودند حصار سنبل قاسم سنبلی داشت و در قلعه بیانه
نظام خان کوس مخالفت می زد و میوات را حسن خان میواتی محکم ساخته علم مخاصمت می افراخت
و دہولپور را محمد زیتون مستحکم نموده دم منازعت می زد و حصار گوالیار را تتار خان سارنگ خان
خانی استحکام داده بود و رابری را حسین خان لوحانی و اٹاوه را قطب خان و کالپی را عالم خان
محافظت می نمود و مہاون را که متصل باگره است مرغوب نام غلام سلطان ابراهیم مضبوط می
داشت و قنوج و سایر بلاد که آن طرف دریاے گنگ واقع شده اند در دست افغانان بود که
نصیر خان لوحانی و معروف فرملی که با سلطان ابراهیم نیز مخالفت و منازعت داشتند و بعد
از واقعهٔ سلطان ابراهیم بسیاری از ولایات دیگر را قابض شده یک دو کوچ پیش آمده و
بهار خان پسر دریا خان را که بادشاه سلطان محمد لقب کرده بودند و درین سال که عرصهٔ آگره
مخیم سرادقات اقبال شد افراط گرمی هوا و شائبهٔ سموم و باضمیمهٔ کوته حوصلہاے اردو معلی گشته
و جمعی کثیر از توہم نا خردمندانه فرار نمودند و از ظهور ارباب خلاف و ناسازگاری هوا و نادوانی
راهها و دیر رسیدن سوداگران تنگی معیشت و فقدان اجناس پدید آمد و اکابر خلایق
دشوار شد اکثر امرا قرار بانتقال از هندوستان بکابل دادند و یکه جوانان بسیاری
ترک این ممالک گفته بے رخصت رفتند اگرچه اکثر امراے قدیم و کهنه سپاهیان سخنان
غیر ملایم در حضور و غیبت می گفتند و بعبارت و اشارت مقدماتی که مرضی خاطر مقدس نباشد
بظهور می آوردند اما حضرت گیتی ستانی که بدوربینی و بردباری یگانه بودند تغافل فرموده
بانتظام ممالک اشتغال داشتند تا از مخصوصان و تربیت کردهاے آنحضرت که از ایشان چشم
داشت دیگر بود حرکات بے مزه از کهنه عمله روزگار بظهور آمدن گرفت علی الخصوص احمدی
پروانچی و ولی خازن و عجیب تر آنکه خواجه کلان بیگ که در جمیع معارک و مراتب خصوصاً درین یورش
هندوستان سخنان مردانه عالی همتانه می گفت رای او برگشت و طرز او دیگر گون شد از همه

بیشتر چه بتضرع و چه بکنات در ترک این مملکت بالغه داشت عاقبت آنحضرت اعیانِ
دولت و ارکانِ مملکت را طلب داشته انواع نصایح خرد پسند که طغرائے منشور سعادت
تواند بود فرمودند و محظورات ایشان که متضمن چندین ممنوعات بود از پردهٔ خفا بیرون
دادند مکرر بر زبان اقدس راندند که اینچنین ملکی بچندین سعی و اهتمام بدست آورده باشیم
باندک تعبی و کلفتی که رو دهد از دست دهیم نه رسم و جهانگیران عالم و نه آئین سایر هوش
پذیران دولت مند است شادی و غم و فراخی و تنگی باهم می باشد. چون این همه محنت و
صعوبت بنهایت انجامیده یقین که راحت بسهولت بمقدار آن روے خواهد نمود باید که اعتصام
بحبل متین توکل نموده دیگر ازین قسم سخنان شور انگیز واهمه افزا نگویند و هر که میل رفتن ولایت
داشته باشد و خواهد که جوهر بے حقیقتی خود را ظاهر سازد مضایقه نیست برود و ما که پیه بر
همت والا که موید بتائید ایزدیست کرده بودن هندرا در خاطر مقدس مصمم ساخته ایم
آخر کار همه ارکان دولت بعد از تأمل و تدبیر قبول و اذعان نمودند که حق سخن آنست که
حضرت بادشاه فرمودند سخن بادشاه بادشاه سخنان ست و از معزول و صمیم جان سر رضا
بر زمین حکم و فرمان نهاده بر اقامت قرار دادند و خواجه کلان را که برفتن ولایت از
دیگران گرم تر بود رخصت آنحدود فرمودند و ارمغانی و سوغات که بجهت شاهزادهاے
کامگار و دیگر خاصان درگاه جدا کرده بودند همراه او گردانیده اند و غزنین و گردیز و هزاره
سلطان مسعودی در جاگیر او مقرر شد و در هندوستان هم پرگنهٔ کهرام عنایت فرمودند و میر
میران نیز رخصت کابل یافت و در روز پنجشنبه بیستم ذی الحجه خواجه مذکور رخصت شد که
رفته همانجا باشد و از صحائف بینات پیداست که هر که نیکو اندیشه اقبال مند که کار را بمشورت
خرد خرده دان نماید هر آینه بخوبترین وجهے بمراتب علیه رسیده کامیاب دولت شود و
مراد این معنی احوال گرامی حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ست که درچنین تذبذب
خواطر سپاهی و فرزندی مخالف توسل بهمت کشورکشا جسته و توکل بعنایت خداوندی کرده
روے توجه بر کشاد کار و حصول مراد گماشته شهر آگره را که مرکز ولایت هندوستان ست
مستقر سریر خلافت فرمودند و به نیروی تدبیر و شجاعت و فروغ داد و دهش انتظام

انتظام انتسابات این ولایت دادند چنانچه رفته رفته بسیاری از امرای هندوستان و سواران
این ممالک آمده شرف خدمت دریافتند از انجمله شیخ گهورن دولت ملازمت دریافت و تا سه
هزار کس نامی را وسیله شده بعتبهٔ علیه آورد و هرکدام زیاده از حالت خود رعایتها یافت
دیگر فیروز خان و شیخ بایزید و محمود خان لوحانی و قاضی جیا که از سرداران نامور بودند شرف
خدمت دریافته بمقصد فائز گشتند بفیروزخان از جونپور یک کرور تنگه و چیزی جاگیر مقرر
شد و شیخ بایزید از ولایت اوده یک کرور نامزد گشت و به محمود خان از غازی پور نود لک
تنگه و بقاضی جیا از جونپور بیست لک تنگه تنخواه شد در اندک فرصتی بواعث امن و فراغت
و دواعی عیش و عشرت پدید آمد و اسباب کامرانی چنانچه شایستهٔ دولت ابد پیوند باشد آماده
گشت و از عید شوال چند روز گذشته بود در دار الخلافه آگره در خانهای سلطان ابراهیم
جشنی عظیم داشتند و داد خوشدلی داده گنجینهٔ انعام در دامن عامهٔ خلایق ریختند و ولایت
سنبل در مواجب حضرت جهانبانی مقرر داشتند اضافه سرکار حصار فیروزه که سابقاً بجلدوی
آنحضرت مقرر شده بود ساختند و بوکالت آنحضرت امیر هندو بیگ بحکومت آنحدود نامزد
شد و چون پیش آمده محاصرهٔ قلعهٔ سنبل نموده بود امیر مذکور و کته بیگ و ملک قاسم بابا قشقه
با برادران و ملا اپاق و شیخ گهورن را با سپاهیان میان دو آب بایلغار فرستادند تجمعی که پیش
لشکر ظفر قرین می رفتند پیش بجنگ پیش آمد و شکست خورد و چون آن حرام نمک شور بخت
سعادت ملازمت دریافته از بد نهادی پشت داده بود دیگری روی بهبود نه دید ✤

کنگاش نمودن حضرت گیتی ستانی و گرفتن حضرت جهانبانی یورش شرقرویه نزدمهٔ اخلاص خود

چون حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در دار الخلافت آگره کامیاب بخش بوده خاطر جهانکشا را از انتظام ممالک مفتوحه برداختند و موسم باران که بهار هندوستان ست و زمان طراوت و نضارت و انبساط دوستان و نشاط باغ و بوستان گذشت و هنگام جلوهٔ کشورکشایان و جولان بادپایان درآمد با خردمندان آگاه دل و دلاوران جلادت منش که در بساط حضور بودند حرف یورش شرقی بجهت دفع لوحانیان که قریب پنجاه هزار سوار از قنوج پیشتر آمده اندیشهاے تباه داشتند یا غرب رویه بجانب رانا سانگا که استیصال او که بس قوی شده بود و جنانگی حصار کهندار را بقبض خود درآورده کلهٔ گوشهٔ نخوت بکج می نهاد و آهنگ فتنه و فساد داشت درمیان آوردند و بعد از کنگاش با امراے عظام و امناے کرام رای دولت پیراے بر آن قرار گرفت که چون رانا سانگا همیشه عرائض بکابل می فرستاد و لاف اطاعت را دستاویز خود ساخته دم نیکو خدمتی می زد و از بیگه چندگاه عرضه داشت او نیامد یا قلعه کهندار را از حسن ولد مکن که هنوز بسعادت زمین بوس مشرف نشده گرفته نا دولت خواهی او مشخص نمی شود بالفعل بجانب او نباید شتافت و مردم کاروان فرستادهٔ بیگوئگی احوال او پیش ازین مطلع باید شد و تا ظهور حقیقت کار او دفع لوحانیان را مقدم داشته بجانب شرق نهضت کرد اے جهان آرای چنان اقتضا فرمود که بنفس نفیس متوجه این مهم عالی شوند درین اثنا حضرت جهانبانی که نهال اقبالش در ریاض آمال سربلند بود بموقف عرض رسانیدند که این خدمت اگر بعهدهٔ من مقرر شود امید چنان ست که باقتضا اقبال روز افزون بادشاهی این مهم چنانچه پسند خاطر اقدس تواند بود بتقدم رسید آنحضرت را این التماس بغایت پسندیده آمد و بشگفتگی روے و گشادگی پیشانی درجه قبول یافت لاجرم بدولت و اقبال حضرت جهانبانی باین لایق نطاقی همت باقدم

خدمت بستند و حکم گیتی مطاع شرف نفاذ یافت که عادل سلطان و محمد کوکلتاش و امیر شاه منصور برلاس و امیر قتلق قدم و امیر عبدالله و امیر ولی و امیر جان بیگ و پیرقلی و امیر شاه حسین که بتسخیر دهولپور و آنحدود تعین شده اند که آن ولایت را از محمد زیتون گرفته و بسلطان جنید برلاس بسپرده بر سر بیانه روند در رکاب ظفر قرین حضرت جهانبانی باشند و کابلی احمد قاسم بقدغن مامور شد که امرا را در قصبهٔ چندوار بمعسکر والای آنحضرت رساند و سید مهدی خواجه جاگیردار اتاوه و محمد سلطان میرزا و سلطان محمد دولدی و محمد علی جنگ جنگ و عبدالعلی میرآخور با سایر عساکر که بدفع قطب خان افغان که در حدود اتاوه علم مخالفت می افراخت متعین بودند نیز در ملازمت آنحضرت مقرر شدند روز پنجشنبه سیزدهم ذیقعده بساعت سعد قرین از دارالخلافه آگره برآمده در سه کروهی از شهر نزول اقبال فرمودند و از انجا کوچ بکوچ متوجه پیش شدند و نفحات بهار فتح فیروزی و نسائم مرغزار نصرت و اقبال روز بروز وزیدن گرفت نصیرخان که در جاجمؤ لشکری فراهم آورده نشسته بود از پانزده کروهی رایات نصرت آفران فرار نمود و از آب گنگ گذشته بولایت خرید درآمد موکب عالی نیز روی توجه بخرید آورد و آن دیار را بلطف و قهر سرانجام نموده عنان عزیمت بجانب جونپور منعطف داشت و جونپور و آنحدود را بداد و دهش معمور و مرفه گردانیده در لوازم ملک ستانی و ملک داری بنور عقل پیر و قوت بخت جوان کوشش فرمودند و هنگام مراجعت نزدیک دلمؤ فتح خان سروانی که از امرای بزرگ هندوستان و پدر او از سلطان ابراهیم خطاب اعظم همایونی داشت بشرف ملازمت حضرت جهانبانی پیوست و او را برفاقت سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا بدرگاه گیتی پناه رواه ساختند و او تبارک سعادت شتافته بعنایات خسروانه خلعت افتخار دربرگرفت و مواجب پدرش بدو مقرر شد و یک کرور و شش لک تنگه زیاده از آن تنخواه یافت اگرچه از ساده لوحی آرزوی آن داشت که بخطاب پدر سرفراز شود اما بخطاب خان جهانی ممتاز ساخته بجاگیر رخصت فرمودند و محمود خان پسرش بدوام ملازمت سرفرازی یافت و حضرت گیتی ستانی در دارالخلافه آگره بصورت و معنی کامگار و کام بخش

بودند تا آنکه در محرم نهصد و سی و سه از کابل خبر بهجت رسید که از ستر عظمی و مهد علیا ماهم بیگم والده ماجده حضرت جهانبانی فرزندی گرامی شرف ولادت یافته حضرت گیتی ستانی او را محمد فاروق نام نهادند ولادتش در بیست و سوم شوال سنه نهصد و سی و دو واقع شده بود و در نهصد و سی و چهار پیش از آنکه بنظر عطوفت پیوند پادشاهی منظور گردد این جهان را پدرود کرد + +

ذکر بعضی از سوانح این سال سعادت و خبر طغیان رانا سانگا و وصول حضرت جهانبانی بحضرت گیتی ستانی

روز چهار شنبه بیست و چهارم صفر فرمان طلب بنام حضرت جهانبانی صادر شد که جونپور را ببعضی امرا سپرده خود بزودترین وقتی دریافت سعادت حضور نمایند که رانا سانگا با لشکری گران از هندو و مسلمان فراهم آورده قدم جرأت پیش نهاده است و باین خدمت محمد علی ولد مهتر حیدر رکاب دار تعین شد و درین سال نظام خان حاکم بیانه بوسیله خدمت منبع البرکات امیر رفیع الدین صفوی آمده زمین بوس نمود و قلعهٔ بیانه را باولیای دولت قاهره سپرد و تاتار خان نیز گوالیار را پیشکش نموده شرف آستان بوس دریافت و محمد زیتون نیز دهولپور را بملازمان عتبهٔ جلالت سپرده اختیار ملازمت نمود و هرکدام فراخور اخلاص و عقیدت مشمول الطاف پادشاهی شده از صوادم حوادث ایمن گشتند و شانزدهم ربیع الاول سال مذکور مادر سلطان ابراهیم بوسیلهٔ باورچیان قصدی کرده بود بخیر گذشت و بد اندیشان را این خیال خام ناکام افتاد و بسزا رسیدند چون فرمان عنایت بحضرت جهانبانی رسید شاه میر حسین و امیر سلطان جنید برلاس را بحکومت جونپور مقرر فرموده قاضی جیا را که از تربیت یافتگان حضرت گیتی ستانی بود بمعاضدت این دو امیر گذاشته متوجه استلام اورنگ خلافت شدند و شیخ بایزید را با دوده تعین فرمودند و بنابر آنکه عالم خان کالپی را داشت و تدارک مهم او بصلح یا بجنگ از ضروریات تدبیر

ملک بود مردر عساکر منصور را بصوبهٔ کالپی انداختند و بمقدمات امید و بیم او را در سلک بندگان درآورده در رکاب نصرت اعتصام خود بدرگاه گیتی پناه آوردند و در ساعت مسعود روز یکشنبه شهر ربیع الثانی در چهار باغ دار الخلافه آگره که بهشت بهشت موسوم و بتازگی تربیت یافته بهار دولت و اقبال بود بسعادت ملازمت حضرت گیتی ستانی مشرف شدند و درهمین روز خواجه دوست خاوند از کابل آمده بتلقی اکرام معزز گشت و درین ایام پیوسته از مهدی خواجه که در بیانه بود عرایض می آمد و از شورش رانا سانکا و پای جرأت نهادن او به پیکار خبری رسید ✣ ✣

مصاف نمودن حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بر رانا سانکا و رایات فتح افروختن

دولتمندی را که خرد والا را که ایزد جهان آرا تاج سلطنت معنوی بر فرق عزت او نهاده است بزرگ داشته در امتثال او امر آن خدیو خدائی اهتمام نماید هر آئینه نقد آرزوی او در کنار نهند و کار او را اندیشهٔ مختصر عادتیان روزگار برتر ساخته کامیاب دین و دنی گردانند و نمونهٔ این امر بدیع حال نصرت قرین حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ست که هر چند دولت افزود و هوشمندی زیاده شد و هر چند اسباب مستی بسیار فراهم آمد فروغ هوشیاری بیشتر تافت پیوسته بجناب کبریای احدیت ملتجی بوده در داد و دهش و انتظام مهام ملک گیری و ملک داری سر موی از شاهراه عقل تجاوز نفرمودند و درین ولا که رانا سانکا بجمعیت و شجاعت خود مغرور شده سودای نخوت در دماغ او پیچیده و بدمستی آغاز کرده پا از دایرهٔ اعتدال بیرون نهاد و بقدم دلیری و دلاوری نزدیک آمد آنحضرت همعنان عنایت خاص ایزد را حصار ساخته از هجوم عام اندیشه بخود راه نداده متوجه دفع آن غنوده بخت پریشان روزگار شدند و روز دوشنبه نهم جمادی الاولی بعزم استیصال این فتنه از دار الخلافه آگره کوچ فرموده در نواحی شهر

سراوقات عظمت منصوب ساختند و اخبار متواتر رسید که این سیه روزگار با لشکرے گران حوالی بیانہ را تاختہ است و جمعے از قلعہ بیانہ بیرون آمدہ بودند تاب مقاومت نیاوردہ برگشتہ اند و شنکرخاں جنجوہہ بشہادت رسیدہ و امیر کتہ بیک زخمیست درین منزل چہار روز توقف نمودہ روز پنجم نہضت فرمودند و در عرصۂ مندھاکر کہ درمیان آگرہ و سکری ست نزول اجلال اتفاق افتاد در خاطر خطیر گذشت کہ درین نزدیکی آبی بزرگ کہ سپاہ اقبال را وفا کند در غیر قصبۂ سکرے کہ بعد ازادائے شکرایں فتح حضرت گیتی ستانی آنرا معجم ساختہ شکرے بشین منقوط نام فرمودہ اند و الحال ہمین دولت روز افزون شاہنشاہی کہ باسم فتح پور کہ فتح بخش دلہاست مشہورست آبی دیگر نشان نمی دہند دور نباشد کہ لشکر مخالف سرعت نمودہ این آب را متصرف بنابراین اندیشۂ صائب روز دیگر بآیین عظمت متوجہ فتح پور شدند و امیر درویش محمد ساربان را جہت تعین جاے دولت خانہ پیشتر فرستادند امیر مذکور در نواحی کول فتح پور کہ غدیریست پہنا ور دا بگیریست دریا صفت جائے شایستہ قرار داد و آں عرصۂ دل کشا مخیم سرادقات فتح و نصرت شد و ازانجا کسان بطلب مہدی خواجہ و سائر امرا کہ در بیانہ بودند شتافتند و بیک میرک ملازم حضرت جہانبانی و جمعی از نوکران خاصۂ خود را جہت زبان گیری فرستادند صبح گاہ فرستادہا رسیدہ بوقت عرض رسانیدند کہ لشکر مخالف از بساور یک کروہ پیشتر فرود آمدہ است کہ مسافت مابین ہژدہ کروہ باشد و درہمیں روز مہدی خواجہ و محمد سلطان میرزا و سایر امرا کہ در بیانہ بودند آمدہ بدست آستان بوس سربلند شدند درین ایام ہر روز میانہ قراولان چپقلشہا می شد و بہادران کارطلب داد دستبرد دادہ مورد آفرین بادشاہی می شدند تا آنکہ روز شنبہ سیزدہم جمادی الاخری نہصد و سی و سہ در نواحی موضع خانوہ از سرکار بیانہ حوالی کوہی در دو گروہی مخالفان مخیم سرادقات اجلال بود رانا سانکا با لشکر گران قدم پیش نہاد و آنحضرت در واقعات خود مرقوم کلک بیان فرمودہ اند کہ بقاعدۂ ہندوستان کہ یک لک ولایت را صد سوار و کروری دہ ہزار سوار

اعتبار می کنند ولایت رانا سانگا بده کرور رسیده بود گ جاے یک لک سوار باشد و بسیاری از سران و سروران نامور که هرگز در هیچ معرکه یکے از ایشان تبعیت و امداد او نکرده فرمانبرداری او نموده ضمیمهٔ لشکر او شده بودند چنانچه سهلدی حاکم رایسین و سارنگ پور و غیر آن سی هزار سوار را ولایت داشت در اول اودی سنگه باکری دوازده هزار سوار و حسن خان میواتی حاکم میوات دوازده هزار و بهادر همل ایدری چهار هزار سوار ترتیب هاڑا هفت هزار سوار دسترد دی کهچی شش هزار سوار حاکم چربل و برم دیو حاکم میرٹھ چهار هزار سوار و نرسنگ دیو چوهان چهار هزار سوار و محمود خان ولد سلطان سکندر اگرچه ولایت نداشت اما بامید سرورے اسلاف ده هزار سوار با خود همراه ساخته بود مجموع جمعیت گروه مخالف بدو لک و یک لک هزار سوار کشیده چون آمدن مخالفان بسامع علیه رسید بترتیب عساکر نصرت مآثر اشتغال فرمودند موکب خاص بادشاهی در غول متمکن شد و دست راست آن چین تیمور سلطان و میرزا سلیمان و خواجه و دست خاوند و یونس علی و شاه منصور برلاس و درویش محمد ساربان و عبدالله کتاب دار و دوست ایشک آقا و جمعے دیگر از امراے عظام مقرر شدند و بر دست چپ علاؤالدین بن سلطان بهلول لودی و شیخ زین خوافی و امیر محب علی ولد نظام الدین علی خلیفه و تردی بیگ برادر قوچ بیگ و شیر افگن ولد قوچ بیگ و آرایش خان و خواجه حسین و جمعی دیگر از ملازمان سلطنت و ارکان دولت قرار گرفتند و بر انغار بوجود دولت پیراے حضرت جهانبانی آراسته شد و در یمین تصرف یکین حضرت جهانبانی قاسم حسین سلطان و احمد یوسف اوغلاقچی و هندو بیگ قوچین و خسرو کوکلتاش و قوام بیگ اردوشاه و ولی خازن و قراقوزی و پیر قلی سیستانی و خواجه پهلوان بدخشی و عبدالشکور و جمعی دیگر از بهادران تهور آئین تعین شدند و بر بسیار ظفر قرین حضرت جهانبانی میرهمه و محمدی کوکلتاش و خواجگی اسد جاندار نامزد گشتند و در برانغار از امراے هندوستان مثل خان خانان و دلاور خان و ملک داد کرانی و شیخ گهورن بآداب خدمت قیام نمودند و جوانغار میمنت آثار سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان بن مهدی سلطان و عبدالعزیز میرآخور و محمد علی

جنگ جنگ و تنلق قدم قرادل و شاه حسین بار بیگی و جان بیگ اتکه و از امرای هند جلال الدین خان و کمال خان اولاد سلطان علاؤ الدین و علی خان شیخ زادهٔ فرملی و نظام خان بیانه و جمعی دیگر از غازیان شجاعت پیشه و بهادران جلالت پرور کمر بندگی باخلاص کامل بستند و جهت تولقمه نزدیکه و ملک قاسم برادر بابا قشقه و جمعی مغول در جانب برانغار تعیین یافتند و مومن اتکه و رستم ترکمان با جمعی از خاصان پادشاهی در طرف جرانغار نامزد شدند و بطریق حزم موافق قانون غزات روم جهت پناه تفنگچیان و رعداندازان که در پیش سپاه دولت بودند صفی از ارابه ترتیب نموده باز بخیر اتصال دادند بجهت ترتیب و انتظام این صف نظام الدین علی خلیفه مقرر شد و سلطان محمد بخشی عیان و ارکان افواج قاهره را در محال خود مقرر داشته باستماع احکام پادشاهی بالهام ربّانی پیوند داشت در حضور اقدس ایستاده بود و تواجیان و یساولان را باطراف و جوانب روانه می کرد و احکام و اوامر مطاعه را در ضبط و ربط عساکر اقبال بسرداران می رسانید و چون ارکان لشکر بآئین شایسته قائم گشته هرکس بجای خود استقرار گرفت فرمان معلیٰ شد که هیچکس بی حکم از محل خود حرکت ننماید و بی رخصت قدم در میان محاربه ننهد از روزی که پاس گذشته بود که آتش جنگ اشتعال یافت۔ شعر

شب و روز درهم درآمیختند　　سپاه از دو سو جنبش انگیختند
دهاده برآمد ز هر دو طرف　　دو دریای کین برلب آورده کف
سم بادپایان تولاد نعل　　بخون دلیران زمین کرده لعل
جهاندار در موکب خاص خویش　　خرامنده بر کبک رقاص خویش

در برانغار و جرانغار چنان قتال عظیم شد که زلزله در زمین و ولوله در زمان افتاده جرانغار مخالف بجانب برانغار جنبش نموده برخسرو کوکلتاش و ملک قاسم بابا قشقه حمله آورده چین تیمور سلطان بحکم عالی بکمک ایشان رفت و مردانه دستبردی نموده مخالفان را برداشته قریب بعقب غول ایشان رسانید و جلدوی این فتح بنام او مقرر شد و مصطفیٰ رومی از غول جهانبانی ارابهارا پیش آورده و به تفنگ و ضرب زن آنچنان صفوف مخالف

رادرہم شکست کہ زنگ از آئینہ دلہاے بہادران بزدود و وجود بسیاری از مخالفان با خاک
ہلاک برابر کردہ برباد فنا داد و چون زمان زمان افواج اعدا از پی ہم می رسید حضرت
گیتی ستانی نیز مردم را چیدہ چیدہ از پی ہم بکمک سپاہ منصوری می فرستادند دفعۂ
قاسم حسین سلطان احمد یونس و قوام بیگ را فرمان شد و دفعۂ ہندو بیگ قوچین
مامور شد دفعۂ محمد کوکلتاش و خواجگی اسد را حاکم رسید و بعد ازان یونس علی
و شاہ منصور برلاس و عبداللہ کتابدار از پس ایشان دوست ایشک آقا و محمد خلیل
اختہ بیگی بکمک مامور شدند و بر انغار مخالف بکرات و مرات حملہ بر برانغار لشکر فیروزی
اثر آوردہ ہر نوبت غازیان اخلاص نہاد بعضے را بہ تیر باران بلا زمین دوز می گردند
و برخے را ببرق خنجر و شمشیر خاکستر می ساختند و مومن آتکہ و رستم ترکمان بموجب
حکم والا از عقب سپاہ ظلمت آئین شتافتند و ملا محمود علی آتکہ با شیلیق ملازمان خواجہ
خلیفہ بکمک آنہا رفتند و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و عبدالعزیز میرآخور و
قتلق قدم قراول و محمد علی جنگ جنگ و شاہ حسین یاربیگی مغول غانچی دست بمحاربہ
کشادہ پاے ثبات محکم کردند و خواجہ حسین با جماعت دیوانیان بکمک ایشان رفتند
و ہمہ بہادران لشکر فیروز جنگ کہ عزیمت جانفشانی کردہ ہمت بجانستانی بستہ بودند
لواے گیرائے کام خود از انتقام دشمن بلند کردند و چشمۂ امید مخالفان را بخاک ناکامی
انباشتند۔ شعر

گرہ برگرہ دست پیکان زنان　　زرہ بر زرہ پشت رویین تنان
نہر سو سنانہاے خارا گذار　　فرو بستہ راہ سلامت بکار
درخشندہ شمشیرہاے بنفش　　ز دیدہ بصر می ربود از درخش
غبار زمین کلہ بر ماہ بست　　نفس را درون گلو راہ بست

و چون زمان کار و کارزار از بسیاری سپاہ دشمن امتداد یافت بملازمان خاص بادشاہی
کہ در پس ارابہ مانند شیر در زنجیر بودند فرمان شد کہ از راست و چپ غول بیرون آمدہ
و جاے تفنگچیان را در میان گذاشتہ از ہر دو جانب کارزار نمایند بموجب اشارۂ والا

جوانان شجاعت نهاد و دلاوران جلادت آئین چون شیران زنجیر گسل خود را باختیار خود
یافته داد دلیری و دلاوری دادند و چکاچاک تیغ و شپاشاپ تیر بافلاک رسانیدند و
نادر العصر علی قول با توابع خود در پیش غول ایستاده بود در انداختن سنگ و ضرب زدن
و تفنگ کارنامها بتقدیم می رسانید و مقارن این حالت قهرمان فرمان قضا نفاذ وارد
شد که ارباب غول پیشتر روانه شوند و آنحضرت خود بدولت و اقبال بجانب سپاه مخالف
بعزم درست و همت بزرگ نهضت فرمودند و از اطراف و جوانب عساکر عالیه این معنی را
مشاهده نموده بتموّج دریا جنبش نمودند و یکبارگی دلاوران اقبالمند حمله بر صفوف
مخالفان آوردند و در اواخر روز نائرهٔ قتال چنان اشتعال یافت که میمنه و میسره سپاه
نصرت قرین میمنه و میسره لشکر خذلان نورد را بوده و رانده با قلب تیرهٔ مخالفان در یک
محل فراهم آوردند و بجوش صولت صدمات دلاوری بر آن گروه پریشان روزگار تاختند
که همه این تیره بختان دست از جان شسته و دل از زندگانی برگرفته جانب راست
و چپ غول پادشاهی حمله آوردند و خود را بغایت نزدیک رسانیدند و غُزات عالی
درجات بهمت والای ثبات و قدم استقامت استوار داشت لطمات نبرد و صدمات
مردان مرد بکار بردند و بتائید آسمانی مخالف را مجال قرار و محل ضبط نماند تا آن تیره بختان
سیه روزگار بی اختیار عنان ثبات از کف تدبیر گذاشته رو بگریز نهادند و ازین معان
مرد آزمائی نیم جانی بسلامت بُردن منّت خود دانستند نسائم فتح و ظفر بر اشجار اعلام
دولت آثار وزیدن گرفت و غنچهاے نصرت و تائید از اغصان توکل و تردد شگفتن آمد
لشکر مخالف بسیارے طعمهٔ تیغ خون آشام و تیر شاهین پرواز گشت و خون گرفته چند
که بقیة السیف بودند رخسار همت غبار آلود ادبار ساخته خس و خاشاک وجود خود را بجاروب
هزیمت از میدان نبرد پاک رفتند و سراسیمه چون ریگ روان گم گشته صحراے آوارگی شدند -
حسن خان میواتی بضرب تفنگ در گمرد فنا رفت و راول اودے سنگھ و مانک چند چوہان و
راے چندر بهان و دلیپ راے و کنکو و کرم سنگھ دود نکرسی بسیاری از سرداران کلان
ایشان بغبار راه عدم گشتند و چندین هزار زخمی در زیر دست و پاے بادپایان لشکر اقبال

نیست و نابود شدند محمدی کوکلتاش و عبدالعزیز میر آخور و علی خان و بعضی دیگر را بتعاقب
رانا سانکا تعیین فرمودند حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی کامیاب و اقبال شده برین
نصرت عظمی و عطیهٔ علیا سجدات شکرگزاری حضرت باری عز اسمه که کشاد و بست صوری و
معنوی باز بستهٔ سلسلهٔ تقدیر اوست بجای آورده بنفس نفیس یک گروه از جنگ گاه
مخالفان را برده پیشتر بردند تا آنکه شب در آمد و آن روز سیاه بود بر دشمنان و شبستان
عشرت بر دوستان همت ارجمند از کار اعدا جمع ساخته و کوس کامیابی بلند آوازه کرده مراجعت
فرمودند و بعد از گذشتن ساعتی چند از شب بمنزل گاه رسیدند و چون تقدیر ایزدی نرفته
بود که آن مخذول دستگیر شود ازان مردم که در پی گرفتنها نامزد شده بودند اهتمام شایسته
بظهور نیامد آنحضرت می فرمودند که وقت نازک بود بامید کس نداشته مارا خود بایستی رفت
شیخ زین صدر که از افاضل گرامی قدر بود تاریخ این فتح بادشاه اسلام یافت و میر گیسو
از کابل نیز همین تاریخ نوشته فرستاده بود و آنحضرت در واقعات می فرمایند که در فتوحات
سابق نیز مثل این سوار و درما فتح دیپالپور شده بود که در وسط شهر ربیع الاول دو کس
تاریخ یافته بودند چون فتحی چنین بهمت کشورکشائی روی نمود و تعاقب سانکا نمودن
و بولایت او شتافتن موقوف داشته تسخیر میوات پیش نهاد همت والا شد و محمد علی جنگ جنگ
و شیخ گهورن و عبدالملوک قورچی را با جمعی کثیر بر سر الیاس خان فرستادند که در میان دو آب
سر فتنه بر افراشته قصبهٔ کول را گرفته بود و کچک علی حاکم آنجا را در بند کرده چون لشکر منصور
نزدیک آمد او تاب مقاومت نیاورده بر کران شد و چون موکب عالی بدار الخلافت آگره
رسید آن شوربخت بدروزگار را گرفتار ساخته بدرگاه معلی آوردند و بیاسا رسید و چون تسخیر
میوات مصمم ضمیر جهان آرای بود بآن صوب شرف نهضت اتفاق افتاد چهارشنبه ششم
رجب بنواحی الور که حاکم نشین میوات ست نزول اجلال شد و خزائن الور در انعام حضرت
جهانبانی اختصاص یافت و چون این ملک نیز داخل ممالک محروسه شد بعزیمت انتظام
ممالک شرقی رجوع بسمت مستقر خلافت روی نمود + +

رخصت حضرت جهانبانی بکابل و بدخشان و نهضت موکب جهان نور و حضرت گیتی ستانی بمستقر خلافت

چون انتظام ممالک کابل و بدخشان و استحکام آن ولایت بر ذمت سلطنت علیه لازم بود و وقت مقتضی در سال نهصد و هفده که خان میرزا بموت طبیعی رخت ارتحال ازین عالم بربست حضرت گیتی ستانی بدخشان را بحضرت جهانبانی مکرمت فرموده بودند و اکثر ملازمان دران خدمت اشتغال داشته لاجرم حضرت جهانبانی طراز کشورستانی گوهر تیغ اقبال فروغ ناصیهٔ اجلال عنوان مفاخر و معالی طغرای مثال بی مثالی قرهٔ عیون السلطنت و الخلافة ابو النصر نصیر الدین محمد همایون را در سه کروهی الور نهم رجب این سال همایون فال رخصت آن ممالک فرمودند و در همین زودی توجه والا بر استیصال بین افغان که در زمان آشوب رانا لکھنو را محاصره نموده گرفته بود- مصروف داشتند و قاسم حسین سلطان و ملک قاسم بابا قشقه و ابو المحمد نیزه باز و حسین خان و از امرای هندوستان علی خان فرملی و ملک دادکررانی و تاتار خان خان جهان را بمحمد سلطان میرزا همراه ساخته فرستادند و آن بخت برگشته باستماع نهضت مواکب عالی اسباب و اشیای خود را گذاشته نقد جان در کف گریخت و آنحضرت در اواخر این سال سیر فتحپور و باری فرموده بفر قدوم عالی دار الخلافة آگره را پایهٔ آسمانی بخشیدند و در نهصد و سی و چهار بسیر کول کوچ فرموده ازانجا بشکار سنبل توجه گماشتند و آن کوهستان دلکشا را تماشا کرده بدار الخلافة نزول اقبال فرمودند و در بیست و هفتم صفر فخر جهان بیگم و خدیجه سلطان بیگم از کابل سعادت تشریف ارزانی داشتند و آنحضرت بر کشتی سوار شده استقبال فرمودند لوازم فتوت بجای آوردم- چون خبر متواتر می رسید که میدانی رای حاکم چندیری جمعیت می کند و انا نیز استعداد پیکار می نماید و برای ادبار خود اسباب سرانجام می دهد بنابرین بسعادت سعادت افزای متوجه چندیری شدند و ششم

هفت هزار جوان جوان نثار کارگذار را همراه چین تیمور سلطان از حدود کالپی بر سر چندیری فرستادند و صباح چهارشنبه هفتم جمادی الاولی فتح چندیری بر وجه دلخواه نقش بست و فتح دارالحرب تاریخ این تائید الٰهی ست و بعد از حصول این مامول چندیری را با احمد شاه نبیرهٔ سلطان ناصرالدین عنایت فرمودند یکشنبه یازدهم جمادی الاولی مراجعت اتفاق اُفتاد بعضے ناقلان ثقه مسموع شده است که پیشتر از توجه رایات بصوب چندیری رانا ارادهٔ طغیان نموده لشکر می کشید و چون بایرج رسید آفاق نام ملازم حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی آن را محکم ساخت و آن سیه بخت آمده محاصره نمود شبے یکے از بزرگان او را در خواب بصورت مهیب ظاهر شده تهدید نمود چنانچه باواز وحشت و دهشت آن خواب بیدار شد و لرزه بر اعضاے او مستولی شده تب کرد و بهمان حال مراجعت نمود در اثناے راه سپاه اجل برو تاخت آورده ازین عرصه او را هزیمت داد عساکر فیروزی مند از آب برهان پور می گذشت بمسامع علیه رسید که معروف و بین و بایزید استیلا یافته اند و ملازمان درگاه قنوج را گذاشته برابری آمده اند و قلعهٔ شمس آباد را از ابو المحمد نیزه دار بزور گرفته اند بنابر آن عنان عزیمت بآنحدود منعطف شد و جمعے از بهادران کارطلب را پیشتر روانه ساختند بمجرد دیدن سپاهی زبان گیران پسر معروف از قنوج گرو بین و بایزید و معروف خبر نهضت موکب شاهی را شنیده از گنگ گذشته در برابر قنوج بطرف شرقی گنگ بخیال گذربندی نشستند۔ رایات عالیه کوچ بر کوچ رسید و روز جمعه سوم محرم سال نهصد و سی و پنج میرزا عسکری که او را از کابل بجهت مصلحت ملتان پیش از یورش چندیری طلب داشته بودند آمده بشرف ملازمت استسعاد یافت و روز جمعه که عاشور بود گوالیار مخیم سرادقات جلال شد و صبح آن تماشاے عمارات راجه بکرماجیت و مان سنگه فرموده متوجه دارالخلافه شدند پنجشنبه بیست و پنجم محرم دارالخلافه بفر مقدم گرامی مورد سعادات شد و شنبه دهم ربیع الاول قاصدان حضرت جهانبانی از بدخشان آمدند و عرائض متضمن انواع خوشدلی و خرمی آوردند مرقوم بود که از صبیهٔ قدسیه یادگار طغائی در خانهٔ حضرت

جهانبانی فرزندے شد و نام آنرا الامان نهاده اند چون این لفظ نزد عوام مشتبه بعبارتے
ناسنجیده می شد خوش نیامد و نیز چون بے استرضاے خاطر مقدس بود پسندیده نیفتاد
رضاجوے پدر وآنگاه چنین پدر و چنین بادشاه مثمر سعادات صوری و معنوی ست و
نارضامندی باعث صدگونه ناپسندیدگی ظاهری و باطنی و لهذا اگر در عالم اسباب نشاقتن
آن نوبادهٔ سلطنت را ازین جهان گذران از همین نارضامندی دانند در پیش مزاج دانان
روزگار چه دور باشد و بالجمله چون دارالخلافه مستقر رایات عالیات شد با سیاطین دولت
و سلاطین عزت از امراے ترک و هند بآئین شگرف جشنے بزرگ ساخته در تصفیهٔ ملک شرق
و اطفاے نائرهٔ تمرد ارباب عصیان کنگش فرمودند و بعد از گفتگوے بسیار قرار بران یافت
که پیشتر از توجه رایات عالیات مرزا عسکری با لشکرے گران متوجه شرق شود امراے آن طرف
آب گنگ با لشکرهائے خود همراه شده درین خدمت عظیم بتقدیم رسانند بموجب این قرارداد
دوشنبه هفتم ربیع الآخر میرزا عسکری رخصت یافته متوجه شد و خود بسیر و شکار بسمت دهولپور
توجه فرمودند در سوم جمادی الاولی خبر آمد که محمود پسر اسکندر بهادر را گرفته سر شورش دارد
از شکار مراجعت نموده بدارالخلافه آگره نزول اقبال فرمودند و قرار یافت که خود نیز بدولت
و اقبال یورش ممالک شرقیه فرمایند درین اثنا قاصدان از بدخشان آمدند که حضرت
جهانبانی لشکر آں اطراف را جمع نموده و سلطان ویس را بخود همراه ساخته با چهل و پنجاه
هزار کس بر سر سمرقند عزیمت رفتن دارند و حرف صلح هم درمیان ست در ساعت منشور عنایت
شرف صدور یافت که اگر کارزار مصلحت نگذشته باشد تا صاف شدن مهم هندوستان صلح
گونه نمایند و در فرمان عطوفت نشان طلب هندال میرزا و خالصه ساختن کابل مذکور
بود و نوشته بودند که انشاء الله سبحانه چوں کار هندوستان را که قریب الاختتام ست بانجام
رسد مخلصان هواخواه کاردان فراخ حوصله را گذاشته خود متوجه ولایت موروثی خواهیم شد
باید که استعداد این یورش را جمع بندهاے آن حدود نموده منتظر موکب عالی باشند پنجشنبه هفدهم
ماه مذکور خود بدولت و اقبال از آب جون عبور فرموده متوجه شرق رویه شدند و درین روز
ایلچیان نصرت شاه والی بنگاله پیشکشهاے گرامی آورده اظهار بندگی نمودند و دوشنبه نوزدهم

جمادی الاخری در کنار دریای گنگ میرزا عسکری سعادت ملازمت دریافت و حکم شد که میرزا با لشکر خود آن طرف آب فرود می آمده باشند و در نزدیکی کره خبر ویران شدن محمود خان پسر سلطان سکندر رسید و تا حدود غازی پور شتافته به بهوجپور و بهیه نزول اجلال و اقبال فرمودند و در انجا ولایت بهار بمیرزا محمد زمان قرار یافت و پنجم رمضان روز دو شنبه از بنگاله و بهار خاطر جمع فرموده بجهت دفع شربین و بایزید بجانب سردار نهضت اتفاق افتاد مخالفان با فواج قاهره جنگ کرده شکست یافتند و آنحضرت خرید و سکندر پور سیر فرموده و خاطر از ین حدود جمع ساخته بالغار متوجه دار الخلافة آگره شدند و در اندک زمانی عرصه آن مضرب اقبال را از فر قدوم والا غیرت نزهت سرای مقدس گردانیدند و حضرت جهانبانی جنت آشیانی تا یک سال در بدخشان عشرت پیرای خاطر سعادت مظاهر بودند ناگاه به یکبار شوق محفل عالی حضرت گیتی ستانی که عالمی بود از کمالات صوری و معنوی گریبان گیر شده بے اختیار عنان تماسک از دست داده و بدخشان را بمیر سلطان ویس که میرزا سلیمان بدامادی او انتساب داشت سپرده بجانب آن قبلهٔ اقبال و کعبهٔ آمال شتافتند چنانچه در یک روز بکابل رسیدند میرزا کامران از قندهار بکابل آمده بود در عید گاه ملاقات آنحضرت سرور استسعاد یافت و حیران شد سبب توجه را پرسید، فرمودند، سلطان اشتیاق مرا کشان کشان می برد هر چند بدیدهٔ خیال جمال آن کعبهٔ آمال را همواره مطالعه می کردم و غایبانه لقای جانفزای آن قبلهٔ اقبال را مشاهده می نمودم آما رتبهٔ عیان را حالتی ست که ببیان بکنه آن نتواند رسید و مرزا هندال را از کابل بحراست بدخشان رخصت فرمودند از انجا قدم عزیمت در رکاب همت آورده و توسن شوق را در شاهراه عزیمت گرم ساخته باندک فرصتی بدار الخلافة آگره که از فر پایهٔ اورنگ پادشاهی سجده گاه سعادت مندان روی زمین گشته بود بسعادت ملازمت کامیاب گشتند از غرایب حالات آنکه حضرت گیتی ستانی با والدهٔ ماجدهٔ ایشان بر تخت نشسته بحرف و حکایت ایشان مشغول بودند که ناگاه کوکب درخشان از مطلع بدخشان سر زده بر منوال نجم سعادت

فروزان شد دلہا گلشن و دیدہا روشن گشت مقرر است کہ ہر روز شہریاران عید است اما آن روز از قدوم مسرت بخش حضرت جہانبانی جشن عیدی دیگر ترتیب یافت کہ فہرست روزنامۂ دولت و تاریخ عنوان مسرت توان ساخت و میرزا حیدر در تاریخ رشیدی نوشتہ کہ در سال نہصد و سی و پنج حضرت جہانبانی بموجب طلب حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی متوجہ ہندوستان شدند و فقیر علی را در بدخشان گذاشتند و در ان ایام قرۃ العین سلطنت میرزا انور برحمت ایزدی پیوستہ بود و آن حضرت را ازین واقعہ اندوہے عظیم رو دادہ مقدم گرامی حضرت جہانبانی را تسلی بخش خاطر اشرف ساختند و حضرت جہانبانی مدتے در ملازمت آنحضرت بہرہ مند دین و دولت بودند و آنحضرت با ایشان مصاحبانہ سلوک می کردند و بارہا بزبان مقدس ایشان می رفت کہ ہمایون مصاحب بے بدلیست والحق انسان کامل عبارت از وجود اقدس آنحضرت بود و چون از بدخشان متوجہ ہندوستان شدند سلطان سعید خان کہ از خوانین کاشغر ست و نسبت خویشی دارد و با اینہمہ بملازمت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی آمد رعایتہا و تربیتہا یافتہ بطلب سلطان ویس و دیگر امراے بدخشان بخیال خام رشید خان را در یارکند گذاشتہ متوجہ بدخشان شد و پیشتر ازانکہ او ببدخشان آید میرزا ہندال ببدخشان رسیدہ قلعۂ ظفر را عشرتگاہ حضور ساختہ بود سعید خان سہ ماہ محاصرہ قلعہ نمودہ بے بہرہ بکاشغر مراجعت نمود و در ہندوستان بموقف عرض حضرت گیتی ستانی چنان رسیدہ کہ کاشغریان آمدہ بدخشان را متصرف شدند آنحضرت بجہت انتظام مہام بدخشان خواجہ خلیفہ را حکم رفتن فرمودند خواجہ از معاملہ نافہمی تقاعد نمود آنحضرت بحضرت جہانبانی کہ با بخت جوان و دولت بیدار در حریم حضور کامیاب سعادت بودند فرمودند کہ در رفتن خود چہ صلاح می بینید ایشان عرض کردند کہ از محرمی سعادت حضور آزار کشیدہ ام و نذر کردہ ام کہ دیگر باختیار خود حرمان بر خود نہ پسندم و امتثال حکم حضرت را چارہ نیست بنا بر آن میرزا سلیمان را رخصت بدخشان فرمودند و بسلطان سعید نوشتند کہ با وجود چندین حقوق صدور این امر بغایت عجب نمود اکنون میرزا

هندال را طلبیدیم و میرزا سلیمان را فرستادیم اگر حقوق منظور داشته بدخشان را با سلیمان میرزا که نسبت فرزندی دارد بدهند بموقع خواهد بود و الا ما از دست خود ساقط کرده میراث را بوارث سپردیم دیگر ایشان دانند و میرزا سلیمان پیش از انکه بکابل رسد بدخشان از آسیب بداندیس محروس و مصون بوده محل امن و امان شده بود چنانکه گذارش یافت و چون میرزا سلیمان ببدخشان رسید هندال میرزا بموجب حکم عالی بدخشان را بمیرزا سلیمان سپرده خود متوجه هندوستان شد و آنحضرت جهانبانی را بعد از چندگاه که در ملازمت بودند به سنبل که بجاگیر ایشان مقرر بود رخصت فرمودند و تا شش ماه در سنبل کامیاب عیش و عشرت بودند تا آنکه عارضه تپ بر مزاج اعتدال ایشان طاری شد و رفته رفته بامتداد کشید حضرت گیتی ستانی ازین خبر جانکاه بیقرار شد از فرط عطوفت فرمودند که بدهلی آرند و ازانجا بکشتی روانه سازند۔ تا در حضور طبیبان حاذق معالجه نمایند و جمعے کثیر از اطبائے دانا که زیر پائے تخت حاضر ند باستصواب افکار در علاج همت گمارند در اندک فرصتے براه دریا قدوم گرامی ارزانی داشتند هرچند تدبیر در معالجات بکار بردند و تدبیرات صحیح نمودند مزاج از انحراف بصحت زانکه رجوع نه کرد و چون مرض متمن گشت۔ روزے دران طرف آب جون نشسته باتفاق دانایان عصر اندیشهٔ معالجه می فرمودند میر ابوالبقا که از اعظم افاضل آن روزگار بود بعرض رسانید که از خردپروران پیشین چنان رسیده که در امثال این امور که اطبائے صوری از معالجهٔ آن عاجزند چارهٔ کار چنیں دیده اند که بهترین اشیا را تصدق نموده صحت از درگاه الهی مسلت نمایند حضرت گیتی ستان کشور کشائے فرمودند که بهترین چیزها نزدیک همایون منم و بهترین و شریف تر از من همایون چیزے ندارد من خود را فدائے او سازم ایزد جهان آفرین قبول کناد خواجه خلیفه و دیگر مقربان بساط والا بعرض اشرف رسانیدند که ایشان بعنایت الهی صحت عاجل خواهند یافت و در سایهٔ دولت آنحضرت بعمر طبیعی خواهند پیوست این حرف چرا بر زبان اقدس می گذرانند مقصود ازانچه از بزرگان پیشین نقل افتاده آنست که بهترین مال دنیا تصدق نمایند پیش ها الماس بے بها که از مواهب

غیبی در جنگ ابراهیم بدست افتاده بود و آنرا بایشان عنایت فرموده اند تصدّق باید کرد فرمودند مال دنیا چه دفع دارد عوض همایون چون تواند شد خود را فدای او میکنم که کار برو سخت شده و طاقت ازان گذشته که بی طاقتی او را توانم دید این همه رنج او را توانم دید و این همه رنج او را توانم تاب آورد آنگاه بخلوت مناجات درآمده شغل خاصی که این طبقهٔ قدسیه را می باشد بجای آورده سه بار برگرد حضرت جهانبانی جنت آشیانی گشتند. چون دعوت ایشان بعز اجابت پیوسته اثر گرانی در خود یافته فرمودند - برداشتیم برداشتیم - فی الفور حرارت غریبه عارض بدن آنحضرت شد در عنصر حضرت جهانبانی خفتے طاری گشت چنانچه در اندک فرصتے صحت کامل رو نمود و ذات معلیٰ صفات حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی زمان زمان گران تر شد تا بحدے رسید که اختلال در مزاج تزاید و تضاعف گرفت و امارات رحلت و انتقال از وجنات حال هویدا گشت تا آنکه بادل بیدار و باطن حقیقت بین ارکان دولت و اعیان سلطنت را احضار فرموده دست بیعت خلافت را بردست همایونی نهاده بجانشینی و ولیعهدی خود نصب فرمودند و بر تخت خلافت جلوس داده خود در پایهٔ سریر خلافت مصیر صاحب فراش گشتند - خواجه خلیفه و قنبر علی بیگ و تردی بیگ و هندو بیگ و جمعے کثیر در ملازمت حضرت بودند نصائح بلند و وصایای گرامی که سرمایهٔ دولت ابدی و پیرایهٔ سعادت جاودانی تواند بود بجای آوردند و بداد و دهش و عدل و احسان و تحصیل رضائے الٰهی و رعایت رعایا و نگهبانی خلایق و عذر پذیرفتن مقصران و گذراندن جرائم گنهگاران و رعایت جرم کار آگهان و از پا انداختن سرکشان و ستمگاران رهنمونی فرمودند و برزبان اقدس راندند که خلاصهٔ وصایای ما آنست که قصد برادران نکنید هرچند سزاوار آن کردند والحق پاس انفاس وصیت آنحضرت بود که حضرت جهانبانی جنت آشیانی چندیں جفاها ازخوان کشیدند و بانتقام نکوشیدند چنانچه از سوانح احوال روشن خواهد شد و در اشتداد مرض حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی میر خلیفه ازانجاکه عالم بشریت ست بواسطهٔ توهمی که از حضرت جهانبانی بخاطر

او راه یافته بود کوتاه اندیش گشته می خواست که مهدی خواجه را بسلطنت بردارد و خواجه نیز از رتبه رائی و بدمستی و معامله فهمی بخود خیال باطل راه داده هر روز بدربار آمده هنگامهٔ هجوم گرم می ساخت آخر الامر بوسیلهٔ درست گویان دوربین میر خلیفه براه راست آمده ازین اندیشها باز آمده خواجهٔ مذکور را حکم فرمود که بدربار حاضر نشود و منادی کردند که کسے بخانهٔ او نرود و بتائید الہی کار بجائے خویش و حق بمرکز خود قرار گرفت و بتاریخ ششم جمادی الاولی نهصد و سه و هفت در چهار باغ که برلب آب جون در دار الخلافه سرسبز کردهٔ آن بهار اقبال بود این عالم بیوفا را پدرود کردند فضلائے عهد در تواریخ و مراثی آنحضرت قصائد و تراکیب گفتند از انجا مولانا شهاب معمائے این مصراع تاریخی یافته۔ مصراع

همایوں بود وارث ملک وے

محال ست که کمالات ذاتی و صفاتی آن ذات قدسی آیات بدفترها گفته آید مجلس آنکه اصول هشتگانه جهانبانی را که اوّل بخت بلند باشد۔ دوم همت ارجمند۔ سوم قدرت کشائی۔ چهارم ملک داری پنجم کوشش در معموری بلاد۔ ششم صرف همت بر رفاهیت عباد۔ هفتم خوشدل ساختن سپاهے۔ هشتم ضبط ایشان از تباهی بتمام وکمال بروجه مستوفی داشتند و در فضائل کتسبه متعارفه رسمیهٔ روزگار نیز سرآمد بودند و آنحضرت را در نظم و نثر پایهٔ عالی بود خصوصًا در نظم ترکے و دیوان ترکی آنحضرت در نهایت فصاحت و عذوبت واقع شده و مضامین تازه دران مندرج ست و کتاب مثنوی که مبین نام دارد و تصنیفی ست مشهور و نزد زبان دانان این لغت بمزیت تحسین مذکور رسالهٔ والدیّهٔ خواجهٔ احرار را که در دانه ایست از بحر معرفت در سلک نظم کشیده اند و بغایت مطبوع آمده و واقعات خود را از ابتدائے سلطنت خود تا حال ارتحال از قرار واقع بعبارت فصیح و بلیغ نوشته اند که دستور العملیست بجهت فرمانروایان عالم و قانونی ست در آموختن اندیشهائے درست و فکرهائے صحیح برائے تجربت پذیران و دانش آموزان روزگار و آن دستور العمل دولت و اقبال را بموجب حکم جهان مطاع شهنشاهی بتاریخ سی و چهار الہی

و تنیکه رایات عالیات واز گلگشت بهارستان کشمیر و کابل مراجعت فرموده بود میرزا خان خانان ابن بیرام خان بفارسی ترجمه نمود تا خاص الخاص آن بعموم تشنه لبان رشحات سعادت فائز شود و گنج پنهان او در تهیدستان دانش آشکارا گردد و آنحضرت در فنون موسیقی نیز دستگاه والا داشتند و همچنین بزبان فارسی نیز اشعار دلپذیر دارند از ین جمله این رباعی از واردات طبع فیاض آنحضرت ست۔ رباعی

درویشاں را اگرچه نه از خویشانیم — لیک از دل و جان معتقد ایشانیم
دور ست مگوے شاهی از درویشی — شاهیم و لے بندهٔ درویشانیم

و این دو مطلع نیز از اشراقات ضمیر انور اوست۔ شعر

هلاک می کندم فرقت تو دانستم — وگرنه رفتم ازین شهر می توانستم
تا بزلف پیهش دل بستم — از پریشانیِ عالم رستم

و آں حضرت را در عروض رسایل شریف ست و از انجله کتابیست مفصل که شرح فن قواند بود و از آنحضرت چهار فرزند سلطنت پیوند و سه دختر بلند اختر ماندند اول حضرت جهانبانی نصیر الدین محمد همایوں پادشاه دوم کامران میرزا سوم عسکری میرزا چهارم هندال میرزا صبیات قدسیات گلرنگ بیگم گلچهره بیگم گلبدن بیگم ایں هر سه از یک والده اند و از اجله اهل صحبت و ارباب قرب و اصحاب کمال که در بساط عزت حضرت فردوس مکانی کامیاب سعادت بودند۔ یکے میر ابو البقاست که در علم و حکمت پایه بلند داشت دیگر شیخ زین صدر نبیرهٔ شیخ زین الدین خوافی بد و واسطهٔ علوم متعارفه ورزیده بود و حدت طبع داشت و از نظم و انشا آگاه بودند و بدوام صحبت آنحضرت امتیاز داشتند و در ایام دولت حضرت جهانبانی جنت آشیانی امارت هم یافته بود و دیگر شیخ ابو الواجد فارغی خال شیخ زین خوش صحبت و خوش طبع بود و شعرے می گفت دیگر سلطان محمد کوسه لطیف طبع و شعر شناس بود از مصاحبان میر علی شیر و در ملازمت معز میر سیست و دیگر مولانا شهاب معمائی حقیرے تخلص از علم و فضل و شعر نصیبه وافر داشت دیگر مولانا یوسفی طبیب ادرا اله خراسان طلب فرموده بودند در مکارم اخلاق و میمنت دست و مزید توجه

ممتاز بود دیگر سرخ و داعی کهنه شاعر بے تعین بود بفارسی و ترکی شعر می گفت و دیگر ملا بقائی بود در شعر سلیقه درست داشت در زمین مخزن بنام نامی آنحضرت مثنوی گفته است. دیگر خواجه نظام الدین علی خلیفه در قدم خدمت و محرمیت و رزانت عقل و استقامت تدبیر در نظر آنحضرت مرتبهٔ عالی داشت از فضائل و کمالات خصوصًا طب بهره مند بود دیگر میر درویش محمد ساربان مرید و منظور ناصرالدین خواجه احرار در خوش صحبتی و فضیلت امتیاز داشت و در بارگاهِ مقدس اعتبار تمام یافته بود دیگر اخوند میر مورخ و او فاضل و خوش صحبت بود و تصانیف مشهور چون حبیب السیر و خلاصة الاخبار و دستور الوزرا وغیره دارد دیگر خواجه کلان بیگ از امرای بزرگ و اهل نشست بود در سنجیدگی اطوار و شایستگی فضائل ممتاز بود برادرش کیچک خواجه مهردار و معتمد خاص و اهل نشست بود دیگر سلطان محمد و لدی از امرای بزرگ بود اخلاق پسندیده داشت چون مقصود ازین شگرفنامه احوال سلسلهٔ علیه حضرت شاهنشاهی ست از احوال دیگران باز مانده شروع در قدسی اطوار حضرت جهانبانی جنت آشیانی می کند و باختتام سرگذشت این بزرگان خود را آماده احوال نویسی بزرگ دین و دنیا و خدیو صورت و معنی می سازد +

———.~~~.———

حضرت جہانبانی جنّت آشیانی نصیر الدین محمد ہمایون بادشاہ غازی

مظہر کرامات غالی۔ مظہر الہامات متعالی۔ رافع سریر خلافت عظمیٰ ناصب لوائے ریاست کبریٰ ملک بخش ممالک ستان مسند نشین سعادت نشان۔ موس قوانین نصفت و عدالت مرتب براہین عظمت و جلالت۔ منبع عیون رافت و احسان مورد انہار علم و عرفان۔ ابر مدار صفوت و صفا۔ بحر موّاج فتوت و وفا۔ حق گزین حقیقت شناس۔ کثرت آئین وحدت اساس ہم بادشاہ درویش تصاب۔ ہم درویش بادشاہ خطاب۔ چمن پیرای نظام دین و دینی نخلبند بہار صورت و معنی۔ کرسی کرہ اسرار ابدی و ازلی۔ عضادہ اصطرلاب حکمت علمی و عملی درصعاب ریاضت و منازل افاضت افلاطون یونانی۔ درفنون حکمت و مسالک ہمت اسکندر ثانی۔ گوہر ہفت دریا و فروغ چہار گوہر مطلع انوار اعظم و مشرق سعد اکبر۔ ہمائے آسمان بال اوج بلند پروازے۔ نصیر الدین محمد ہمایون بادشاہ غازی۔ انار اللہ برہانہٗ سبحان اللہ گویا بر نفس قدسی و نور قدوسی نقاب بشری و جلباب عنصری انداختہ بودند میدان عبارت در تگاپوے مدایحش شکست و جولان اشارت از شہرستان مناقبش فرسنگ فرسنگ للہ الحمد کہ نزدیک شد کہ بے اختیار دست از سلسلۂ علیہ باز داشتہ در دامن مقصود حقیقی آویزم اکنوں شروع مجملے از وقائع بدائع حضرت جہانبانی جنّت آشیانی می نمایم کہ ہم مقدمہ نزدیک مقصد دور بین منّت دہم شرح احوال پیر و پادشاہ مرا متضمن ہم خدائی مجازی ابر خدیو الٰہی را پردہ کشائی کردہ تشنہ لبان دانائی را بزلال معرفت سیماب می سازم و ہم خود را تشنہ جگر بساحل دریائے شرح شمایل قدسیہ این کامل الذات نزدیک می گردانم حاشا حاشا بیان کمالات این جوہر فرد کجا از مثل منی آید ثنا گوئے ادمی باید ہائے ہائے آں گوہر یکتائے دریائے معرفت را مثل کجاست سخن خود آرا آبے می دہم و برائے خود کارے می کنم دل را آشنائے معرفت سازم و زبان را حلاوت معنی می بخشم اسے جویائے دریافت سوانح آگاہ

باش و پذیرای سخن شو که ولادت با سعادت حضرت جہانبانی جنت آشیانی شب سہ شنبہ چہارم ماه ذی قعده نہصد و سیزده در ارک کابل از بطن مقدس حضرت قدسی قباب پرده نشین سرادقات عفاف ماہم بیگم واقع شد و آن عفت پناه از دودمان اعیان و اشراف خراسان اند و بسلطان حسین میرزا نسبت خویشی دارند و از بعضے ثقات شنیده شد که نسب عالیہ ایشان چنانچہ نسب والدهٔ ماجدهٔ حضرت شاهنشاہی بحضرت شیخ جام می رسد آن قدسی قباب نیز بهمان سلسلهٔ مقدسه ملتہی می شود حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی وقتیکه بپرسش فرزندان سلطان حسین میرزا نزول اقبال ارزانی داشتند آن عصمت قباب را در حبالهٔ عقد درآورده بودند مولانا مسندی تاریخ ولادت آنحضرت سلطان ہمایوں خان یافته و شاه فیروز قدر و بادشاه صف شکن و کلمهٔ خوش باد نیز تاریخ این زمان سعادت قران می شود که افاضل عصر یافته اند و خواجه کلان سامانی گفته۔ شعر

سال مولود ہمایونش ہست — زادک الله تعالیٰ قدرا
برده ام یک الف از تاریخش — تا کشم میل دو چشم بدرا

جلوس آنحضرت بر سریر فرماندہی نہم جمادی الاولیٰ نہصد و سی و ہفت در دار الخلافت آگره بوده است خیر الملوک تاریخ جلوس اشرف شده و بعد از چند روز سیر دریا فرمودند و سفائن طرب در بحر شوق درآورده یک کشتی پر از زر دران روز انعام فرمودند و باین زر بخشی بنائے دولت را آساس زرین نهاده آری کسے را که فرمانروائے جهان گردانند داد و دہش را با وکرامت فرمایند۔ شعر

نہ ہر مردمی سرفرازی کند — سرآن شد که مردم نوازی کند
ددو دام را شیر ازان گشت شاه — که مهمان نوازست در صیدگاه

دیگے از فضلائے تاریخ این موج بخشش را کشتی زر یافته و از بدایت حال تا ہنگام سریرآرائی که سن اشرف به بیست و چہار رسیده بود آثار بختیاری و کامگاری از ناصیهٔ اقبالش ہویدا و انوار سری و سروری از لائحهٔ مجد و جلالش ہویدا بود و چگونه شعشعهٔ بزرگی

و بزرگ منشی از جبین مبینش پیدا نباشد که حامل نور شهنشاهی و خازن گنج سعادت الهی
بودند و همین نور بود که در فتوحات حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ظهور داشت و همین
نور بود که در اشراقات انوار جهانگیری حضرت صاحبقرانی جلوه‌گر شد و همین نور بود که
از صدف مهر عفت آلنقوا در نقاب موالید از اصداف دلالی شاهوار نمودار گشت و
همین نور بود که بر دشنائی آن اغزخان دولت آرای شد و همین نور بود که از آدم تا نوح
باندازه استعدادات نور افزای بود و اسرار سواطع این نور و آثار عجائب این ظهور از
دائره حصر و احصار بیرون ست هر کس را قوت شناخت کنه این معنی نیست و قدرت
دریافت این وقایع نے و مجملاً حضرت جهانبانی به بیروی این نور ایزدی که در جیب دہور
و دہور و اعصار بروشنی خاص لباسے مخصوص پوشیده جان افروز بود و نزدیکست که ظهور
اعلی رسد چنانچه فر بزرگیهای صوری و معنوی از جبین طاق پیشانی نورانی آنحضرت
پرتو ظهور دارد و کمال حیا با نهایت شجاعت در ذات مقدس فراهم آمده همگی همت عالی
مصروف رضا جوئی پدر بزرگوار سپهر مقدار داشتند و فرط شجاعت را با کمال وقار
پیوند داده بودند و با این بزرگی و بزرگ منشی نگاهی بخود ننیدا ختند و خود را در میان
ندیدند و لهذا همین نیت درست و همت بلند بهر کارے که متوجه شدند و بهر خدمتے که
مامور گشتند فیروز آمدند و در تمامی عمر سعادت قرین دانش را با دولت و دولت را
با شفقت جمع ساخته جهان آرا بودند در اقسام علوم خاصه ریاضی در زمان خود نظیر و سهیم
نداشتند با صولت سکندری دانش ارسطو در ذات عالی سمات فراهم بود چون در متابعت
مراسم وصیت بتقسیم مملکت صوری پرداختند غایت عدالت بکار فرمودند و کمال انصاف
ملکه و فور تفضیل و احسان بجای آوردند و فوز بکمالات معنوی که سلطنت حقیقی همان
تواند بود آن عطیهٔ الهی بود که اختصاص بذات بوجود اشرف آنحضرت داشت که هیچ یک
از اخوان را از نعیم آن موائد میرزا کامران کابل و قندهار مقرر شد و سرکار سنبل بمیرزا
اختصاص یافت و سرکار الور بمیرزا هندال مکرمت فرمودند و بدخشان بمیرزا سلیمان
مقرر و مسلم داشتند و با تدبیر درست و نهانے جمیع ارکان دولت و اعیان سلطنت و عموم

افراد عساکر منصور در قید اطاعت و انقیاد آوردند و هر کس که دم مخالفت میزد مثل محمد زمان میرزا ابن بدیع الزمان میرزا ابن سلطان حسین میرزا که در خدمت حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی بوده اند بدامادی آنحضرت مشرف بود و از کوته نظری و ناقص بینی آستانین منازعت می افشاند کمر خدمت گاری بر میان موافقت بست و آنحضرت بدولت و اقبال بعد از پنج و شش ماه بتسخیر قلعه کالنجر متوجه شدند و قریب یک ماه آن قلعه را محاصره داشتند چون کار بر اهل قلعه تنگ شد حاکم کالنجر اطاعت نموده دوازده من طلا با دیگر اسباب پیش کش فرستاد و آنحضرت نظر بر الحاح و زاری او داشته او را بخشیدند و از انجا علم مراجعت برافراشته متوجهٔ قلعه چنار شدند و افواج گیتی ستان آمده بمحاصرهٔ آن پرداخت پوشیده نماند که این قلعه فلک اساس در تصرف سلطان ابراهیم بود و از جانب او جمال خان خاصه خیل سارنگ خانی بحراست او استقلال داشت بعد از قضیه سلطان ابراهیم چون پیمانهٔ عمر جمال خان انو بدانده لبسنی پسر نا برخوردار او پر شد شیر خان بفسون و فسانه کوچ او را که لاڈ ملک نام داشت و در سیرت و صورت ممتاز بزنی خواست و باین حیله اینچنین قلعه عالی را بدست آورد شیر خان چون از آمدن افواج جهان کشای آگاهی یافته جلال خان پسر خود را با جمعی از معتمدان دران قلعه گذاشته خود بر آمد و ایلچیان کاروان را فرستاده در کم یزت سخن سرا شد آنحضرت زمانه سازی فرموده سخن او را قبول داشتند و او عبدالرشید پسر خود را برای خدمت حضرت جهانبانی فرستاده تا از صدمات مواکب پادشاهی محفوظ مانده اسباب نخوت و استکبار سرانجام دهد این پسر پیوسته در ملازمت بوده دائم خدمت کردے و در هنگامیکه رایات جهان کشا برای تنبیه و تادیب سلطان بهادر بمالوه رسید آن بے سعادت از موکب همایون گریخت و در سنه نهصد و سی و نه که بین و بایزید گروه از افغانان فتنه برداشته بودند آنحضرت متوجه شرق رویه شدند ـ بایزید در مبادرت بهادران اخلاص گزین به نشیب آباد عدم فرو شد و خس و خاشاک آشوب این گروه اشرار را پاک ساخته و سلطان جنید

برلاس را جونپور و آن حدود مرحمت نموده بمرکز خلافت مراجعت فرمودند چون طنطنهٔ ملک گیری و فیروزمندی آنحضرت باقطار ممالک بلندی یافت در نهصد و چهل فرمانروای گجرات سلطان بهادر تحف و هدایا مصحوب ایلچیان دانشور فرستاده محرک سلسلهٔ اخلاص شد و آنحضرت فرستادهای اورا بنوازش خسروانه ممتاز ساخته و مناشیر عنایت فرستاده خاطر اورا مطمئن فرمودند و هم درین سال قریب دارالملک دهلی بر کنار دریای جمن شهری اساس فرمودند نام آنرا دین پناه نهادند و یکی از فضلا تاریخ آنرا شهر پادشاه دین پناه یافته و بعد ازین محمد زمان میرزا و محمد سلطان میرزا با پسرش الغ میرزا طریق بغی و عدوان پیش گرفتند و آنحضرت عنان عزیمت بجانب این گروه منعطف ساخته بر کنار گنگ نواحی بهوجپور نزول اجلال فرمودند و یادگار ناصر میرزا را با لشکر گران از آب گذرانده بر سر باغیان فرستادند او بتائید ایزدی جنگ کرده مظفر گشت و محمد زمان میرزا و محمد سلطان میرزا و ولی خوب میرزا بدست افتادند محمد زمان را مقید ساخته به بیانه فرستادند و آن دو کس را در چشم میل کشیده از پایهٔ اعتبار انداختند و محمد زمان میرزا قدر عافیت ندانسته فرمان لباسی ظاهر ساخته از بند برآمد و گریخته بطرف گجرات پیش سلطان بهادر رفت و اکثر معموره دلکشای هندوستان سعادت پرتو حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی از عدم فرصت و قلت مجال مفتوح نشده بود ببازوی دولت و نیروی اقبال خود تسخیر نمودند ✢ ✢

ذکر آمدن میرزا کامران از کابل به پنجاب

چون میرزا کامران خبر شنقار شدن حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی شنیدن از روے بیحوصلگی بمیرزا عسکری قندهار سپرده متوجه هندوستان شد که شاید کارے تواند پیش برد هرگاه تاج دولت تبارک دولتمندی سربلندی یافته حمایت ایزدی وصیانت الهی نگاهبانی او کند اندیشه تباه را جز تباهی شدن چه گریز و چنین روایت کنند که در آن ایام میر یونس علی بحکم حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی حاکم لاهور بود میرزا کامران این اراده بخاطر آورده با قراچه بیگ از راه مکر و تلبیس بشبے اعراض کرد و سخنان درشت با او گفت و قراچه بیگ شب دیگر با سپاهیان خود از آزردگی میرزا گریخته بلاهور آمد و میر یونس علی مقدم او را گرامی داشته کمال مردمی بجا آورد و اکثر اوقات او را بمنزل خود می طلبید و باهم صحبت دوستانه می داشتند و قراچه بیگ منتظر فرصت می بود تا آنکه شبے در مجلس شراب در هنگامے که سپاهیان عمدهٔ او بجا بگیر رفته بودند گرفته در بند کرد و کسان خود را در دروازهاے قلعه لاهور تعین کرد و بتعجیل بطلب میرزا کامران کس فرستاد میرزا که منتظر این معنی بود الغار کرده زود خود را بلاهور رسانید و شهر را متصرف گشت و میر یونس علی را از بند برآورده عذر خواهی کرد و گفت اگر اینجا می باشید حکومت لاهور تعلق بشما دارد میر یونس علی قبول آنکرد و از و رخصت گرفته متوجه ملازمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی گشت و میرزا کامران کسان خود را بپرگنات سرکار پنجاب تعین نمود تا کنار آب ستلج که بآب لودیانه اشتهار دارد بتصرف درآورد و از راه کرنزت ایلچیان دانا فرستاده اظهار عقیدت و اخلاص نموده استدعاے مقرر داشتن این محال کرد حضرت

جهانبانی جنت آشیانی گشت و میرزا کامران کسان خود را بپرگنات سرکار پنجاب تعین نمود تا کنار آب ستلج که بآب لودیانه اشتهار دارد بتصرف درآورده و از راه کرنزت ایلچیان دانا فرستاده اظهار عقیدت و اخلاص نموده استدعاے مقرر داشتن این محال کرد حضرت

جهانبانی نیز از آنجا که دریاے جود ایشان موج خیز بود این محال را بمقتضاے نسبت

عقیدت ظاهری و پاس نصایح دولت افزای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بر و مقرر داشتند و فرمان معلیٰ در مسلم داشت کابل و قندهار و پنجاب شرف نفاذ یافت و میرزا ازین عاطفت غیر مترادف شکر آنها بجاے آورد و پیشکش بدرگاه والا فرستاد و بعد ازین میرزا پیوسته ابواب رسل و رسایل مفتوح داشته مدائح حضرت جهانبانی گفته فرستادے از انجمله دفع این غزل گفته بملازمت آنحضرت فرستاد۔ **غزل**

حسن تو دمبدم افزون بادا   طالعت فرّخ و میمون بادا
گرد کان از رهِ لیلیٰ خیزد   جاےاو دیدهٔ مجنون بادا
هر غبارے که زرا هت خیزد   نور چشم من محزون بادا
هر که گرد تو چو پرکار نگشت   او ازین دایره بیرون بادا
کامران تا که جهانراست بقا   خسروِ دهر همایون بادا

و همانا که دعاے او باجابت رسیده بود که بمقتضای کم اخلاصی از دائره اعتبار بلکه از دایرهٔ هستی بیرون آمد چنانچه درجاے خود گذارش یابد و بالجمله آنحضرت بمقتضاے رافت ذاتی نظر بر ظاهر انداخته او را مشمول مراحم خسروانی می داشتند و بمحض التفات جائزه غزل تقریب ساخته حصار فیروزه را شفقت فرمودند و همواره میرزا پاس ظاهر داشته در موقف فرمان برداری می ایستاد و مشمول عواطف و محمول عنایات می شد و در نهصد و سی و سه هلالی ایالت قندهار را میرزا کامران بخواجه کلاں بیگ داد و باعث برین آنکه میرزا عسکری بکابل می آمد در اثنای را بهزارها جنگ کرده شکست یافت میرزا کامران را این ناخوش آمد و قندهار از و تغیر کرده ✦

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر بنگاله و فسخ عزیمت و مراجعت بمستقر خلافت

چون خاطر مقدس حضرت جهانبانی از مهمات ممالک محروسه فارغ شد در تهصد و چهل و یک عنان عزیمت بفتح دیار شرقی معطوف داشتند که به نیروی اقبال ممالک بنگاله مفتوح شود رایات اقبال بقصبه کنار که در حدود کالپی ست رسیده بود بمسامع علیه رسید که سلطان بهادر محاصر قلعه چتور نموده جمعی کثیر همراه تاتارخان کرده است و او باندیشه تباه خیالات محال در سر دارد آنحضرت باستشاره بخت بیدار در جمادی الاولی تهصد و چهل و یک توجه بر دفع مخالفان گماشته کوس مراجعت بلند آوازه کردند بر مستبصران کارآگاه پوشیده نیست که سلطان بهادر در اندیشه بلند پروازی می بود و خار آرزوی تباه در کام جان شکسته می داشت اما چون پیش از عهد ایالت گجرات که مجردانه میگشت و بچشم عبرت کارنامهٔ جنگ حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی را که بسلطان ابراهیم واقع شد دیده بود بهیچ وجه مقابله سپاه نصرت قرین این دودمان عالی بخود قرار نمی داد و این معنی را مکرر بمحرمان خاص خود اظهار می کرد چون تاتارخان آمده او را دید همواره مقدمات باطل خاطرنشان می کرد و پیش آمدن از حریم ادب را آسان وامی نمود و سلطان بهادر چندانی مقید نمی شد تا آنکه روزے پوست کنده بتاتارخان گفت که من تماشاگر دستبرد این سپاه شگرف بوده ام لشکر گجرات حریف ایشان نیست من بنیرو حیل لشکر ایشان را بخود رام خواهم ساخت و بهمین نیت ابواب خزاین کشاده زربخشی کردے و ازین جنس لشکر که حکم نمود بے بود داشت تا ده هزار کس ملازم خود ساخته بود درین اثنا محمد زمان میرزا باتفاق نوکران یادگار بیک طغائی که نگاهبانان او بودند از بندخانه برآمد بگجرات رفت و والی آنجا بمقتضاے سودای خامی که می پخت آمدن میرزا را غنیمت دانسته در مراعات احوال او پرداخت حضرت جهانبانی بسلطان بهادر

نوشتند که مقتضای مواثیق و عهود آنست که جماعهٔ که حقوق خدمت بعقوق مبدل گردانیده با نصوب گریخته اند۔ گرفته بدرگاه معلیٰ فرستند یا آنکه از پیش خود رانده اخراج نمایند تا آثار یک جهتی بر عالمیان ظاهر گردد و سلطان بهادر از معامله نافهمی با مستی دنیا در جواب نوشت که اگر بزرگ زادهٔ بما پناه آورد و بقدر رعایتے یابد بقاعده محبت و اخلاص منافاتی ندارد و بعهود مواثیق مضرتے نمی رساند چنانچه در زمان سلطان سکندر لودی با آنکه در میان ایشان و سلطان مظفر کمال موافقت بود و سلطان علاء الدین برادر او چندین سلاطین نژادان بتقریبات از آگره و دهلی بگجرات آمدند و آثار مردمی دیدند و این معنی اصلا باعث فتور در مودت نگشت حضرت جهانبانی منشور سعادت در جواب فرستادند باین مضمون که علامت رسوخ و ثبات بر جادهٔ عهد و پیمان غیر ازین نیست که امرے که موجب تزلزل ارکان صداقت بوده باشد بعمل نیاید تا رخسار وفاق بناخن خلاف خراشیده نگردد و این دو بیت دران جریدهٔ اقبال درج بود۔ ع

ای آنکه لاف میزنی از دل که عاشق ست — طوبیٰ لک از زبان تو با دل موافق ست

درخت دوستی بنشان که کام دل ببار آرد — نهال دشمنی برکن که رنج بیشمار آرد

زنهار صد هزار زنهار پند مارا بگوش هوش شنیده آن مخذول را بپایهٔ سریر اعلی فرستند یا دست رعایت از تربیت او باز داشته دران ولایت نگذارند و الا بکدام دلیل اعتماد بر موافقت توان کرد و عجب که این واقعه را قیاس بر قضیه علاء الدین و امثال او کرده اند این قیاس مع الفارق را چه پایهٔ قبول آن خبر دیگر بود و این طرز دیگرست و شاید از جرائد تواریخ معلوم شده باشد که حضرت صاحبقرانی با وجود خلافے که از ایلدرم بایزید بظهور آمده بود بالطبع بیورش روم مائل نبودند چه مشارٌ الیه بجنگ فرنگ اشتغال می داشت اما چون قرا یوسف ترکمان و سلطان احمد جلائر گریخته پیش او رفتند آنحضرت چندین مرتبه اورا بنصائح ارجمند از رعایت آنها منع فرمودند چون آواز قبول این امر سر باز زد وانچه مقدور رحمت بود بظهور رسید سلطان بهادر از تنگ شرابی و بدمستی جواب هوشمندانه ننوشت درین میان تاتارخان سخنان دور از کار که فریبندهٔ کوته اندیشان

بود بسلطان بهادر می گفت و در روان ساختن خود بسمت ممالک محروسہ مبالغہ داشت و اظهاری کرد کہ لشکر بادشاہی بعشرت خو کردہ فراغت دوست شدہ است و آنچنانکہ سلطان دیدہ بودند نماندہ بنا بر تسویلات فتنہ انگیزان سلطان بهادر اسباب روان شدن تاتارخان آمادہ ساختہ بیست کرور زر قدیم گجرات کہ چهل کرور معمول دہلی ست بقلعۂ رنتهپور فرستاد کہ بصلاح تاتارخان در مواجب سپاهی نوخرچ کردہ شود و سلطان علاء الدین پدر تاتارخان را با فوجے عظیم کالنجر فرستاد کہ دران ناحیت رفتہ شورش افزاید و برهان الملک بینانے و طائفہ از گجراتیان را نامزد ساخت کہ بحدود ناگور شتافتہ عزیمت پنجاب نمایند و بخیال آنکہ در لشکر منصور سراسیمگی پدید آید لشکر خود را متفرق ساخت ہرچند تیزہوشان کاردان گفتند کہ یکجا رفتن لشکر مناسب می نماید سودمند نیامد و نیز بے یمنتے پیمان شکنے را برمزد تصریح بر لوحہ ظهور نگاشتند فائدہ نکرد و بخود اندیشۂ نادرست راہ داد کہ چون طبقۂ لودیان دعوی ریاست ہندوستان دارند تلاش ایشان در پیمان سلطان مضرتے ندارد و نتائج نقض عہد بسلطان عاید نخواهد شد۔ تاتارخان را بعزیمت بے اصل روانہ سمت دہلی ساخت و خود را خارج و داخل ساختہ داعیۂ محاصرۂ قلعہ چیتور پیش گرفت تا هم این قلعہ را بکشاید و هم در وقت حاجت میان بامداد لودیان بندد پوشیدہ نماند کہ سلطان علاء الدین عالم خان نام داشت او برادر سکندر لودی و عم سلطان ابراهیم بود بعد از تعقیبہ سلطان سکندر با سلطان ابراهیم مخالفت نمود و در حدود سرهند دعوی سلطنت کردہ سلطان علاء الدین خطاب خود ساخت و باتفاق جمیع از افغانان دوروے متوجہ آگرہ شد و سلطان ابراهیم بقصد پیکار آمد و نزدیک ہودل چون ہردو فریق بهم رسیدند سلطان علاء الدین مقاومت جنگ صف در خود ندیدہ شبیخون آورد و کارے نساخت و خسروان زدہ بازگشت و از راہ سالوسی و بددروغی بکابل رفت و در جنگ ابراهیم سپاهے از لشکر منصور بود تاتارخان بگجرات شتافت و سلطان بهادر او را اعتبار کرد و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بعد از فتح

هندوستان بر مکامن او خاطر آگاهی یافته ببدخشان فرستادند و بدستگیری افغانان
سوداگر از قلعهٔ ظفر گریخته با فغانستان آمد و ازانجا ببلوچستان پیوست وازان دیار
بگجرات شد القصه چون این فوجها روانه شدند تاتارخان دست بخزانه نهاده بجمع لشکر
پرداخت و قریب چهل هزار سوار از افغانستان وغیره بر وگرد آمد تاآنکه آمده بیانه را
گرفت و چون بحضرت جهانبانی که بیورش تسخیر ممالک شرقیه نهضت فرمودند این خبر
رسید عنان توجه مصروف ساخته در زود ترین هنگامے بدارالخلافه آگره نزول اجلال
فرمودند و میرزا عسکری و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان و میر
فقرعلی وزاهد بیگ و دوست بیگ را با هژده هزار سوار بدفع این فتنه روانه ساختند
و فرمودند که دفع این فوج بزرگ که بخیال تباه دهلی رو یه می آید در معنی استیصال
فوجهاے دیگرست پس همان بهتر که همت بر دفع این همین فوج گماشته شود و چون افواج
قاهره نزدیک لشکر مخالف رسید بر لشکر غنیم غالب آمده هرروز جمعے از ایشان جدا
می شدند چنانچه لشکر مخالف رفته رفته در اندک زمانے بسه هزار سوار کشید چون بابرام
تمام این لشکر اختیار کرده بود مبلغ کثیر خرج شده نه رائے رفتن داشت نه راے جنگ
کردن آخر دست از جان شُسته در مندرایل بمعرکه درآمد و چندانکه توانائی داشت
دست و پازده آخر کار بیدست و پا شده هدف تیر هلاک و حلقت تیغ مبارزان سفاک
گشت و از پراگندگی این لشکر همان طور که با خاطر اقدس پرتو افتاده بود بظهور آمد و
آن دو فوج دیگر از صیت نصرت و اقبال لشکر منصور خودی خود پراگنده شدند *

تمہاری مشتم ہم سے یاد ہے
نہ پوچھو روز ہم نے کیسے بتائے

ذکر نهضت حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر گجرات و شکست سلطان بهادر و فتح آن ممالک

هر چند خاطر جهانگشای از اندیشهٔ تسخیر ولایت گجرات فارغ بود که والی آنجا پیوسته راه وفاق و اخلاص می پیمود لیکن چون جهان آفرین خواهد که ملکی را بفر قدوم دادگری آرایش بخشد. ناگزیر اسباب آنرا آماده ساخت و مصداق این معنی کردار والی گجرات است که از غرور ذاتی و هجوم خوشامدگویان و فزونی مستی و مستان وکمی هشیاری و هشیاران بی جهتی نقض عهود و نقض روابط صوری نمود و مصدر چندین امور ناملائم شد لاجرم همت والا تقاضای آن نمود که موکب عالی متوجه گجرات گردد و بنا بر آن نهصد و چهل و یکم در اوایل جمادی الاولی بقاعدهٔ دولت و هدایت اقبال بساعت مسعود پای عزیمت در رکاب نهاده عنان اقبال بعزم تسخیر گجرات معطوف داشتند چون نزدیک قلعهٔ راسین نزول اجلال اتفاق افتاد اهل قلعه عرائض با پیشکشهای گرامی فرستادند که قلعه از پادشاه است و ما بنده پادشاهیم هرگاه کار سلطان بهادر ساخته شود این قلعه چه خواهد بود. الحق چون مقصد فتح ممالک گجرات بود با آن مقید نا شده متوجه ولایت مالوه شدند و چون سارنگپور مخیم سرادقات اقبال شد طنطنهٔ یورش جهان کشای و کوچ بکوچ نهضت اعلام منصور بسلطان بهادر که قلعهٔ چتور را محاصره داشت رسید از خواب غفلت بیدار شده بملازمان خود مشورت نمود جمعی بران شدند که مهم قلعه هم وقت میسرست واز اهل قلعه بالفعل ضرری نمی رسد مناسب وقت آنست که مهم قلعه را موقوف داشته رو بروی لشکر پادشاهی شویم. صدرخان که سرآمد طبقهٔ علم و فضل بود و در جرگهٔ سپاهیان صاحب منصب والا گشته باصابت رای و تدبیر منزلت گفت مناسب آنست که کار قلعه را نزدیک رسانیده ایم باآخر رسانیم و ما که بر سر کفار آمده باشیم پادشاه اسلام بر سر ما نخواهد آمد و اگر بیاید در ترک غزا و جنگ با او معذور باشیم این رای پسندیدهٔ خاطر سلطان بهادر آمد

وازروے استقلال ثبات قدم ورزید تا آنکه درسوم شهر رمضان نهصد وچهل ویک سلطان قلعهٔ چتور را مفتوح ساخت وبصوب موکب عالی روان شد مخیم سرادقات اقبال عرصهٔ اجین بود چون جسارت سلطان بهادر بمسامع علیه رسید آنحضرت نیز تیزتر توجه فرمودند ودر نواحی مندسور که از مضافات مالوه است درکنار کول آب که در کلانی و پهناوری دریائی بود از دو جانب این لشکر فرود آمد ومیان هراول حضرت جهانبانی یکه بهادر وجمعے ومیان هراول سلطان بهادر سید علی خان ومیرزا مقیم که خراسان خان خطاب داشت کارزار پیوست ومخالفان را شکست افتاد وسلطان بهادر نیز شکسته خاطر شد تاج خان وصدر خان باو گفتند لشکر ما بتازگی فتح چیتور کرده وهنوز چندان ضرب و حرب لشکر پادشاهی ندیده وبدل قوی بکار جنگ خواهد پرداخت توقف ناکرده متوجه جنگ باید شد رومی خان که توپ خانه حوالهٔ او بود وجمعے دیگر بسلطان گفتند که توپخانهٔ عظیم همراه داریم باوجود چنیں استعداد آتشبازی خود را بر تیغ زدن چه معنی دارد مناسب آنست که حصار ارابه کرده بدور آن خندق زده اول این صلاح دور دست را کار فرمائیم تا لشکر مخالف روز بروز تنقیص پذیر رفته از هم پاشند وجنگ تیر وشمشیر بجاے خود دست آخر برهمیں قرار ایستادند همواره هنگامه جنگ گرم می شد وپیوسته شکست بر گجراتیاں می افتاد واز سوانح اقبال آنکه روزے جمعے از بهادران ویگه جوانان بزم باده پیمائے گرم کرده بودند وهر یکے سرخوش کرده سخن از مردانگی می راند یکے را که هوش معامله دانی کمتر مانده بود بحکایت درآمد که از گذشته تا کے حرف سراے نمود امروز غنیم دربرابر ست متوجه او باید شد وعیار کار خود را ظاهر ساخت وبے آنکه هوشیاران لشکر منصور آگاهی افتد این بزم آرایان می گسار که قریب دویست کس بودند مسلح شده برسر اردوے غنیم روان شدند چون نزدیک رسیدند یکے از اعیان گجرات تا قریب چهار هزار کس بیرون اردو آمده پاس می داشت پیش آمد وعرصه نبرد آنچنان آراسته گشت که بگفت در نباید وگجراتیان را دل از دست رفت وانهزام یافته بارد و درآمدند واین بزم دوستان کارنما ها کرده معاودت نمودند صیت این

دلیری و دلاوری آرام ربای لشکر سلطان بهادر شد و بعد ازان قلعه ارابه خویش کم کے
برآمدے و پیوسته سپاه نصرت قرین اطراف رفته راه آمد و شد غله می زدند تا آنکه در
اردوے گجراتیان قحط عظیم پدید آمد روز عید رمضان محمد زمان میرزا با پانصد ششصد
کس قدم جرأت بپیش نهاده برآمد و ازین طرف نیز جمعے بجنگ پیش آمدند دوسه مرتبه مردم
گجرات نیز انداخته گریختند و روباه بازی عساکر فیروزی ماثر پادشاهی را بر مجرای
توپخانه رسانیدند و یکبار توپهارا آتش دادند آن روز بعضے مردم پادشاهی را چشم زخم
رسید بعد از هفده روز که ساعت مختار بود حضرت جهانبانی قرار دادند که بر سر اردوی
سلطان بهادر رفته جنگ اندازند درین میان روز بروز کار گجراتیان به بیم و هراس
بیشتر می کشید و بیدولتے را اسباب آماده تر می گشت تا آنکه بمحض اقبال ازلی شب
یکشنبه بیست و یکم شوال مذکور سلطان بهادر خود ویران شده بفرمود تا تمام ضرب
زنها و دیگهاے کلان را پر دارو کرده آتش دادند تا همه درهم شکستند چون شام درآمد
سلطان بهادر با میران محمد شجاع و پنج شش از نزدیکان خود از فرجه سراپرده برآمده
رو بجانب آگره کرده بجهت بے غلط کردن بجانب مندو روانه شد و صدرخان و
عماد الملک خاصه خیل هردو باتفاق هم با بیست هزار سوار از راه راست متوجه مندو شدند و
محمد زمان میرزا با جمعے جهت فتنه و فساد بصوب لاهور رفت آن روز غریب غریو و
غوغا و آشوب از لشکر گجراتیان برخاست و حقیقت حال در اردوے معلیٰ ظاهر نبود
و حضرت جهانبانی با سی هزار سوار از شام تا صبح مسلح ایستاده بودند و انتظار ظهور
بتاثیر فتح غیبی داشتند تا آنکه بعد از یکپاس روز معلوم شد که سلطان بهادر بصوب مندو
فرار نموده است بهادران لشکر فیروزی مند باردوے سلطان بهادر آمده دست بغارت
کشودند و اسباب و اموال فیل و اسپ فراوان بدست درآمد و خداوندخان که هم استاد
و هم وزیر سلطان مظفر بود بدست افتاد و آنحضرت او را بنوازشهاے پادشاهانه اختصاص
فرموده در ملازمت نگاه داشتند و یادگار ناصر میرزا و قاسم سلطان و میرهندو بیگ را با
لشکر گریخته فرستادند آرے هرکس که به تیره رایان نشیند تیره راے شود خصوصاً عهد و پیمان

شکستہ با چنین خدیو جہان کہ قبلۂ صدق و سداد باشد شعبدہ بازانہ پیش آمدہ نرد مخادعت بازد ہر آئینہ اورا چنین روز پیش آید مجمل آنکہ چون صدر خان و عماد الملک از انجا روان شدند راست بقلعۂ مندو بر آمدند و حضرت جہانبانی نیز متعاقب عساکر منصور آمدہ در نعلچہ نزول اجلال فرمودند و در قلعہ مخیم اقبال گشت و رومی خان از لشکر مخالف گریختہ بملازمت پیوست و خلعت سرفرازی یافت و روز چہاردہم سلطان بہادر از راہ حیلہ مختلف گشتہ از طرف دروازۂ جولی بیسر بر قلعۂ مندو بر آمد و سخن صلح درمیان آورد کہ گجرات و چیتور کہ الحال بدست آمدہ بسلطان باشد و مندو آنچہ بود بملازمان حضرت جہانبانی متعلق شود مولانا محمد پیر علی از طرف حضرت جہانبانی و صدر خان از طرف سلطان بہادر در نیلی سبیل باہم نشستہ قرار دادند در آخر ہمین شب حارسان قلعہ از محنت تردد ماندہ شدہ بودند کہ از عقب قلعۂ سپاہ نصرت قرین مقدار دویست و نفر بعضے نردبانہا نہادہ و برخے بطنابہا دست زدہ بقلعہ بر آمدند و از دیوار حصار خود را بپایان انداختہ دروازۂ قلعہ را کہ دران سمت بود کشودند و اسپان در آوردہ سوار شدند و سپاہیان دیگر از راہ دروازۂ در آمد خبر بصاحب سورچل کہ ملوخان مندو والی بود و لقب قادر شاہی داشت رسید خود را بر اسپ گرفتہ تاختہ تاختہ پیش سلطان آمد سلطان ہنوز در خواب بود از آواز قادر شاہ بیدار شدہ درمیان خواب و بیداری رو بگریز نہاد و با سہ چہارے بیرون شتافت و در اثنای راہ بھوپت رائے ولد سلہدی کہ از جملہ مجلسیان او بود با مقدار بیست سوار از عقب آمدہ ملحق شد و چون بدروازۂ سر میدان رسیدند از سپاہیان نصرت قرین قریب بہ دویست سوار روبروے آمدند سلطان خود اول برایشان تاخت و چندے دیگر متعاقب او تاختند آخر فوج شگافتہ با ملوخان و یک ملازم دیگر بدر رفت و بقلعۂ سونگیر آمد و اسپان را طنابہا بستہ پایان فرستاد و خود نیز بہزار تعب فرود آمدہ راہ گجرات گرفت و در نواحی قلعہ قاسم حسین خان ایستادہ بود بوری نام او بکے کہ از نوکر سلطان گریختہ ملازم قاسم حسین خان شدہ بود سلطان را شناخت و بخان گفت خان از کہنہ عملگی شنیدہ را ناشنیدہ انگاشت تا آنکہ سلطان نیم جانے بسلامت بر دو تا

رسیدن بقلعه جاپانیر هزار و پانصد کس آمده بسلطان پیوستند چون بقلعه رسیدند از خزائن
نفائس آنجا انچه توانستند به بندر دیب فرستاد چون باینجا رسیدند که از آغاز این فتح
سعادت انجام گفتن چاره نیست چون بهادران نصرت پیشه اینچنین نیز دستی نموده
بالای قلعه شدو رفتند و اینچنین کارنامه جلادت نمودند دران سحر خبر مشخص بیرون
نیامد چون دو ساعت از روز گذشت خبر درآمدن جنود اقبال در درون قلعه شدو
و مفتوح شدن آن بموقف عرض حضرت جهانبانی رسید آنحضرت سوار دولت شده
متوجه قلعه گشتند و از دروازهٔ دهلی در آمدند صدر خان همچنان با تمام مردم خود خود بر
در خانه ایستاده جنگ می کرد هرچند زخمی شده بود پای ثبات محکم داشت آخر مردم
اعیان عنانش گرفته بجانب سونکر بردند کس بسیار بهمراهی او شتافته آنجا متحصن
شد و سلطان عالم نیز آنجا رفت سپاه ظفر قرین سه روز نهب و تاراج منازل مخالفان
کرد بعد ازان حکم بر منع یغماگران شرف نفاذ یافت و معتمدان را پیش صدر خان و
سلطان عالم فرستادند این کاردانا بنصائح گرامی دلهای ایشان را اطمینان بخشیدند
و پس از درازی گفت و شنود و کوتهی سخن آن متحصنان را امان داده بملازمت آوردند
و چون از سلطان عالم چند مرتبه فتنه و فساد سرزده بود او را پی کرده رها کردند و اشفاق
خسروانه دربارهٔ صدر خان بظهور آمد و بعد سه روز ازین فتح پایان آمده باده هزار سوار
کارطلب بطریق ایلغار متوجه گجرات شدند و حکم شد که اردوی معلی منزل بمنزل متعاقب
می آمده باشد چون عساکر فیروزی ماثر بچانپانیر نزدیک شد بجانب دروازه هیلی قریب
بحوض عمادالملک که سه کروه دورهٔ اوست ایستاده افواج ترتیب دادند چون خبر
بسلطان بهادر رسید قلعه را مضبوط ساخته از دروازهٔ دیگر که بجانب شکر تلاو است
بیرون آمده بجانب کمبایت فرار نمود و در شهر باشارت او آتش در گرفت حضرت جهانبانی
بشهر نزول اقبال کرده حکم فرمودند که آتشها را بآب رحمت فرونشانند و میر هندو بیگ
و جمعی دیگر را در حدود چانپانیر گذاشته و مقدار هزار سوار بخود همراه گرفته بجانب سلطان
بهادر ایلغار فرمودند سلطان بکمبایت رسیده بجانب دیب شتافت و صد غراب جنگی که

بخیال فرنگ ساخته بود آتش زد که مبادا عساکر عالیه سوار شده تعاقب نمایند و آخر همان روز که او بدیب رفت حضرت جهانبانی بکمبایت نزول اجلال فرمودند و ساحل دریای شور مخیم اقبال شده از انجا جمعی را بتعاقب سلطان بهادر از کمبایت روانه ساختند سلطان چون بدیب در آمد بهادران نصرت قرین از نزدیکی دیب بغنایم فراوان باز گشته بکمبایت آمدند و بتائیدات آسمانی در سال نهصد و چهل و دو فتح منده و گجرات روی نمود و آنرا که با خدای باز گشت ست و معیار آن نیت درست هر آئینه مقصود او در کنار او نهند و در غرهٔ شعبان این سال میرزا کامران از لاهور بقندهار رفت و بسام میرزا برادر شاه طهماسپ صفوی جنگ عظیم کرده فتح نمود و مجمل این سرگذشت آنکه سام میرزا با جمعی کثیر از قزلباشیه بقندهار آمده قندهار را خواجه کلان بیگ استحکام داده بود تا هشت ماه نگاه داشت درین اثنا میرزا کامران با ستعداد تمام از لاهور نهضت نمود و میان میرزا کامران و سام میرزا جنگ عظیم در پیوست و اغزیوار خان را که از امرای کلان قزلباشیه و اتالیق میرزا بود در جنگ دستگیر کرده بقتل رسانید و بسیاری از لشکر قزلباش سر بصحرای عدم نهادند میرزا کامران منظفر و منصور معاودت نموده بحدود لاهور رسید شورش میرزا محمد زمان برطرف شد و شرح این داستان اقبال برسم اجمال آنکه بیشتر گذارش یافته بود محمد زمان میرزا بعد از شکست یافتن سلطان بهادر بداعیه فتنه انگیزی بصوب لاهور شتافت چون مشارٌ الیه بحدود سند آمد شاه حسین ولد شاه بیگ از عون والی سند در پیش خود جای نداده رهنمونی لاهور کرد که میرزا کامران متوجه قندهار شده است و ملکی چنین معمور خالی ست آنجا باید شتافت میرزای بخت برگشته عرصه را خالی خیال نموده بلاهور آمده محاصره نمود درین اثنا میرزا کامران بنواحی لاهور آمده کوس سطوت زد میرزا محمد زمان سراسیمه وار چارهٔ خود غیر ازانکه باز بگجرات رود ندید محروم مخذول برگشته باز بان دیار رفت و درین سال میرزا حیدر گورگان از کاشغر راه بدخشان سرکرده میرزا کامران را در لاهور دریافت در بهار دیگر شاه طهماسپ خود بحدود قندهار آمدند و خواجه کلان بیگ جمیع کارخانها را از توشک خانه و غیرها را بآئین مناسب ترتیب داده مقابلیه

قلعه و کارخانها را پیش شاه فرستاد و گفت سامان قلعه داری ندارم و توانائی نبرد نیست و آمده دیدن در آئین نمک شناسی و در ملت حفظ حقوق صاحبی و نوکری روانی ناچار خانه آراستن و بهمان سپردن خود را کنار داشتن مناسب می داند و خود براه تته و آنج بلاهور آمد و میرزا کامران بیک ماه کورنش نداد که چرا این قدر نتوانستی نگاهداشت که من خود را می رساندم و بعد از سه گذشت بسیار میرزا کامران سرانجام نموده بار دوم یورش قندهار نموده متوجه شد میرزا حیدر را بجهت سربراهی مهمات لاهور گذاشت شاه طهماسپ پیشتر از توجه میرزا بداغ خان قجار را که از امرای بزرگ بود. بحکومت قندهار گذاشته رفته بودند میرزا کامران آمده قندهار را محاصره نمود بداغ خان امان طلبیده رفت و میرزا قندهار را متصرف شده واستحکام داده بلاهور مراجعت نمود سخن کجا بود بکجا کشید همان بهتر که ازین دست بازو داشته بسررشته مقصود بپیوندم. القصه چون حضرت جهانبانی بمردم کم. بحدود کبایت نزول اجلال فرموده بودند ملک احمد لاد ورکن داود که از اعیان سلطان بهادر بودند و نزدیک کولی داره بسر می بردند بکولیان و کوران آن سرزمین قرار دادند که با موکب حضرت جهانبانی بمردم کم رسیده اند فرصت غنیمت دانسته شبخون باید آورد و باین قرار مستعد شده اند و از آثار بیداری اقبال آنکه پیرزنے ازین معنی خبردار شده. بحوالی سراپردهٔ پادشاهی رسانید و بایکے از نزدیکان درگاه گفت که حرفے ضروریست می خواهم بے واسطه بموقف عرض رسانم چون مبالغه از حد متجاوز می کند و آثار راستی از پیشانی حال او ظاهر بود رخصت باریافته قرارداد شبخون را بعرض رسانید آنحضرت فرمودند که این دولت خواهی از کجا ترا بخاطر رسید و گفت پسر من در یکے از ملازمان رکاب دولت است خواستم که بجایزهٔ این دولت خواهی او را از بند استخلاص نمایم و اگر دروغ گفته باشم مرا با پسر سیاست فرمایند حسب الحکم پسر او را پیدا ساختند و بر هردو موکل گذاشتند از روے احتیاط سپاه نصرت قرین را آماده ساخته خود را بکناره کشیدند نزدیک سحر بیکبار پنج شش هزار بهیل و کوار بر سراپرده های دولت ریختند و حضرت جهانبانی با سپاه دولت قرین خود را بر سر تلی کشیده بودند

گواران آمده بتاراج اردو پرداختند و اکثر کتب نفیسه که مصاحبان معنوی بودند و پیوسته با خود داشتندی تلف شد از انجمله تیمور نامه بود بخط ملا سلطان علی و تصویر استاد بهزاد و اکنون در کتابخانهٔ حضرت شاهنشاهی موجود ست القصه در اندک فرصتی صبح سلامت از مطلع اقبال دمید و بهادران جلادت آیین رو برین بے اعتدالان آورده بشبیه تیر همه آن بے دولتان سیه بخت را منهزم و متفرق گردانیدند و آن پیرزن سفید روئی یافت و بکام خود رسید و بسطوت غضب پادشاهی و صولت قهر جباری بجوش آمده حکم غارت کردن و سوختن بکنایت نافذ گشت و بعد ازان قطع نظر از تعاقب سلطان بهادر نموده بجانپانیر مراجعت موکب عالی شد و تا چهار ماه آن قلعه را محاصره داشتند و اختیار خان که از قاضی زاده هائے قصبه نرباد بود که از قصبات آن ولایت است و برشد و کاردانی از معتمدان سلطان شده بود در لوازم نگاهداشت قلعه سعی بلیغ بجا آورد و با این همه محافظت و احتیاط گاه گاه از درهای کوه که از کثرت درخت و انبوهی خارزار گذر پیاده بصعوبت میسر بود چه جای سوار بعضے از هیزم کشان کوه نورد بمصلحت منافع خود منفذی پیدا کرده از قسم غله و روغن بقصد گران فروختن در پای قلعه می بردند و مردم قلعه طنابها فرو هشته زر پایان می فرستادند و متاع بالا می کشیدند چون مدت محاصره بدور دراز کشید روزے حضرت جهانبانی سیر اطراف قلعه خود بدولت و اقبال می فرمودند و محلیکه جای در آمد عساکر ممکن باشد می جستند یک مرتبه از طرف هالول که باغستان بود سیر کنان بیشتر رفتند جمعے که غله و روغن فروخته از میان جنگل بر آمده بودند بنظر اشرف در آمدند حکم شد که تحقیق کنند که این جماعه چکاره اند گفتند هیزم کشیم چون از اسباب هیزم کشی از تبر و تیشه همراه نداشتند سخن ایشان مقرون بصدق نگشت حکم اشرف شد که تا براستی سخن نگویند از سیاست نجات نیابند بناچار اقرار کردند که حال اینست حکم شد که پیش باشند و آن جایگاه را بنمایند چون نظر فرمودند دیدند که شصت هفتاد گز بلند نیست در نهایت همواری که بر آمدن بران در کمال دشوار نیست بحکم عالی میخهای آهنی هفتاد هشتاد حاضر ساختند و بفاصله یک

گزچپ دراست در دیوار کوه فرو کوفتند و جوانان بهادر حکم یافتند که برین معرج مردانگی برآیند سی ونفر برآمده بودند که بنفس نفیس خود خواستند که برایند بیرام خان بموقف عرض رسانید که این مقدار توقف شود که مردم از میان راه بالا تر روند آنگاه خود متوجه شوند این گفت و خود پیش شد و از عقب بیرام خان حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال صعود فرمودند و آنحضرت چهل دیگم بودند خود ایستاده قریب سی صد جوانان را ازین سلم فولادی بسلامت بالا گرفتند و حکم شد که لشکر نصرت پیوند که بطور جها تعین یافته بود بقلعه حمله کنند مردم درون غافل ازین واقعه بجنگ مردم بیرون رو نهاده سر از کنگرهای حصار فرو می داشتند که ناگاه این سی صد جوان از عقب آمده بشبیبه تیر اهل قلعه را بے پا ساخته ساختند و از آگاه شدن آنکه حضرت جهانبانی خود بذات اقدس بر مدارج فتح بدولت و اقبال متصاعد گشته اند مخالفان نیزه راے هریک بسوراخ فرو رفتند و نقارهٔ فتح بلند آوازه شد و اختیار خان از جای که بود بالاتر بر سر کوهچه که آنرا مولیه گویند برآمده متحصن شد روز دیگر امان داده اورا طلب فرمودند او باوجود دانش و سربراهی مهمات سلطنت از علوم حکمت خصوصاً هندسه و هیات نصیبهٔ تمام داشت و از شعر و معما نیز بهره مند بود در مجلس عالی برخصت نشستن در جمیع مجلسیان دانشور سرفراز شد و بعواطف خسروانه امتیاز یافت و داخل مقربان عتبهٔ سلطنت شد و یکے از فضلا تاریخ این اول هفته ماه صفر یافته است و چون ولایت گجرات تا آب مهندری در تصرف اولیای دولت درآمد و از آن طرف در عمل هیچکس نبود رعایای آن حدود بسلطان بهادر عرضداشت نوشتند که محصول ولایت رسیده و عاملی که بمراسم تحصیل قیام نماید چاره نیست اگر کسے تعین شود رعایا از عهدهٔ اداے مال بیرون آیند سلطان بهریک از ملازمان خود که ازین مقوله حرف می زد همه را خاموش می یافت عماد الملک قدم جرات پیش نهاده استدعاے این خدمت نمود بدین موجب که بمقتضاے برآمد کار از ولایت هرجا هرقدر که بهرکس دهد باز پرس آن نباشد عماد الملک با دو لیست سوار متوجه احمد آباد شد در راه بهر دمی که می داشت مواجب چند نوشته می داد چون باحمد آباد

رسیده ده هزار سوار برو گرد آمد هر که دو اسپ داشت یک لک گجراتی باو می داد
در اندک فرصتے سی هزار کس فراهم آورد مجاهد خان حاکم جونه که باده هزار سوار آمده
باو پیوست و دران ایام حضرت جهانبانی بجهت فتح قلعه چانپانیر و بدست افتادن
اسباب و اموال فراوان به بزم خسروانه اشتغال می داشتند و پیوسته برلب
حوض دو رویه به جشنهاے پادشاهانه و بزمهاے رنگین ترتیب می یافت و از
جلایل شرایط فرماندهی آنست که خدمتگاران خاص و ملازمان قرب را ضابطه
چند قرار دهند و در هر گروهے یکے از خرد منشان احتیاط اندیش تعین فرمایند تا هوا
نشست و برخاست و مانده بود و آمد و رفت این گروه خبردار بوده از صحبت بد
که پدر و مادر اندیشهاے تباه است نگاهبانی نماید علی الخصوص وقتیکه خدیو زمان
را کثرت مشاغل پردهٔ بجزئیات امور کشیده باشد و باید که اکتفا نه فرموده منهیان
راست گفتار درست کردار تعین نمایند تا همواره از حقیقت احوال و مغز مقاصد
این جماعه بمسامع اقبال می رسانیده باشد و اگر نه بسیاری از تنگ حوصلگان را بواسطه
دوام ملازمت سطوت پادشاهی کمتر ملحوظ باشد و باده بتقریب از هوش برده در پانغر
خسروان ابدے اندازد و فسادهای عظیم ازین بدمستی روے نماید چنانچه درین ولا
سانح شد شرحش آنکه در خلال احوال که شادمانی فتوحات غیبی بزم آراے دولت
روز افزون بود چندے از کم حوصلگان ناقص نهاد که بحسب سرنوشت داخل
باریافتگان حواشی مجلس عالی شده بودند از کتاب دار و سلحدار و دوات دار و امثال
آن اتفاق نموده بیاغستان هالول که بوی گلهایش سوداے جنون را تازه سازد و
هواے دلکشایش خون خفته را بجوش آرد رفته بزم صراحی و جام ترتیب دادند و در
عالم سرخوشی که رخت عقل و هوش را بیغما داده بودند کتاب ظفرنامه درمیان داشته
مبادی احوال نصرت قرین حضرت صاحبقرانی می خواندند که آنحضرت در آغاز بهار
دولت از مخلصان جانسپار چهل کس همراه داشتند روزے از هر یکے دو تیر فرا گرفته
دیکجا بسته بهر یکے دادند که بشکنند هر چند به سرزانو نهاده زور آوردند فائده نه کرد چون

آن تیرہا از ہم کشیدہ بہر یک دو دو تیر دادند ہر کدام تیرہا شکست آنحضرت فرمودند کہ
ما چہل ہم اگر مثل این دستہ تیر یکدل باشیم بہر جا کہ متوجہ شویم ظفر ملازم ما باشد باین
اندیشۂ درست و خیال بلند کمر ہمت چست کردہ متوجہ ملک گیری شدہ بودند آن
بے خبران بے خرد این سرگذشت را شنیدہ خیال نہ کردند کہ ہر یکے ازان چہل تن لشکرے
بود از تایید آسمانی قیاس بر محض صورت نمودہ در اندیشۂ تباہ افتادند و خودہا را چون
شمردند چہار صد بشما آمدند از عالم دیوانگی و بیہوشی مضمون اتفاق را در عدد چہار صد
اقوی یافتہ داعیۂ گرفتن دکن را بخود مصمم ساختہ دران بدمستی ساحت فراز و نشیب راہ
اجل پیمودن گرفتند روز دیگر ہر چند از نزدیکان دور نشان جستند اثری و علامتی
نیافتند عاقبت بے بر خیال فاسد ایشان بردہ بقصد گرفتن ایشان ہزار کس تعین
فرمودند در اندک زمانے آن بخت برگشتہای اجل رسیدہ را دست و گردن بستہ بدرگاہ
والا آوردند روز سہ شنبہ بود کہ آنحضرت جامہای سرخ بہرامی در بر کردہ بر کرسی قہر
و غضب نشستند روز مرۂ گناہگاران را گروہ گروہ می آوردند و در حق ہر طائفۂ
فراخور رقم تقدیر و مقتضاے کمال عدالت حکم می فرمودند بعضی را دست بستہ
پامال فیلان کوہ پیکر ساختند برخی را کہ سر از خط ادب بیرون بردہ بودند بر داشتن
بار سر از اختصاص دادند و جماعہ کہ دست از پا نشناختہ بخیال فاسد دست زدہ بیدست
و پا گشتند و فرقۂ کہ از خود بینی گوش بر اوامر پادشاہی ندادہ بودند گوش و بینی
را جا نیافتند و طائفہ کہ سر انگشت عزیمت بر حرف خطا نہادہ بودند نقش
انگشت در مشت ندیدند بعد از اختتام این قضایا و احکام وقت شام در رسید امام
کہ از سادگی بود در رکعت اول سورۂ الم تر کیف خواند بعد از فراغ سلام حکم گردن
انتقام بنفاذ پیوست کہ امام را تہ فیل اندازند کہ او عمداً سورہ فیل را بکنایتہ خواندہ
و این عدالت بظلم فرود آورد فال بد زدہ است مولانا محمد بر علی عرضہ داشت نمود کہ
این امام معنی قرآن نمی داند اما چون سورۂ آتش غضب زبانہ کشیدہ بود غیر از خطاب
عتاب در جواب نشنید بعد از زمانے چون پرتو سادہ لوحی امام بر حاشیۂ ضمیر قدسی

تافت و اشتغال نائرہ غضب تسکین پذیرفت تاسف عظیم فرمودہ تمام شب را برقت و بکا گذرانیدند و بعد انصرام این امور تردی بیگ خان را در جا نپانیر گذاشتہ رایات نصرت را متوجہ احمدآباد ساختند و برلب آب مہندری نزول اجلال فرمودند و عماد الملک نیز دلیری کردہ پیش آمد بہر یک کوچ موکب معلیٰ او نیز کوچ می کرد میان قصبہ نریاد محمود آباد با میرزا عسکری کہ ہراول بود و چند منزل پیشتر می آمد روبرو شدہ جنگ عظیم در پیوست و شکست بر میرزا افتادہ بود کہ یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان و ہندو بیگ با جمعے کثیر رسیدند و علم دولت را افراشتہ طنطنہ وصول کوکبۂ عظمت بادشاہی بگوش مخالفان رسانیدند کہ اینک موکب عالی رسید این سخن گفتن و صدا بگوش اعدا رسیدن و فتح یادگار ناصر میرزا و شکست مخالفان معًا روے نمود یادگار ناصر میرزا چون از ہمہ پیش بود جنگ بر سر او آمد از جانب مخالفان عالم خان لودی و چندے دیگر تردد نمایان کردند تا عماد الملک نیم جانی بسلامت بدر برد درویش محمد قراشیر پدر شجاعت خان دران جنگ بشہادت رسید درین اثنا سطوع رایات پادشاہی و فتح بر فتح روی نمود دران ہنگام کہ موکب مقدس آنحضرت رسید کہ از سہ ہزار بیشتر و از چار ہزار کمتر از مردم مخالف کشتہ افتادہ بودند از خداوند خان پرسیدند کہ دیگر احتمال جنگماندہ است یا نی او جواب داد کہ اگر آن غلام مبروص یعنی عماد الملک خود درین جنگ بودہ جنگ آخر شد و اگر او خود نبودہ است ظاہرا یک حرکت مذبوح دیگر محتمل است بتحقیق این معنی مردم متعین شدند دو کس زخمی کہ درمیان کشتہا نیم کشتہ بودند از ایشان بوضوح پیوست کہ این جنگ بسرکردگی عماد الملک بود روز دیگر موکب والا شکوہ کوچ کردہ پیشتر نزول اجلال فرمود و میرزا عسکری با عساکر دولت ہمچنان پیش پیش میرفت و چون این طرف حوض کانکریہ مخیم اقبال شد میرزا عسکری بعرض رسانید کہ اگر تمام اُردو بشہر در آید بعموم خلایق آزار خواہد رسید حکم شد کہ یساولان بر سر ہر دروازہ شہر باشند و غیر از میرزا عسکری و مردم او ہیچکس دیگر را بدرون بگذارند و چون بسعادت کوچ فرمودہ در حوالی سرکیچ کہ معمورہ ایست دلکش نزول اجلال فرمودند روز سوم

با مخصوصان بساط عزت بشهر برآمدند و بعد ازان در تنسیق مهمات گجرات توجه مبذول داشته سرانجام شایسته دادند و هندو بیگ را با جمع کثیر گذاشتند که بهرجا احتیاج کمک شود خود را بانجا رسانند و بن را بمیرزا یادگار ناصر عنایت فرمودند قاسم حسین سلطان را بروج و نوساری و بندر سورت عنایت فرمودند و دوست بیگ ایشک آقا بکمبایت و برووده یافت و محمود آباد بمیر بوجکه بهادر اختصاص گرفت و چون انتظام مهام گجرات صورت بست بدولت و اقبال متوجه بندر دیپ شدند در دقتیکه موکب عالی از مندو که درسی کروهی احمد آباد دست گذشته بود عرائض دولت خواهان از دار الخلافة آگره رسید که چون رایات عالی از پایهٔ سریر خلافت مصیر بسیار دور شده متمردان حدود سر ببغی و تمرد برداشته دست افساد کشاده اند و از مالوه نیز مسرعان آمدند که سکندر خان و ملو خان خروج کرده بر سر مهتر زنبور جاگیردار سرکار هندیه آمدند و او اموال خود را گیرانده با وجین آمد و جمیع سپاهیان که درین صوب جابجا تعیین بودند در اُجین فراهم آمدند و ارباب فتنه بجمعیتے فراوان شهر را محاصره نمودند و درویش علی کتابدار حاکم اجین بزخم بندوق درگذشت و باقی متحصنان قلعه امان طلبیده دیدند رای گیتی نمای بران قرار گرفت که مراجعت فرموده چندگاه در مالوه بوده مندو را مستقر اورنگ اقبال کردند تاهم ملک مالوه از اهل فساد که در حدود مستقر سلطنت اشتغال یافته منطفی شود بنا بر آن گجرات را بمیرزا عسکری و گروهے از امرا سپرده عنان مغاودت معطوف داشته بکمبایت نزول فرمودند و ازانجا به برووده بروج و ازانجا بجانب سورت تصریف عتبهٔ اعتهٔ اقبال نموده ازان راه بسیر اسیر و برهان پور توجه فرمودند و هفت روز در برهان پور توقف نموده ازانجا کوچ فرمودند و از پهلوے قلعه اسیر گذشته مندو را مخیم فتح و اقبال ساختند و فتنه اندوزان بمحض صیت معاودت رایات اقبال پریشان شده هر یکے بگوشه خزیده و آن حضرت را آب و هوای ولایت مالوه مطبوع مزاج اقدس افتاد و اکثر ملازمان رکاب دولت را جاگیر دران ولایت فرمودند و درهاے کامراني

دکام بخشی بر روے روزگار گشودند ✢ ✢

گذاشتن میرزا عسکری گجرات را بخیال فاسد

بزرگی که قدر دولت و نعمت نشناخته راه ناسپاسی سپرد هر آئینه بدست خود تیشه برپای خود زند و بزور خود در هاویهٔ هلاک افتد و مصداق این مقال احوال میرزا عسکری و امراے گجرات ست که از تنگ حوصلگی باندک کامیابی اندیشها بخود راه دادند و از زیست ناشایسته اول گرد خلاف در یکدیگر پدید آوردند و غبار نفاق ساحت احوال ایشان را تیره گردانید چنانچه قریب سه ماه گذشته بود که مخالفان گرد فتنه انگیختند خان جهان شیرازی و رومی خان که صفر نام داشت و قلعهٔ صورت بنا کردهٔ اوست با یکدیگر اتفاق نمودند ولایت نوساری را که در تصرف عبدالله خان خویش قاسم حسین خان اوزبک بود برآوردند و عبدالله خان آن نواحی را گذاشته ببروج آمد و مقارن این حال بندر سورت نیز گرفتند خان جهان از راه خشکی روانه بروج شد و رومی خان از راه دریا بر غرابهاے جنگی سوار شده با توپ و تفنگ ببروج آمد قاسم حسین خان دست و پا گم کرده بجانپانیر شتافت و از انجا باحمد آباد پیش میرزا عسکری و هندو بیگ آمد که کمک گیرد و سید اسحاق که از سلطان بهادر خطاب شتابخانی داشت کمبایت را بتصرف درآورد و یادگار ناصر میرزا بطلب عسکری میرزا از پتن باحمد آباد رفت و دریاخان و محافظ خان از رایسین برآمده پیش سلطان به دیپ می رفتند پتن را خالی یافته متصرف گشتند و از کمال بے اتفاقی و بے تدبیری حال بآنجا رسید که غضنفر نامی از نوکران یادگار ناصر میرزا با سی صد سوار جدا شده پیش سلطان بهادر متوجه احمد آباد گشت و بزودی نزدیک سرکیج فرود آمد عسکری میرزا و یادگار ناصر میرزا و هندو بیگ و قاسم حسین خان نزدیک یه بیست هزار سوار عقب اسادل روبروی سلطان فرود آمدند

تا سه شبانه روز مقابله داشتند و از انجا که نه با حضرت جهانبانی اخلاص درست داشتند
و نه سودای پاک از بتهٔ رائی و اندیشهٔ نادرست جنگ ناکرده بجانب جانپانیر روان شدند
و انواع خسران روی داد نمک خوردن و کاسه بر سر خوان شکستن و در محل تقدیم شکر
عرصهٔ تقصیر و ساحت کم خدمتی پیمودن ظاهرست که چنین روز نشانند سبحان الله گرفتم که
دل اخلاص گزین که گوهریست بی بها و در خراب آباد دنیا کم بدست افتد نداشتند نقد
معامله دانی و سوداگری که رائج این چار بازارست چرا از دست داده بودند القصه سلطان
بهادر که هزار گونه اندیشه‌مندی داشت دلیر گشته متعاقب روان شد سید مبارک بخاری
هراول سلطان بود نزدیک بلشکر بادشاهی رسید چنداول یادگار ناصر میرزا بود برگشته
جنگ مردانه کرد و بسیاری از هراول سلطان را بقتل رسانید و بدست میرزا زخمی رسید
غنیم بمحمود آباد ایستاد و میرزا مراجعت کرده بلشکر ملحق شد و میرزا عسکری چون دل بای
داده بود از آب مهندری که پیش راه بود بی محابا گذشت و خیلی از سپاه رخت زندگانی
بسیل فنا دادند سلطان نیز تا آب مهندری آمد میرزا چون بجانپانیر رسید تردی بیگ
خان لوازم مهمانداری بجای آورده بمحل خود بازگشت روز دیگر میرزایان باندیشهٔ فاسد
به تردی بیگ خان پیغام فرستادند که ما پریشان آمده ایم و لشکر بدحالست از خزائن
قلعه پارهٔ برسم مساعدت برای ما بفرست که بلشکر بدهیم و اینجا نفس راست کرده بدفع خصم
مبادرت نمائیم و بمندو که معسکر والاست قاصد بشش روز می رسد عرایض می فرستیم
تردی بیگ قبول این معنی نکرد و میرزایان کنکاش گرفتن او نمودند که تمام خزاین را
متصرف شوند و سلطنت بنام میرزا عسکری مقرر شود اگر به بهادر دستی یابیم بهتر والا چون
حضرت جهانبانی راهوای مالوه آمده است و حدود دارالخلافت آگره خالیست بآن صوب
توجه کنیم تردی بیگ خان از قلعه فرود آمده بملازمت میرزایان می رفت که در اثنای
راه این خبر باو رسید برگشته بقلعه شتافت و کس پیش میرزایان فرستاد که بودن شمایان
اینجا مناسب نیست میرزایان پیغام دادند که ما می رویم تو بیا تا وداع کرده بعضی سخنان
گفته روان شویم او بر منصوبهٔ ایشان اطلاع داشت جواب آنچنان بایست داد و صباح

آن توپ انداخت میرزایان بخیال فاسد از انجا کوچ کرده از راه گهاٹ کرجی بطرف دار الخلافته آگره روان شدند و تا لشکر فیروزی مندور حدود جانپانیر بود سلطان از آب مهندری که پانزده کروهی جانپانیرست نگذشت و چون برگشتن میرزایان و رفتن ایشان بصوب آگره شنید و بر خیالات واهیهٔ ایشان مطلع شد از آب گذشته بر سر جانپانیر آمد و تردی بیگ خان باوجود محکمی قلعه و سرانجام لوازم قلعه داری قلعه را گذاشته راه سلامت پیش گرفت در مندو بشرف بساط بوس مستعد گشت و صورت ارادهای ناصواب میرزایان بعرض اقدس رسانید حضرت جهانبانی بملاحظه آنکه میرزایان بے اعتدالی نموده بدار الخلافته پیشتر نروند از راه چیتور بالغا نهضت فرموده و از اتفاقات حسنه آنکه درمیان راه در نواحی چیتور بهم رسیدند میرزایان بیچاره شده بدولت ملازمت مشرف شدند و آنحضرت بمقتضائے عطوفت ذاتی و عفو جبلی اعمال ناپسندیدهٔ ایشان را منظور نداشته ولطف عمیم را عذر خواه گناه ایشان ساخته اصلا بر رو نیاوردند و فیض احسان را ضمیمهٔ عفو گردانیده بعنایات خسروانه امتیاز بخشیدند و یکے از ناسازگاریهاے زمانه که باعث توجه موکب عالی حضرت جهانبانی ازین دیار بحدود آگره شد آن بود که محمد سلطان میرزا والغ میرزا ولد او که از شاهراه اطاعت انحراف نموده طریق بغی و طغیان مسلوک داشته بودند چنانچه سابقه گذارش یافت در بنولا بازار بےسعادتی ذاتی از کنج خمول بر آمده سر بشورش بر آوردند و هاناکه جمعے برای نابینا ساختن او تعین شدند شرائط احتیاط بتقدیم نرسانیده بودند و پرگنه بالگرام تاخته بقنوج رفتند و پسران خسرو کوکلتاش که در انجا بودند امان طلبیده قنوج را بآنها دادند میرزا هندال که در آگره بود بدفع این فتنه بر آمده در حدود بالگرام از آب گنگ گذشته هر دو لشکر بهم رسیدند و جنگ در پیوست چون رواج کار فتنه سازان حق ناشناس بشعله خس مانند در ساعت بوزیدن نسیم اقبال آن شعله فرو نشست و شمال فتح وزید و لشکر اقبال تعاقب نموده بارد و آمد و در آنجا الغ بیگ میرزا و پسران او جمع شده باز آماده پیکار شدند و

درین اثنا مژدهٔ وصول موکب عالی از گجرات بدار الخلافة آگره رسید مخالفان ادبار منش بار جنگ اقدام نموده شکست یافتند و میرزا هندال بفتح مراجعت نموده شرف استلام عتبهٔ والا دریافت و چون موکب والای حضرت جهانبانی باگره رسید بهوپال رای حاکم بیجاگر قلعه مندو را خالی یافته ویرانه در آمد و قادرشاه نیز بمندو متعاقب رسید و میران محمد فاروقی نیز از برهانپور آمد و سلطان بهادر قریب دو هفته درجاپانیر بوده باز بدیپ رفت چون بانظار سطوت و جلال حضرت جهانبانی و قهرمان اقبال این دودمان عالی دولت از و برگشته بود کارے که برای سود خود می اندیشید سرمایه زیان او می گشت چنانچه بعد از هزیمت از عساکر منصور و مشاهدهٔ صدمات جنود عظمت کسانرا با تحف وهدایا پیش ورزی فرنگ که از امرای بنادر بود فرستاده استدعای آمدن خود کرد درین اثنا که میرزا عسکری گجرات گذاشته رفت و سلطان بدیپ آمد ورزی با غرابهای و مردم جنگی از راه دریا به بندر دیپ در آمد و احوال معلوم او شد بخود اندیشید که چون درین سلطان از مدد ما مستغنی ست مبادا بعد از دیدن بعذر پیش آید خود را مریض وار نموده کسان پیش سلطان فرستاد که موجب طلب آمده ام چون صحتے رو دهد بخدمت میرسم سلطان از شاهراه احتیاط برون آمده در سوم رمضان نه صد و چهل و سه اواخر با معدودی بر اغراب سوار شده بپرسش ورزی رفت بمجرد تمارض او دریافت و از آمدن پشیمان شده فی الحال باز گشت فرنگیان بخود اندیشید که چون اینچنین صیدے در قید ما آمده اگر بناوری چند از و بگیریم بجاے خودست ورزی بر سر راه آمده اظهار نمود که این مقدار توقف نمایند که بعضے تحف به نظر در آید سلطان گفت از دنبال فرستند و این سخن گفته بزودی متوجه غراب خود شد قاضی فرنگ سر راه بر سلطان گرفته تحکم در توقف نمود سلطان از روے بے تحملے شمشیر کشیده او را از میان بدو نیم زد و از غراب ایشان بغراب خود جست غرابهاے فرنگ که دور دور ایستاده بودند نزدیک شده سلطان را گرد گرفتند و جنگ در پیوست سلطان و رومی خان خود را در آب انداختند و رومی خان را آشنائی از مردم فرنگ دستگیری کرده پیش خود کشید و سلطان غرقهٔ دریای فنا

شد و همراهیان سلطان نیز ضائع شدند و تاریخ این واقعه فرنگیان بهادر کُش
یافته اند و بعضی می گفتند سری برآورده بساحل نجات افتاد و بعد ازان در گجرات و
دکن هرچندگاه آوازهٔ ظهور او درمیان مردم می افتاد چنانچه یکبار در دکن شخصی
پیدا شده و نظام الملک قبول کرد که اوست و با او چوگان باخت و ازدحام بر
گرد او شد ازین هجوم نظام الملک ملاحظه نموده قصد او کرد و همان شب از سراپردهٔ
او غائب شد مردم جزم کردند که نظام الملک او را ضائع ساخت روزی میرابوتراب
که از اکابر گجرات ست نقل کرد که ملّا قطب الدین شیرازی که نسبت استادی بسلطان
بهادر داشت دران ایام در دکن بود بقسم می گفت که بیقین سلطان بهادر بود بعضی
سخنان که درمیان من و او گذشته بود غیر او کس نمی دانست مذکور ساخته و نشانها
درست درآمد در وسعت آباد قدرت ایزدی وقوع امثال این امور محال نتوان گفت
باری چون سلطان آنروز بآب فرو رفت و منتسبان او بخاک نشستند محمدزمان
میرزا جامهٔ کبود بر مصیبت سلطان پوشیده در لباس رزاقی در خزائن گجرات بعضی را
بدست تصرف خود درآورد و بعضی بدست فرنگ درآمد و جزوی بغارت رفت
و خود را با مادر سلطان بهادر نسبت فرزندی درست کرده گاهی با فرنگان دعوی
خون سلطان ظاهر می ساخت و گاهی زرهای خطیر پنهان و پوشیده بدایشان
می فرستاد که تجویز خطبه بنام او کنند تا آنکه روزی چند در مسجد صفا خطبه بنام او
خواندند و مدتی بلوندی همانجاها بسر برد تا آنکه عمادالملک بر سر او لشکر آورده هزیمت
داد و از آنجا بیچاره و خجالت زده روی امید بآستان بوس حضرت جهانبانی آورد چنانچه
مجملی در جای خود گزارش یابد و از تفصیل این مقدمات که ذکر آن بتقریبات از تذییلات
مقصود و محسنات کلام ست در نوردیده شروع در اصل مقصود می نماید چون حضرت
جهانبانی جنت آشیانی بدارالخلافه آگره نزول اجلال فرمودند از اطراف و نواحی آن
بیباکان که سر تمرد برداشته گردن تنازع افراشته بودند در مقام اطاعت و انقیاد آمده
فرمان پذیر گشتند و باج و خراج را سرمایهٔ امن و امان خود ساختند اکناف ممالک

محروسه برفاهیت و استقامت آراسته گشت ✢ ✢

نهضت موکب حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر بنگاله و فتح آن ممالک و مراجعت بمستقر خلافت و انچه درین میان روی نمود

چون خاطر جهان آرا از مهمات این حدود پرداخت همت خسروانه بر سرانجام تجهیه یورش گجرات بود که باز عنان عزیمت بالصوب معطوف دارند و برخلاف سابق ممالک را بمردمی که از اوضاع ایشان صفت استقامت مملکت داری هویدا باشد و نبدل احوال و توسط اختلال بمبانی احوال ایشان راه نیابد بسپارند و خاطر اقدس را از استحکام این صوبه فارغ بال ساخته بمستقر خلافت جاه و جلال معاودت نمایند درین اثنا خبر خروج شیرخان و فتنه انگیزی او بحدود شرق بمسامع قدسی رسید. عزم تسخیر بنگاله که بر پیش گاه خاطر فیض مظاهر قبل از مهم گجرات چهره کشا بود و بجهت دواعی مذکور در پردهٔ توقف و تراخی جلوه داشت آن داعیه از سر نو تازه شد و حکم عالی باستعداد یورش بنگاله صادر گشت و قرار یافت که درین نهضت والا دفع شیرخان نموده تسخیر ممالک بنگاله فرمایند ✢

ذکر احوال شیرخان و این شیرخان از طبقهٔ افغانان سور بود نام قدیمش فرید ست ابن حسن ابن ابراهیم شیراخیل و ابن ابراهیم پیوسته سوداگری اسپ می کرد و در زمرهٔ سوداگران تعینی نداشت و در موضع شمله از اعمال نارنول متوطن بود پسرش جنش بقدر رشدی پیدا کرده از سوداگری بسپاه گری آمد مدتی در پیش رایمل جدرا یسال در بارے که اکنون در خدمت حضور حضرت شاهنشاهی شرف امتیاز دارد نوکری می کرد و از آنجا بموضع جونه از اعمال سهسرام پیش نصیرخان لوحانی که از امرای سکندر لودی بود رفته ملازم شد و بخدمت و بکاردانی خود را از همسران

گذرانید چون نصیر خان درگذشت پیش دولت خان برادر او کمر خدمت بسته از آنجا
در سلک ملازمان بہن که از امرائے بزرگ سلطان سکندر لودی بودند منسلک شد و
کار او قدرے پیش آمد اکثر سرانجام مہام بہ تدبیر او صورت می یافت و فرید پسر او
از زیاده سری و بدنهادی پدر خود را رنجانیده جدا شد و مدتے از نوکران تاج خان
لودی بود و چند گاه در اود ملازم قاسم حسین خان اوزبک شد و مدتے نوکر سلطان
جنید برلاس گشت روزی سلطان جنید برلاس بتقریبی او را باد و افغان دیگر که از
ملازمان او بودند بملازمت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی برده بود بمجرد آنکه نظر
جهان بین حضرت برو افتاد بر زبان مقدس گذشت که سلطان جنید چشمان این
افغان واشارت بفرید فرمودند دلالت بر شور و فتنه انگیزی می کند او را مقید باید
ساخت و آن دوی دیگر را نوازش فرمود فرید از نگاه حضرت گیتی ستانی اندیشه
بخود راه داده پیش از آنکه سلطان بمردم خود سپارد فرار نمود درین اثنا پدر او را اجل
رسید و اموال بدست او افتاد و در حدود سهسرام و جنگلستان جونه که پرگنه ایست
از رهتاس براهزنی و دزدی و مقدم کشی سر فتنه برافراشت و باندک زمانے بروباه
بازی و نادرستی خود را از سرهنگان روزگار گذرانید چنانچه سلطان بهادر گجراتی
بدست سوداگران امداد خرچ کرده او را پیش خود طلبیده او آنرا دست مایهٔ فساد
ساخته در رفتن بهانه آورد و در دست اندازی و تاخت و تاراج مواضع و قصبات
اهتمام نمود و در اندک فرصتے بسیاری از مردم رند و اوباش برو گرد آمدند درین
میان بهار که یکے از امرای لوحانی بود رخت زندگانی بربست و کسیکه سررشته
امارت را انتظام دهد نبود شیر خان باد باشان خود بایلغار خود را رسانید و مال
فراوان بدست آورد و از آنجا باز برگشته بجاے خود آمد و بر سراغ میرزا که
نزدیک سرد بود ناگهانی ریخت بحیله بر دازی برو غالب آمد و از آنجا برگشته
بنارس را تاخت و چون جمعیت مال و مردم بهم رسیده بود به پٹنه رفته آنحدود
را متصرف شد و در سوراج کنده که سرحد ملک حاکم بنگاله است با لشکر آنجا

جنگ کرده نصرت یافت وآن حدود را نیز بتصرّف درآورد وتا یک سال با نصیب شاه والی بنگاله جنگ وجدل می نمود و مدتے مدید محاصرۂ گور داشت واز غرائب تر آنکه شیرخان منجّمی ممتاز را شنید که راجه اوڈیسه دارد اورا طلب نمود که چون خیالهاے فاسد وداعیهاے باطل درسر داشت از کاراو آگاهی بخشد راجه اورا رخصت نه داد لیکن منجم نوشته فرستاد که تا یک سال ترا بر بنگاله دستی نیست ودر فلان تاریخ دست خواهی یافت وآنروز دریای گنگ یکساعت پایاب خواهد شد قضارا انچه نوشته بود همان طور بظهور آمد۔ شعر

شنیدم ز دانا که دانش بسیست ولیکن پراگنده با هر کسیست

ودرین ایام که رایات نصرت به فتح مالوه وتسخیر گجرات توجه فرمود فرصت را غنیمت دانسته زیاده سری را از اندازه گذراند اینست مجمل مبادی احوال شیرخان و خاتمۂ کار وخاتمت عاقبت در خلال احوال گرامی حضرت جهانبانی گذارش خواهد یافت تا ارباب فتنه و فساد را کارنامۂ عبرت گردد الحاصل چون یورش ممالک شرقیه در ضمیر جهان آرای حضرت جهانبانی نقش بست میرفقرعلی که از امراے کلان حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی بود بضبط دارالملک دهلی قرار یافت و حکومت دارالخلافه آگره را بعهدۂ اهتمام میر محمد بخشی که از معتمدان دولت بود تفویض شد ویادگار ناصر میرزا ابن عم آنحضرت بکالپی که جاگیر او بود رخصت یافت که دران حدود بوده انتظام بخش آن صوبه باشد و نورالدین محمد میرزا که گلرنگ بیگم همشیرۂ آنحضرت در حبالۂ نکاح او بود وعفت قباب عصمت نقاب سلیمه سلطان بیگم از سرادق صلب او بوجود آمده قنوج وآن نواحی بحراست او نامزد گشت و بالجمله آنحضرت سرانجام مهمات ملک فرموده با مخدرات تتق عصمت براهِ کشتی شرق رویه نهضت فرمودند میرزا عسکری و میرزا هندال همراه بودند واز امرا ابراهیم بیگ جابوق وجهانگیرقلی بیگ وخسرو بیگ کوکلتاش وتردی بیگ خان قوچ بیگ ودوست بیگ وپیک میرک وحاجی محمد بابا قشقه ویعقوب بیگ ونهال بیگ

ودوشن بیگ و مغل بیگ و جمعے کثیر از امرائے عالی قدر در رکاب نصرت اعتصام بودند
و از راه بحر و بر لشکر فیروزی اثر می رفت و آنحضرت خود گاہے بر کشتی نشستہ و گاہے
بر اسپ سوار شدہ بمشاغل ملکی و ضوابط ملک گیری پرداختہ عنان عزیمت بصوب
قلعہ چناده کہ شیرخان در آنجا بود معطوف داشتند و از انجا کہ میرزا محمد زمان از
سعادت بہرہ داشت چون موکب عالی نزدیکی چنار رسید گرد خجلت بہ جبین و عرق
حیا بر روے از گجرات رسیده شرف عتبہ بوسی دریافت و مجملی ازین واقعہ آنکہ
پیش ازانکہ میرزا از گجرات بیاید ہمشیرہ عزیزہ آنحضرت معصومہ سلطان بیگم کہ
کوچ میرزا باشد در آگرہ گناہ میرزا درخواست کردہ فرمان استمالت گرفتہ بود و
آنحضرت معصومہ سلطان بیگم کہ کوچ میرزا باشد در آگرہ گناہ میرزا درخواست کردہ
فرمان استمالت گرفتہ بود و آنحضرت از روی عواطف ذاتی رقم عفو بر جرائم او کشیدہ
کامیاب الطاف ساختہ طلب فرمودہ بودند و چون میرزا نزدیکی موکب معلیٰ رسید
جمعے از امرای معتبر را باستقبال فرستادند و چون مسافت یک روزہ درمیان ماند
میرزا عسکری و میرزا ہندال بموجب اشارت عالی رفتند و میرزا عسکری بموجب
حکم دست تسلیم تا سینہ و میرزا ہندال بدستور تسلیم دست بہ سر نہادہ دریافتند و
میرزا را از روے احترام باردوی معلیٰ آوردند و آن روز میرزا بموجب فرمان شاہی
بخیمہ خود فرود آمد و روز دیگر بدولت خانہ عالی آمدہ استلام بساط اقدس نمود
و بنوازشہاے خسروانہ سعادت افتخار یافت و دو مرتبہ در یک مجلس بخلعت خاصہ
و کمر شمشیر و اسپ سرفراز شد آری بدرگاہ خاصان ایزدی سیآت را بحسنات خریداری
کنند و بدیہا را در اعداد نیکوئی بشما آرند در کارخانہ کرم الٰہی چنیں مشیت رفتہ کہ
رحمت خاص او فرا فور عصیان می رسد ہرچند جرم و اثم بیشتر آرند عفو و کرم بیشتر یابند
و این صفت نسبت بسلاطین کہ ظل اللہ اند مناسب تر و مطابق تر ست کہ درگذشتن
از گناہان ضررے بسعت رحمت و فسحت دولت ایشان نمی رساند و نامرادی کہ
شرمندہ افعال ناشایستہ است او را از وبال عقوبت پروانہ نجات می بخشد ملخص

آنکه حضرت جهانبانی جنت آشیانی با وجود چنین عصیان بزرگ که بخشش را سزاوار نباشد باخلاق ربانی متخلق گشته در مکافات بدی به نیکوئی پیش آمدند والحمد لله که حضرت شاهنشاه زمان را این خصائل شایسته و این اخلاق سنجیده ملکه فطرت عالی وذاتی عنصر قدسی ست و در اجرای سیاسات چندان بملاحظه و تانی اند که هیچ بادشاه والا شکوه از دور آدم تا ایندم باین صفات کمال آراسته نگشته چنانچه درین شکرفنامه اندکی از بسیار گفته آید حق تعالی این نسبت را روز افزون گرداند و بنتائج این شیمه کریمه بر عمر و دولت آنحضرات برکات کرامت فرماید القصه چون شیرخان از طلوع رایات نصرت پرتو اطلاع یافت قطب خان پسر خود را با جمعی در قلعه چناده گذاشت و قلعه را استحکام داده بجانب بنگاله روان شد و آن ملک را بجنگ گرفت و مال بسیار بدست آورد چون موکب گیتی کشای حضرت جهانبانی جنت آشیانی بحدود چناره نزول اجلال فرمود رای عالم آرای بر تسخیر آن قلعه قرار گرفت و رومی خان که در فتح حصون حصین و قلاع سماوی ارتفاع یگانهٔ روزگار بود و بعد از فتح مندسور از سلطان بهادر جدا شده در سلک ملازمان درگاه انسلاک یافته بمنصب میرآتشی سربلندی داشت بر کشتیها ترتیب ساباط نمود و از قطعهاے بخته بر روی تخته آنچنان سطحه مرتب ساخت که خردمندان دقیقه شگاف و هنرمندان حکمت اساس در صنعت گری آن انگشت حیرت بدندان گرفتند و آنچنان نقبها بدیوار فرود برد که بآتش زدن آن منافذ زمین و زمان در لرزه آمد قطب خان پسر شیرخان از آنجا فرار نمود و سائر اہل قلعه امان طلبیده بر آمدند و قلعه بتصرف اولیای دولت در آمد و امان یافتها که قریب دو هزار کس بودند اگرچه حضرت جهانبانی قول رومی خان را معتبر داشته باد بخشیده بود اما هوید بیگ دولدی که از نزدیکان بساط عزت بتیول دستهاے ایشان فرمود که برید ند و آنچنان نمود که حکم بادشاهیست و اینچنین تحکمی از دست او بوجود آمد حضرت جهانبانی ملامت فرمودند رومی خان بعواطف شاهانه اختصاص یافت و اعتبار جاه او افزونی گرفت و قلعه را در جلدوی خدمت او مرحمت

فرمودند و در چند روز بحسب سرنوشت محسود روزگار شده مسموم از عالم رفت و چون
خاطر خطر ازین مهم فراغ یافت یورش بنگاله پیش نهاد همت والا شد نصیب شاه
والی بنگاله زخمی بدرگاه جهان پناه آمده از شیر خان استغاثه نمود این معنی ضمیمه
بواعث تسخیر بنگاله و علاوه دواعی توجه عالی گشت آنحضرت اورا بتفقدات خسروانه
مستظهر ساخته بانواع اشفاق خسروانی شرف امتیاز بخشیدند و چون این یورش
والا مصمم گشت جونپور و این حدود را ببیر هندو بیگ که از کبار امرا بود مکرمت فرمودند
و چناده به بیک میرک عنایت شد و سامان و سرانجام این دیار فرموده از راه بر و
بحر عساکر نصرت قرین در جنبش آمد و چون عرصه پٹنه مضرب خیام گردون قباب شد
دولت خواهان درگاه بموقف عرض رسانیدند که موسم باران رسیده است اگر آنحضرت
یورش بنگاله تا گذشتن این موسم موقوف دارند در آئین ملک گیری بروش فیروزی
یافتن بحصول مامول هر آئینه اقرب خواهد بود چه عبور سوار در بنگاله درین موسم
بغایت دشوار است و باعث ویرانی و تباهی سپاهی والی بنگاله نظر بر اغراض خود
بعرض اشرف رسانید که شیر خان در بنگاله خود را هنوز راست نکرده است بزودی
بر سر او رفتن باعث استیصال او بسهولت خواهد بود آنحضرت بجهت نگاه داشت
خاطر آن ستم رسیده و صورت معقولیت گنگش او حکم بر نهضت رایات جهانکشای فرمودند
در بهاگلپور لشکر را دو جا ساختند میرزا هندال را با پنج شش هزار کس از آب گذرانیدند
که ازان طرف آب می رفته باشند چون ساحت منگیر معسکر اقبال شد خبر آمد که جلال خان
پسر شیر خان که خود را بعد از پدر سلیم خان نام نهاده با خواص خان و برمزید و سرمست خان
و هیبت خان نیازی و بهار خان بمقدار پانزده هزار کس آمده قصبه گدهی که بمثابه
دروازهٔ بنگاله است مضبوط کرده آهنگ فتنه و فساد دارد و حقیقت معامله آنکه شیر خان
باستماع توجه رایات عالیات جنگ را بهیچ وجه تجویز قرار نداده راه جهارکند پیش گرفت
که چون موکب عالی به بنگاله در آید ازین راه به بهار و آنصوب رفته شورش افزاید و هم
اموال بنگاله را بمامنی رساند و جلال خان و جمعی را نزدیک گدهی گذاشته مقرر ساخت

که چون افواج گیتی کشای نزدیک رسد من بتیر پور برسم اینها بایلغار خود را بمن رسانند
واز اقدام بر دلیری متناقد باشند و حضرت جهانبانی از بهاگپور ابراهیم بیگ جابوق
و جهانگیر قلی بیگ و بیرم بیگ و نهال بیگ و روشن بیگ و کرک علی بیگ و بچکه بهادر
و جمعی کثیر نزدیک به پنج هزار کس تعیین فرمودند چون عساکر پادشاهی بنواحی کده‌هی
رسید جلال خان از سخن پدر بیرون رفته فوج بسته بر سر اردو آمد این مردم خود را
راست نکرده بودند که جنگ را باسلوب انتظام دهند و آداب ترتیب افواج قائم
سازند لشکر مخالف بسیار و این مردم بر سر استعداد و عزیمت جنگ و بیرام خان
چند مرتبه برگشته بر سپاه دشمن تاخت و روی سپاه را از هم گسلانید و چپقلشهای
دلیرانه کرد اما از کمک افواج قاهره بسبب بی ترتیبی کوتاهی شد و کارها بر حسب
دلخواه انتظام نیافت علی خان مهادنی و حیدر بخشی و چندی دیگر از اعیان دولت
پایه والای شهادت یافتند چون این خبر بمسامع قدسیه رسید آن حضرت خود بسرعت
نهضت فرمودند درین توجه کشتی بحر آراکه بجهت سواری خاصه بود در کهلگام غرق
شد و چون موکب پادشاهی نزدیک افغانان تیره روزگار رسید این سیه بختان
فرار نمودند آنحضرت میرزا هندال را که نزهت و بر میته باو نامزد شده بود بموجب
التماس او رخصت فرمودند که بجاگیر تازه خود رفته بسامان لایق ازان طرف
بنگاله درآید و حضرت جهانبانی ازانجا کوچ بکوچ متوجه بنگاله شدند و بتائیدات
الهی در سال نهصد و چهل و پنج فتح بنگاله شد و شیر خان با سایر افغانان خلاصه
خزینه بنگاله را گرفته از راه جهارکند بحدود رهتاس آمد و بروباه بازی رهتاس را
متصرف شد ✣ ✣

گرفتن شیر خان قلعه رهتاس را

و مجملی ازین سرگذشت آنکه چون بحدود رهتاس که قلعه ایست در غایت محکمی و نهایت استحکام رسید براجه چنتامن برهمن حاکم قلعه کسان فرستاده احسانهای قدیم او را بیاد داد و طرح یکجهتی انداخته التماس نمود که امروز مرا کار افتاده است میخواهم که مردمی بجای آری و اهل و عیال مرا و همراهان مرا در قلعه جای دهی و مرا رهین احسان خود سازی بصد زبان نیرنگ سازی و چاپلوسی راجهٔ ساده لوح بفریب آن شعبده باز قبول کرد این بیگانه ملک آشنائی ششصد دولی سرانجام داد و در هر دولی دو جوان مسلح را درآورد و باطراف دولی کنیزان را گماشت و باین حیله سپاهی را درآورده قلعه را گرفت و عیال خود و سپاهی را دران قلعه گذاشته دست فتنه دراز کرد و راه بنگاله مسدود ساخت و حضرت جهانبانی هوای بنگاله را خوش کرده بعیش و عشرت نشستند و عساکر اقبال ملکی معمور وسیع را دریافته اسباب بے پروائی را سرانجام دادند و درین هنگام میرزا هندال بموافقت اصحاب نفاق دار باب فتنه اندیشهای تباه بخود راه داده بے رخصت عالی در عین موسم باران متوجه دار الخلافة آگره شد هر چند مناشیر نصیحت فرستادند سود مند نیامد پس از روی چند در دار الخلافة آگره آمده اسباب شورش را ترتیب می داد و در خلوت خانه دماغ بے فرایزدی سودای سلطنت می پخت شیر خان وقت را غنیمت دانسته در فتنه و فساد کشود و آمده بنارس را محاصره کرد و باندک فرصتی بنارس را در تصرف خود آورد و میر فضلی حاکم آنجا را کشت و از انجا روانه جونپور شد جونپور را بابا بیگ جلایر پدر شاهم خان داشت که بعد از فوت سرهند و بیگ باو مکرمت فرموده بودند در قید ضبط درآورده در مقام استحکام آن شد یوسف بیگ پسر ابراهیم بیگ از اوده عزم بنگاله کرده می رفت آمده همراه شد بیوسطه اطراف و جوانب بغراولی می رفت و طلبگار نبرد و پیکار می بود جلال خان این خبر را شنوده بدو سه هزار کس

ایلغار کرده رسید و یوسف بیگ سپاهی لشکر را دیده مستعد جنگ شد و هر چند همراهان کثرت مخالفان و قلت خود را گفتند فائده نداشت و در نواحی جونپور مردانه شربت واپسین در کشید مخالفان روز دیگر آمده جونپور را قبل کردند و بابا بیگ جلایر در نگاهبانی داد مردانگی و کاروانی داد و حقیقت احوال بمیرزایان و امرا نوشت و عرایض متواتر نیز بدرگاه معلیٰ ارسال داشت میر فقر علی از دہلی بدار الخلافه آگره آمد و نصائح ارجمند بمیرزا ہندال بظهور آورد بعد از گفتگوی بسیار میرزا را از آگره بر آورده آن طرف آب گذرانید و محمد بخشی را بران داشت که انچه در وقت گنجد امداد میرزا نماید که بزودی بجونپور خود را رساند و از انجا میر فقر علی رخصت گرفته بحدود کالپی رفت که یادگار ناصر میرزا را مستعد لشکر سازد و در حدود دگر میرزایان باہم اتفاق کرده بیشتر روانه شدند و مقارن این حال خسرو بیگ کوکلتاش و حاجی محمد بابا قشقه و زاهد بیگ و میرزا نظر و جمعی دیگر از ناهنجاری و شور انگیزی از بنگاله فرار نموده بپیش میرزا نورالدین محمد که او را در قنوج گذاشته بودند آمدند و میرزا آمدن ایشان را بمیرزا ہندال نوشت و استدعای استمالت ایشان نمود میرزا ہندال نوشتهائی التفات مصحوب محمد غازی تغبائی که از معتمدان میرزا بود فرستاد و شرح آمدن امرا را بیادگار ناصر میرزا و میر فقر علی نیز نوشته روان ساخت و امرا خود پیش میرزا نورالدین محمد انتظار جواب بنده بکول که در مواجب زاهد بیگ بود آمدند فرستاده از راه خبر یافته نزد ایشان شتافت کوته اندیشان نمک بحرام زبان هزیان کشاده بصریح گفتند که ما دیگر روی بندگی بادشاه نداریم اگر شما چنانچه خیال کرده آید بنام خود خطبه می خوانید در ملازمت شما بوده خدمات شایسته بتقدیم می رسانیم و اگرنه بپیش میرزا کامران می رویم و آنجا کامروائی و دوستکامی در کنار ماست محمد غازی تغبائی آمده پیغام امرا بنهانی رسانید و گفت که یکی از دو کار ناچارست یا خطبه بنام خود باید خواند و امرا را طلب داشته نواخت یا بهانه امرا را گرفته مقید کرد میرزا ہندال که پیوسته سرش بسودای محال می خوار بدا این معنی را

از مغتنمات دانسته بوسیله مواعید لطف حرام نمکان عاقبت نااندیش را طلب داشته دلاسا نمود و خیال تباه را بیشتر استحکام داد و چون بنارس و جونپور و آن حدود مسامع علیه حضرت جهانبانی رسید و حقیقت ارادهٔ طغیان میرزا هندال معلوم شد شیخ پهول را که از اعیان مشایخ هند و مقرون جلایل عواطف بادشاهی بود از بنگاله رخصت فرمودند که بالغار خود را بدارالخلافه رساند و بمواعظ حقیقت اساس میرزا از خیالات فاسده باز آورده بزودی استیصال افغانان یکدل و یک زبان سازد و درچنین هنگام که امرا اندیشهای نادرست و فکرهای ناسود مند پیش دارند و نزدیک ست که میرزا هندال را از جادهٔ قدیم بلغزانند ناگاه بطریق ایلغار شیخ رسید میرزا هندال باستقبال برآمده شیخ را باعزاز و اجلال بمنزل خود آورد شیخ سخنان سنجیده دولت خواهانه گفته میرزا را بعزم خدمتی که برآمده بود ثابت قدم ساخت روز دیگر محمد بخشی را آورد که انچه سامان و سرانجام لشکر باشد از زر و شتر و اسپ و یراق جنگ همه را سامان نماید محمد بخشی معذرت خواست که خزینه نیست بسپاهی داده شود اما اسباب و اجناس فراوان ست همه را بدلخواه سرانجام می دهم۔ چهار پنج روز برین سخن نگذشته بود که میرزا نورالدین محمد از قنوج بالغار آمد همانا که امرا قرارداده سخن یکے ساخته بودند آمدن او باعث تقویت ارادهٔ امرا شد و مرتبهٔ دیگر محمد غازی توغبالی را پیش امرا فرستاد امرا همان سخن را معاودت نموده گفته اند و قرار دادند که علامت قبول سخن ما آنست که شیخ پهول را که فرستاده پادشاه است و صلاح کار ما برهم می زند علانیه بقتل می رسانید تا بر همگنان یقین شود که شما از پادشاه یکرو شده آید و ما بخاطر جمع ملازمت کنیم شیخ در سامان اسباب سفر بود و یراق لشکر سرانجام می داد که فرستاده باز آمد و باتفاق میرزا نورالدین محمد داعیه ناخجسته مصمم شد و میرزا نورالدین محمد بفرموده میرزا هندال شیخ را از خانه گرفته و از آب گذرانده در ریگستانی که نزدیک باغ بادشاهی بود فرمود که گردن زدند و امراے مخذول العاقبة آمده میرزا را دادند و در ساعت نحس

و وقت اختلال خطبه بنام میرزا هندال خواندند و پیشتر کوچ کردند هرچند عصمت مآب دلدار آغاز والدهٔ ماجدهٔ میرزا هندال و بیگمان دیگر نصیحت کردند سودمند نیامد و زبان حالش این مضمون میسر آید ؎

بادا ست نصیحت کشان در گوشم   اما بادی که آتشم تیز کند

چون میرزا خطبه بنام خود خواند و پیش والدهٔ خود رفت آن عصمت قباب جامهٔ کبود در برداشت میرزا گفته باشد که درچنین وقت شادکامی این چه طور جامه ایست که پوشیده آید آن عصمت قباب از راه دوربینی فرمودند چه می بینی من ماتم ترا می دارم تو خردسالی و از حرف و حکایت فتنه سازان ناعاقبت اندیش راه صواب گم کردهٔ کمر به ہلاک خود بستهٔ محمد بخشی آمده گفت شیخ را خود کشتنید درباره من چرا توقف دارید میرزا او را استمالت نموده همراه گرفت یادگار ناصر میرزا و میر فقرعلی این قضیه ناگوار شنیده از حدود کالپی براه گوالیار الغار کردند و خود را بدار الملک دہلی رسانیده در استحکام مبانی شهر و لوازم قلعه داری اهتمام نمودند میرزا در حمید پور که نزدیک فیروزآباد است رسیده بود که خبر الیغار یادگار ناصر میرزا و میر فقرعلی بجانب دہلی رسید میرزا دامن کنگاش کرده بطرف دہلی متوجه شدند اکثرے از جاگیرداران خرد از اطراف و نواحی آمده میرزا را دیدند کوچ بکوچ رسیده دہلی را محاصره کردند یادگار ناصر میرزا و میر فقرعلی در قلعه داری کمر همت بستند و بمیرزا کامران صورت واقع نوشته التماس توجه در دفع فتنه نمودند میرزا از لاہور متوجه شد چون بحدود قصبه سنپت رسید میرزا هندال کار ناساخته بحدود دار الخلافه آگره شتافت میرزا کامران چون قریب بدہلی رسید میر فقرعلی آمده میرزا کامران را دید و یادگار ناصر میرزا بهمان نهج در استحکام قلعه کوشش داشت میر فقرعلی بمقدمات ہوش افزاے میرزا کامران را بآگره روانه ساخت میرزا هندال در آگره بودن خود را قرار نداده بالور رفت میرزا کامران بآگره آمده از عصمت قباب دلدار آغاچه بیگم استدعا کرد که میرزا هندال را دلاسا نموده بملازمت طلبند آن که بانوی سرادق دانش میرزا هندال را از الور آورده و فوطه درگردن او انداخته بمیرزا کامران

ملاقات داد میرزا بآئین لایق پیش آمد و روز دیگر امراء فتنه انگیز را گناه بخشیده کورنش داد و میرزایان و امرا باتفاق یک دیگر از آب جون عبور کردند که دفع فتنه شیرخان نمایند اما چون سعادت رهنمون این گرامی نژادان نبود توفیق این خدمت دولت پیرای نیافتند. الحاصل چون بیامن تاییدات آسمانی ملک بنگاله بدست اولیاے دولت ابدپیوند درآمد و پای تخت آن ولایت مستقر موکب عالی شد و امرای عظام ولایت عظیم در جاگیرهای خود یافتند مواد عیش و عشرت آماده ساخته ابواب غفلت بر روی روزگار خود کشادند و ارکان سلطنت بانتظام امور ملکی کمتر پرداختند و فتنه انگیزان ملک که همیشه فسحت آباد عالم ازان قسم بیباکان خالی نباشد سر آشوب و شورش برآوردند و نزدیک رسید که فتنه غنوده مژگان فروهشته را بالا کند اختلال درمیانی احتیاط راه یافت چنانچه خبرے که اعتماد را شاید بعسکر اقبال نمی رسد و اگر اندکے از بسیار معلوم یکے از مقربان بساط عزت می شد یارای آن نداشت که بموقف عرض اقدس رساند و نقش چنان نشسته بود که حرف ناملائم مذکور مجلس قدسی سرشت نشود رفته رفته چون حقیقت فتنه هندوستان بوسیله دولت خواهان حقیقی که صلاح خود منظور نداشته انچه حق باشد بعرض رسانند معروض موقف حضور شد حضرت جهانبانی بدولت و اقبال ارکان خلافت را طلب داشته عزیمت انصراف موکب عالی مصمم ساختند هرچند از کثرت باران تمام زمین درزیر سیلاب بود و آبهای دریا شورش طوفانی داشت و قطعاً یورش نبود بمقتضاے صلاح وقت مراجعت را از لوازم پاس دولت دیدند تفویض ملک بنگاله بزاهد بیگ می فرمودند آن بے دولت روش کهنه عمله باطل اندیش درمیان آورده ارادهای تباه پیش گرفته واز تیره رائی و سیه بختی فرار نموده پیش میرزا هندال آمد آنحضرت حکومت بنگاله بجهانگیر قلی بیگ عنایت فرموده جمعے کثیر را بمعاونت او گذاشته و درچنین باران مراجعت معطوف داشته متوجه مستقر خلافت شدند شیرخان چون آوازهٔ مراجعت موکب بادشاهی و روان شدن میرزایان از دارالخلافه آگره شنود از جونپور دست

بازداشته متوجه رهتاس شد و مقرر ساخت که اگر رایات عالیات بر سر او آید از جنگ یکسو شده از راه جهارکند که آمده بود باز مراجعت نموده اراده بنگاله نماید و اگر نقش چنین ننشیند و متوجه دار الخلافه شوند و قابو باشد از عقب در آید و قصد شبخون کند چون موکب والای حضرت جهانبانی بنارس رسید شیرخان کمی لشکر و بی سرانجامی اردوی معلی معلوم کرده شیرک شد و با لشکر فراوان و استعداد تمام قدم پیش نهاد و نزدیک نزدیک لشکر از هر طرف قابو می طلبید و هیچ کس را مجال آن نبود که از تیر نگسازی غنیم واقف شود ابن علی قراول بیگی رفته خبر مشخص آورد و بوسیلهٔ میرزا محمد زمان حقیقت حال بعرض اقدس رسید اگر چه موکب عالی از آب گنگ عبور فرموده بسمت مستقر خلافت متوجه بود چون خبر رسیدن شیرخان و نزدیک شدن او بمعسکر اقبال شعله افروز نائرهٔ غضب بادشاهی شد از کمال سطوت نهرعنان توجه بجانب او منعطف ساختند هرچند معروض شد که درچنین وقتیکه بی سامانی عساکر اقبال که بادپایان چندین مسافت بعید را پای در گل بیموده اند در اعلی مرتبه است روی عزیمت بجانب غنیم آوردن و عرصهٔ اقبال بقدم استعجال پیمودن از پیش گاه مصلحت دور است لائق دولت آنکه در جای طرح اقامت انداخته سرانجام لشکر نموده عزیمت دفع فتنه کرده شود آنحضرت برتو التفات برین سخنان نینداخته از آب گنگ رجوع نموده مخالفان نهضت فرمودند باید دانست که رسمیست قدیم و قاعده مستمر که چون کارآگهان ملک تقدیر نقدی گرانمایه بیکی مقرر سازند بیشتر ازان ابواب ناکامی کشوده درکشاکش اندوه اندازند تا خوشحالی آن گوهر یکتا از جا نبرد و بتدارک آن غم پرداخته کار باعتدال آرد بنابرآن چون ظهور کوکب روشنی افزای جهانیان که از جیب قاجولی بهادر در عالم شال آگاه دلان را نمود بدولت انتظار سرفراز گردانیده بود نزدیک رسید هرآئینه اگر بیشتر ازان نامرادی چند بظاهر روی نماید چهرهٔ تامل خردپروران دوربین خراشیده نگردد و لهذا با لشکری چنین که عالمی تسخیر توان کرد از افغانی چند تیره رای ناشسته روی چنین امور بظهور آمد بنابرآن برخلاف مصلحت

دید اولیاے دولت بجانب افغانان توجہ موکب عالی واقع شد و در موضع مهیه
از مضافات بھوجپور با شیرخان تقابل افتاد در آنجا سیاه آبی ست کنباس نام
درمیان دو لشکر واقع شد موکب عالی آب را پل بستہ عبور فرمودند ہر چند لشکر
بادشاہی اندک و بے سامانی بسیار بود پیوستہ در قراولان طرفین جنگی کہ دست
می داد نصرت از جانب اولیای دولت قاہرہ می بود و افغانان از ہر طرف تقتل
می رسیدند تا آنکہ مدت تقابل و تقابل بامتداد کشید و برادران گرامی کہ ہر یکے
کشایش اقلیمی را بس بود از کوتاہ بینی اندیشہاے دور از کار سنگ راہ دولت
خود ساختہ بسعادت اتفاق فائض نگشتند و توفیق ادراک خدمت در چنین وقتے
مساعد روزگار دولت ایشان نشد ہر چند مناشیر نصیحت می آمد نقش آن الواح
الٰہی در ضمائر این آہنی دلان صورت نمی بست و شیرخاہ از روی روباہ بازی گاہ
کسان معتبر بدرگاہ معلیٰ فرستادہ در صلح می زد و گاہ اندیشہ فاسد جنگ را در عرصہ
خیال جولان می داد تا آنکہ بفریب و فسون جمعے از پیادہ و مردم زبون را با سباب
آتشبازی رو بروگذشتہ خود دو منزل عقب رفتہ نشست و عساکر بادشاہی
کہ پیوستہ نصرت ایشان را بود از مقامات مکر افزائ آن حیلہ اندوز واقف
نشدند و پس رفتہ نشستند و بحسب تقدیر چون امری می خواہد کہ ظاہر شود
بقدر بے پروائی بارکان کار آگاہی ملحق می گردد و ازین سبب در شرائط نگاہبانی
تہاونی عظیم راہ می یابد تا شبے کہ یاتیش محمد زمان میرزا بود از و غفلتے تمام واقع
شد آن روبہ باز کہ فرصت را در کمین بود شبگیر کردہ وقت صبح از عقب اردوی
معلیٰ پیدا شد لشکر خود را سہ توپ داشت یک توپ خود و یک توپ جلال خان
و یک توپ خواص خان لشکر بادشاہی را فرصت زین کردن اسپ و مجال جیبہ
پوشیدن نشد حضرت جہانبانی از غفلت سپاہ اطلاع یافتہ حیران نقش کارگاہ
تقدیر شدن سررشتہ تدبیر از دست رفتہ بود در وقت سواری بابای جلائر و
تردی بیگ قوچ بیگ بملازمت رسیدند حکم اشرف شد کہ زود رفتہ مہد علیبا

حاجی بیگم را بر آرند و وفا کیش غیرت اندیش. بر در سراپرده عزت شربت گوارای شهادت درکشیدند و میر پهلوان بدخشی نیز با جمعی کثیر در گرد سراپردهٔ عزت و توفیق جان نثاری یافت وقت بغایت تنگ شده بود حضرت مهد علیا بیرون نتوانستند آمد و از آنجا که حفظ و صیانت ایزدی که متکفل حال و ضامن مال بود ساحت حرم عفت را عواصف خیال بداندیشان نتوانست پیمود و غبار اندیشه تیره جانان بر حواشی سرادقات عصمت پردگیان جاه و جلال نتوانست نشست و نفوس ناموس الهی از تقدیس خانه رفعت بد و رباش حاجیان غیرت حراست پرده نشینان خلوت خانهٔ عفت نمود و خیال فاسد در ضمیر آن تیره درونان راه نیافت و شیر خان آن عصمت قباب را در کمال صیانت و پرده پوشی بآبروی تمام روانه ساخت و بالجمله چون آنحضرت متوجه پل شدند پل را شکسته یافتند ناچار خود را سواره چون نهنگان دریا نورد باب زدند قضارا از آب جدا می شود مقارن این حال چون نگهداشت ایزدی حافظ احوال آنحضرت بود سقائی خضر راه ایشان گشت و بدستیاری شناوری او ازین گرداب فتنه بساحل نجات رسیدند آنحضرت درین اثنا از وی پرسیدند که نام تو چیست او بعرض رسانید که نظام فرمودند که نظام اولیای و عنایت و مرحمت بجای آورده باو وعده فرمودند که چون بسلامت بر تخت سلطنت نشینم تا نیمروز ترا پادشاهی می دهم و این قصه پر غصه در نهم صفر نهصد و چهل و شش بر ساحل آب گنگ برگذر جوسه از کمین تقدیر پرده کشا گشت میرزا محمد زمان و مولانا محمد برغلی و مولانا قاسم عالی صدر و مولانا جلال تتوی و بسیاری از امرا و افاضل غریق بحر فنا گشتند و آنحضرت با میرزا عسکری و معدودی افغار کرده بدار الخلافة آگره نزول اجلال فرمودند و میرزا کامران بآستان بوس عالی سرفراز شد و بعد از چند روز میرزا هندال بوسیله میرزا کامران و والده ماجده او شرمنده و سرافگنده از الور آمده ملازمت نمود آنحضرت بمقتضای مراحم ذاتی نوازش فرموده تقصیرات او را بر روی او نیاوردند و بتفقدات بی پایان که از اندازهٔ بشری زیاده باشد پیش آمدند و چون ناگهان از روی بی تدبیری

امرے سرنوشت بظهور آمد همواره در تدارک این امر می بودند و در سرانجام آلات و ادوات تلافی اشتغال داشتند از اطراف مملکت امرا و سپاهیان باستلام عتبهٔ علیه مشرف می شدند درین اثنای ثقای پاک سرشت بامید وعدهٔ گرامی در پای تخت عظمت حاضر گشت حضرت جهانبانی که تاج ده و تخت بخش ملک مروت و احسان بودند چون سقای بینوا را از دور دیدند فی الحال خسرو عهد خود را بر سریر و تاجائی دادند و تخت سلطنت را بجهت آن خضر راه خالی ساخته سقا را بموجب وعدهٔ او تا نیمروز بر تخت نشاندند و تخت نشین ملک نیمروز برابر ساختند و بعضی احکام و اوامر بادشاهی که ظرفش گنجایش آن نداشت مستثنی ساخته بحکمرانی پایهٔ امتیاز او را بلندی بخشیدند و از بحر امواج بخشش گرد احتیاج از چهرهٔ احوال او و قبیله او برداشتند هر چه که دران جلوس بر اورنگ شاهی از سقا ظهور یافت بامضا مقرون گشت میرزا کامران از ظهور چنین علو همت چین شکایت بر جبین حکایت ظاهر ساخت و خاطر آوارجوی را پدید آمد و بعد ازین قضیهٔ روباه بازی شیرخان قصد بنگاله کرد و تا حدود بهار آمده متوقف شد و جلال خان را با جمعے پریشان بر سر بنگاله تعین کرد و باندک فرصتے با جهانگیر قلی بیگ جنگ در پیوست داد او جلالت داده عرصه نبرد را بقدم شجاعت بیموده از آنجا که مشیت الهی و حکمت ازلی نقشبند صورتے دیگر بود تمامی اُمرای بنگاله در دفع فتنه اتفاق شایسته نمودند و فراغت دوست بوده درین جنگ فراهم نیامدند لاجرم جهانگیر قلی بیگ بعد از کوشش و کشش در معرکه نتوانست قدم ثبات افشرد روے گردانیده بزمینداران پناه آورد و بعهد و پیمان نادرست برآمد داد و جمعے کثیر بصحراے نیستی شتافتند شیرخان خاطر از بنگاله فراهم آورده بحدود جونپور آمده شورا فزا شد و آن ملک را بتصرف و تغلب خود درآورده دست فتنه دراز ساخت و قطب خان که پسر خورد او بود با جمعے کثیر از اوباشان بر سر کالپی و اٹاوه فتنه ساز گشت چون این خبر بمسامع قدسیه رسید یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان اوزبک که آنحدود

بجاگیر ایشان مقرر بود و اسکندر سلطان که از جانب میرزا کامران با هتمام بعضی محال کالپی قیام داشت بر سر او نامزد شدند این شیر مردان معرکه دلاوری در برابر آن روبه صفتان حیله گر در آمده جنگ عظیم کردند و بتائیدات غیبی فتح روی داد و قطب خان در میدان جنگ کشته شد و حضرت جهانبانی مدتی در دار الخلافه آگره بسر انجام سپاه نصرت قرین و گرد آوری دلهای پریشان برادران و خویشان و اصلاح بواطن و سرایر ایشان اشتغال داشتند هر چند رخسار غبار آلود ضمیر میرزا کامران را بزلال نصایح شستند چهرهٔ صفا بهیچ وجه روی ننمود و چندانکه زنگار خلاف بمصقل مواعظ زدودند جلای وفاق در آئینه روزگار او بهیچ روی پدید نیامد و در چنین مهم عالی که باوجود خلاف بواطن اتفاق ظاهر از لوازم پاس دولتش بود در چنین هنگامی که با چندین استعداد قریب بیست هزار کس خوب با او بود و از دولت تفضل و احسان حضرت جهانبانی از کابل تا آوزمین شمال رویه و تا حد سمانه جنوب رویه در حیطه تصرف داشت با چنین بادشاه مفضل و برادر بزرگ و ولی نعمت خود متعذر و مقصر ظاهر شده تمارض نمود و بمقتضای افراط غفلت و تفریط فکر ازین خدمت گرامی تخلف و تقاعد ورزید ایزد تعالی درین کارگاه مکافات نتائج کردار بهد عاید ساخت چنانچه در صدر حیات سزای اعمال خود را بچشم خود دید و بعضی ازان بعد ازین بطرز اجمال بقلم توضیح در جای خود گزارش یابد و چون بزبان خود فال بد زده بود حال او نیز چنان شد. مصرع

چو اختر می گذشت آن فال شد راست

بیماری چند مزمن بپیش او آمد و از بخت برگشتگی بر تنبیهات غیبی متنبه نگشته بر مسلک ناخوشنودی منعم و بی رضای مفضل خود اصرار ورزید اولاً خواجه کلان بیگ را با جمعی کثیر بلاهور فرستاد و روی از قبله آمال گردانیده از دنبال او خود روان شد و وبال و خسران را که جلب مضرت و دست و جذب منفعت دشمن باشد باعث و بانی گشت هر چند حضرت جهانبانی فرمودند که میرزا اگر ترا توفیق همراهی

نمی شود و این چنین تابوی از دست می دهی مردم خود را همراه کن میرزا بر عکس
خواهش آنحضرت همگی درین اندیشه که مردم بادشاهی را بدراهی داده همراه خود
ببرده میرزا حیدر بن محمد حسین گورکان که خاله زادهٔ حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی بود همراه میرزا کامران بدارالخلافه آگره آمده شرف ملازمت حضرت جهانبانی
دریافته بود بنوازشهای فراوان ممتاز گشته میرزا کامران بیماری خود را بهانه
ساخته او را بهمراهی خود سعی کرد میرزا حیدر بجانب میرزا کامران میل ننموده
در مقام عذرخواهی شد و از بی فکری حرف رخصت درمیان آورد حضرت جهانبانی
فرمودند که اگر نسبت خویشی منظورست از طرفین علی السویه است و اگر ارادت
اخلاص ست این نسبت بما بیشتر ظاهر ساخته و اگر تلاش ناموس و مردانگی ست
خود باید همراه ما شوی که ما بر سر غنیم می رویم و آنکه میرزا کامران اظهار بیماری
می نماید تو طبیب نیستی و دارو شناس نه که همراه روی و آنکه میرزا لاهور را مامن
تصور کرده خیال فاسد است چه از باز پس ماندن ازین یورش اگر امری سانح شود
کنج سلامت در هندوستان نمی توان یافت و نیز امر از دون بیرون نیست اگر ما را
فتح است شما را چه رود کدام آبرو که از شرمندگی سر از زمین نتوانند برداشت که
مردن بران زیستن شرف دارد و اگر عیاذاً بالله حال برخلاف اینست بودن شما
در لاهور محال خوذ بود و هر کس که این کنگاش بمیرزا کامران داده دماغش خبط
یافته یا خیانت ورزیده و حق را از و پوشیده و از راه خوشامد در آمده است الحاصل
میرزا حیدر بدلالت بخت بیدار طریق هدایت یافت و بدولت رفاقت موکب عالی
معزز و ممتاز گشت و میرزا کامران از وفور جمعیت خود سه هزار کس را با سلیقه
میرزا عبدالله مغل همراه ساخت و خود توفیق خدمت نیافت ٭ ٭

توجه حضرت جهانبانی جنت آشیانی از دار الخلافه آگره بسمت ممالک شرقیه بدفع فتنه شیرخان و مراجعت بعد از محاربت و سوانح عبرت افزا که بعد ازان وقوع یافته

چون کار آگهان بدائع طرز هنگامه نگار خانهٔ تقدیر در نقش و نگار طرح دیگر اند اگر اکنون کار بر مراد نشود جای شکر است نه مقام شکایت و لهذا ایزد جهان آرای اتفاق از چنین برادران گرامی برداشت و جمعیت را متفرق ساخت و آنحضرت بالشکری اندک متوجه از بسیاری دشمن شدند و از قوت دل و استقلال همت جبلی خود قلت اولیای و کثرت اعدا را منظور نداشتند و چون موکب عالی به بهوجپور رسید شیرخان بالشکر انبوه آن طرف دریای گنگ آمده نشست آنحضرت با سپاه معدود خود ارادهٔ عبور از آب فرمودند و در اندک زمانی بر گذر بهوجپور پل بسته شد و جمعی از یکه جوانان تیز جلو قریب صد و پنجاه نفر خود را مستعد کارزار ساخته بر اسپان بی زین سوار شده بآب زدند و مانند شیران دریای از موج و گرداب نیندیشیده بدریا در آمدند و چون نهنگان دریا نورد در بحر عذار قطره زده از آب گذشته جمعی کثیر را منهزم ساختند و داد مردانگی و پهلوانی داده بر مودای مراجعت عزم اردوی نمودند چون نزدیک پل رسیدند افغانان فیل گرد باز نامی را که در جنگ چوسه بجانب فوج عدو مانده بود بشکستن پل سر دادند آن فیل بی اعتدال خود را بر سر پل رسانیده قواعد آنرا درهم شکست درین وقت از اردوی معلی توپی رها کردند که قوائم فیل گرد باز را خورد ساخت و لشکر غنیم که زور آورده بود هزیمت یافت و جوانان فدوی داد شجاعت داده بسلامت آمدند و صلاح دران دیدند که کنار آب گرفته بقنوج روان شوند بلاحظه و تانی کوچ بکوچ می رفتند در اثنای راه کشتیهای مخالفان نمودار شد توپی از توپخانه بادشاهی سر دادند کشتی کلان

مخالفان در هم شکست و از تلاطم امواج قهر زیر و زبر شد و مدت یک ماه زیاده در
نواحی قنوج تقابل بود در اواخر حال محمد سلطان میرزا و پسران الغ میرزا و شاه میرزا
که نسبت ایشان بحضرت صاحبقرانی منتهی می شود و نبیره دختری سلطان حسین میرزا
بملازمت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی سربلند بودند و بعد از تتقار شدن
آنحضرت بحضرت جهانبانی جنت آشیانی مخالفتها بظهور آوردند چنانچه ایمای برین
معنی گذارش یافت. چون ستیزه باطل را رونق و بها نباشد و ستیزه کار باولی
نعمت کام روا نه کار ناساخته باز بعتبه علیه حضرت جهانبانی آمده سجدهٔ عبودیت بتقدیم
رسانیدند و آنحضرت از کمال مروت و فتوت گناهان کردهٔ ایشان را ناکرده انگاشته
بمراحم پادشاهانه سعادت امتیاز بخشیدند و چون در سرشت اصلی این ناسپاسان بدنهادی
افتاده بودند باز از بی دولتی و کم فرصتی در چنین وقتی اختیار فرار نموده پای از
دایره قرار و اصطبار بیرون نهادند و راهنمای گریختگان دیگر شده راه گریز به بیدولتان
نمودند و بسیار از مردم طریق حرام نمکی سپرده خود را بکنار کشیدند رای مصلحت
اقتضای حضرت جهانبانی چنان منقضی گشت که از آب عبور نموده بهر رنگ جنگی
باید انداخت تا هر صورتی که از پردهٔ غیب چهره کشا باشد جلوهٔ ظهور نماید و اگر درین
مقصد تاخیر رود کار طور دیگر خواهد شد و جمعی کثیر جدا شده خواهند رفت. بهمین عزیمت
که سد راه رفتن مردم نماید پل بسته عبور فرمودند بپیش لشکر خندق زده ارابهای
توپخانه در جای خود انتظام دادند و مورچلها قسمت فرمودند شیرخان در برابر انبوه
فتنه و آشوب را فراهم آورده خندق زده نشست و هر روز جوانان از هر طرف
برآمده کارزار می کردند درین ولا تحویل سرطان شد و موسم باران رسید و سحاب چون
فیلان مست بجوش و خروش درآمده چکیدن گرفت و آن سرزمین که مضرب خیام
عالی بود از آب باران لبالب شد ناچار فضای بلند که از آسیب و گزند آب و گل محفوظ
باشد طلب کردند تا سراپردها و توپخانه و اردوی معلی را بآن ساحت کشند و قرار یافت
که صباح که روز عاشوراست افواج را ترتیب داده بایستند اگر مخالفت از خندق

برآمده بپیش آمد بجنگ پردازند و اگر بجاے خود ماند بجائیکه جهت نزول مقرر شده فرود آیند ـ دهم محرم سنه نهصد و چهل و هفت بآن داعیه سوار شدند و صفها آراستند محمد خان رومی و پسران استاد علی قلی و استاد احمد رومی و حسن خلفات که سرکارداران توپ خانه بودند هرکدام گردونها و دیگها را نصب کرده بقانون مقرر زنجیر کشیدند و قبول بوجود شریف آنحضرت امتیاز یافت و میرزا هندال را پیش قول جاے مقرر شد و میرزا عسکری بر انغار سرکرد و یادگار ناصر میرزا جوانغار را انتظام داد میرزا حیدر در تاریخ رشیدی خود می نویسد که آنحضرت دران روز مرا جانب چپ خود که یمین به یسار آنحضرت اقتران و اتصال داشت جای داده بودند و از بنده تا حد جوانغار قول بیست و هفت امرای توقدار بودند شیرخان نیز پنج توپ ساخته برآمد و جوق که درکمیت بیشتر بودند بیرون خندق ایستادند و سه جوق متوجه لشکر شدند جلال خان و سرمست خان و تمام نیازیان روبروی میرزا هندال آمدند و مبارز خان و بهادر خان و رای حسین جلوانی و جماعۀ کررانی مواجه یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان در رسیدند و خواص خان و برمزید و جمعے دیگر مقابل میرزا عسکری شدند اول جنگ میان میرزا هندال و جلال خان اتفاق افتاد و چپقلشهاے غریب بظهور آمد و جلال خان از اسپ افتاد جوانغار بادشاهی غنیم خود را برداشته برغول ایشان زد چون شیرخان این را مشاهده نمود خود با لشکر فراوان هجوم آورد و خواص خان و همراهان او نیز بر میرزا عسکری حمله آوردند و بمجرد حملۀ افغانان اکثر امرا دست بکارزار نبرده روی بازپس نهادند آنحضرت به نفس نفیس خود دو مرتبه بر سر لشکر مخالف تاخته تردد فرمودند هرچند حسابی نیست که پادشاه خود مرتکب جنگ شود امادرین وقت مرد آزمائی جودت و جلادت و حدت شجاعت می گذارد که عمل برقانون شود چنانچه دو نیزه درین کارزار بدست آنحضرت شکسته شد و داد تردد و مردانگی دادند امان برادران برادری بجا نیاوردند و امرا قدم رسوخ در دایرۀ ثبات نگاه نداشته از ذخامت تقصیرات خود

داخل شدند و چشم زخمی چنین بولی نعمت روا داشتند و آن بزرگوار صورت و معنی
که بدیدهٔ حقیقت بنیاد بمشاهده اسرار توانا بودند با چنین لشکر بسیار کم پر نفاق تهی
از اخلاص که متوجه این یورش شدند همانا که بخاطر غیور عبور کرده باشد که بیبارگی
مردانگی بشهرستان عدم شتافتن و سمند حیات را بسر منزل فنا تاختن بمراتب بهتر
است از مدارا بدشمنان دوست نما و با ایشان بنفاق در ساختن و نرد رد و بدل
بحریفان کجباز باختن از آسیبی که باین بی آبرویان خورده شود سراب اولی چنانچه
از روش تاختن بنفس نفیس خود در نظر اهل روزگار صورت این معنی غایت ظهور
داشت بعضی از دولت خواهان یک جهت دست شفاعت و الحاح در رکاب دولت
زده بزور برآوردند این حرف نظر بوسایل عالم اسباب می گویم والا در عالم تحقیق
برآرندهٔ ایزد جهان آراست چون صعود کوکبهٔ ایجاد و علو طنطنه ظهور حضرت
شاهنشاهی در زمان خاص و مکان مخصوص نزدیک شده بود دادار بدائع آفرین
اینچنین نیرنگ هویدا ساخت گروهی از خرد نشان را قیاس آنکه این واقعه برسم
مزید آگاهی و تنبیه احرار است نه از قسم پاداش کردار چنانچه نزد حکمای سلف مقرر
است که حوادث روزگار نسبت بخواص بمنزله صیقل ست و نسبت عوام بجای زنگار
طائفه از روشن ضمیران پاک سیرت را مظنه آنکه این سانحه نقش نه تیبی ست چون
کارکنان کارگاه تقدیر مستعدی را بپایهٔ بلند برسانند نخستین او را جامع مراتب کونیه
از شادی و غم و صحت و سقم و راحت و محنت و بسط و قبض می گردانند تا مرتبهٔ والائی
سروری را شایسته شود و برخی از تیز روان عرصهٔ شهود بر آنند که غرض ازین ابتلا
آنست که سنت الهی بران رفته که هرگاه سعادت مندی را عطیهٔ عظمی کرامت میشود
و زمان حصول این دولت علیا نزدیک می رسد در پیشگاه آن وقت مر و محن و
مصرف فتن می سازند و گرد نقصی بر اذیال جاه و جلال او می نشانند تا چون بدرجهٔ
کمال و ذروهٔ قصوی متصاعد شود خال این نقطه سپند عین الکمال او گردد و روشن تر
بیان کنم که چون اوان ظهور نور اقدس از مظاهر انسی و مطالع بشری که طینت قدسی

زینت حضرت آلنقوا حامل آن گشته بود و در مکامن بطون وظهور افراد متنوع جلوه گر شده قدم در عالم ملک شهادت می نهاد بنظرات خاص ایزدی در مراتب رفعت شرف ترتیب می یافت داکنون که زمان ظهور مقصود اصلی ازان نور که وجود اقدس حضرت شاهنشاهیست قریب شد قضیه نامرضیه را سپند این دولت ارجمند ساخته جمال آرای کارگاه ابداع چنین کار فرمائی کرد اکنون از پرده کشائی باز آمده بسر سخن می آید و بالجمله چون شکستے که درستی جهان را آغاز اساس باشد بظهور آمد تا کنار آب گنگ که تخمینا یک فرسخ بوده باشد امرای بے جنگ رو گردانیده شناختند جزاے کافر نعمتی و حق ناشناسی یافته غریق گرداب ناکامی شدند و سفاین حیات خود را بمکافات نادرستی بموج خیز فنا دادند و حضرت جهانبانی بقدم ثبات و تمکین بر فیل سوار شده از آب عبور فرمودند و بکنار دریا از فیل فرود آمده راه برآمد ملاحظه می نمودند چون کناره بلند بود راه برآمد میسر نمی شد یکے از سپاهیان که از غرقاب نجات یافته در آنجا رسید دست مقدس آنحضرت را گرفته بالا آورد و در معنی بدستیاری سعادت جاودانی بخت و دولت بخود کشید آنحضرت نام و مولد او پرسیدند او بعرض رسانید که نام من شمس الدین محمد و مولد من غزنی ست از ملازمان میرزا کامرانم آنحضرت اورا بنوازشهای خسروانه امیدوار فرمودند و درین اثنا مقدم بیگ از اعیان میرزا کامران آنحضرت را شناخته خود را در سلک جمعیت یافتگان نوید دولت درج ساخت و باین نیت اسپ خود را پیش کشید و بمواعید الطاف پادشاهی نوید اختصاص یافت حضرت جهانبانی ازانجا متوجه دار الخلافه آگره گشتند و در اثنای راه میزبان آمده همراه شدند چون بحدود موضع بهنگاپور رسیدند اهل آن قصبه راه خرید و فروخت بمردم پادشاهی بسته در مقام بے هنجاری درآمدند چنانچه هرکس بدست ایشان می افتاد قصد او می نمودند حقیقت این معامله چون بعرض معلی رسید حکم عالی شد که میرزا عسکری و یادگار ناصر میرزا و هندال میرزا رفته باین گروه

شقاوت پیشه دست بردی نمایند و تادیب کنند قریب سی هزار کس از سوار و پیادۀ
ازین گروه شقاوت منش فراهم آمده بود چون حکم بادشاهی بایشان رسید میرزا
عسکری از رفتن تقاعد نمود یادگار ناصر میرزا قمچی چند انداخته می گوید که از بی اتفاقی
شمایان کار باینجا رسید هنوز متنبه نمی شوید و یادگار ناصر میرزا و میرزا هندال
فرمانبرداری نموده متوجه آن جماعت شدند جنگ عظیم در پیوست و جمع کثیر از
کوران بی سعادت بقتل رسیدند و میرزایان تنبیه نموده مراجعت کردند و میرزا
عسکری که شکایت ناک آمده بود معاتب شد و ازانجا حضرت جهانبانی الغار فرمودۀ
بآگره نزول اجلال فرمودند اطراف ممالک برهم خورده بود و فتنه از هر طرف سر برداشته
صبح دیگر بمنزل قدوة الاکابر میر رفیع که از سادات صفوی بکمال علم و عقل منفرد
و باکرام و اجلال سلاطین ممتاز وقت بود تشریف برده مشورت فرمودند آخرالامر
رای جهان آرای قرار بران یافت که بجانب پنجاب نهضت فرمایند اگر میرزا
کامران را عقل داوری و سعادت یاوری کند و در مقام تلافی و تدارک درآمده
کمر نیکو خدمتی بر بندد هر آئینه رخنهٔ فتنه بسته می گردد و باین عزیمت صائب
ازانجا متوجه لاهور شدند میرزا عسکری بسنبل رفت و میرزا هندال بالور رفت
و هیزدهم محرم این سال قاسم حسین سلطان بموافقت بیک میرک در ساحت
دهلی سعادت رکاب بوس دریافت و جمع کثیر در ملازمت فراهم آمدند و در بیستم
شهر مذکور ازانجا پیشتر نهضت فرمودند و در بیست و دوم این ماه در قصبهٔ رهتک
هندال میرزا و میرزا حیدر دولت اقدس دریافتند و در بیست و سوم ماه حضرت
جهانبانی درهمین منزل نزول اجلال فرمودند اهل قلعه دروازهٔ شهر را برروی آنحضرت
بستند و ابواب شقاوت برخود گشودند و آنحضرت بدولت و سعادت متوجه شده
در اندک زمانی اهل قلعه را تنبیه فرمودند در هفدهم صفر موکب والا بسرهند رسید
در بیستم این ماه میر فقرعلی در اثنای راه محمل حیات بر بست و چون موکب عالی
درحوالی لاهور قریب دامی دولت خان رسید میرزا کامران باستقبال آمده ملازمت

کرد و آنحضرت در باغ خواجه دوست منشی که دلکشا ازین منازل لاهور بود بدولت فرود آمدند و میرزا در باغ خواجه غازی که دران ایام دیوان میرزا کامران بود منزل گرفت و متعاقب آن میرزا عسکری از سنبل رسید و در خانهٔ امیر ولی بیگ نشست و در بیولا دولت مند سعادت منش شمس الدین محمد که بر کناره دریا دست داده بود آمد بنوازشهاے خسروانه سربلندی یافت و در غره ربیع الاول نهصد و چهل و هفت تمامی برادران گرامی و امرا و سایر ملازمان جمع آمدند و با وجود چندین اسباب آگاهی و تنبیهات آسمانی این عزیزان آگاه نمی شدند و کمر صدق بر میان همت نمی بستند و در هر چند گاه در ملازمت حضرت جمع آمده کنگاش می کردند و بر اتفاق و یک جهتی عهد و پیمان می بستند و اکابر و معارف را برین گواه می گرفتند و اکثر اوقات خواجه خاوند محمود برادر خواجه عبد الحق و میر ابو البقا داخل کنگاش می نمودند تا آنکه روزے جمیع مرزایان و اعیان دولت و اکابر جمع شده بر اتفاق و یکجهتی تذکره نوشتند و تمام اهالی و اعیان گواهی خود را بران سجل سعادت ثبت نمودند و چون این محضر وثوق با ختتام رسید شروع در کنگاش کردند آنحضرت در هر باب نصائح بلند و کلمات ارجمند فرمودند و بر زبان گوهر بیان گذشت که وخامت عاقبت طائفه که از جادهٔ قویم اتفاق عدول کرده اند بر همگنان روشن است علی الخصوص درین نزدیکی چون سلطان حسین میرزا در خراسان کوس رحلت زده هیجده پسر کامگار اقبال مند گذاشت با چنان دولتے مستقل سامانی موفور از بی اتفاقی برادران ملک خراسان که چندین سال بیامن دولت معدلت مرکز امینت بود در اندک فرصتے مورد چندین حوادث گشته بشاهی بیگ انتقال یافت و از جمیع فرزندان بغیر بدیع الزمان میرزا که بردم رفت اثرے نماند و همه فرزندان میرزا بالسنه و افواه خواص و عوام مطعون و ملوم شدند و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی هندوستانی بدین وسعت را بچه مشقت گرفته اند اگر از بے اتفاقی شمایان از حیطهٔ تصرف برآمده بدست چندین ناکسان درآید دانایان شمارا چه گویند اکنون درین باب

سر بجیب تفکر نیک فرو باید برد و از گریبان غیرت بیرون باید آورد تا در میان خلایق سربلندی حاصل آید و موجب گرداوری رضای ایزدی گردد هر یک از ارباب عهد و پیمان اصحاب مواثیق و ایمان چنین عهدی قریب را فراموش کرده بمقتضای هوا و هوس حرف سرا گشتند میرزا کامران گفتند آنکه بخاطر من می رسد آنست که پادشاه و همه میرزایان جریده روزی چند در جبال بسر برند و اهل و عیال تمام مردم را من برداشته بکابل برم و بجائی رسانیده باز آمده ملحق گردم و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا گفتند که بالفعل جنگ ما با افغانان صورت نمی بندد و مناسب آنست که بجد و دبکر رفته آن ولایت را بدست آریم و بقوت وے گجرات را تسخیر کنیم و چون این دو ملک بدست افتد و کار بانتظام آید تخلیص این ملک باحسن وجوه میسر خواهد شد میرزا حیدر گفت مناسب آنست که تمام میرزایان از کوه سهرند تا کوه سارنگ دامنها را مستحکم ساخته بنشینند و من متعهدم که باندک تقویتی در دو ماه کشمیر را متخلص سازم و چون خبر گرفتن کشمیر رسد هر کس متعلقان خود را بکشمیر فرستد که مامنی محفوظ از آن نیست چهار ماه باید که شیرخان برسد و با گردنها و ضرب زنها که اعتقاد محاربه اوست بکوهستان نمی تواند رسید و در اندک فرصتی لشکر افغانان ویران خواهد شد و چون زبان اینها با دل موافق نبود سخن ناتمام شده مجلس تمام شد و هر چند گاه سخن درمیان می آمد و آنحضرت نصائح ارجمند می فرمودند که شاید میرزا کامران را چراغ خرد روشن شود و از تیره رائی برگشته در مقام صفا آید میرزا از سخن خود بر نمی گشت و همگی همت او آنکه هر یکے بطرفے ویران شوند و خود بکابل رفته گوشهٔ عشرت را غنیمت شمارد و پیوسته در اندیشهاے نادرست فرو رفته بود و سخنان اقبال بخش هوش افزا او را بیدار نمی ساخت بظاهر دم از موافقت می زد و می گفت بفلان مسعود می بر آیم و از یک دلی و یک رنگی بہ پیکار مخالف کمر همت می بندیم و از راه باطن اساس مخالفت را استوارتر می ساخت تا آنکه از خیرگی و تیره رائی قاضی عبدالله صدر خود

را پنهانی پیش شیرخان فرستاد که رابطه وداد استحکام دهد و پیمان محبت باو بندد و کام خودرا در مدد دشمن جوید و در مضمون مکتوب چنان نوشته که اگر پنجاب بدستور سابق برمن مقرر دارند در اندک زمانی کارهاے شایسته بتقدیم رسانم شیرخان بعد ازین واقعه تا دهلی آمده قدم پیش می نهاد و این قضیه را از مساعدت بخت خود می شناخت و اندیشه مند بود که اگر پیشتر روم مبادا کار من پس تر افتد و از جمعیتے که در لاهور می شنید متوهم بوده کمال هراس می داشت درین اثنای صدر بر غدر که با دنائت فطرت شرارت جبلت داشت رسید شیرخان که مدار رشد او بر روباه بازی بود صدر را کرم دریافت و از مژده نا اتفاقی از یک دل بهزار دل شد و جواب او را موافق مدعاے میرزا می گفت و این بے دولت تحریص پیش آمدن مخالف نمود و مقدمات خذلان درمیان آورد شیرخان حیله سازی را باد همراه ساخت تا بر حقیقت معامله آگاهی یافته بازگردد میرزا کامران فرستاده شیرخان را در باغ لاهور دید و دران روز جشن داشت و حضرت جهانبانی را نیز التماس کرده آورد و بار دیگر میرزای کوته اندیش خام طمع باز همان بے سعادت را پیش شیرخان فرستاد درین مرتبه این نمک بحرام بکنار دریای سلطان پور رسیده حرف نادولت خواهی درمیان آورد و شیرخان را از گذشتن آب دلیر ساخت و درین اثنا مظفر ترکمان که بقراولی بنواحی آب سلطان پور تعین شده بود آمده بموقف عرض رسانید که لشکر از آب سلطان پور عبور کرده جلیده بیگ برادر زادهٔ من که بسیرت و صورت از مقبولان و منظوران درگاه بود بشهادت رسید او اخر جمادی الاخری حضرت جهانبانی و میرزایان از آب لاهور که پایاب بود عبور فرموده کوچ بکوچ بکنار آب چناب رسیدند و حضرت جهانبانی را چون داعیه کشمیر تصمیم یافته بود جمعے را همراه میرزا حیدر ساخته میرزا را پیشتر از خود بصوب کشمیر فرستادند دران هنگام که میرزا کامران بجنگ سام میرزا بقندهار شتافت میرزا حیدر را از جانب خود بحکومت لاهور گذاشته بود خواجه حاجی و ابدال ماکری و ریگی چک و جمعے از امراے کشمیر مخالفت والی آنجا نموده بحدود لاهور آمده بودند که

باشنای میرزا حیدر لشکرے از میرزا کامران گرفته ولایت کشمیر را در تصرف خود در آرند و هرچند میرزا حیدر سعی نمود نقش این آرزو صورت نه بست و درو قتیکه میرزا هندال خطبه بنام خود ساخته فتنه انگیز شد میرزا کامران از حدود لاهور بدار الخلافه آگره توجه نمود میرزا حیدر بکوشش تمام از دار الخلافه لشکری بیا سلیقی بابا جوجک که از عمدهاے میرزا کامران بود ترغیب داده فرستاد که بیدرقه امراے کشمیر که نام ایشان ذکر یافت رفته ولایت کشمیر را در تصرف آرند بابا جوجک در رفتن مساهله نمود تا آنکه قصه پر غصه گذر جوسه که بچشم زخم دولت ابد پیوند بر زبان عام افتاد و مشارٌالیه فسخ عزیمت نمود و امرای کشمیر در حدود نوشهر و راجوری در شعاب جبال بسر برده منتظر امرے می بودند و از ایشان پیوسته نوشتها بمیرزا حیدر می آمد مشتمل بر مرغبات تسخیر کشمیر و میرزا آن خطوط را بوقت عرض حضرت جهانی میرسانید و خاطر اقدس را روز بروز بسیر ملک دلکشای کشمیر شوق می افزود در یولا بموجب آن رخصت دادند که اولا میرزا با جمعے بنوشهر رود اگر امرای کشمیر که همواره ترغیب رفتن کشمیر می کردند آمده بینند سکندر توبچی نامردم خود که جاگیردار نزدیک آنحدود ست آمده ملحق شود و چون بعینه رسند امیر خواجه کلان بیگ که از امرای کلان حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود و مجمل احوال او ایراد یافته خود را بکهاے رسانده و چون خبر رسیدن خواجه کلان بیگ بمسامع علیه رسد حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال متوجه آنصوب گردند و آنحضرت در کنار دریای چناب بودند که میرزا کامران و عسکری میرزا با خواجه عبدالحق و خواجه خاوند محمود متوجه کابل شدند و محمد سلطان میرزا از حدود ملتان صیت تفرقه شنیده بر لب دریای سندھ بمیرزا کامران ملحق شدند و در غره رجب نهصدت و چهل و هفت که حضرت جهانبانی را که عزم رفتن کاشمیر مصمم بود میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان ابرام نمود و بجانب سند بردند خواجه کلان بیگ که همراهی حضرت جهانبانی جنت آشیانی قرار داده بود از سیالکوٹ رفته بمیرزا کامران همراه شد و سکندر توبچی خود را بکوه سارنگ کشید و در رجب نهصد و چهل و هفت

که حضرت جهانبانی بسعی میرزایان متوجه حدود سند شدند بعد از چند منزل هندال میرزا و یادگار ناصر میرزا از بے تاملی باغوای پیک میرک که از ملازمت جدا شده بایشان پیوسته بود راه مخالفت پیش گرفته از آنحضرت جدا گشتند درین اثنا قاضی عبدالله با چندے از افغانان رسید قرا لان میرزا هندال ایشان را گرفته پیش میرزا آوردند افغانان سیه روزگار بقتل رسیدند و عبدالله تیره بخت که نفسے چند از عمرش هنوز مانده بود بشفاعت بابا دوست از سیاست نجات یافت و تا بیست روز میرزایان در تیه حیرت سرگردان بودند هیچ نمی دانستند که چه کار کنند و کجا روند از بخت و سعادت جدا گشته و هم صحبتے دولت را گذاشته مقصد گم کرده راه مقصود را پے نبرده هایم و متحیر می گشتند و حضرت جهانبانی براه دشت متوجه بکر بودند و به تخمین و قیاس راهی می رفتند آب نایاب و غله هیچ جانی بدرقه تحمل و زاد توکل طے منازل و قطع مراحل می شد تا آنکه روزے آوازه نقاره رسید بعد از تحقیق ظاهر شد که در دو سه کروهی میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا در وادی طلب می زنند حضرت جهانبانی میر ابوالبقا را که از همراهی میرزا کامران جدا گشته درین یورش مصاحب موکب عالی و جلیس محفل والا بود پیش میرزایان فرستادند تا از مستقر این موکب اعلام دهد و سخنان سعادت بخش خرد افزا گفته میرزایان را باستلام عتبه علیه هدایت بخشد میر بموجب اشارت عالی میرزایان را پند پذیر ساخته بدولت ملازمت و سعادت موافقت رهنمون گشت و باتفاق متوجه ولایت بکر شدند و خواص خان و فوج عظیم افغانان از دنبال می آمد هرچند لشکر ظفر قرین بغایت اندک بود بجنگ دلیری نمی کرد و در اواخر شعبان که اردوے والاے باچه رسید امیر سید محمد باقر حسینی که دیباچه سادات و علماے عهد بود رحلت نمود همانجا مدفون شد و آنحضرت بر فوت او تاسف عظیم فرمودند و چون عالم کون و فساد نشاه ایست گذشتنی و گذاشتنی رضا بقضا که شیوهٔ بالغ نظران مقام تسلیم ست داده بحکم ایزدی راضی گشتند و چون نزدیک بوطن بخشوی لنگاه که از زمین زمینداران و اعیان آن سرزمین بود

مخیم سراوقات جلال شد فرمان عنایت و منشور التفات و خلعت فاخر مصحوب پیک بکاول و تگیک فرستادند اورا بخطاب خان جهانی و علم و نقاره اُمیدوار ساخته در باب دولت خواهی و خدمت گاری و فرستادن غله باردوی امر فرمودند بخشوی نگاه استقبال فرستاد با نموده تسلیمات بجا آورد و باحترام پیش آمد اگرچه بخت یاوری نه کرد که آمده سعادت زمین بوس دریابد اما در انچه مامور شده بود فرمانبرداری نموده بتقدیم رسانید هم پیشکش لایق فرستاد و هم سوداگران را سربراه کرد که از اقسام اجناس بمعسکر والا آورده فروختند و کشتی بسیار سامان نمود که از آب عبور فرموده متوجه بکر شدند و یادگار ناصر میرزا برسم هراولی پیش پیش می رفت و در بیست و هشتم رمضان نهصد و چهل و هفت رایات عالی که بحدود بکر رسید و پیش ازین بدو روز قاضی غیاث الدین جامی راکه انتسابی دودمان عالی داشت و بفضایل و مکارم متحلی بود منصب صدارت ممتاز فرمودند و چون بتوفیق ایزدی چندین اخطار سفر قطع نموده بحدود بکر منزل شد قصبه لوهری که درکنار دریاے سنده روبروی بکر واقع شده است مضرب خیام عالی گشت آنحضرت بنفس نفیس خود در باغی که حوالی آن قصبه در نزاهت و لطافت عدیل نداشت نزول اجلال فرمودند عمارات دلپذیر که در آنجا تعمیر یافته بود بذات اقدس حضرت جهانبانی پذیرفت و سایر بساتین و منازل بملازمان رکاب دولت تقسیم یافت میرزا هندال چهار پنج کروه گذشته فرود آمد و بعد از چند روز از آب گذشته منزل کرد و یادگار ناصر میرزا نیز بعد ازو بآنجانب آب منزل گرفت سلطان محمود بکری که از توابع میرزا شاه حسن بیگ ارغون بود ولایت بکر را ویران ساخته استحکام قلعه داری نمود و کشتیها را ازین طرف آب برده در زیر قلعه لنگر کرد و این شاه حسن بیگ ولد میرزا شاه بیگ ارغون ست که چون حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی قندهار را ازو بزور گرفتند او بحدود ته و بکر افتاد و تمامی این ناحیت را در تصرف خویش در آورد و چون موکب همایون بقصبهٔ لهری فرو نزول یافت

منشور عالی بسلطان محمود فرستادند که آمده احراز سعادت آستان بوس نماند و قلعه را بملازمان درگاه سپارد او معروض داشت که من نوکر میرزا شاه حسنم مادام که او بملازمت نیاید آمدن من در آئین نمک خوردن پسندیده نیست و بی رخصت او قلعه سپردن هم سزاوار و امثال این ضعیف ثانی نمود و آنحضرت او را معذور داشته امیر طاهر صدر و میر سمندر که از ملازمان معتمد بودند پیش میرزا شاه حسین بتته فرستادند و بمواعید عنایات شرف امتیاز بخشیدند میرزا شاه حسین فرستادها را بآداب دید و شیخ میرک را که نقادهٔ اولاد شیخ پوران بود و جماعهٔ ارغون از قدیم بشیخ مذکور اراده و اعتقاد داشتن برسم رسالت با پیشکش لایق مصحوب ایلچیان بادشاهی بدرگاه معلیٰ فرستاد و عرضه داشت نمود که ولایت بکر محصول کم دارد ولایت جاجکان در معموری و آبادانی و کثرت زراعت و بسیاری غله ممتاز ست مناسب دولت آنست که عنان عزیمت بان صوب منعطف سازند و آنرا در تصرف در آرند هم سپاه دولت را فراغت خواهد بود و هم من بخدمت نزدیکی خواهم شد دولت بمن قرین و سعادت همنشین آید که آنحضرت باین حدود نزول اجلال ارزانی داشته و بمرور تدریج دغدغها از خاطر زائل کرده بسعادت رکاب بوس سرافراز خواهم شد و معروض داشت که چون من بعز بساط بوس مستعد گردم باندک توجه حضرت ملک گجرات در حوزه تصرف اولیاء دولت خواهد درآمد و بعد از انتظام مهام آن سائر ممالک هندوستان بدست خواهد افتاد آن ناجوانمرد حقوق را بعقول مبدل ساخته از در مکر و تزویر درآمد سخنان راست نما را جلوه می داد آنحضرت میرزا هندال را بجانب باتره آنحدود تعیین فرمودند تا پنج شش ماه خود در نزهتگاه لهری بسر برند که شاید حاکم تته راه سعادت پیش گیرد درین اثنا بجهت سرفرازی میرزا هندال بیورت او بحدود باتر تشریف ارزانی داشتند و بمقدم دولت فزا پایهٔ سعادت او را سربلند گردانیدند چون زمان ظهور نیر اقبال و طلوع نجم جاه و جلال که زینت بخش جمال صورت و معنی و حسن افزای کمال دینی و عقبی است نزدیک رسید اسباب

حصول این دولت عظمیٰ و آثار وجود این عطیهٔ کبری زمان زبان آماده تر می گشت
که بفیض قدوم آن نور پرور ایزدی دیدهٔ انتظار چندین هزار ساله قدسیان عالم
بالا روشنی پذیرد و شام امید زمانه از پرتو نور مقدم آن دُرّهٔ اکلیل خلافت
ضیای صبح سعادت گیرد آن بود که درین یورش در خوبترین آنی و شریف ترین
زمانی و نهصد و چهل و هشت حضرت مهد علیا قدسی نشانی مریم مکانی را که فروغ
عفت و طهارت و نور سلطنت ولایت از جبین مبینش می درخشید بآیین بادشاهی
درویش بزرگی در حبالهٔ عقد درآوردند و جشن اقبال آراستند و از گنجینهٔ انعام
نقدها برفرق روزگار ریختند و لهارا بنعیم دولت مسرور و معمور ساختند و خواجه هجری
جامی درین امر سعادت پیرا کمال خدمت و عبودیت بجا آورده از آنجا همعنان
دولت و اقبال متوجه اُردوی معلیٰ شدند و مدتی خدود بکهر مخیم سعادت بود درفته رفته
از بیدولتی زمینداران گرانی غله و ویرانی ولایت رو داد پیوسته در خواطر میرزایان
که همرکاب و همعنان بودند اندیشهاے سست و فکرهای نادرست که مشرب منافقان
گوارا و مطبوع تواند بود می گذشت تا آنکه میرزا هندال بموجب اغوای یادگار
ناصر میرزا که پیوسته در باطن داعی مخالفت بود بتحریک قراچه خان که از جانب
میرزا کامران ایالت قندهار داشت برخاسته بقندهار رفت و کس پیش یادگار
ناصر میرزا فرستاده از رفتن خود و طلبیدن او اعلام رخشید چون این خبر بمسامع قدسی
آنحضرت رسید روز سه شنبه سیزدهم جمادی الاولی نهصد و چهل و هشت بمنزل
میر ابوالبقا تشریف برده صحبت بزرگانه داشتند و باعزاز تمام خدمت میرزا پیش
یادگار ناصر میرزا برسم رسالت فرستادند که میرزا را از خطره گاه خطا بمسلک مستقیم صواب
آورد میر بسعادت رفته میرزا را بسخنان سعادت آموز و مقدمات نصیحت آمیز
از راه مخالفت باز آورده بشاهراه موافقت رهنمونی کرد و بدین عقیدت و آئین
حقیقت خوانده از اندیشهائے نادرست باز داشت و مقرر ساخت که میرزا از آب
گذشته ادراک ملازمت نماید و بعد ازین در پیشگاه خدمت گاری و جان سپاری

ثابت قدم باشد و چون بکابل نزول اجلال واقع شود غزنی و چرخ و موضع لوه کهر له حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بوالدهٔ میرزا عنایت فرموده بودند باو تعلق کرد روز چهارشنبه بہر خدمت رسالت بتقدیم رسانیده مراجعت نمود مردم بگراز رفتن میر واقف شده جمعے را بر سر کشتی فرستادند و بر میر تیرباران کردند زخمے چند کاری بمیر رسید روز دیگر ازین عالم فانی بملک بقا پیوست حضرت جهانبانی را ازین واقعه غم اندوز رقت تمام روے داد و تاسف عظیم فرمودند و بر زبان حقائق ترجمان گذشت که از مخالفتهائے و سرکشیهاے برادران و حق ناشناسی نمک پروردها و بدبدی یاران و دوستان که ملک هندوستان از دست بیرون رفت و چندین کلفتهاے روی نمود همه یک طرف و واقعه میر یک طرف بلکه آن حوادث طرف این نمی تواند شد والحق بزرگی همیں قدر بود که از روی قدر شناسی فرمودند لیکن چون در ذات مقدس حضرت جهانبانی خرد دوربین و عقل حق شناس ودیعت نهادهٔ دست قدرت بود در چنیں مواقع که لغزشگاه بزرگان دین و دولت ست قرین عقل کامل بوده برضا و تسلیم گرائیدند و هرآئینه در امثال این سوانح دانش ربانی که بسا مردم را پای صبر از جاے میبرد و هوشمند خداپرست با عقل خداداد مشورت فرموده برضا گراید و اگر بواسطهٔ هجوم عوام و استیلای طبیعت باین نزهتگاه نتواند رسید جزع و فزع که شیوهٔ دل لبنگان عام صورت ست گذاشته به تنگنائے شکیبائی در سازد لله الحمد که آنحضرت اگرچه بمقتضائے بشریت در اول حال قدرے مغلوب احزان و هموم شدند لیکن برهنمونی عقل کامل بطرز یکه بالغ نظران خداشناس در گلستان رضا و تسلیم گلدسته بند میوه چین باشند بسوانح کوتی خرسند گشته بهبود را در تقدیر ایزدی دانستند و بدیدهٔ حقائق بین تماشاگر شقایق این حدایق شدند بعد از پنج شش روز ہمین سانحه عبرت بخش یادگار ناصر میرزا از آب عبور نموده سعادت ملازمت حضرت

جهانبانی دریافت آنحضرت اورا بروابط مهربانی پیوند روحانی دادند درین اثنا شیخ میرک فرستادهٔ حاکم تته را رخصت داده بحاکم تته منشور عالی فرستادند که انچه التماس نموده بموقف قبول پیوست بشرطیکه ازروے عقیده آمده ملازمت کند والی تته مدتے حرف آمدن درمیان داشت چون سخن آواز چراغ صدق بے فروغ بود پرتو وقوع نمی تافت تا آنکه حضرت جهانبانی بکر وآنحدود را بیادگار ناصر میرزا مکرمت فرموده غره جمادی الاخری نهصد و چهل و هشت بصوب تته نهضت فرمودند و اینچنیں ولایت خراب که بیامن عدالت پادشاهی رو بآبادانی نهاده ارتفاع غلات و محصول حبوبات بدرجهٔ اعلی رسیده بود بمیرزاداده پیشتر عزیمت فرمودند نزدیک قلعه سهوان فضیل بیگ برادر منعم خان و برش بیگ برادر بزرگ شاهمخان و جمعے دیگر تا بیست نفر بر کشتی سوار می رفتند که جمعے از قلعه برآمده و قصد ایں جماعه نمودند اینها باتفاق از کشتی برآمده بجانب مخالف تاختند و مخالفان رو بگریز نهاده بقلعه در آمدند چندے ازین شیران بلبشه مردانگی نیز بقلعه درآمدند چون از کمک ناامید بودند مراجعت نموده باردوی معلی ملحق گشتند و در هفدهم رجب حضرت جهانبانی بدولت و اقبال رسیده قلعه سهوان را محاصره فرمودند پیشتر ازانکه موکب همایون بگرد قلعه نزول فرمایند محافظان حصار حدائق و عمارات حوالی قلعه را ویران ساخته بودند ودرایام محاصره حاکم تته پیش آمده سرراه گرفت ونگذاشت که غله باردوی ظفر قرین رسد از امتداد محاصره وکم رسیدن غله بعسکر اقبال فرومایهاے بے حقیقت راه گریز پیش گرفتند تا آنکه مردم کلان را گمان حقیقت پآنها برده می شد پای صبرازجاے لغزید چنانچه میرطاهر صدر و خواجه غیاث الدین جامی و مولانا عبدالباقی برخاسته باردوے حاکم تته رفتند و میر برکه و میرزا حسن و ظفر علی بیگ و خواجه محب علی بخشی پیش یادگار ناصر میرزا شتافتند و درین اثنا بمسامع علیه رسید که منعم خان و فضیل بیگ و جمعے دیگر اتفاق نموده می خواهند که خودرا برکناره کشند آنحضرت ازروی احتیاط

منعم خان را که سرگروه آنها بود مقید ساختن سخن باین سربند داشته شرح شمهٔ
از احوال یادگار ناصر میرزا پرداخته می شود چون آنحضرت او را به بکر گذاشتند او
لهری را جای اقامت خود ساخت دو مرتبه مردم قلعه برآمده غافل بر سر میرزا
ریختند و خواهی نخواهی از جانب میرزا مردانگیها درین جنگ بظهور آمد محمد علی قابوچی
و شیر دل که هر دو بمنعم خان قرابتی داشتند مردانه شربت شهادت درکشیدند بار سوم
دلیرانه از کشتی برآمده دریک زمین جنگ صف کردند درین مرتبه هم مردم میرزا آنچنان
دستبردی نمودند که قریب سی صد چهار صد کس مخالف بقتل رسیده آن ریگ
یقسنده بخون فاسد این خون گرفتها سیراب شد و آنچنان ترس فرو گرفت
که دیگر ارادهٔ پیش دستی نکردند و میرزا شاه حسین بیشتر داعیه فریب بخود قرار
داده میرزا از راه راست بیرون برد و بابر قلی مصردار خود را پیش او فرستاد که
من پیر شده ام و غمخواری ندارم صبیه خود را بتو نسبت می کنم و خزائن بتو می گذارم
و روزی چند که از حیات مستعار من باقی ست رایگان از دست نمی دهم و
باتفاق ملک گجرات تسخیر خواهد شد الغرض آن ساده لوح را بمواعید کاذبهٔ
عرقوبی فریفته ساخت و او از سخافت عقل و اعوجاج فکر داغ بیوفائی بر
جبین حال خود نهاد اگر ذرهٔ از مروت و شمهٔ از فراست در جبلت او تعبیه
می بود بر تقدیر صدق مواعید هم مرکز قدم در دایرهٔ بیوفائی می نهاد و بسخنان
غرض آمیز عذر اندیشان گوش هوش نداشته بحقیقت ورزی خود را سربلند
می داشت و چون حضرت جهانبانی عسرت لشکر را دیده کس پیش یادگار
ناصر میرزا فرستادند که خود را بر سر حاکم تته که سر راه گرفته بزودی رساند تا عسکر
اقبال از تنگنای ضیق بتوسعه گراید میرزا اگرچه از دل برگشته بود اما پاس
ظاهر بقدر ظاهر نموده پیش خانهٔ خود بیرون فرستاد و در روان شدن برهان
خیال خام تعلل و اهمال می نمود درین اثنا حضرت جهانبانی شیخ عبدالغفور را
که از نسل مشائخ ترکستان بود و آنحضرت او را یکی از میرمالان خود ساخته بودند

فرستادند که اهتمام نموده میرزا را بزودی بیارد این بی سعادت چنانچه گفته۔

مصراع کین ره که تو می روی بترکستان ست

کج روی کرده برعکس مدعا چندان سخنان ناشایسته خاطر نشان میرزای کوتاه بین کرد که در ارکان ظاهر میرزا نیز خلل تمام راه یافت و پیش خانه راکه بیرون فرستاده بودند برگردانید و عذرهای ناموجه گفته فرستاد چون معلوم حضرت جهانبانی شد که روزگار همچنان برسر ناسازگاریست و تنگی معسکر اقبال از اندازه می گذرد توقف در حوالی قلعه مناسب وقت ندیده بتاریخ هفدهم ذیقعده بجانب بکر و لهری توجه فرمودند و درخلال این حال یکے اعمال نامرضیه یادگار ناصر میرزا آن بود که باغوای حاکم تته گندم داله که از زمینداران دولت خواه بودند و درکشتی بهم رسانیدن و غیر آن دولت خواهی ها بموکب عالی نموده بودند گرفته پیش حاکم تته فرستاد تا آن حق ناشناس آنهارا بجریمه توفیق این خدمت بقتل رسانید و آنحضرت این عمل ناشایسته او وصد مثل آنرا گذرانده همواره در مقام مدارا بودند که شاید بر صفحه اعمال رقم پشیمانی کشیده درمقام تدارک درآید چون رایات عالی بحدود لهری رسید یادگار ناصر میرزا باجمعیت خود بقصد اُردوی معلّٰی متوجه گشت آنحضرت از شنیدن این خبر فی الفور بدولت و اقبال سوار شدند هاشم بیگ که از معتمدان خیر اندیش میرزا بود ازین حرکت شنیع آگاهی یافته بسرعت خود را بمیرزا رسانید و جلو میرزا بعنف گرفته تاب داد و انواع سرزنش و نکوهش کرد و تلخ و درشت گفت که بکدام راه ورسم مروّت و شرم و آداب ادب و آزرم از عالم براقتا چنین سبک سری کردن و با ولی نعمت خود برابری نمودن درکدام مذهب و ملت و کدام قانون عقل و حکمت رواست ۔ شعر

نیکو مثلے زد آن سپهدار کاندازهٔ کار خود نگهدار
هر پایهٔ قدر خویش نه پای تا بر آسمان کنی جای
هر مردکه شغل خویش نگذاشت برخوردز هرچه در جهان کاشت

امثال این سخنان ہوش افزا گفتہ میرزا را بہ بند لہری باز آورد و درین اثنا جمعے کثیر مثل قاسم حسین سلطان راہ بے حقیقتی پیش گرفتہ از آنحضرت جدا شدند و بجانب یادگار ناصر میرزا آمدند چون بمقتضای غوامض حکمت الٰہی و دقائق مصلحت ازلی کہ در ضمن ہر نامرادی چندین اسباب مراد سرانجام می باید در دیار سند نقش مراد نہ نشست و عیار جوہر نامردی مردم گرفتہ آمد و بے اخلاصی لشکر و بد بدرے برادران و بے خردی اقربا و نا مساعدی روزگار مشاہدہ افتاد خواستند کہ در لباس تجرید و تفرید قدم شوق در بادیہ رہروان راہ خدا زنند و حلقۂ کعبۂ مراد و سر رشتۂ این مقصد بدست آرند با آنکہ کنج عزلتی گزینند و زاویہ فراغ از دیدن اخوان زمان اختیار کنند و ازین جہان پر آسیب و جہانیان پُر فریب برکران باشند جمعے از ہمراہان خیر اندیش کہ در شدت و رخا ملازم رکاب دولت و مقارن عنان رفاقت بودند و الحاح و زاری درخواست ترک این ارادت نمودہ بعرض مقدس رسانیدند کہ مصلحت در آن ست کہ درینولا سایۂ ہمای دولت بر سر ولایت مالدیو اندا نختہ نفسی راست کہ بارہا عرائض عبودیت فرستادہ لاف بندگی زدہ است و لشکر و سامان دارد ظاہر آنست کہ وقت را غنیمت شمارد و در رکاب دولت بودہ مصدر خدمات پسندیدہ گردد و بتدریج انچہ مکنون و مامول خاطر دولت خواہان ست صورت وقوع یابد حضرت جہانبانی خواطر ارباب اخلاص را نگاہ داشتہ با نصوب توجہ فرمودند و منشور عنایت متضمن نصائح دولت افزا مصحوب ابراہیم بیگ ایشک آقا بیادگار ناصر میرزا فرستادند کہ شاید بر افعال شنیعہ خود واقف گشتہ مسلک ہدایت پیمودہ باشد و از آئین شقاوت باز آمدہ اختیار سعادت موافقت نماید و دران عطوفت نشان این بیت زدۂ کلک عنایت شدہ بود۔ شعر

اے برخسار چو مہ چشم و چراغ دگران　　سوختم چند شوی مرہم داغ دگران

میرزای غنودہ عقل چون بخت بیدار نداشت نصیحت در مزاج او کارگر نیامد بہمان خام طمعے طریق بیوفائی اختیار کردہ در حدود لہری تقاعد نمود حضرت جہانبانی

بیست و یکم محرم نہصد و چہل و نہ بجانب اچہ نہضت فرمودند و از انجا ہیژدہم ربیع الاول بجانب مالدیو عنان عزیمت انعطاف دادند و در چہاردہم این ماہ بقلعہ دیوراول نزول اجلال فرمودند و در بیستم ساحت واصل پور مضرب خیام رفعت اعتصام شد و ہفدہم ربیع الآخر در دوازدہ کروہی بیکانیر اتفاق نزول افتاد و در اثنای راہ دوربینان مجلس قدس از مکر و غدر مالدیو اندیشہ مند بودہ سخنانی کہ لائق آداب حزم باشد بموقف عرض می رسانیدند و پیوستہ بمضمون احتیاط سرعنوان منشور دولت آگاہی می دادند تا آنکہ میر سمندر کہ از ہوشمندان سرآمدہ بود بحکم عالی پیش مالدیو شتافت و بر مکنونات ضمیر خاطر او اطلاع یافتہ معاودت نمود و بعرض اقدس رسانید کہ ہر چند مقدمات اخلاص تمہیدی دہد اما ظاہر آن ست کہ پرتو صدق نداشتہ باشد چون رایت اقبال نزدیک بولایت او رسید سنگاہی ناگوری کہ از معتمدان مالدیو بود بعنوان سوداگری در اردوی معلی رسیدہ الماس گرانبہا را در مقام جستجوی خریداری درآمد چنانچہ از اوضاع او بوی خبر استشمام نمی شد حضرت جہانبانی فرمودند کہ باین مشتری خاطرنشان کنید کہ امثال این جواہر گران بہا بخریدن بہم نمی رسد یا بجوہر شمشیر آبدار بدست افتد کہ رای جہان آرای باد انضمام یافتہ باشد یا بعنایت بادشاہان والا میسر می شود و بالجملہ از آمدن این فیروزا اندیشہ مند شدند و بر دریافت سمندر تحسین نمودند باز از روی حزم و احتیاط کہ دام کار فرمان روا نست علی الخصوص در فطرت و تنگدستی رایمل سونی را فرستادند کہ بمسارعت خود را بآنجا رساند وانچہ بفروغ فراست دریابد عرضہ داشت نماید اگر مجال نوشتن نباشد باشارت معہود اعلام نماید اشارت وفا و وفاق مالدیو آنکہ فرستادہ ہر پنج انگشت را باہم گیرد و علامت خلاف و نفاق آنکہ انگشت خنصر تنہا بگیرد و موکب عالی از قصبہ پہلودی کہ درسی کروہی جودھپور کہ موطن مالدیو است دو سہ منزل گذشتہ بکنار کول جوگی نزول اقبال فرمودہ بود کہ قاصد رایمل سونی رسید و انگشت

خبر را گرفت و ازین اشارت کشف حقیقت شد و عاقبت بصریح نیز انجامید
که اندیشه این سیه بخت تیره روزگار مکر و غدر است و جمعے کثیر را بعنوان استقبال
تعین کرده خیالات باطل در سر دارد آنحضرت عنان عزیمت بصوب بهلودی
منعطف گردانیدند اگرچه گروہے از مردم برین اند که مالدیو در بدایت حال در مقام
خیر اندیشی و خدمت گاری بود آخر بواسطهٔ اطلاع بر بے سامانی سپاه و قلت لشکر
از نیت اصلی برگشت یا بواسطه مواعید خداع آمیز شیرخان و ملاحظه استیلای او
یا بسبب تحذیر او از اعانت و خدمت بر ہر تقدیر براه ہدایت و سعادت از دست
داده ورق اخلاص گردانید و جمعے اتفاق دارند که از مبدء تا مختتم اظہار بندگی نمودن
و عرایض عبودیت فرستادن بالکل متبنی بر نفاق و شقاق بود القصه چون در ان
ہنگام جہان آرایان نگارخانهٔ تقدیر در آرایش کار دیگر بودند ہر کارے که پیش گرفته
می شد بنظام نمی انجامید و از ہر جا که خیریت و نیکی امید بود شرارت و بدی بظہور
می آمد و چون زراندودی این سیاه خاسره بمحک تجربه رسید و غدر این نادرست
در پیشگاه خاطر مقدس ظہور یافت تردی بیگ خان و منعم خان و جمعے دیگر از ملازمان
موکب مقدس حکم شد که پیشتر رفته سر راه بداندیشان را گرفته نگذارند که باردوے
معلّٰی پاے جرأت نهاده دست اضرار رسانند و ہمچنین ملاحظه کرده می آمده باشند و
اگر قابو باشد دستبردی ہم نمایند و آنحضرت با معدودی از جانسپاران حقیقت
کردار و مخدرات سرادق عصمت روان شدند از سپاہیان ظفر پیکر شیخ علی بیگ
جلایر و ترسون بیگ ولد بابا جلایر و فضیل بیگ و جمعے دیگر بودند که مجموع عدد
ایشان تا به بیست نفر می کشید و دیگر بعضے از غلامان خاص و شاگرد پیشہاے
وفاکیش و از طبقه اہل سعادت ملا تاج الدین و ملاّ چاند منجم در رکاب نصرت قباب
حاضر بودند چون موکب عالی از بہلودی گذشته بساتلمیر رسید فوجی از مردم مالدیو
نمودار شد و امرای که بدفع این مردم تعین شده بودند راه گم کرده بطرفے دیگر
افتادند و گروه مخالف را عبور در حوالی رایات عالیات واقع شد آنحضرت گروه

شکوه و جهان شجاعت بود ند پای ثبات در دامن تمکین و وقار درآورده با عقل
خداداد و خرما درزاد رجوع فرمودند شیخ و اکثر از عقائف را پیاده ساخته اسپان
ایشان را بمردم جنگی داده سه فوج ترتیب فرموده رو بغنیم آوردند شیخ علی بیگ
باسه چهار دیگر از برادران حقیقت اساس پیشتر شده بر فوج مخالف که در تنگنای
تنگی درآمده بود تاختند تاختن همان بود و برداشتن همان جمعی کثیر از مخالفان
بقتل رسیدند و بتایید ایزدی اولیای دولت ظفر یافتند و حضرت جهانبانی بعد
از ادای مراسم شکر متوجه حدود جیسلمیر شد غرهٔ جمادی الاولی جیسلمیر مورد موکب
عالی شد درین منزل امرا که راه گم کرده بودند و از اراجیف مجروح خاطر شده سعادت
ملازمت دریافته گرد موکب والا توتیای چشم اقبال خود ساختند رای جیسلمیر که رای
لون کرن نام داشت از بید ولتی در مقام بد مددی شد و کول آب را محافظت کرد
تا موکب پادشاهی که محنت چول کشیده و از بادیه سراب درین مرحله خراب رسیده بود
از بیتابی در آزار باشند شیران بیشه حقیقت پیش آمده دستبردی نمودند و آن گروه بی شکوه
را شکست دادند و از آنجا نهضت فرموده متوجه حصار فیض انحصار امرکوت گشتند ده
و هم جمادی الاولی بعد از عسرت معیشت و تنگی آب بآن حصن حصین که مطلع نیر
جلال و مخزن گوهر اقبال ست شرف نزول ارزانی داشتند حاکم قلعه رانا پرشاد تمام
داشت قدوم عالی را پیرایه افتخار دولت خود دانسته خدمات پسندیده بتقدیم رسانید
و از برکات وجود مقدس حضرت شاهنشاهی که حیرت افزای دیده دران زمانه گشت
آنست که در هنگام سعادت بخش که حضرت مریم مکانی بآن یگانه در کارخانه تکوین
حامله بودند روزی که در چولی درآمده گرم رفتن میل اقدس تا تار شد دران صحرای
بی آب چه دانه که نشان غله بدشواری بهم رسد متفحصان بارگاه مقدس حیران ماندند
که ناگاه شخصی ابنان پر از جواری بفروختن آورد چون اورا در بارگاه مقدس حاضر
ساختند در مقام برآوردن شدن ناگاه از میان آن طرف انار کلان سیراب
بدید آمد و موجب عشرت و انبساط گشت و جهانی در حیرت فرو شده حمل بر کرامات

نمودند روزے چند دران سرزمین دل کشا توقف اتفاق افتاد و درینجا تردی بیگ خان و جمعے دیگر مال و منال و اسباب و اشیا را که همه بدولت ابد قرین بهم رسانده بودند درچنین عسرت و شدت از آنحضرت باوجود اظهار طلب دریغ می داشتند باتفاق رای امرکوٹ گیرانندند و آنحضرت از کمال مروت و فتوت ذاتی از غایت مهربانی و انصاف بعضے از اموال ایشان بجهت مدد خرج ملازمان رکاب نصرت اعتصام برداشته قسمت فرمودند و اکثر آنرا بهمان پست فطرتان تنگ حوصله باز دادند سبحان الله از یمن برکات ذات قدسی صفات حضرت شاهنشاهی ظل اللهی گردن ابنای زمانه در قبهٔ اهل روزگار چگونه در قید کمند ارادت و اخلاص آمده است که دران روزگار امرای عظام و امنای کبار بادنی درجه اخلاص مشرف نمودند و از مال که از برکات عنایت صاحب بهم رسانیده بودند درچنین وقت احتیاج خست نمودند و امروز محقران و در ایستادگان بارگاه عبودیت را در صفت جانسپاری شوق عروج بر اعلی مدارج کمال اخلاص ست اگرچه در مقام عتاب و خطاب باشند تکلیف خاصان درگاه و مقربان پایه اورنگ والا ایزد تعالی قرون و دهور این برگزیدهٔ ازلی برائے انتظام احوال جهانیان و جهان بر مسند رافت و سریر خلافت سربلند دارد چون حضرت جهانبانی را داعیه پیش رفتن در ضمیر صائب تمکین دانشت و وقت ظهور صاحب زمین و زمان نزدیک رسیده بود بملاحظه اختیار ساعت سعادت آثار غره رجب نهصد و چهل نه هودج عفت و محمل عزت حضرت مریم مکانی را با بعضے از جانسپاران دران حصار سعادت اساس بجهاندار جان آفرین سپرده بدولت و اقبال بیشتر نهضت فرمودند درین هنگام که چشم امید بیدار نشینان شب انتظار بار بود و در ناامیدی بر روی روزگار فراز شرف ولادت حضرت شاهنشاهی ظل اللهی روی نمود در شب یکشنبه پنجم رجب نهصد و چهل و نه آن نور پرورد الهی چنانچه سمت گذارش رفت از بطن کمون بعالم ظهور آمد تا همه غمهائے

جهانیان بشادی جاوید انجامد و دل حضرت جهانبانی که آبله زد کلفت بود مرهم
آسایش یابد و آشوب خانه صورت نظام گردد تفرقه زار معنی بجمعیت گراید فگارگیتیان
قوت از تماشای فعل کامروا شوند منتظران ملک صورت و معنی کامیاب گردند خسرو را
صاحب پدید آید انصاف را پدر مهربان شود تمیز را دوست دانا گردد عدالت را
پادشاه راستین باشد عطوفت را جوهرشناس خورده بین ظهور کند قدردانی را بازار
رواج گیرد صلح کل را میانجی دانش نواز پیدا شود ظاهر را آینده و باطن را نماینده
گردد المنة لله که برحسب امید شب دیجور تفرقه را سحر جمعیت ساطع شد و شام
اندوده را صبح شادمانی طلوع نمود آرزوی آسمانیان برآمد و آبروی زمینیان پیدا
گشت و چون این بارقه ظلمت سوز و لامعه گیتی افروز از آسمان قدس دران گل
زمین پرده گشائی نمود مژده رسانان تیزرو برسانیدن این نوید سعادت شتافتند
و در اثنای راه که چشم دوربین حضرت جهانبانی بظهور این لائحه غیبی نگران بود
ازین مژده جان بخش یکدل هزاردل شده سجدات شکر پروردگار که در خارستان
نامرادی گل مراد شگفانند و در تهیدستی ناکامی هزاران کام درکنار نهاد بجای
آوردند و درون و بیرون شادی ترتیب داده بنشاط پرداختند و وضیع و شریف
و غنی و فقیر و خرد و بزرگ دست شوق افشان و پای عشرت کوبان دران جشن
اقبال بکامیابی الطاف بیکران شرف افتخار یافتند و شرح این جشن عالی که عید
آسمان دفتر و نوروز روزگار بود و وصول مهد عزت حضرت شاهنشاهی بموکب والای
حضرت جهانبانی و بعضے سوانح دیگر که لیاقت طغرای این منشور سعادت و عنوانی
این مثال اقبال داشت در ابتداے این کتاب عالی خطاب اندراج یافته چه
این ارژنگ معنوی در نگارش بدیع و ارادات و شرایف واقعات و جلایل فتوحات
حضرت شاهنشاهی انتظام می یابد از ابتدای شرف ولادت اقدس و هرچه
غیر این نگاشتهٔ قلم نیاز گردد تقریبی ست و سیرابی سخن و پیوند معنی بران باعث
والمنة لله که احوال گرامی این سلسله ابدی اعتصام نیز از آدم تا ابدهم بطن

بطریق اجمال گزارش می یابد تا می رود نقاب از چهرهٔ تفصیل می کشاید القصه ازانجا که عنصر ذات مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی جهان مروت و فتوت بود برای خاطر اصحاب اخلاص ارادت تجرد را موقوف داشته و انتظام عالم تعلق را که وجود سلاطین مخصوص این معنی ست در نظر دوربین آورده متوجه ولایت مالدیو دو مال دو سیرت قدر این دولت بیدار که بخواب نتوان دید نشناخته آنچنان ناشایسته پیش آمد ناگزیر بار التماس جانسپاران بارگاه سلطنت متوجه شدند که شاید حکام آنجا از خواب غفلت بیدار گشته تدارک گذشته نمایند هرچند رای جهان آرای برین نبود بهر حال بر حسب تقدیر صورت معاودت اتفاق افتاد چون موکب عالی نزدیک با مرکوت رسید معلوم شد که ارغونیان در قصبه چون انبوه شده اراده مقابله و محاربه دارند حضرت جهانبانی شیخ علی بیگ جلایر را که ابا عنجد بجانسپاری و اخلاص موروثی از زمان ارتفاع رایت دولت جهانگیر حضرت صاحبقرانی علم امتیاز می افراشت با جمعی از دلیران و دلاوران پیش فرستادند خود بدولت متعاقب نهضت فرمودند چون بشت علی بیگ بموکب منصور قوی بود روی بمعرکهٔ نبرد شیر مردانه نهاد و باندک کسی داد جلادت داده در کم فرصتی هنگامهٔ آن جماعه متفرق و منهزم ساخت بتاثیر صبح ظفر از مشرق تیغ وافق کمان بردمید و خورشید اقبال ظلمت سوز آن عبرت شد و ساحت قصبهٔ جون مخیم موکب عالی گشت و درین قصبهٔ رفیع عتبه درود هودج عزت حضرت مریم مکانی و مهد عظمت حضرت شاهنشاهی از حصار امرکوٹ که مولد اشرف بود بسعادت و اقبال اتفاق افتاد چنانچه تفصیل آن طراز عنوان کلام شد و چون این معموره برکنار آب سند واقع شده و در کثرت حدائق و انهار و لطافت فواکه و اثمار در بلاد سند امتیاز داشته و بعضی مصالح دیگر نیز ضمیمه آن شده بود چند گاه در ظاهر قصبه درمیان بساتین طرح اقامت اتفاق افتاد و در اطراف وجوانب پیوسته با ارغونیان جنگ می شد و آن جماعه شکستهای درست می یافتند

و شیخ تاج الدین لاری که از منظوران حضرت جهانبانی بود دریں ایام بدرجۂ شہادت رسید روزے شیخ علی جلایر و تردی بیگ خان و جمعے بتاخت تا جیتی نامزد شده بودند سلطان محمد بکری و جمعے کثیر بر سر ایشان ریختند و تردی بیگ خان در جنگ مساہلہ نمود شیخ علی بیگ ثابت قدم ورزیده دران عرصۂ رزم که بساط بزم شیر مردان بود شگفته روے شربت شہادت آشامید خاطر مقدس حضرت جہانبانی از واقعه چنین مخلصی بغایت مجروح شد و بعضے امور دیگر درمیان آمد لاجرم دل از حدود بکر سرد ساخته اراده توجه بجانب قندهار مصمم ساختند در خلال این ایام هفتم محرم نهصد و پنجاه بیرام خان از حدود گجرات تنها خود را بپایه سریر مقدس رسانیده مرہمے بر جراحت خاطر اشرف نهاد و موجب انس و الفت گشت و از غرائب آنکه چون مشار الیه بمعسکر اقبال رسید اول گذرش بر جنگ گاه افتاد پیش از انکه سعادت ملازمت دریابد و بر مردم ظاهر شود خود را آمادۂ جنگ ساخته مردانه کارزار کرد چنانچه سپاه نصرت قرین متحیر ماندند که همانا از جنود غیبی ست و چون ظاهر شد که بیرام خان ست غریو از ایستادگان مصاف مسرت برخاست و باعث مسرت خاطر حضرت جهانبانی گشت و باین تقریب چند روزے دران گل زمین توقف روی نمود و مجملی از احوال بیرام خان آنکه در قضیۂ نامرضیۂ قنوج جانسپاریها کرده سنبل رد یه افتاد و براجه متر سین که از زمینداران معتبر آن سرزمین بود در قصبۂ لکنوٗر التجا برد و مدتے در حمایت او بود و چون این خبر بشیرخان رسید کس فرستاده طلب داشت راجه بیچاره شده خان را بپیش او فرستاد و در راه مالوه باو رسید در اول مجلس شیرخان برخاسته دید و در حلیب خاطر سخنان فریبنده گفت و درمیان سخنان اظهار نمود که هرکه اخلاص دارد خطا نمی کند بیرام خان در جواب گفت چنین ست هرکه اخلاص دارد خطا نخواهد کرد و از نزدیک برهان پور بهزار گونه بیقراری باتفاق ابوالقاسم حاکم گوالیار فرار نموده روانه سمت گجرات شد و در راه ایلچی شیرخان که از گجرات می آمد آگاه گشته کس فرستاد و ابوالقاسم را که بصورت وجیه نمودی داشت گرفت

بیرام خان از نیک ذاتی و جوانمردی بمبالغه گفت که منم بیرام خان ابوالقاسم مردمی بجای آورده گفت این ملازم منست می خواهد که فدای من شود زنهار دست ازین باز دارید و همان معامله که ع

مرا بگذار و دستِ یار من گیر

درمیان بود باین طریق بیرام خان نجات یافته بگجرات پیش سلطان محمود رفت و ابوالقاسم را پیش شیرخان آوردند از ناشناسی آن معدن مروّت را بشهادت رسانید و بارها شیرخان می گفت که همان زمان که بیرام خان که دران مجلس گفت که هرکه اخلاص دارد خطائی کند فهمیده بودیم که با ما نمی سازد و سلطان محمود گجراتی نیز هرچند تکلیف بودن کرد بیرام خان قبول ننمود و در رخصت سفر حجاز گرفته به بندر سورت و از آنجا بولایت هردوار شتافت و از انجا بزیر پای صاحب خود و ولی نعمت جهانیان در قصبهٔ چون رسیده سربلند گشت + +

ظهور خارق عادت از حضرت شاهنشاهی که عنوان کرامات و دیباچهٔ مقامات تواند بود در ماه هشتم شرف ولادت

بر صحیفهٔ علم ایزدی که لوح محفوظ ازل و ابدست چنان ثبت افتاده که چون جهان آرای را از افراد کائنات درجلوه گاه صورت و معنی تاج امتیاز بر تارک کرامتش بنهند از مبادی سعادت ولادت آن جلیل الشان بوارق حالات و خوارق عادات از مطاوی احوالش پرتو ظهور یابد هریکے ازان منهی غیب باشد که بابانگ بلند طنطنهٔ علو مدارج قدرش بگوش هوش زمانیان رساند و باظهار این معنی سعادت فزای جهانیان گردد و از بدائع مصداق این حال آنست که درین زمان فرخنده که هفت ماه تمام از ولادت مسعود حضرت شاهنشاهی گذشته و بدولت و اقبال

قدم در ماه هشتم نهاده بودند امرے بدیع از آنحضرت روی نمود شامگاهی که پرتو بتاشیر صبح دولت بود عفت قباب یعنی آنکه آن نوبادهٔ باغ قدس را شیر می داد واز مخالفت عصمت نقاب باهم آنکه وجمعے دیگر آرزوی خاطر داشت و ازین که بعرض حضرت جهانبانی جنت آشیانی رسانیده بودند که کوچ میر غزنوی سحر می کند که حضرت شاهزادهٔ عالمیان غیر از و بشیر دیگرے میل نفرمایند بغایت دل تنگ بود درین اثنا وقتے که کس آنجا حاضر نبود آنحضرت خلوت دیده متکلم شدند وزبان کرامت بیان خود به تسلی خاطر محزون یعنی آنکه مسیح وار گشودند و فرمودند که خاطر خوش دار که نیر آسمان خلافت در کنار تو قرار خواهد گرفت وشب اندوه ترا نور شادمانی خواهد بخشید وزنهار این راز ما را آشکارا نه کنی و این اسرار الهی بیوقت شهرت نه دهی چه حکمتهاے غیبی ومصلحتهاے کلی در ضمن این مندرج ست یعنی آنکه می گفت مرا این نوید جان بخش عظیم در شگفت آورد وعقد اندوه یکبار از دل من کشوده گشت واز ین رهگذر که کفایت چنان نو پروردی وخصانت چنان فیض گستری بے مشارکت ومنازعت دیگری از درگاه صمدیت حواله بمن شد انشراح خاطر یکے بصد وصد بهزار انجامید و روز بروز ابواب فرح ونشاط بیش از بیش بر روی روزگار من کشوده می گشت و بشکر این نعمت عظمے قیام نموده از دل وجان بخدمت متوجه شدم ونعمت ودولت دو جهانی بمن روے آورد و این راز سربمهر را پنهان می داشتم تا آنکه آن نونهال دولت سریر آرای ملک کشور کشائی گشته روزے از عرصهٔ دهلی بشکار حوالی قلعهٔ پالم تشریف برده بودند در آنجا مارے بغایت بزرگ وهیبب در سر راه پیدا شد که ارباب تهور را دل از جای رفته بود آنحضرت درین مرتبه اعجاز موسوی ظاهر ساخته بے اندیشه که بخاطر عیاط رسانیدند ید بیضا نموده متوجه مار شدند و به بشارت غیبی دلیرانه دم مار بدست اقدس گرفته زبون ساختند یوسف محمد خان برادر میرزا عزیز کوکلتاش خود این آیت قدرت مشاهده کرده از روی تعجب بمن آمده نقل کرد دران وقت این راز

سربستہ و سرپوشیدہ کہ خود دیدہ و شنیدہ بود بفرزند ارجمند خود در میان آورد و
گفت آنحضرت در صغر سن آن اعجوبہ را نمودہ بود اگر در کبر سن این کرامت نماید بدیع
نیست چہ ہر فعل را وقتے ست و ہر قوتے را محل این راز سربستہ کہ تا غایت برزبان
نیاوردہ بودم سبب آن بود کہ با ہر کہ می گفتم باور نمی کرد بلکہ مدعیان بسخافت عقل
من نسبت می کردند و چاشنی این سخن در کام مرام آنہا تلخ می نمود و نیز مراد ر اظہار
آن رخصت نبود اکنون فرزند من چون از تو سخن مار شنیدم لب بافشای آن راز
گشودم کہ آن نشانہ خرد سالی بود و این نمونہ کلان سالی اے فرزند گرامی ازان مظہر
کرامات این علامات و مقامات بدیع نیست و جامع این شگرفنامہ ابوالفضل این
دو قضیہ را اگرچہ از مردم ثقہ شنیدہ بود اما ازان عفت مآب بیواسطہ نیز
استماع نمود و انچہ راقم از کمالات قدسی و خوارق عالی ازین نور پردہ الٰہی بچشم خود
دیدہ است و بنظر اندیشہ خود سنجیدہ از اندازہ بشری و حوصلہ انسانی بیرون ست
الحق انچہ از والدۂ ماجدۂ میرزا عزیز کوکہ منقول شد حیرت بخش اصحاب ظاہر ست و
انچہ این مسکین مشاہدہ نمودہ عبرت افزاے ارباب باطن ✢ ✢

توجہ موکب حضرت جہانبانی جنت آشیانی بقندھار و از آنحدود سفر حجاز گزیدن و آہنگ عراق کشیدن

ارادت ازلی و مشیت لم یزلی بر ہی رفتہ کہ بادشاہی کہ خلعت والای دولتش
را بطراز خلود و بقا مطرز سازند و قوائم عظمت سریر و سلطنتش را بنخواعد ارکان استمرار
و استعلا می شد و معزز گردانند بعضے طوارق انقلاب نما و سوانح انصراف انتما پیش راہ
رد می آرند و فی الحقیقت آن نمود لیست بی بود و عقدہ ایست عاقبت محمود کہ کوتہ نظران
آنرا از اسباب منقصت داشتہ در حیز اعتبار می آرند و بلند بینان خال رخسار دولت

دانسته نشان دفع عین الکمال می سازند دولت مندرا انچه ناملائم طبع پیش راه آید آنرا از متممات کمالات می شارد و بند و بست خسران دین و دنیاے خود دانسته بگریبان اندوه فرو می رود در رجعت کواکب که سرپرآرایان هفت اقلیم افلاک اند نمودار یست ازین حال و تمثالیست ازین نقش هرچند آفتاب عالم تاب از ابر و غبار از نظر پنهان گردد درحقیقت آن پرده بیش نیست که بر چشم جهانیان فرو هشته می شود و منقصی بآن بارگاه عالی نمی رسد چون بظاهر سبب خفا می شود و تند باد سطوت الهی عاقبت غبار را سرگردان ساخته بخاک سیاه می نشاند و نیز حدیث طلوع و غروب نیر اعظم راهبر یست مشعله در دست چه همان نسبت و حالتی که آن گنج انوار را در مشرق ست همان نسبت و حالت در تتق مغرب و همان حالتی که در حین سمت الراس و زوال نصف النهار ستبے نقص کمال همان حال در وند رابع نصف اللیل متیقن و این تفاوت نسبت بر ایان خاکی نژاد و ساکنان منتنی کل مخیل ست و الا ذروهٔ جلال او ازان مقدس تر ست که اندیشهاے ارباب نقص پیرامون آن تواند گشت بنا بر این مقدمات هر که بصاحب دولتان تاجداران صاحب اقبال بد اندیش بود سرانجام کار بنکال اعمال خویش گرفتار آید و در اضاعت وجود خود سبب اعظم باشد و مرات این حال واقعه غبرت افزای حضرت جهانبانی جنت آشیانی ست که در اندک فرصتی دامن اقبال آنحضرت که غبار آلود حوادث بود بسرچشمه افضال شسته و شو یافت جمیع کافرنعمتان بسزای نیات و اعمال خود رسیدند و خرمن عمر و دولت ایشان برق قهر الهی سوخته شد و نشان هستی این بیدولتان از صفحهٔ روزگار سترده گشت چنانچه مصاعب و متاعب عسر و موارد و مطالع یسر جابجا بتوافیق ترتیب زمانی و تنسیق مکانی گزارش می باید و بالجمله چون حضرت جهانبانی جنت آشیانی را باطن قدسی مظاهر از طرز دنیای ناپائدار افسرده گشته بود و از ولایت سند توجه عالی بر خاسته بخاطر اقدس رسید که بحاکم تته صلح گونه فرموده بقندهار نهضت فرمایند و چون موکب والا آنجا رسید

حضرت شاهنشاهی را با جمعی از خاصان درگاه بحفظ ایزدی سپرده قدم در شاهراه
تجرید و تفرید نهند و بارتقای مصاعد شوق و شغفت هما دار اوج عشق را زیر پر و
بال همت گیرند و چنانچه بطواف قبلهٔ دل مشرف شده فیض معنوی یافته اند محمل
بکعبهٔ گل نیز برده صورت را بمعنی متحد سازند و همچنانکه نگارخانهٔ باطن سرانجام یافته
صورتکدهٔ ظاهر را نیز آرایش دهند تا این معنی باعث تالیف قلوب شود و موجب
هدایت حقیقی ساده لوحان صورت پرست گردد درین اندیشه بودند که حاکم تته
این معنی را دریافته سعادت خود دانسته و عرضه داشت صلح فرستاد چون آنحضرت
را شاهباز بلند پرواز همت بصید عنقا پر کشاده بود و نظر دوربین از صیدهای
مختصر باز آمده بر آشیان بلند افتاده صورت التماس او بمعرض قبول افتاد ارغونیان
که کار برایشان تنگ شده بود از مژده صلح کلاه نشاط بر فلک انداختند و این
معنی را نهایت مطلب دانسته و نعمت غیر مترقب شناخته پیشکش فراوان فرستادند
و انوار معذرت نها خواستند و آنحضرت بدولت و سعادت هفتم ربیع الآخر سال
مذکور از قصبهٔ جون بصوب قندهار از راه سیوی توجه فرمودند میرزا عسکری توجه
موکب بادشاهی شنیده بفرمودهٔ میرزا کامران و بدعلی خود استحکام قلعه نموده
با جمعی کثیر باندیشهٔ نادرست متوجه اردوی معلی شد که بپایمردی شقاوت
رفته دستگیر کند درین اثنا امیر الله دوست که از فضلای عصر بود و چندگاه وکالت
میرزا کامران باو تفویض داشت و شیخ عبدالوهاب از اولاد شیخ پوران از جانب
میرزا کامران بجهت خواستگاری دختر شاه حسین بیگ ارغون می رفتند خبر موکب
عالی شنیده در قلعه سیوی متحصن شدند حضرت جهانبانی میر الله دوست را مثال
عالی فرستاده طلب فرمودند او از بی سعادتی حرمان شرف ملازمت اختیار کرده
عذر آورد که اهل قلعه مرا نمی گذارند چون موکب عالی بحدود شال که از قندهار
قریب سه فرسخ است نزول فرمود جلال الدین بیگ که از اعیان میرزا کامران بود
و جاگیری دران حدود داشت بزبان گیری کسان گذاشته بود دو کس از ملازمان

بادشاهی را که پیشتر بسر چشمه رسیده‌اند دستگیری کرده بردند یکی ازان دو کس فرصت یافته
از چنگ آن مردم خلاص شده حقیقت آن بداندیشان که از قراین احوال دریافته
و از زمان آن جماعه شنیده بود آمده بعرض اقدس رسانید حضرت جهانبانی کافر
نعمتی این گروه دانسته بمقتضای صلاح وقت رفتن قندهار برطرف ساختند و
بجانب مستنک عنان عزیمت منعطف فرمودند ما بنده محمد ویسی رخصت گرفته
بقندهار متوجه شد مصحوب او منشور عنایت بخط قدسی نمط خود بمیرزا عسکری مصدر
باین عبارت که برادر کم مهر بی ارادت معلوم نماید نوشته بمواعظ و نصایح آگاهی بخشیدند
اما گوش حق شنو کو و دل دانای درست و فهم کجا آن نصیحتها را ناشنیده انگاشته
بیشتر از پیشتر در مقام اقدام شقاوت شد قاسم حسین سلطان و مهدی قاسم خان
و جمعی دیگر از ملازمان عسکری میرزا از رفتن او منع کردند که مبادا درین صورت
مضطر شده از فرط ضرورت بجانب عراق توجه فرمایند و حوادث عظیم روی دهد
ابوالخیر و جمعی از اشرار و بعضی سخنان خوش آمد خانه برانداز که بظاهر صورتی دارد و
بباطن جز خرابی و ویرانی نیفزاید گفته میرزا را بر داعیه خطا مصمم ساختند صبح
آن روز که شام ادبار او بود میرزا بخیال فاسد متوجه مستنک شد یک دو راه رفته از
ملازمان خود پرسید که این راه که دیده است جی بهادر اوزبک که نوکر قاسم حسین سلطان
بود درین برآمدن نوکری میرزا اختیار کرده بود گفت این راه را من بواقعی
می دانم و مکرر آمده و شد کرده ام میرزا جواب داد که راست می گوید جاگیردار این
حدود بوده است او را فرمودند پیشتر می رفته باش و راه سر کن او اظهار کرد که
بارگی من زبون سست میرزا بجانب ترسون برلاس که یکی از ملازمان او بود اشارت
کرد که اسپ خود را باو بده او بعد از تعلل کار خود را بدرستی رسانده اسپ داد جی
بهادر که سابقا در هندوستان در سلک ملازمان بادشاهی منسلک شده بود برهنمونی
سعادت از آنجا پاره راه پیشتر آمده جلوریز خود را بچادر بیرام خان رسانیده پرده
گشای حقیقت حال شد بیرام خان باتفاق او در ملازمت حضرت جهانبانی آمد

و از عزم نادرست آن حق ناشناس آگاه ساخت آنحضرت کسان پیش تردی بیگ
خان و بعضے ملازمان دیگر فرستادند که اسپے چند فرستند آن تنگ چشمان فرومایه
از ادراک این دولت متقاعد گشته ابا نمودند آنحضرت خواستند که خود بدولت سوار
شده آنها را ادب کنند و سزاے کردار در کنار شان نهند بیرام خان بموقف عرض
رسانید که وقت تنگ شده فرصت توقّف بر نمی تابد کافر نعمتان را بقهر ایزدی
حواله فرموده خود بدولت متوجه ارادهٔ خود شوند التماس او مسموع آمده آنحضرت
با معدودے از مخلصان جانسپار راه دشت پیش گرفتند و ارادهٔ قندهار و کابل
از خاطر اقدس برآورده آهنگ حجاز متوجه عراق شدند و بیابان نورد راه عراق
گشتند و خواجه معظم و ندیم کوکلتاش و میر غزنوی و خواجه عنبر ناظر را حکم فرمودند
که حضرت شاهنشاهی در مهد حمایت و حراست الهی ست غبار آسیبی بر دامن
اقبالش نمی رسد بهر طوریکه باشد هودج عزّت حضرت مریم مکانی را بموجب عالی
رسانید این سعادتمندان گرم شتافته خدمت پسندیده بجاے آوردند قدرے
راه طے شده بود که شبے تیزتر از دل کافر نعمتان حق ناشناس روی نمود بیرام خان
بموقف عرض رسانید که حقیقت محبّت زر و اسباب که میرزا عسکری دارد بر ضمیر
انور لایحست درین وقت میرزا بخاطر جمع و دل آرمیده با دو سه نویسنده خود در خیمه
نشسته تفصیل اموال و اشیاے اُردوی معلّیٰ را می بیند لائق دولت آنست
که تکیه بعنایت الهی کرده خود را ناگهانی بر سر آن خیمه رسانیم و کار او بسازیم هرگاه
میرزا از میان رفت ملازمان او از همه نمک پروردهٔ این درگاه اند ناگزیر آمده
ملازمت اختیار می کنند آنحضرت از روی حساب معامله این کنکاش را تحسین
نمودند اما از پاک طینتی و خیر اندیشی بگرد این داعیه نگشته فرمودند اکنون رو براه غربت
نهاده ایم و راه دراز پیش گرفته فسخ آن نمی کنیم مجدداً حضرت شاهنشاهی را در پناه
حضرت ذو الجلال که دافع آفات و رافع مخافاتست سپرده و هدایت ازلی بدرقهٔ
راه ساخته و عنایت رفیق گاه و بیگاه کرده بر توسن همت زین دولت بستند و

پای توجه در رکاب توکل آورده قدم پیش نهادند میرزا عسکری که باندیشه تباه
نزدیک بسنتنگ رسید میر ابوالحسن صدر را پیشتر روان ساخت که رفته حضرت
جهانبانی را اگر داعیه رفتن داشته باشند بحرف و حکایت نگاه دارد و در وقت سواری
حضرت جهانبانی میرمذکور می رسد و می خواهد که از جانب میرزا پیغامی چند ساخته
بگذارند و باعث توقف شود آنحضرت بتعلیم الهی بسخنان واهیه او متوجه ناشده گرم
رفتن می شوند میرزا عسکری متعاقب رسیده شاه ولد و ابوالخیر و جمعی کثیر از مردم خود
را فرستاد که اردو را محافظت نمایند و بگذارند که کسی از اردو بجای رود و حقیقت
خبر کردن جی بهادر در وان شدن حضرت جهانبانی را از میر ابوالحسن صدر به تفصیل
معلوم کرد تردی بیگ خان و سائر ملازمان بی حقیقت آمده میرزا دیدند و میرزا
همه را بمردم معتمد خود سپرد کوته اندیشی که از روز بد و عاقبت وخیم بند پوشیده راه
نامردی و بی آزرم پیش می گیرد در معنی تیشه بر پای دولت خود میزند و خود را
آماده بلیات و نکبات آسمانی می گرداند چنانچه بر مطالعه کنندگان اوراق روزگار
پوشیده نیست میر غزنوی چون آمده میرزا عسکری را ملازمت کرد میرزا گفتند که
ما بجهت دیدن بادشاه آمده بودیم چرا ایشان راه چول پیش گرفتند باز پرسیدند که
میرزا کجا اند یعنی حضرت شاهنشاهی میر غزنوی گفت در منزل اند میرزا گفتند که
خوب یک شتر میوه از رکاب خانه بمیرزا ببرید من هم می آیم و شب در خیمه خود بایک
دو نویسند و بعضی از اسباب که از سرکار پادشاهی آورده بودند می دید و می نوشت
و صورت حال بعینه همچنان بود که بیرام خان بتفرس صائب دریافته معروض داشته
بود فردای آن روز چاشتگاه بلند میرزا نقاره نواخته از منزل خود باردوی معلی آمد
بر در دولتخانه حضرت جهانبانی نزول نمود جمیع مردم را یک یک از خرد و بزرگ
گیراند تردی بیگ خان را بشاه ولد سپرد و هر کدام از مردم و ملازمان بیوفا را بمردم
خود حواله کرد و قندهار بر دو جمعی کثیر را بقین و شکنجه هلاک ساخت و مبلغی کلی از تردی
بیگ خان گرفت و در اندک فرصتی بپاداش اعمال خود رسید حاشا حاشا آنچنان گناه

را این پاداش چون تواند شد این طوفان بلارا اگر گردی از نزول پاداش نام نهند هنوز گنجائش ندارد۔ **شعر**

اگر بد کند مرد بد روزگار — نکو گردد از پند آموزگار

سرانجام راز آشکارا کند — همان گوهر خویش پیدا کند

بر باریک بینان رموز تقدیر پیداست که چون دست اقبال یکے از برگزیدگان ازل را نگین سلطنت برآرایند و تارک دولت اورا بتاج خلافت بلندی بخشند لوامع آثار و سواطع انوار آن همواره در پیشگاه احوال جلوه دهند و از غرائب مبشرات غیبی و تفادلات آسمانی که درین ولا نسبت بحضرت شاهنشاهی بظهور آمد آن بود که چون میرزا عسکری باُردوی معلّیٰ رسید و اعمال ناشایسته بجای آورد میر غزنوی و باهم آغاز حضرت شاهنشاهی را بردوش عزّت و کنار عافیت گرفته پیش میرزا آوردند میرزا هر چند روی توجه بجانب آنحضرت کرد و در مقام شگفتگی در زهر خند آمد و آنحضرت که دران هنگامه مجموعه کمالات سال خوردان جهان بودند و باوجود خرد سالی اصلا شگفته نشدند و قبض خاطر از ناصیهٔ حال آنحضرت هویدا بود میرزا طریق شده گفت که می دانم فرزند کیست با ما چگونه شگفته شود و بعد از زمانی انگشترین میرزا راکه در گردن او حمائل بود و علاقه گلگون آن نمایان بطریق عادات اطفال فی نی بلکه بدستیاری اقبال دست بجانب علاقه برده خواستند بگیرند میرزا در ساعت از گردن برآورده بحضرت شاهنشاهی داد دقیقه شناسان محفل این معنی را تفاول بر سعادت نمودند که عنقریب مهر دولت و نگین سلطنت بنام نامی آنحضرت شود و از چشمه سار افضال الٰهی آب رفته بجوے آید و از آنجا حضرت شاهنشاهی موید بتائید الٰهی برفاقت میرزا عسکری متوجه قندهار شدند در قیام جلوس و نوم و یقظه سواطع بزرگی و فرمانروائی از پیشگاه احوال آنحضرت می درخشید و انوار خداشناسی از لائحهٔ اطوار و آثار هویدا بود در اثنای راه کوکی بهادر که یکے از معتبران میرزا عسکری بود نزدیک کجاوهٔ حضرت آمده بمیر غزنوی گفت که اگر میرزا را بمن دهید بحضرت بادشاه می رسانم میر مذکور جواب گفت که

چون حضرت بادشاه خود تبرزند همانا مصلحت درگذشتن بود و نیز بی حکم عالی این دلیری از من نمی آید بهادر گفت من عزم ملازمت آنحضرت کردم که بر چنین ایام تنهائی لوازم خدمتگاری بجای آرم و می خواستم که این خدمت نیز بتقدیم رسانم اکنون که مرا باین سعادت سرفراز نمی سازند نشانی از حضرت شاهنشاهی بدهند که بحضرت گذرانم میرغزنوی طاقیه آنحضرت که اکلیل ماه سعادت بود به بهادر داده اورا باین دولت سربلند ساخت و میرزا عسکری حضرت شاهنشاهی را پانزدهم رمضان نهصد و پنجاه بقندهار آورده در بالای ارک نزدیک خود نشیمن مقرر ساخت ماهم آغا و جیجی آنکه و انکه خان بدوام خدمت کامیاب سعادت ابدی بودند و استفاضه انوار قدسی می کردند و میرزا آن نونهال اقبال را که در ظل حمایت ایزدی نشو و نما یافت بسلطانم بیگم کوچ خود سپرد و آن عفت مآب از وفور عقل در لوازم مهربانی و مراسم خدمت اهتمام می نمود بظاهر نگاهبانی می کرد و بباطن خودرا در برابر نور مطلق داشته روشنی پذیر بود و روز بروز فر بزرگی از جبین نور افزای آن جهان سعادت بیشتر می دید هرگاه تائید الهی پرورش نماید و در حد ذات نور پرورد ایزدی باشد بداندیش را در حق او جز نیکی در خیال نگذرد و از مخالف جز خدمت و موافقت بظهور نیاید چنانچه مشیت ازلی درین هنگام که عطوفت پدری و رافت مادری باید که تکفل مهمات نماید بدست دشمنان جانی پرورش می دهد تا دوربینان ملک دانائی را پای ارادت محکمتر شود و کوته اندیشان ساده لوح را چراغ هدایت بدست افتد و حقیقت نگاهبانی ربانی بر دوست و دشمن ظاهر گردد از زبان اقدس حضرت شاهنشاهی شنیده ام که احوال یکسالگی خودرا علی الخصوص دران هنگام که حضرت جهانبانی متوجه عراق شدند و مرا بقندهار آوردند یکسال و سه ماه بودم نیک بخاطر دارم روزی ماهم آنکه والده ادهم خان که بخصائص و خدمت آن نونهال اقبال قیام می نمود به میرزا عسکری معروض داشت که رسم بزرگان آنست که چون فرزند را زمان روان شدن بپای

رسد پدر یا پدر کلان یا کسے کہ در عزت بجائے آنہا تواند شد دستار خویش را از سر برداشته در هنگام رفتن آن فرزند گرامی می زنند چنانچه آن نخل امید بزمین می آید اکنون حضرت جهانبانی ندارند شما بجای آن پدر بزرگید مناسب آنست که این شگون که بمنزلهٔ بند چشم زخم ست شما بجائے آن از پدر میرزاده ساعت دستار خود را گرفته بسوی من انداخت و من از پای درآمدم می فرمود که این زدن و این افتادن بشعشعه مرا بخاطر ست و نیز در همان ایام برای تبرک و تیمن بجهت برداشتن موی سر مرا بمطاف بابا حسن ابدال بردند راه رفتن و آن موی سر گرفتن بعینه در پیش نظر ست کسے را که در نزهت سرائے دل چراغستان افروخته باشند صد مثل اینها و زیاده ازان چه دور نماید چون سررشتهٔ سخن بدینجای کشید برای سیرابی سخن از بقیهٔ سرگذشت شیر خان و رفتن میرزا حیدر بکشمیر و حال میرزا کامران که بکابل رفت و میرزا هندال که بقندهار شتافت و یادگار ناصر میرزا که در بکر مخالفت کرده ماند ناگزیر ست تا جویای آگاهی پذیرای عبرت گشته به نیروی بخت بیدار زندگانی را به هشیار دلی و نیک عملی سپری کند پوشیده نماند که شیر خان از آب پیاده گذشته بآهستگی قدم پیش می نهاد و باچندین اسباب نبرد با خطره تمام می بود و هراس عظیم داشت که مبادا از یک جانب بهادران موکب بادشاهی قدم در میدان کارزار نهاده داد انتقام دهند و دغل بازیهائے تدبیر نمائی او یکبارہ سیج برآرند جمع کثیر را بیشتر روان ساخته بود و در احتیاط جنگ غایت ملاحظه را مرعی می داشت بعد از چند روز که بے اتفاقی میرزا کامران و مخالفت سایر برادران برنزدیک و دور بوضوح پیوست بلاهور آمد و ازآنجا تا خوشاب رفت و در بهره و آنحدود روزی چند بود و کس بطلب سلطان سارنگ گکر و سلطان آدم از زمینداران معتبر آنحدود اند فرستاد و چون نعمت پرورده حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بودند و از دولت این دودمان عالی عمرے کامرانی داشتند حرف او را بگوش رضا نشنیدند شیر خان ازانجا بهنیا که از محال منسوب گکرانست شتافت

و جمعی کثیر را بر سر ایشان فرستاد گکران داد مردانگی داده لشکر افغانان را شکست دادند و افغانان فراوان در بند ایشان افتاد بفروخت رفت شیرخان می خواست که خود بر سر ایشان رود با هوا خواهان خود مشورت کرد همه صلاح دران دیدند که کار این گروه که کوههای محکم و زمینهای قلب دارند بتدریج و تدبیر باید ساخت و مناسب آنست که درین حدود لشکری گران گذاشته شود که هم فکر لشکر منصور شده باشد و هم در حدود ولایت گکران بوده دست تاخت و تاراج دراز کند و قلعه مستحکم بجهت انتظام این دو کار اساس باید نهاد تا بمرور ایام این مردم از تنگنای خود بتنگ آمده سر گردن کشی فرود آرند و خود بازگشته بسامان و سرانجام مملکت وسیع هندوستان باید پرداخت بنابراین مصلحت وید قلعه رهتاس را بنیاد نهاد و جمعی کثیر را گذاشته کوچ بکوچ برگشت و باگره آمد و از آنجا بقلعه گوالیار رفت که میر ابوالقاسم آنجا متحصن بود میر بیچاره از بی آذقی آمده دید شیرخان در مقام ضبط و ربط شده تمام هندوستان را سوای بنگاله بجیل و هفت اقطاع قسمت کرد و داغ اسپ سپاهی در میان آورده اند کی از تدبیرهای بسیار سلطان علاءالدین را که در تاریخ فیروزشاهی تفصیل یافته است بعمل آورده و از آنجا بر سر پورنمل راجه قلعه رائیسین و جدیری رفت و بعهد و پیمان نادرست راجه را از قلعه برآورد و بفتوی بعضی فقیهان گمراه و سفیهان تبه روزگار امان داده خویش را از هم گذرانید و از آنجا باگره آمد و بطرز حکام بنگاله سراها در طرق و مسالک بفاصله یک کروه بنا کرد و بعد از بیماری جانکاه که در آگره بر وطاری شد بر سر مالدیو که در حاکم اجمیر و ناگور و بسیاری از محال و امصار بود لشکر کشید و کار آن حدود بفریب و فسون ساخته بنواحی چیتور در تهور شتافت و آنجا نیز نیرنگسازیها نمود تا نگاه بایان آن قلاع کلید ها را فرستادند و آنجا جمعی گذاشته درمیان ولایت دهندیره در آمد و از آنجا روی بقلعه کالنجر آورد و آنجا محاصره کرده ساباط و دمدمه مشرف ساخت و نقبها زد و دهم محرم نهصد و پنجاه و دو بشعلهٔ آتشی که خود افروخته بود از دود آه

مظلومان بسوخت و تاریخ سوختن او آتش مرد یافته بودند اگرچه مدد گرفتن این
حصار حصین جانش از چار دیوار عنصر بر آمد اما قلعه بدست افتاد پنجسال و دو ماه
و سیزده روز برنگ و ریو حکومت هندوستان کرد و بعد از و جلال خان پسر
خورد او هشتم روز جانشین پدر شد و اسلام خان نام نهاده اسم شاهی را بر خود بست
و او هم در ناشایستگی اعمال از پدر خود گذرانده بود چون تسلط این دو فتنه سرشت
خداع منش در جنب شعشعه مهبه جهان افروز رایت این دولت ابدی اساس
مانند فروغ کرمکان شب تاب حکم نمود بے بود داشت حکمت غامضه ایزدی بجهت
مصلحتے چند که در مکامن علم او منطوی بود روزے چند جلوه داده بخاک او بار برابر
ساخت و روزگار از ننگ وجود این مو بدان بیتره کار وارست وصورت حال
میرزا حیدر آنکه چون تائید حضرت جهانبانی یافته متوجه کشمیر شد چنانچه سمت
گذارش یافت چون بنوشهر در آمد امرای مذکور که اسامی آنها پیشتر گذشت
مخلصانه آمده دیدند و راه درویش در آمدن کشمیر و گرفتن آن را مجدداً خاطر
نشان نمودند میرزا تکیه بر نصرت ایزدی و دولت بادشاهی نموده بر طے عقبات
کشمیر قدم بپیش نهاد درین اثنا تفرقه در معسکر بادشاهی چنانچه مذکور شد راه
یافت خواجه کلان بیگ بمیل خود باسعی میرزا کامران آن عزم را فسخ نموده بمیرزا
کامران ملحق شد و مظفر توپچی خود را بکوه سارنگ کشید غیر از چندے از ملازمان قدیم
میرزا حیدر و جمعے دیگر که حضرت جهانبانی بکمک نامزد فرموده بودند همراه نشدند اما
چون در کشمیر اختلاف و اختلال عظیم بود و هرج و مرج بیحد بپشت گرمی مرغبات
کشمیریان در بیست و دوم رجب نهصد و چهل و هفت از عقبه پونچ در آمد
وبے جنگ و جدال تسخیر کشمیر نمود چه دران ایام مدتے گذشته بود که کشمیر از حاکم
مستقل خالی بود و امرای آن ملک را بتغلب در تصرف خود داشتند و بریکے از مدعیان
حکومت آن دیار اسم ریاست اطلاق کرده خود ملک رانی می کردند درین زمان
نازک شاه نام شخصے باسم بے مسمای حکومت اختصاص و اشتهار داشت و با این

حالت هرگاه درمیان یکدیگر اتفاق وتدبیر عقل ورائے نباشد هر آئنه کار ملک این سرحد کشد موسم چله دی بود و باران باشد ادمی باریدکا چی چک چون رقم استقلال از جبهۀ احوال میرزا حیدر خواند بمقتضای فریب و خداع که کشمیری ازان گریز ندارند از کشمیر برآمده پیش شیرخان رفت چه مقصود از آوردن میرزا حیدر کامروائی خود بود چون آن میسر نشد بلکه نقش دیگر نشستن گرفت دست ازین باز داشته در اندیشۀ دیگر شد وطرح دیگر خیال کرد خواهر اسمٰعیل ولد محمد شاه را بشیرخان داد و باین وسیله خودرا مقبول ساخته عادل خان وحسین سروانی وجمعے دیگررا تا مقدار دو هزار کس گرفته بکشمیر آمد و درین اثنای ابدال ماکری که استظهار او بود بعلت استسقا درگذشت و میرزا حیدر اهل و عیال خود را در اندرکوت که استحکام تمام دارد گذاشته متحصن شد اهل کشمیر همه جدا شدند و پیش میرزا مردم کم ماندند و تا سه ماه در شعاب جبال بسر می برد تا آنکه روز دوشنبه بیستم ربیع الثانی نهصد و چهل و هشت جنگ دست داد و بتائید یزدانی فتح کرده هرچند مخالفان چه از افغانان ککی و چه از کشمیریان بے حقیقت زیاده از پنج هزار سوار بودند چون کار ایشان بر بیوفائی و حرام نمکی متبنی بود کارے از پیش نه رفته شکست یافتند و جمعے کثیر از مخالفان بقتل رسیدند و گروهے دستگیر شدند و کشمیر باستقلال در تصرف میرزا درآمد و خطیب کشمیر مولانا جمال الدین محمد یوسف لفظ فتح مکرر تاریخ این فتح یافته بود و تکرار این فتح اگرچه همیں رفتن میرزا نیز صورت دارد اما آنچه میرزا خود اشارتے در تاریخ خود می نماید آنست که یکبارے میرزا فرستادۀ سعید خان حاکم کاشغر از راه دره لار بکشمیر آمده در چهارم شعبان نهصد و سی و نه در تصرف در آورده بود و در سلخ شوال سال مذکور با امرای کشمیر و محمد شاه که اسم حکومت بنام او بود صلح گونه کرده دختر محمد شاه را برای اسکندر سلطان پسر خود گرفته از راهے که آمده بود مراجعت کرد چون درین نوبت فتح غیبی دست داد و ملک کشمیر مسخر شد مدت ده سال در انتظام آن ولایت سعی بلیغ نمود و آن عرصه دلپذیر را که حکم خرابه داشت لباس شهری پوشانید

و اقسام محترفه و ارباب صناعات را از هر جا طلب داشته در مقام رونق و رواج آن ملک شد علی الخصوص موسیقی را بازار گرم گشت و انواع ساز در میان آورد مجملاً صورت ظاهری آن مملکت که نشاه دنیای اوست معنی پیدا کرد اما بواسطهٔ تعصبهای خنک بی نمک میرزا که منشای آن نارسائی با دعوی رسیدگی است متاع معنی کشمیر که عالم یک رنگی و دینداریست کشاد یافت و تا امروز بوی تعصب او کشمیریان می آید که صحبت را تاثیر عظیم ست سیما اطوار فرمانروایان که قوی اثر می باشد امید که بیمن انتشار حقیقت و حقانیت حضرت شاهنشاهی صورت و معنی کشمیر اتحاد پذیرد و متاع حق پرستی و خداشناسی بی شائبه تکلف و تعصب رواج گیرد و از سهوهای عظیم که میرزا را روی داد میمنت نداشت آن بود که با وجود فتح چنین خطبه و سکه بنام نازک شاه بدستور امرای کشمیر ساخت بایستی که حق نمک حضرت جهانبانی بجای آورده وجوه دراهم و دنانیر و رؤس منابر را بنام قدسی حضرت جهانبانی مشرف ساخت همانا که بازمایه مدارائی می کردند بی اخلاصی را رواج می داد و لهذا دران ایام که فتح کابل شد خطبه را که بنام مقدس آنحضرت جهانبانی ساخته سربلند شد و در تاریخ نهصد و پنجاه و هشت هجری در شبیخون که کشمیریان آورده بودند مسافر ملک نیستی شده مجملی ازین سانحه آنکه میرزا از آئین عدالت که نگاهبان دولت ست عدول نموده بمقتضای هوا و هوس خودزیستن گرفت و هشیاری و بردباری که دو بازوی بختیاریست از دست داد مکر و غدر کشمیریان که بتدبیر و هوشمندی میرزا از پای درآمده بود باز برپا شد و این گروه خراب باطن نفاق سرشت راه خداع پیش گرفته در لباس دوستی کار دشمنی ساختن گرفتند و عمدهٔ این کار آن بود که لشکر میرزا را بحیلها ازو جدا کردند و مردم کارآمدنی او را متفرق ساختند طائفه را بجانب تبت و برخی را بجانب بکی و چندی را بطرف جوری فرستادند و عیدی رینا و حسین ماگری پسر ابدال ماگری خواجه حاجی بقال کشمیری را که سرگروه مهمات میرزا بود از راه برده بخود متفق ساختند و جمع کثیر بخود همداستان کرده بر سر میرزا روان شدند غازی خان

و ملک دولت بگ نیز آمده ملحق گشتند و قریب خانپور که میان میره پور و سری نگر که
اصل شهر کشمیر و حاکم نشین است بر سر میرزا شبخون آوردند میرزا نزدیک خانه خواجه
حاجی رفته بود تا قرا بها در را که در بند بود خلاص سازد که بدست کمال ڈڈانی حیات
را سپری کرد و بعضی می گویند که تیری از ملازمان او نادانسته رسید چون مجملی از حال
میرزا حیدر گذارش یافت اکنون سرگذشت میرزا کامران نگارش می باید در آن
ایام نامساعد که میرزا کامران از حضرت جهانبانی جدائی اختیار کرده بصوب کابل
روان شد چون بحدود خوشاب رسید سری و سروری را رنجه داشته و زمانه لعبت آن
را بکام زد پنداشته خطبه بنام خود ساخت هر که خرده و دوربین و مصاحب مصلحت
اندیش و همنشین دل سوز نداشته باشد هر آینه چنین کارهای ناشایسته ازو بظهور آید
نه حق محبت شناسد و نه طریق مروت داند بدی دیگران را نیکی خود انگارد و تخم
بدی در زمین نیکان افشاند ظاهرست که از آن کشت کار چه بدر رود و درخت
اندیشش کدام میوه مراد بار آورد روزگار بی عاقبت اندیش را بقای نه و
دولت بزور بر خود بسته را پیوندی نه سربلندی کاخ بی بنیاد را چه اساس که چون
منار برفی زود از هم پاشد و شب هلال اول را چه ثبات که چون برق خاطف
تا چشم برهم زدن فرو نشیند سلطنتش چون طراوت گل زود زوال و دولتش
چون نسیم بهار سریع انتقال و بالجمله از راه دنکوت بکنار آب سند رسید و در آنجا
محمد سلطان و الغ میرزا بحدود ملتان خود را کشیده بودند و آنجا خود را نتوانستند
گرفت برخاسته برکنار دریا میرزا کامران را دیدند و میرزا مدتی آنجا توقف نمود
و چون عسرت غله بطغیان کشید پل بسته از آب گذشت از آنجا بکابل آمد و ابواب
کامرانی بر روی روزگار خود کشاد بمقتضای هوا و هوس روزگار بسر می برد و مثلی
که از جمشید مردیست که تا شیراز بیشه نرود چراگاه هر آهو فراخ نشود و تا باز در
آشیان گریز نه کند دراج را پریدن آسان نگردد درین واقعه بظهور آمد غزنین و
آنحدود را بعسکری میرزا داد و خواجه خاوند محمود را برسم رسالت بپیش سلطان

میرزا ببدخشان فرستاد و خواهش متابعت خواست که سکه و خطبهٔ او در بدخشان نیز
باشد میرزا سلیمان فرستاده را بی مقصود برگردانید میرزا کامران ازین معنی درتاب
شد و لشکر ببدخشان برد و در نواحی موضع ناری میان فریقین جنگ پیوست میرزا
سلیمان چون آثار ضعف خود و قوت میرزا کامران مشاهده نمود کس فرستاده در آشتی
زد و سکه و خطبه بنام او ساخت و میرزا کامران بعضی از محال بدخشان نیز از
میرزا سلیمان ساخته بمردم خود داد و مقصود در واگشته مراجعت نمود درین اثنا خبر
رسید که هندال میرزا هندال آمده قندهار را متصرف شد میرزا کامران از اطراف و
جوانب لشکر فراهم آورده متوجه قندهار شد و تا شش ماه محاصره قلعه نمود و از بی آزوقی
میرزا هندال بتنگ آمده امان طلبیده دید و قلعه را سپرد و میرزا کامران قندهار را بمیرزا
عسکری داده بکابل معاودت نمود و میرزا هندال را بهمراهی خود آورد و روزی چند در
محنت داشته باز بمقتضای برادری و نفاق در لباس اتفاق بمعموره جوی شاهی که
اکنون نسبت بنام جلالت انتظام حضرت شاهنشاهی یافته بجلال آباد مشهور است
بمیرزا داده حاکم سند نیز اطاعت نمود و روزگار اسباب غفلت را آماده می کرد تا آنکه
میرزا سلیمان برانچه میرزا کامران از بدخشان جدا کرده بود متصرف شد و نقض عهد نمود
میرزا کامران باردوم لشکر بآن صوب برد و در حدود اندراب جنگ در پیوست میرزا
سلیمان شکست خورده بقلعهٔ ظفر متحصن شد میرزا کامران تعاقب نموده قلعه را محاصره
کرد و آمد و شد آزوق راهها مسدود ساخت اکثری از اهل بدخشان آمده میرزا
کامران را دیدند میرزا سلیمان چون از سپاهیان خود که چشم وفا داشت نا اُمید شد
و نیز از بی آزوقی قلعه کار بدشواری کشید بی اختیار آمده دید میرزا کامران قاسم
برلاس و میرزا عبدالله و جمعی دیگر از هوا خواهان خود را بسرداری برلاس مذکور ببدخشان
گذاشته خود مراجعت نمود خواجه حسین مروی تاریخ این سانحه را جمعه هفدهم ماه
جمادی الثانی یافته بود و میرزا سلیمان را با ولدش میرزا ابراهیم در قید نگاه می داشت
و چون بکابل رسید تا یک ماه شهر را آئین بست و روزگار را بغفلت می گذراند

نه یاد معبود می کرد و نه داد مظلوم می داد تا آنکه کوکبهٔ اقبال فلک صعود حضرت شاهنشاهی ارتفاع یافت و بدولت و سعادت آمده سزاے اورا درکنار او نهادند چنانچه گزارشش می یابد هرکه بولی و والی نعمت خود طریق بے حقیقتی سپرد و بمسلک بی اخلاصی شتافت هرآینه درهمین نشاه پاداش اعمال خود دید و هم برین منوال ست احوال میرزا هندال که چون درچنان وقتی باچندین فتنه و فساد از ملازمت حضرت جهانبانی راه بیوفائی پیش گرفته متوجه قندهار شده بود قراجه خان که از جانب میرزا کامران حاکم قندهار بود آمدن میرزا شنیده از قلعه برآمد و باحترام دریافت و آن ملک را بمیرزا سپرد و روزے چند برین نگذشته بود که میرزا کامران آمده آنرا بتصرف خود درآورد و میرزارا مقید داشته تادیب نمود چنانچه مجملی مذکور شد و مقرراست که انجام حال بیوفایان چون آغاز کارایشان مردود دلهاست هوشمندان ازاعتبارنایافتگان اعتبارگرفته در انتظار جزای این حق ناشناسان می باشند تا بسزا یافتن که اقتضای عدل حقیقی ست شکر گزار و مسرت پذیر شوند که هم سرمایهٔ عبرت جهانیان می شود و هم دست آویز ندامت بے سعادتان می گردد و ازان جمله چون یادگار ناصر میرزا که بفریب و فسون حاکم تته از راهِ راست انحراف ورزیده در لهری توقف نمود بعد از توجه حضرت جهانبانی قریب دو ماه دران حدود بود آخر بروظاهر شد که حرف و حکایت حاکم تته از صدق و صفا فرسنگے ندارد و همه آن مقدمات حیله پیوند مبنی بر کذب و سفاهت ست ناچار ازان داعیه بازآمده بصوب قندهار روان شد هرچند هاشم بیگ که از دولت خواهان راست گو و هواپرستان رضاجوے او بوده گفت که رفتن بجانب کامران و گذاشتن ملازمت حضرت جهانبانی پسندیده نیست و دنیا جای مکافات ست اندیشه آن باید کرد ازانجا که امریست ثابت هرکه را روز ادبار پیش آید عقل او تیره گردد و بآزار ولی نعمتان جرأت نماید و نصیحت خیراندیشان را دشمده بگوش هوش در نیارد و سخنان سنجیده دانشوران افسانه و افسون پندارد بنابرآن یادگار ناصر میرزا از بی توفیقی متوجه قندهار شد و در

زمانی که میرزا کامران قلعه قندهار را در محاصره بتنگ آورده بود آمده میرزا را دید و بهمراهی میرزا بکابلی آمد و میرزا کامران پیش حاکم تته کس فرستاد که حضرت بلقیس مکانی شهربانو بیگم و ولد ایشان میرزا سنجر که از یادگار ناصر میرزا جدا شده در حدود بکر مانده بودند بلوازم آداب روانه سازد حاکم تته ایشان را با جمع کثیر که از حضرت جهانبانی جنت آشیانی جدائی اختیار کرده دران حدود بودند بآئین لائق روان ساخت و خطائی یا عمدی که واقع شد آن بود که این مردم را از راه بیابان بی آب وعلف فرستاد و جمع کثیر تلف شدند و چون بموضع شال رسیدند در بپ مردم بتی افتاد و حضرت بلقیس مکانی رحلت فرمودند و از دو سه هزار آدمی که درین قافله سرگردان بودند معدودی جان بسلامت برده خود را بقندهار رسانیدند * *

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بخراسان و عراق وانچه درین سفر روی نمود

چون جواد قلم سوانح پیمائی به ببها قدمی چند زده سخن را بسر انجام آورد اکنون بسر مقصود رفته راه بدراز می رود بمحلی از احوال نصرت انجام سفر خراسان و عراق که حضرت جهانبانی را روی نمود بمدرقه عنایت الهی قطع فیافی و طی صحاری و براری فرمودند گفته آید و آن چنانست که آنحضرت چون بهمت اولی قدم در وادی توکل نهاده راه چول پر خطر اختیار فرمودند ملازمان رکاب سعادت را بخطاب چولی مشرف ساختند و از فضل نامتناهی الهی درین چول پر هول ملک هاتی بلوچ که قافله سالار راهزنان بود بزمین بوس شرف اختصاص یافت و آنحضرت را بمنزل خود برده در لوازم خدمتگاری کوشید و ازان وادی هولناک راهبری نموده بولایت گرم سیر آورد و میر عبدالحی که کلانتر آن ولایت بود بملاحظهای نادرست اگرچه بسعادت ملازمت فائز نشد اما در لوازم مهمانداری و آداب خدمتگاری اهتمام تمام بجای آورد و دران حدود خواجه جلال الدین محمود از جانب میرزا عسکری جهت تحصیل اموال آن ولایت آمده بود آنحضرت بابا دوست بخشی را بپیش او فرستادند تا رهنمای سعادت او گشته بملازمت آورد خواجه این را دولت عظیم شناخته بملازمت شتافت و هرچیز که از جنس و نقد در بساط خود داشت همه را نثار موکب سعادت کرد و حضرت جهانبانی او را نوازش فرموده میر سامانی سرکار خاصه را برای رزین او مفوض داشتند و روزی چند دران سرزمین بوده بادولت خواهانی که درین یورش اقبال آسا ملازم رکاب معلی بودند نصایح دلپذیر و مواعظ ارجمند می فرمودند و بی وفائی دنیا و بی اعتباری سلسله ظاهر را بچندین دلائل خاطر نشان فرموده خواطر اصحاب تعلق را از تنگ پوی این بازداشته متوجه مقصد حقیقی

و مطلب اصلی که طلب ارباب همت را سزاوار تواند بود می ساختند و همگی همت بلند
آنحضرت معروف آن بود که چون اسباب تجرّد سواد تفرید روز بروز در تزاید ست
گوشه خمول گزیده ظاهر و باطن را از غیر باز داشته بیکتائی بے ہتا پردازند لیکن مردمی
و مروّت نمی گذاشت که دلهای ملازمان رکاب دولت را باین انقطاع بالکل آزرده
سازند و این گروه وفا کیش ازان رهگذر دست از خدمت باز نمی داشتند که چون
ذات کامل که شایان خلیفگی حق ست و در انتظام معموری ظاهر و باطن او بوجود
آمدن در ادوار و قرون مشکل بیکبارگی دست از جهان باز دارد و سلسله سلطنت
ابد قرین را منقطع سازد همگی خواهش این طبقه آنکه بباطن با حق بظاهر با خلق بوده
بمقتضائے نشاه جامعیت کار فرماید و الحمد لله که گوهر یکتائے آن دریای افضال
یعنی حضرت شاهنشاهی را این ملکه بروجه کمال حاصل ست با وجود پرداختن بگیرد
و از عالم ملک و شهادت استغراق بحر مواج عالم جبروت و لاهوت بر نهج مستوفی میسّر
و قدم همتش بر صعود مدارج علیا مقرر و مسلم القصه بمقتضائے اراده ازلی و فتوت
فطری نوشتن مکتوب محبت طراز بفرمانروای ایران و عنان عزیمت بصوب منعطف
داشتن در ضمیر الهام نور تصمیم یافت که اگر حاکم ایران حقوق موروثی منظور داشته
لوازم محبت و فتوت بتقدیم رساند هرآئینه یکبار دیگر بسلسلهٔ ظاهر پرداخته دل
این گروه حقیقت اندیش بدست آورده شود و الا در اختیار انزواد بمشرب مروت
بے اختیار باشد بنا برین روز پنجشنبه غرهٔ شوال نهصد و پنجاه مکتوبی مصحوب چولی
بهادر فرستادند باین مضمون که بحکم کار فرمایان قضا و قدر که چندین مصالح و حکم
در هر کارے ودیعت نهاده اند سببے انگیخته آمد که ملاقات گرامی بزودی میسّر آید و
مجملی از سوانح احوال اظهار فرموده این بیت در ضمن آن مرقوم ساخته بودند۔

شعر: که گذشت از سر ما آنچه گذشت   چه بدریا چه بکهسار و چه دشت

آنحضرت می خواستند که روزے چند در ولایت گرم سیری توقف فرمایند میر
عبد الحی گرم سیری کسان فرستاده عرضه داشت که چنین استماع می افتد که میرزا عسکری

جمعی کثیر را فرستاده است مبادا باین حدود برسند و کار از علاج بگذرد
اگر بالکای سیستان و آنحدود که بحاکم ایران تعلق دارد توجه فرمایند هرآینه از
اندیشه آسیب این گروه بی عاقبت موکب عالی محفوظ خواهد بود آنحضرت قلت
ارباب اخلاص وکثرت اصحاب خلاف و شقاق منظور داشتند و توقف دران
ولایت از طریقهٔ حزم که راه خرد پروراتست دور دانسته بسیستان نهضت
نمودند و از آب هلمند عبور کرده بکنار کولی که این آب بآن در می آید نزول سعادت
فرمودند احمد سلطان شاملو که حاکم سیستان بود مقدم گرامی را دولت ناگهانی
شمرده بآیین نیک بختان ملازمت کرد و بوظایف خدمت گاری و آداب میزبانی
اقدام نمود و روزی چند دران سرزمین عبرت فزا که جولانگاه شاهسواران عرصهٔ
اقبال بود بشکار قشقلداغ اشتغال نمودند و برای تسلی خواطر همراهان و فااندیش
خودرا بمشاغل ارباب تعلق مشغول داشته تماشاگر بدائع تقدیر بودند و از آنجا
بدولت در سیستان نزول اقبال ارزانی داشتند احمد سلطان والده و عورات
خودرا بملازمت حضرت مریم مکانی که درین یورش هودج اقبال و محمل اجلال
ایشان همراه بود فرستاد و جمیع اموال ولایت خودرا پیشکش نمود آنحضرت اندکی
ازان بجهت انشراح خاطر او قبول فرموده تتمه را برگردانیدند و درین منزل حسین قلی
میرزا برادر احمد سلطان که از مشهد بدیدن والده و برادر آمده بود تا رخصت ایشان
گرفته عازم سفر حجاز گردد بشرف بساط بوس مشرف آنحضرت از در باب مذهب
و ملت سخنان پرسیدند بموقف عرض رسانیدند که مدتیست در معتقدات شیعه
و سنی غور کرده می شود و کتب فریقین بمطالعه می رسد انچه شیعه اعتقاد دارد آنست
که لعن و طعن اصحاب موجب درجات و صواب ست و معتقد سنیان آنکه سبت اصحاب
کفرست بعد از تامل و تفکر خاطر بران گرفته که بگمان ثواب کافر نمی توان شد آنحضرت
را این سخن بسیار خوش آمد از فرط توجه مشمول عنایت و استمالت ساخته تکلیف
ملازمت فرمودند او چون سفری پیش داشت و اسباب سفر سامان نموده بود از احراز

این دولت متقاعد ماند و در بینجا حاجی محمد باباقشقه و حسن کوکه از میرزا عسکری جدا شده بموکب عالی پیوستند و صلاح وقت چنان اقتضا کرد که عنان توجه بصوب زمین داور منعطف شود که امیر بیگ حاکم آنجا بملازمت می رسد و چلمه بیگ حاکم قلعه نیست نیز احراز سعادت خدمت می نماید و بزودی اکثر مردم میرزا عسکری جدا شده بملازمت خواهند رسید و قندهار و آنحدود در تصرف اولیای دولت خواهد درآمد چون احمد سلطان شنود که امثال این مقدمات تمهید داده از سفر عراق مانع می آیند بملازمت اقدس آمده از مقام دولت خواهی و دل سوزی بعرض رسانید که یورش عراق بر ذمهٔ همت علیا لازم ست این گروه که ازین سفر مانع می آیند بغیر از عذر و خدیعت غرضی ندارند چون احمد سلطان بعنوان عقیده و اخلاص در خاطر حضرت جهانبانی جای کرده بود سخن او بعرض قبول پیوست و برین کنگاش عمل فرموده متوجه عراق شدند و باین تقریب روزے چند حاجی محمد مردود بساط قرب بود احمد سلطان ملازم رکاب معلی بوده می خواست که از راه بتس کیلکی بدرقه باشد آنحضرت را چون سیر هری مکنون ضمیر اقدس بود براه قلعه اوک متوجه آن سمت شدند چون مکتوب مودت و منشور اخلاص حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتخت آرای ممالک ایران شاه طماسب رسید مقدم سعادت التزام آنحضرت را نعمت غیر مترقب شناخته خوش وقت شده خواست که سایه فرهمای سعادت همایونی را بر فرق دولت خود جای دهد و ادراک این سعادت را عنوان کارنامهٔ افتخار خاندان خود سازد و بشکر این نعمت فرمود تا سه روز در قزوین نقارهٔ شادمانی نواختند و مکتوبی در جواب مشتمل بر کمال توقیر و احترام و استدعای تشریف حضور در اسرع ازمنه بالوف محامد و اثنیه و صنوف تحف و هدایا مصحوب مقربان خاص ارسال داشت و این بیت بر عنوان مکتوب ثبت نمود۔

شعر

همای اوج سعادت بدام ما افتد　　اگر ترا گذری بر مقام ما افتد

و فرستاده را رعایتی شایسته کرده روانه ساخت و اظهار انواع شکرگزاری و حق شناسی

وتذکار محبت قدیمی نموده حلایل تعظیم واکرام بجای آورده و بحکام و ولایت بلدان
وامصار نوشت که در هر منزل و هر شهرے که موکب همایونی نزول فرماید شرف
روزگار این خاندان عالی دانسته اعاظم حکام و اکابر و اهالی و موالی آن دیار بفور
استقبال شتافته بتقدیم مراسم ضیافتهای بادشاهانه مشرف گردند و از اسباب
واشیای لایقه و اشربه و اطعمه فواکه تازه بتازه منزل بمنزل مهیا ساخته لائق نظر
قبول اشرف گردانند و منشوری که بمحمد خان حاکم هری نوشته بودند بجنس درسلک
تحریر درآورد تا دستورالعمل اہل درایت گردد و آگهان براه و رسم مردمی نظر بران
دیباچه مروت داشته در تعظیم و تبجیل حادثه پیابان مراحل نشیب و فراز حق انسانیت
بجای آورده دقیقه از آداب فتوت فروگذاشت ننمایند + +

فرمان شاه طهماسپ بحاکم خراسان

فرمان همایون شرف نفاذ یافت که ایالت پناه شوکت دستگاه شمساً
للایالة والاقبال محمد خان شرف الدین اوغلی بکلوللہ فرزند ارجمند ارشد و حاکم
دارالسلطنت هرات و میر دیوان بانواع اعطاف والطاف شاهی سرافراز گشته بداند
که مضمون واجب العرض او که درین والا مصحوب کمال الدین شاه قلی بیگ برادر
امارت پناه قرا سلطان شاملو روانه درگاه دولت پناه نموده بود در تاریخ دوازدهم
شهر ذیحجه رسید و مضامین فرخنده آمین آن از آغاز تا انجام واضح و لائح شد و آنچه
درباب توجه نواب کامیاب سپهر رکاب خورشید قباب گوهر دریای سلطنت و کامگاری
درجه چمن آرای فرماندهی و جهانداری نور افروز ایوان سلطنت و جلال سرو سرافراز
جویبار سعادت و اقبال شجرۂ طیبۂ گلشن شوکت و عظمت ثمرۂ شجرۂ خلافت و نصفت
بادشاه بزین و بحرین نیر عالم تاب فلک کامرانی بدر بلند قدر اوج خلافت و جهانبانی
قدوه و قبلۂ سلاطین عدالت آئین مهتر و بهتر خواقین شهریار عالی نسب تخت سروری
پادشاه والا حسب ملک عدل گستری خاقان سکندر نشان جمجاه عالی شان سلیمان

تخت نشین سلطان صاحب هدایت و یقین جهانیان صاحب تاج و تخت صاحبقران عالم و اقبال و بخت نورچشم سلاطین روزگار تاج فرق خواقین نامدار المؤید من عندالله نصیرالدین محمد همایون بادشاه خلدالله تعالی عزّهٗ حسب الامال یوم المال نوشته بودند چه گوید که چه مقدار سرور در حضور روی نمود ـ

مژده ای پیک صبا کز خبر مقدم دوست   خبرت راست بود ای همه جا محرم دوست
باشد آن روز که در بزم وصالش یکدم   بنشینم بمراد دل خود همدم دوست

اقدام بی ملال و توجه آن بادشاه فرشته احترام را غنیمت عظمی دانسته بداند که بمشتاق آن خبر خجسته ولایت سبزوار را از ابتدای حمل توشقان ئیل بدان ایالت پناه مرحمت فرمودیم داروغه و وزیر خود را بدانجا فرستد که مال واجبی و وجوهات دیوانی آنجا را از ابتدای سال حال تصرف نموده بمواجب لشکر ظفر اثر و ضروریات خود صرف نماید و بدستوری که درین نشان مذکور شده فصل بفصل و روز بروز عمل نموده از مضمون مطاع تخلف ننماید و پانصد کس از مردم عاقل روزگار دیده که یک اسپ کتل و استر رکاب و یراق در خور آن داشته باشد تعیین نماید که باستقبال آن بادشاه صاحب اقبال رفته باصد راس اسپ بدو که از درگاه معلیٰ مع زین طلا جهت آنحضرت فرستاده شد و آن ایالت پناه نیز از طوایل خود شش راس اسپ بدو آسوده خوش رنگ قوی جثه که لایق سواری آن شهسوار معرکه دولت و کامگاری بوده باشد انتخاب نموده و زینهای لاجوردی منقش با عباهای زربافت و زردوزکه لائق اسپان و سواری آن بادشاه جمجاه باشد بربالای اسپان مذکور نهاده هر اسپ را بده ملازم خود داده روانه گرداند و کمر خنجر خاصه شریفه که از نواب کامیاب مغفوری مرحومی علیین آشیانی انارالله برهانهٗ شاه بابایام بنواب همایون مارسیده و بجواهر نفیس لطیف مکلل بود مع شمشیر طلا و کمر مرصع جهت فتح و نصرت و شگون آن بادشاه سکندر آیین فرستاده شد و موازی چهارصد ثوب مخملی و اطلس فرنگی و یزدی مرسل کشت که یک صد و بیست جامه جهت خاصه آنحضرت ست تتمه جهت ملازمان رکاب ظفر

انتساب آن کامیاب و غالیچهٔ مخمل دو خواجه طلا بافت ممد تکیه کرکی استر اطلس و سه زوج قالین دوازده درعی کوشکانی خوش قماش و دوازده چادر قرمزی سبز و سفید فرستاده شد بطریق احسن رساند و روز اشربهٔ لذیذ و لطیف سر براه نموده با نانهای سفید که باروغن و شیر و خمیر کرده باشند و از یانه و خشخاش داشته باشد کمل نموده جهت آن حضرت می فرستاده باشد و جهت مقربان مجلس عالی و دیگر ملازمان فرداً فرداً ارسال می نموده باشد و آنچنان قرار دهد که فردا در منزل و مقامی که نزول نمایند امروز چادرهای بصفا لطیف و سفید و منقش و سایه بانهاے اطلس و مخمل در کابخانه و مطبخ و جمیع کارخانهائے ایشان را مرتب ساخته نصب نماید که در هر کارخانه ضروری آن مهیا باشد چون ایشان بدولت و اقبال نزول فرمایند شربت گلاب و آب لیمو خوش طعم ساخته و ببرف و یخ سرد کرده بکشند و بعد از شربت مرباهای سیب مشکان شهدے و هندوانه و انگور وغیره با نانهای سفید بدستوریکه مقرر شده حاضر سازند و سعی کنند که اشربه تمامی در نظر آن سلطنت پناه دارند و گلاب و عنبر اشهب داخل نمایند و هر روز یا نصد طبق طعام الوان با اشربه مقرر دارد که می کشیده باشند و ایالت پناه قزاق سلطان و امارت مآلی جعفر سلطان و فرزندان و قوم خود را تا هزار کس بعد از سه روز که آن پانصد کس رفته باشند باستقبال فرستد و دران سه روز امیران و لشکریان مذکور را رنگ برنگ بنظر در آورد و اسپان توبچاق و تازی مقرر دارد که بملازمان خود بدهند که هیچ زینت سپاهی را از اسپ خوب بهتر نیست و سر و پای آن هزار کس نیز رنگین و پاکیزه ساخته باشند و چنین قرار دهند که چون این امرا بملازمت آنحضرت بر سند زمین خدمت و عزت بلب ادب بوسیده یک یک خدمت نمایند که در سر سواری وغیره ناگاه میانهٔ ملازمان آنحضرت گفت و گوی واقع نشود و بهیچ وجه از وجوه آزردگی بنوکران بادشاه نرسد و در وقت سواری و کوچ لشکر امرا از دور و در فوج خدمت کنند و نوبت کیشک هر یک از امراے مذکور که باشد در نزدیکی هاے محلی که قرار یافته باشد تردد نمایند و دکتک

خدمت در دست گرفته بنوعی که در خدمت بادشاه خود کسے خدمت نماید خدمت کنند و انچه نهایت ملاحظه باشد منظور داشته بعمل آورند و بهر ولایت که برسند همین فرمان را بوالی آن ولایت نموده مقرر دارند که آن امیر خدمت نماید و مهمانی بدین دستور بظهور آورد که مجموع طعام و حلاوه و اشربه کمتر از یک هزار و پانصد طبق نباشد و خدمت و ملازمت آن سلطنت پناه تا مشهد مقدس معلی مزکی تعلق بدان ایالت پناه دارد و چون امرای مذکور بملازمت رسند هر روز یک هزار و دویست طبق طعام الوان که لائق خوان بادشاهانه باشد در مجلس عالی آن بادشاه گرامی کشیده شود و هریک از امرای مذکور در روز مهمانی خود نه راس اسپ پیشکش نماید که سه اسپ خاصگی باشد و دیگرے بامیر معظم محمد بیرام خان بهادر داده شود و پنج دیگر امرای مخصوص بهر کس لایق باشد بدهند و نه اسپ تمامی از نظر خجسته اثر گذرانند و ذکر نمایند که کدام اسپ از نواب کامیاب است و هریک که قبل ازین ذکر یافته باشد که از فلان و فلان امیر باشد بگویند که آن حکایت هرچند بدنماست لائق خواهد بود و بدنخواهد نمود و بهر دستور که مقدور باشد ملازمان رکاب ظفر انتساب را مسرور دارند و انچه نهایت غمخوارگی و یک جهتی باشد بظهور آورند و خاطر آن جماعت راکه از گردش روزناهموار بقدر غبارے دارد بدلداری و غمخوارگی که درین نوع اوقات لائق و خوشناست مسرور گردانند و این دستور همه وقت منظور باشد تا بحضور ما رسند بعد ازان انچه لائق باشد از جانب ما معمور خواهد گشت بعد از طعام متصرفات حلاوه و پالوده که از قند و نبات طبخ نموده باشند و مرباهای متنوع و رشته خطائی خاصه که بگلاب و مشک و عنبر اشهب معطر باشد بمجلس برند و حاکم ولایت بعد از مهمانی و خدمات مذکوره خاطر از ولایت آنجا جمع نموده تا بدار السلطنه هرات هرکه رفیق خدمت و ملازمت بوده باشد دقیقه از دقائق خدمت و ملازمت نامرعی نگذارد و چون بدوازده فرسخی ولایت مذکوره رسند آن ایالت پناه یکے از ادیاق کاروان خود را در خدمت فرزند اعزاز شد سعادت باز گذارد که از شهر و خدمت آن فرزند خبردار باشد باقی لشکر ظفر اثر از شهر و ولایت و سرحدها از هزاره

و نگذری وغیره تا سی هزار کس که بشماره صحیح رسد از ملازمان کومکی آن ایالت پناه
آنرا همراه برداشته استقبال نماید و چادر و سایبان و اسباب ضروری از شتر
و استر قطار همراه ببرد چنانچه اردوی آراسته بنظر سعادت اثر بادشاه درآید و
چون بملازمت آنحضرت سرفراز گردد پیش از جمیع حکایت از جانب ما دعاے
بسیار رساند و در همان روز که بملازمت ممتاز گردد بتزک و قاعده لشکر دارد و
نزول نماید و آن ایالت پناه بخدمت ایستاده رخصت مهمانی طلبیده سه روز دران
منزل مقام کند روز اول جمیع لشکریان ایشان را خلعت فاخره که اطلس و کمخاے
یزدی و دارائی های مشهدی و خانی باشد مخلع سازند و مجموع را بالاپوش مخمل بدهند
و بهر نفر از لشکریان و ملازمان دو تومان تبریزی یوم الخرج بدهند و طعامهای الوان
بدستوری که مقرر شده سربراه نمایند و مجلس ملوکانه بدارند که زبانها تحسین آن گویا
باشد و آفرینها بگوش عالمیان رسد و تفصیل لشکر ایشان داده روانهٔ درگاه
عالی نمایند و مبلغ دو هزار و پانصد تومان تبریزی از تحویلات سرکار خاصه شریفه
که در دار السلطنة مذکور می رسد بازیافت نموده صرف ضروریات نماید و انچه نهایت
بندگی و خدمت باشد بجان منت داشته بظهور آورند و از منزل مذکور تا شهر
بچهار روز بیایند هر روز مهمانی طعام بدستور روز اول بکشند و باید که در هر مهمانی
اولاد عظام آن ایالت پناه مانند چاکران و خدمتگاران کمر خدمت بر میان
بسته آداب ملازمت بعمل آورند و بشکر آنکه این نوع بادشاه که هدیه ایست از
هدایای الهی مهمان ما شده در ملازمت و خدمت انچه نهایت تردد باشد بجای
آورند و تقصیر ننمایند که هر چند انواع جانسپاری و خون گرمی نسبت بآنحضرت
بیشتر بجای آورند پسندیده تر خواهد بود و چون فردا بشهر خواهند رسید مقرر
دارند که امروز درون باغ عیدگاه سیر خیابان چادرهای درون اطلس قرمزی
میانه کرباس طیبی و بالای مثقالی اصفهانی که درین ایام اهتمام داده عرض نموده
بود ترتیب دهند و ملاحظه نمایند که هر جا خاطر عاطر آنحضرت مسرور باشد و در هر

گل زمین که در آب و هوا و لطافت و نزاهت امتیاز داشته باشد رضا جوے بوده در خدمت آنحضرت دست ادب لازم وار بر سینه نهاده پیش رود و عرضه نماید که آن اُردو لشکر و اسباب تمام پیشکش نواب کامیاب ست و خود در راه و سرکوچ دمبدم خاطر اشرف را بمهربانی که در کمال استحکام باشد خوش وقت سازد و خود از منزل مذکور که فردا بشهر خواهند آمد رخصت طلبیده متوجه ملازمت فرزند گردد و صباح آن فرزند اغرارشد را بعزیمت استقبال از منزل بیرون آورد و سرد پای کردر نوردِ پارسال بدان فرزند ارسال داشته بودیم پوشانند و یکے از سفید ریشان داد یماق تکلوکه پسندیده و معتمدان ایالت پناه باشد در دارالسلطنة مذکور گذاشته فرزند مذکور را سوار کنند در وقت توجه بشهر ایالت پناه قزاق سلطان را در خدمت نواب دارد و چادر و شتر و اسپ گذرانند که چون فردا نواب کامیاب سوار شوند اُردو نیز کوچ کنند و ایالت پناه مشارٌ الیه بدرقه باشد و چون فرزند مذکور را از شهر بیرون آید قدغن نماید که جمیع لشکریان لبان مقرر سوار شده متوجه استقبال شوند و چون نزدیک آن بادشاه عظمت دستگاه رسند میان ایشان یک تیر پرتاب بوده باشد آن ایالت پناه پیش رفته التماس نماید که بادشاه از اسپ فرود نمایند اگر قبول کنند در ساعت باز کرده و فرزند برخوردار از اسپ پیاده ساخته بتعجیل روانه گشته ران در رکاب آن پادشاه سلیمان بارگاه بوسیده و قواعد خدمت و حرمت و عزّت انچه مقدور و ممکن باشد بظهور آورند و اگر نواب کامیاب قبول نفرمایند و پیاده شوند اول فرزند مذکور را از اسپ فرود آورند و خدمت کنند اول آنحضرت را سوار کرده دست بادشاه را بوسه داده فرزند مذکور را متوجه سواری سازند و بدستور سوار گردانند و متوجه اُردوے خود و منزل و مقام مقرر شوند و آن ایالت پناه خود نزدیک فرزند مذکور در خدمت بادشاه باشد که اگر بادشاه سخنے و حکایتے از فرزند ارشد استفسار نمایند و آن فرزند بواسطهٔ حجاب جواب آنچنانکه باید نتواند داد آن ایالت پناه جواب لایق عرض نماید در منزل مذکور

آن فرزند بادشاه را میهمانی نماید بدین دستور که چون جاشتگاه نزول نمایند فی الحال سیصد طبق طعام الوان بطریق ماحضر مجلس بهشت آئین آورند و بین السّلاطین یک هزار و دوبست طبق طعام الوان بر طبقهائے لنگری که مشهور ست بمحمد خانی و دیگر اطباق چینی و طلا و نقره سرپوشهاے طلا و نقره بروی آن خوانها نهاده بمجلس آورند و بعد ازان مربات لذیذ انچه ممکن باشد و حلاوه و پالوده بکشند پس هفت راس اسپ لایق و رعنا از طوایل آن فرزند ارجمند جدا نموده جلهای مخمل و اطلس پوشانیده و تنگ قصب بافی ابریشمی بر جل مخمل منقش و تنگ سفید بر جل مخمل سُرخ و تنگ سیاه بر جل مخمل سبز بکشند و باید که حافظ صابر قاق و مولانا قاسم قانونی و استاد شاه محمد سرنائی و حافظ دوست محمد خانی و اُستاد یوسف مودود و دیگر گوینده و سازنده مشهور که در شهر باشند همه وقت حاضر بوده هرگاه بادشاه خواهند بے توقف بنغمه و ترنم پرداخته آنحضرت را خوش وقت سازند و هرکس که قابل آن مجلس تواند بود و در خدمت او دور و نزدیک بوده باشد که بوقت طلب حاضر گردد و اوقات خجسته ساعات ایشان را بهرنوع که بتوانند شگفته داشته باشند و دیگر شنقار و باز و چرخ و باشه و شاهین و بحری و آنچه در سرکار فرزند و آن ایالت پناه یا اولاد بوده باشد پیشکش نمایند و ملازمان ایشان را تمام خلعتهاے ابریشمی از هر جنس و بهر رنگ علیحده علیحده فراخور آنکس از الوان مخمل و خارا و نکمه و کلابتون و طلا بافت بپوشانند و چون بمنزل خود روند ملازمان ایشان را بنظر خجسته اثر آن فرزند ارجمند در آورند آن فرزند بخلق کریم که میراث آبا و اجداد اوست بدیشان معاش نموده بهریک از ایشان جدا جدا بپردد و سرو پا و اسپ فراخور هرکس بدهد انعام زیاده از سه تومان نباشد و دوازده تقوز پارچه ابریشمی از مخمل و اطلس و کمخائی فرنگی و ی زدی و تافته شامی که بغایت لطیف باشد و سیصد تومان زر نقد درسی کیسه با قماش مذکور بکشند و به لشکری بهر نفری سه تومان تبریزی که ششصد شاهی باشد بدهند و سه روز در سیر خیابان و کارزگاه سبز

می فرموده باشند و درین سه روز در باغ چهار باغ شهر که منزل بادشاهانه است تا سر خیابان که در باغ عیدگاه است بفرمایند که محترفه اصناف چهار طاق بندی و آیین شیرین بندند و بهر صنعت گری یکے از امراے مذکور را شریک سازند تا بتعصب یکدیگر هر صنعت و شیرین کاری که دانند بعمل آورند انسب آنست که چون بادشاه آن مرز و بوم را بقدوم فرخنده مشرف ساخته اول بشهرے که آن نور چشم عالمیان ست بوجود خود آنرا مشرف خواهند ساخت بنظر کیمیا اثر ایشان از مردم خوش طبع و شیرین گوی که در شهر هستند درآورند که باعث سرور باشد روز سوم که ازین چهار طاق و خیابان شهر و صفادادن چار باغ فراغ خاطر روے نموده باشد چار چیان را در شهر و محلات و حدود و مواضع نزدیک شهر مقرر دارند که جار نمایند که تمامی مرد و زن صبح روز چهارم در سیر خیابان حاضر کردند و در هر دکان و بازاری که آیین بسته قالی و پلاس فراش انداخته باشند عورات و بیگها بنشینند و چنانکه قاعدهٔ آن شهرست عورات با آینده و رونده در مقام شیرین کاری و شیرین گوئی درآیند و از هر محله و کوچه صاحبان نغمه بیرون می آمده باشند که در بلاد عالم مثل نباشد تمامی آن مردم را استقبال فرمایند بعدازان بادشاه را بعزت و ادب گویند که پای دولت در رکاب سعادت نهاده سوار شوند و فرزند در پهلوے آنحضرت چنانکه سر و گردن اسپ ایشان براه روند و آن ایالت پناه خود از عقب ایشان نزدیک می رفته باشند که اگر از عمارات و منازل و بساتین هرچه پرسند جواب دانسته و سنجیده عرض نمایند و چون بسعادت بشهر درآیند چار باغ را سیر فرمایند و در باغچه که در هنگام سکن نواب همایون مادران بلده طیبه جهت بودن و خواب کردن و مشق و خواندن تعمیر یافته بود و الحال مشهورست بباغ شاهی نزول ایشان فرمایند و حمام چهار باغ و حمامات دیگر را سفید و پاکیزه سازند و بگلاب و مشک خوشبو کنند که هرگاه میل فرمایند محل آسایش بدنی باشد روز اول فرزند بطعام وافر مهمانی نماید و چون ایشان بفراغت متوجه خواب شوند آن ایالت پناه خود بدین دستور تمهید

مهمانی کند که مذکور خواهد شد چون ایشان بشهر درآیند همان روز عرضه داشت نماید و روانه درگاه معلی گرداند و مقرر شد که معزالدین حسین کلانتر دارالسلطنه هرات مردی خوشنویس صاحب وقوف تعیین نماید که ازروزی که آن پانصد کس استقبال نمایند تا آنروزی که بشهر درآیند روزنامچه منقح نوشته به ثبت و مهر آن ایالت پناه رساند و جمیع حکایات و روایات بد و نیک که در مجلس گذرد بقلم گرفته بدست معتمدان داده روانه درگاه معلی گرداند که بر جمیع اوضاع نواب همایون ما را اطلاع حاصل شود و مهمانی آن ایالت پناه بدین دستور که طعام و حلاوه و شیره و میوه سه هزار طبق کشیده شود و یراق ضروری مذکور بدین دستور سرباره نماید اول پنجاه چادر و بیست سایبان و چادر بزرگ الابته که جهت خاصه ترتیب نموده عرض کرده بود و با دوازده فوج قالی دوازده درعی و ده درعی و هفت زوج قالی پنج درعی نه قطار مایه و دو بست و پنجاه طبق چینی بزرگ و کوچک و دیگر اطباق و دیگها تمامی یا سرپوش سفید قلعی کرده پاکیزه داشته باشد و قطار استر و تقوز در مهمانی خود آن ایالت پناه پیشکش نماید و امرای مذکور را امر شده بود که مهمانی نمایند بدین طریق که طعام و حلاوه و پالوده یکهزار و پانصد طبق بکشند و سه اسپ و یک قطار شتر و یک قطار استر که آن ایالت پناه اول آنرا دیده و پسندیده باشد پیشکش نمایند و حاکم غوریان و قوشیخ و کرشو در ولایت خود مهمانی نمایند و حاکم باخرز در جام مهمانی نمایند و حاکم خاف و ترشیز زاده و محولات در محال سرای فرهاد که پنج فرسنگی مشهد است مهمانی نمایند انتهی۔

چون موکب عالی حضرت جهانبانی جنت آشیانی در نواحی فراه رسید ایلچی شاهی بافرستادهٔ حضرت جهانبانی جنت آشیانی آمد و حقیقت مغتنم دانستن مقدم گرامی و مسرور شدن او بوضوح پیوست آنحضرت را که معدن مروت بودند از رفتن عراق در دل همراهان حقیقت گزین بدست آوردن چاره نماند ناگزیر پای عزیمت در رکاب دولت آورده بعزم جزم متوجه هرات شدند و در منزل ازین نواحی که نزول اجلال

می نمودند یکے از مشاهیر و اکابر خراسان باستقبال بیرون آمده بصدارت مقربان بساط اقدس ملازمت می کرد صیت موکب بادشاهی ابواب شادمانی بر روی متوطنان آن دیار گشوده خلایق از اکثر قصبات مانند جام و تربت و سرخش و اسفراین بهرات آمده انتظار مقدم عالی می بردند و چون قاصدان تاتار سلطان و اعیان خراسان که استقبال نموده بودند بمحمد خان اعلام نمودند که وصول موکب عالی بزیارت گاه نزدیک ست محمد خان با اعیان امرا مثل ویس سلطان و شاه قلی سلطان و اکابر فضلا مثل میر مرتضی صدر و میر حسین کربلائی و سائر اعزا و اهالی بادراک سعادت استقبال شتافتند و بر سر پل مالان که سیرگاه مشهور هرات ست بدولت رکاب بوس والا مشرف گشتند دعا و سلام از جانب شاه رسانیدند و شرح شوق شاهی و آداب تواضع که جوهر بزرگی ست اظهار نموده آداب خدمت بتقدیم رسانیدند و مقرر شده بود که از پل مالان تا باغ جهان آرا را بهارا جاروب کرده و آداب زده دارند و بزرگان و ظرفای شهر از هر دو طرف هر روز آمده منتظر باشند و چون رایات بادشاهی بمنزل در قرار سید سلطان محمود میرزا بسعادت استقبال شتافته آداب اخلاص و احترام بظهور رسانید و بآئینے که مامور بود ند شاهزادهٔ کامگار سلطان محمد میرزا و دیگر امرای عالی قدر بشرف استقبال کامیاب سعادت شد و قوانین اعزاز و اجلال بتقدیم رسانیدند و از زیارت گاه تا پل مالان و از انجا تا باغ جهان آرای که سه چهار فرسخ مسافت ست تمام دشت و کوه را مردم شهر و قصبات فرو گرفته تماشائی بودند و اجتماع خلایق بشادمانی بر نهجی بود که مگر در ایام عید و نوروز بوده باشد غره ذی قعده نهصد و پنجاه بهرات در باغ جهان آرا نزول فیض ورود فرمودند محمد خان جشن بادشاهانه ترتیب داده پیشکشهاے والا بنظر اشرف در آورد و در مجلس اول صابر قاق که در خوانندگی یگانهٔ خراسان و عراق بود در مقام سه گاه غزل امیر شاهی را خواند که ارکان وجود اهل وجد و حال در تزلزل آمد و الحق بسیار بتاثیر خواند مطلعش این است — شعر

مبارک منزل کان خانه را ماهی چنین باشد　　همایون کشوری کان عرصه را شاهی چنین باشد

و چون باین بیت رسید. **شعر**

ز رنج و راحت گیتی مرنجان دل مشو خرم　　که آئین جهان گاهی چنان گاهی چنین باشد

حضرت جهانبانی را رقت شد و بغایت متاثر شدند و انعامها در دامن امید او ریختند چون هری و سیرگاههای او بغایت خوش آمده بود و جشن نوروزی نزدیک رسیده روزی چند آنجا توقف اتفاق افتاد و هرگاه آن حضرت بسیر سواری می فرمودند محمد خان در ملازمت بوده ادای نیکو بندگی بجای می آورد و از هر دو جانب آنحضرت زرها نثار می کرد و هر روز مقامی مشهور سیرگاه عشرت سرای گارزرگاه نشاط پیرای ضمیر اقدس می شد و گاه باغ مراد و همچنین باغ خیابان و باغ زاغان و باغ سفید را بنظر فیض بخش تماشا فرمودند در هر گل زمین صحبتهای رنگین می داشتند و درهمین ایام زیارت اولیای عظام خصوصاً پیر هرات خواجه عبدالله انصاری قدس سره بیعت نیاز فرمودند تجرد منشان خدا اندیش از بزرگان کامل استعداد و عالی فطرتان صدق نهاد و خوش نهان روزگار و فضلای نامور از صحبت فیض موهبت مستفید شدند و بعد از فراغ از مراسم نوروزی و تماشای گشت گاههای عشرت افزای اهتمام در توجه بمشهد اقدس فرموده از راه جام عزم خیرانجام فرمودند درین روز ارجمند احمد سلطان حاکم سیستان که در دوام خدمت و حسن عقیدت ممتاز بود مشمول توجه و التفات بادشاهی شده رخصت ولایت خود یافت و پنجم ذی الحجه این سال بجام رسیده زیارت مرقد منور حضرت زنده فیل احمد جام قدس سره فرمودند و چون نزدیک مشهد نزول اقبال شد شاه قلی سلطان استجلو که ایالت آنحدود داشت با اکابر سادات بدولت استقبال مشرف شد و آداب خدمت بجای آورد و پانزدهم محرم نهصد و پنجاه و یک بمشهد مقدس رسیده بزیارت روضهٔ رضویه علیه و علی عاکفیها التحیة فایز گشتند و چند روز در حواشی آن بقعه شریفه اقامت فرمودند و از آنجا بدولت متوجه نیشاپور شدند شمس الدین علی سلطان که حکومت آنجا بدو متعلق بود با اهالی و موالی

آنجا پیشوا آمده آداب عبودیت وانواع خدمت وارادت بتقدیم رسانید وآنحضرت سیرکان فیروزه که در آنجد دست فرمودند و ازانجا بسبزوار وازانجا بدامغان رسیدند وازاعجائب درانجا چشمه ایست قدیم که از زمان پیش طلسمی دران تعبیه کرده اند که هرگاه چیزی پلید دران چشمه می افتد درهوا طوفان پیدا می شود وازشورش بادوخاک هوا تاریک می گردد این رانیز بچشم عبرت امتحان فرمودند درکارخانه قادر حکیم وصانع بدیع خواص وتاثیرات اشیاے چندان ست که بجیازت ادراکات افهام و اوهام احاطهٔ آن توان نمود آنگاه از دامغان ببسطام توجه ارزانی داشتند وروضهٔ مقدسه بحرطامی شیخ بایزید بسطامی قدس سرّهٔ در راه بود عنان موکب منصرف ساخته زیارات فرمودند وازانجا بسمنان شتافته بصوفی آباد که مرقد شیخ علاءالدوله سمنانی ست قدس سرّهٔ نزول فرمودند و در سفر و حضر طریق اینق آنحضرت چنان بود که پیوسته بزیارت خدا پرستان توسل می جستند وبظاهر وباطن از طوائف زنده دلان همت می خواستند ومنزل بمنزل می رسیدند حکام واکابر آنجا درخدمت کمال اهتمام بجای می آوردند ودراکثر اوقات رسائل شوق وجلایل هدایا ازجانب شاه می آمد چون موکب عالی بحوالی رے رسید شاه بعزم ییلاق از قزوین بجانب سلطانیه وسورلیق بیرون برآمدند حضرت جهانبانی بدولت واقبال درقزوین که دران نزدیکی پایے تخت شاه شده بود نزول فرمودند اکابر واهالی آنجا بشرف اقبال سعادت پذیرشده ازصحبت فیض منقبت آنحضرت مستفیض گشتند روزے چند درآنجا بسیر مواطن شریفه واماکن منبرکه آن شهر توقف فرمودند ودرخانهاے خواجه عبدالغنی که کلانتر اهل آن دیار بود و دراوایل شاه آنجا می بودند منزل می داشتند وازانجا بیرام خان تبلیغ رسالت نموده ازهمان منزل بقدم مسرت معاودت نمود وازانجا توجه بسلطانیه واقع شد مخیم شاهی میان ابهر وسلطانیه بود چون موکب عالی بآن حوالی نزدیک رسید اول اکابر امرا طبقه طبقه آمده ملازمت کردند بعد ازان بهرام میرزا و شام میرزا برادران گرامی شاه استقبال

نمودند در جمادی الاولی نهصد و پنجاه و یک شاه خود استقبال فرموده با مراعات قواعد و اعزاز و اکرام و تقدیم آداب اجلال و احترام ملاقات فرمودند و شرائط توقیر و تعظیم و ضوابط تبجیل و تفخیم در دیدن بتقدیم رسید و در محل عالی که در مدت مدید بتذهیب نقاشان باریک بین در بدایع صنعت نقاشی ید بیضا نموده بودند اوّل مجلس آرای آن نگارخانهٔ خاطر فریب باتفاق حضرت جهانبانی چهره کشا گشت و محفل بادشاهانه انعقاد یافته و بقانون بزرگی و لوازم پرسشهای گرامی همدم و همزبان گشتند و ابواب اخلاص و اختصاص مفتوح داشته ابواب سرور صحبت و انبساط کشودند و بتقریبات سخنان بلند درمیان آوردند و میرزا قاسم گونابادی در کتاب مثنوی که در احوال شاه انتظام داده درباب ملاقات این دو شهریار کامگار چنین گفته۔ **مثنوی**

دو صاحبقران در یکے بزمگاه ۔ قران کرده باهم چو خورشید و ماه
دو نور بصر چشم اقبال را ۔ دو عید مبارک مه و سال را
دو کوکب کزایشان فلک راست زین ۔ بهم در یکے عرصه چون فرق دین
دو چشم جهانی بهم همعنان ۔ بهم چون دو ابرو تواضع کنان
دو سعد فلک راست یک برج جاے ۔ دو والا گهر را یکے درج جاے

شاه فرمودند که فتح هندوستان که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی را میسر شد حضرت جهان آفرین جهان بخش شمشیر جهانگیر شمارا کلید گنج خانه کشور کشائی گردانید و هر قصوری و فتوری که در مملکت داری و جهانبانی در حوالی پیش آمد از ناساعدی و بے اتفاقی برادران بے اخلاص بوده و شمارا دران اختیارے نبود در عالم اسباب موافقت برادران امرے مهتم ست که کارها بسته کشاده گردد اکنون مارا برادر خورد تصوّر فرموده و ممد و معین دانند که منّت بر جان خود نهاده انچه شرائط امداد و لوازم اعانت و اسعاد بوده باشد برحسب آرزو بتقدیم رسانیم و سوابق حقوق را منظور داشته آنقدر کمک که در کار باشد سرانجام نمائیم و اگر خود مارا باید رفت بطریق کمک برویم و

و بسیار از سخنان حقیقت پیرای که بزرگ منشے را نشان بزرگ باشد فرمودند و
چند روز جشن خسروانی داشتند حضرت شاه هر روز خود بهمه کارو بار وارسیده مجلس
غیر مکرر می آراستند و زینت افزای صورت و معنی می گشتند و روز بروز در صداقت
و محبت می افزودند ترتیب مجلس آرائے که چنان شاہے بذات خود مباشر شود چگونه بیان
توان نمود که چه قدر شامیانهاے زربفت و مخمل و تاجه باف برپای می کردند و
خرگاههای منقش و خیمه های معلیٰ چه مقدار نصب می شد گلیمهاے ابریشمی و قالیچهاے
قیمتی آن قدر که نظر کار می کرد دران سرزمین گسترده داد عشرت و نشاط می دادند و
چه شرح دهد که در لوازم گذراندن تحف و هدایا که امریست ضروری بچه آئین خود توجه
می فرمودند و از اسپان عراقی چیده بازینهاے مطلا و مرصع و عباییها و زین پوشها
فاخر و استرهای بردعی آراسته و پیراسته و شترهائے بدیع پیکر از قسم نر و ماده و با
پوششهاے گرامی و چندین شمشیر دیگر خنجر مرصع بجواهر و تمثالهاے نقود و قماشها
نفیس و پوستینهاے کیش و جلغاوه و بنجاب و تبین و جامهائے پوشیدنی از اجناس
زربفت و مخمل و تاجه و اطلس و مشجر فرنگی و یزدی و کاشی و چندین طشت و
آفتابه و شمعدان زر و نقره مرصع بیواقیت و لآلی و چندین طبقهائے طلا و نقره و خرگاهها
مزین به بساطهاے اعلیٰ که در کلانی و خوبی نادرهٔ روزگار بود و سایر اسباب پادشاهانه
یک به یک به نظر اقدس گذرانیدند و جمیع ملازمان رکاب دولت را از نقد و جنس جدا جدا
رعایت فرمودند و مراسم آداب پادشاهانه از طرفین بتقدیم رسید حضرت جهانبانی در روز
جشن عالی بالماس گرانبها که خراج ملکها و اقلیمها بود و دویست و پنجاه لعل بدخشانی
برسم ارمغانی بنظر شاه در آوردند و بے شائبه تکلف از وقت در آمدن حضرت جهانبانی
بالکائے شاهی تا زمان برآمدن بهر اسم و رسمے که از سرکار خاصه و منتسبان شاهی خرج
شده بود زیاده ازان باضعاف مضاعفه پاداش شد و ازانجا متوجه سلطانیه شدند
و در آنجا بعیش و عشرت بزمهاے خسروانه داشتند و در خلال اوقات فرخنده ساعات
قران سعدین باغواے بعضی از اهل فساد و غبار خاطری از جانبین حادث شده بود

آن کدورت با متداد نکشید و بزلال صفا مصفی گشت حضرت شاه همه روزه اسباب مسرت و شادمانی تازه بتازه ترتیب می دادند ازانجمله بجهت تنشیط و تفریح خاطر صفا گستر شکار قمرغه طرح فرمودند و از ده روز راه لشکر شاهی جانوران صحرائی را رانده در چشمه که اورا اسادق بلاق گویند که اول منزل بیلاق بیلق ست شکار مجتمع شد حضرت جهانبانی و شاه گرامی قدر باهم در شکارگاه در بلدهٔ آئین اسپ تاختن و شکار انداختن را گردانیدند و بعد ازان بهرام میرزا و سام میرزا آنگاه بیرام خان و حاجی محمد کوکی و شاه قلی سلطان مهردار و روشن کوکه و جمعی دیگر از معتبران حضرت جهانبانی را رخصت درآمدن درون قمرغه شد و از امرای شاهی مثل عبدالله خان استجلو که بدامادی شاه والا شکوه شاه اسمٰعیل مخصوص بود و ابوالقاسم خلفا و سیوندک سلطان قورچی باشی افشار و بدر خان استجلو و جندے دیگر نیز بموجب حکم درآمدند و بعد از زمانی رخصت عام در دادند هرکس از سپاه و لشکریان بگرفتن و کشتن شکار اشتغال نمود درین اثنا بهرام میرزا که باخلفا بد بود درمیان شکارگاه دانسته تیرے بروز دوا درخت هستی بر بست و بملاحظهٔ خاطر میرزا کسے این سخن را بشاه نه گفت و بعد ازان عساکر دولت را رخصت شد که رفته نزدیک حوض سلیمان بار دیگر قمرغه بهم آوروند و چون فراهم آمد بائین بزرگان شکار کردند درین منزل بچوگان بازی و قبق اندازی نیز شطرے از اوقات گرامی صرف شد و درین روز که بازار قبق گرم بود بیرام بیگ که بخطاب خانی و حاجی محمد کوکانی بلقب سلطان سرفراز شدند و در آخر آن بمجلس طومار و از ده هزار سوار که بهمراهی فرزند ارجمند شاهی میرزا مراد بکمک نامزد شده بودند باطومار اسباب کارخانها که بهمرکابی حضرت جهانبانی قرار یافته بود بمنظر درآوردند آسامی اجله که درین کمک عالی مقرر شدند بدین تفصیل ست میرزا مراد بداغ خان قاچار لله میرزا شاه قلی سلطان افشار حاکم کرمان احمد سلطان شاملو ولد محمد خلیفه سنجاب سلطان افشار حاکم فرح یار علی سلطان تکلو. سلطان علی افشار. سلطان قلی قورچی

باشی خویش محمد خان - یعقوب میرزا طغائی محمد خدا بنده سلطان حسین قلی شاملو مراد
احمد سلطان حاکم سیستان ادهم میرزا ولد دیو میرزا تهمتن میرزا ولد دیو حیدر سلطان
شیبانی علی قلی و بهادر پسران مشارٌ الیه مقصود میرزا آخته بیگی و لدزین الدین
سلطان شاملو - محمدی میرزا نبیرهٔ جهان شاه میرزا مشهور شاه پردی بیگ کچل استجلو
علی سلطان حلاق خواهرزادهٔ محمد خان ابوالفتح سلطان افشار - حسن سلطان شاملو
یادگار سلطان موصلو - احمد سلطان الاش اغلی استجلو و حسامی ولی سلطان ولد صوفیان
خلیفه روملو علی بیگ ذوالفقار کش محمدی بیگ کتابدار قاچار و سیصد قورچی خاصه
یسامان شایسته نیز تعیین یافتند و بعد از اتمام این مجلس عالی حکم شد که در آق زیارت
که آخر منزل ییلاق سریق ست سوم بار شکار قمرغه در هم آوردند و انواع شادمانی
و کامرانی فرموده آداب خاطرجوئی بهم رسانیدند و در عرصهٔ دلکشائی میانه که در
لطافت هوا مشهور آفاق ست شاه والاقدر بمنزل حضرت جهانبانی تشریف
آوردند بمشایعت مبادرت جسته با حسن وجوه و ایمن آداب بساعت مسعود
وداع یکدیگر فرمودند حضرت جهانبانی جنّت آشیانی بموجب اقتدا بسنه سینه
حضرت صاحبقرانی از آنجا بدولت و اقبال متوجه اردبیل و تبریز شدند هودج اقبال
حضرت مریم مکانی را با خیل و حشم و عبید و خدم از راه راست بجانب قندهار
روان شد و حاجی محمد خان را سرلشکر ساخته در خدمت هودج اقبال آن عفت
قباب گذاشتند و دوازده هزار سوار که ملازم رکاب نصرت قباب فرموده بودند رخصت
یافت بجهت سامان و سرانجام خود روانه شدند که چون رایات نصرت آیات
حضرت جهانبانی بآب هلمند رسید شاهزاده عالی قدر با لشکر مظفر ادراک ملازمت
نماید و حضرت جهانبانی اول بجهت تماشای تبریز عنان عزیمت منعطف فرمودند
و چون نزدیک بآن دیار رسیدند حکام و اکابر تا بسدی که میرزا میرانشاه بر
بر رودخانه که از دامن سهند تبریز می آید بسته اند باستقبال آمده عز بساط بوس
دریافتند حاکم شهر بموجب فرمودهٔ شاهی شهر را آئین بسته در نظر انور آنحضرت

جلوه داد و لوازم مهمانی بتقدیم رسانید و کرک دوانی و چوگان پیاده بازی که در تبریز معروف و مشهور بود و دران وقت از اندیشه شورش ممنوع شده بود بجهت مزید انبساط خاطر اقدس بامر شاهی بتازگی درگرد آمد و آنحضرت عمارات عالیهٔ آن شهر را که از آثار قدیمه سلاطین ماضی ست و سیرگاههای آن شهر را تماشا فرمودند و مجدد از آثار گذشتگان خاک و سرگشتنگان خانهٔ افلاک و گذشتگیهای عالم بی ثبات و گسستگیها جهان بمقدار بخاطر خقایق مآثر آوردند و در گرد آوری رضای آفریدگار سخنان حقیقت بنیان بر زبان اقدس راندند و بعضی از ابیات سلف متواجد گشتند و این رباعی از فرط حالت بلند خواندند۔

رُباعی

افسوس که سرمایه زکف بیرون شد | در دست اجل بسی جگرها خون شد
کس نامد ازان جهان که تا پرسم ازو | کاحوال مسافران عالم چون شد

ملا قطب الدین خلنجو بغدادی درین بلدهٔ فاخره بشرف ملازمت مشرف گشته تا مشهد مقدس ملازم رکاب معلیٰ بود و نادره کار سحر آفرین خواجه عبدالصمد شیرین نیز درین مدینهٔ فاضله بملازمت استسعاد یافت آن قدردان بارگاه هوشمندی را بسی پسند آمد و او از عوائق روزگار نتوانست همراهی گزید و از نوادر اتفاقات حسنه در شگون و تفاول نیک آنکه چون به تبریز نزول فرمودند ازانجا که توجه اقدس باصطرلاب و کره و سائر آلات رصدی درجهٔ کمال داشت بیگ محمد اخته بیگی را فرمودند که درین شهر که محل آثار قدیمه است کره تفحص نماید آن ساده لوح کره چند را با بادیانها آورد آنحضرت انبساط فرموده بجهت تفاول خریدند و از سیر تبریز فارغ شده بصوب اردبیل توجه فرمودند چون موکب عالی بقصبه شماسی رسید جمیع شیخاوندان که نسبت خویشی بشاه عالی قدر داشتند با سائر و اکابر و اشراف آمده ملازمت کردند و بلوازم خدمت پرداختند یک هفته در اردبیل تشریف داشته ازانجا بخلخال و ازانجا بطارم آمدند و ازانجا بحر زئیل رسیدند

و چون هوا و میوهٔ آنجا بغایت مطبوع بود علی الخصوص انار بیدانه سه روز توقف فرمودند و در سبزوار باردوے معلّٰی خود ملحق شدند درین منزل از حضرت مریم مکانی جبیبهٔ قدسیه متولد شد و از آغاز مراجعت که بقاید دولت و متوجه کابل و قندهار بودند بهر منزل که تشریف می آوردند حکام و اکابر آنجا زیاده از دستور زمان توجه پیشکشها می گذرانیدند و مهمانیها می کردند درین منزل میر شمس الدین علی سلطان خدمت شایسته بجای آورده در روز مهمانی بند بازان آمده کار پردازیها کردند و چون رایات عالی بمشهد مقدس آمد حاکم و بزرگان آنجا بیشتر از پیشتر در حفظ آداب کوشیدند و خدمات لایقه مستعد نظر قبول گشتند و بجهت انتظار جمع شدن لشکر شاهی یکچند درین شهر توقف افتاد و ازین نواحی بجهت طلب ساوری که بهرات نوشته بودند عبدالفتاح که گیراق را فرستادند و مشارٌ الیه در وقت مراجعت رخت هستی بربست و از همین حدود مولانا نورالدین محمد ترخان را بجهت طلب شیخ ابوالقاسم جرجانی و مولانا الیاس اردبیلی که بفضایل صوری و کمالات معنوی آراستگی داشتند فرستادند و در کابل آمده بشرف ملازمت مشرف شدند و از آمدن این دو عزیز بسیار منبسط و منشرح گشتند مذاکره کتاب درة التاج درمیان آوردند و درین مدت که در مشهد تشریف داشتند پیوسته با دانشوران و فصحای آنجا که بملازمت می رسیدند و از صحبت اکسیر منفعت مستفیض می شدند مشغولی حاصل می شد مولانا جمشید معمائے که مجمع فضائل بود مکرر بشرف بساط بوس رسید روزے ملا حیرتی این غزل خود را بنظر اصلاح آنحضرت آورد۔

شعر

گه دل از عشق بتان گه جگرم می سوزد ۔۔۔ عشق هر لحظه بداغِ دگرم می سوزد

همچو پروانه بشمعے سرو کارست مرا ۔۔۔ که اگر پیش روم بال و پرم می سوزد

آنحضرت که خلاق معانی و معیار نکته دانی بودند نیکو تصرفی فرمودند که

ع میردم پیش اگر بال و پرم می سوزد

مولانا از اکسیر اصلاح آنحضرت سجدهٔ اخلاص بجائے آورد واز مشهد بکار وانسرائے طرق واز آنجا براه قلعه گاه بسبستان نزول اجلال فرمودند ودرین حدود شاهزاده وامرائے شاهی بموکب عالی پیوستند واز انجا بگرم سیبر رو داقبال روے نمود میر عبدالحی گرم سیبری از قلعه لکی بیرون آمده ترکش بگردن انداخته بسعادت کورنش وعذر جریرهٔ تقصیر وخجالت سابق که در وقت رفتن از دولت ملازمت محروم مانده بود بعرض رسانید واز انجا که خطا پوشی وعطا پوشی شیمهٔ کریمهٔ آنحضرت بود معذرتهاے او بسمع رضا مقبول شد ومیر بعنایات مشمول گشت چون سخن باینجا کشید ناگزیرست از انکه مجملے از اعیان که درین غربت ملازم رکاب دولت بودند نوشته آید سر حلقهٔ حقیقت گذاران وفاکیش که چون همواره ملازم رکاب دولت حضرت جهانبانی جنّت آشیانی بود بیرام خان ست دیگر خواجه معظم ست که نسبت اضافی اخوت آنحضرت مریم مکانی داشت از ابتداے حال خالی از شورش دماغ وگرمی مزاج نبود رفته رفته سفاکی و بیباکی او بافراط کشید وخاتمه کار او در محل خود رقم پذیر خواهد شد دیگر عاقل سلطان اوزبک پسر عادل سلطان که از جانب والده از بنایر سلطان حسین میرزا ست اگرچه در اوائل حال بوظائف خدمت اشتغال داشت اما در اواخر بحرمان موسوم گشت دیگر حاجی محمد کوکی ست او برادر کوکی ست که از امرائے عظام حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود وحاجی محمد در مردانگی تفرد داشت شاه مکرراً می گفت که پادشاهان را این طور خدمت گاری باید در روز قبق اندازی او قبق زد واز شاه جلدو گرفت دیگر روشن کوکه است که کوکلتاش حضرت جهانبانی جنّت بود درین راه باو جواهر سپرده بودند دران ودیعت جوهر خیانتی ظاهر کرد لاجرم چند روز دربند بود و بوسیلهٔ عفو خلاصی یافت دیگر حسن بیگ ست برادر محرم کوکه او باآنکه کوکلتاش کامران میرزا بود اما بدوام ملازمت حضرت جهانبانی قیام داشت کریم طبع وخوش خلق بود ومحرم در گذر جوسا غزنین رحمت شد دیگر خواجه مقصود هردیست او مردے پاک طینت پاکیزه

بود با مانت و دیانت وصدق و صیانت اتصاف داشت و از ملازمان سنجیده صفات
حضرت مریم مکانی بود علی الدوام در حوالی هودج آنحضرت بود و التزام خدمت
داشت و از وی دو فرزند سعادت مند ماند که نسبت کوکلتاشی بحضرت شاهنشاهی
دارند یکے سیف خان و او در سال فتح گجرات در رکاب اقدس شربت خوشگوار شهادت
چشید دیگر زین خان کوکہ بمزید ارادت و اخلاص و وفور عقل و کیاست و علو فهم و
ادراک و فرط فرزانگی و مردانگی از منظوران نظر عاطفت حضرت شاهنشاهی بوده در
امرای کبار منسلک است دیگر خواجه غازی تبریزیست که از دقایق سیاق و حقایق علم
حساب وقوت تمام داشت و از قصص و تواریخ خبردار بود چون موکب عالی از لاهور
بجانب سند انصراف یافت از میرزا کامران جدا شده بخدمت پیوست و منصب
مشرفی دیوان یافت و بعد ازان مدتها از درگاه عالم پناه محروم گشت و در آخر عمر
که قوی و حواس او اختلال یافته بود باستلام عتبۂ والای حضرت شاهنشاهی استسعاد
یافت دیگر خواجه امین الدین محمود هرویست که در فن سیاق از سباق فرسان قلمرو
حساب بود و خط شکسته را بغایت درست می نوشت و در کفایت اموال و درایت
محاسبات موشگافی می کرد حضرت جهانبانی او را چندگاه بخشی حضرت شاهنشاهی
کرده بودند و در عهد سلطنت ابد پیوند آنحضرت بمراتب عالیه رسید و بخطاب خواجه
جهانی سرافراز شد دیگر بابا دوست بخشی ست او نیز بعلم سیاق ممتاز و بحسن کفایت
موصوف بود و پیوسته باشتغال مهمات دیوانی صنوف بود کاروانی بظهور می آورد
دیگر درویش مقصود بنگالی او از زیارت گاه هرانست مردے ساده ضمیر درست
جوهر بود او را در بنگاله همراه جهانگیر قلی بیگ گذاشته بودند و از تمام آن مردم او تنها
بسلامت برآمده ادراک سعادت ملازمت نمود حضرت جهانبانی جنت آشیانی باو عنایت
خاص داشتند و بعد ازان بمزید التفات شاهنشاهی امتیاز یافت و عمرے دراز در طبقه
دعاگویان بسر برد دیگر حسن علی ایشک آقاست در شجاعت و جلادت امتیاز
داشت و خدمات پسندیده کرده بود بواسطہ آنکه یعقوب نامی که از منظوران حضرت

جهانبانی بود و حرفی نامناسب از زبان او ساخته بودند بعضی قزلباشان بیباک
آن جوان را در مواضع خرابه نزدیک تبریز کمین کرده پنهانی گشتند و چون میان
حسن علی و او شکرابی بود چنین اشتهار یافت که مگر بسعی او این عمل شنیع بوقوع آمده
باشد باین تقریب نتوانست همراه موکب عالی بود در عراق ماند و چون کابل مستقر سریر
سلطنت شد بآستان بوس فایز گشت دیگر علی دوست یاربیگی ست پسر حسن علی
مذکور از عقب آمده در مشهد اقدس همراه شد از اول تا آخر در هرات بخدمتگاری
و جانسپاری اهتمام داشت و دیگر ابراهیم ایشک آغاست او از فدائیان درگاه بود دیگر
شیخ یوسف چولی ست که خودرا از اولاد شیخ احمد یسوی می گفت مردے وارسته
پسندیده اخلاق بود دیگر شیخ بهلول که خودرا از نسل مشایخ ترک می گفت خدمتگار
شایسته بود دیگر مولانا نورالدین که از هندسه و هیأت و اصطرلاب خبرے داشت همراه
قاضی برهان خافی بشرف بساط بوس حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی استسعاد
یافت واز مجلس نشینان حضرت جهانبانی بود و حضرت شاهنشاهی اورا بخطاب ترخانی
سربلند ساخته بودند دیگر محمد قاسم موجی است در بدخشان بخدمت حضرت جهانبانی
جنت آشیانی قیام می نمود خویش میر محمد جاله بان بود در بدخشان خدمت جاله بانی
داشت و در هندوستان در ایام دولت ابد قرین حضرت شاهنشاهی میر بحر شد و بر کنار
آب جون منزلی دلکشا داست و همانجا سفینهٔ عمر بساحل فنا رسانید دیگر حیدر محمد اخته بیگی
است از خدمتگاران قدیم این درگاه بود دیگر سید محمد مکه است جوان مردانه صاحب
قبضه بود و در هرات قبق او زد دیگر سید محمد قاقی هر دیست در بکر چند روز او را میرعدل
ساخته بودند از اهل نشست مجلس عالی بود دیگر حافظ سلطان محمد رخنه است در بکر
آمده در لباس فقر ملازمت نمود و بیت دلنشین می خواند رفته رفته داخل ایچکیان شده
بود و در عهد دولت ابد قرین حضرت شاهنشاهی اعتبار یافت و در سهرند باغی مطبوع
ساخته که از و توان گفت دیگر میرزا بیگ بلوچ که پدرش در خراسان هزاره بلوچ بوده
دیگر ولد امیر حسین و این هر دو از سعادتمندان خدمت گزین بودند دیگر خواجه عنبر

ناظر که خواجه سرای مقرب حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود واز حضرت شاهنشاهی خطاب اعتبار خانی یافت ازبرده داران هودج اقبال حضرت مریم مکانی بود دیگر عارت توشکچی ست که در سلک ممالک بود و دعوی سیادت می کرد و بدولت حضرت شاهنشاهی بهار خان خطاب یافته. بخدمت عالی ممتاز بود واز بندگان خدمت گار و غلامان وفادار مهتر خان خزینه دار و مهتر حاضر توشکچی و ملا بلال کتابدار و مهتر تیمور شربتچی و مهتر جوهر آفتابچی و مهتر وکیله خزانچی و مهتر واصل و مهتر سنبل میر آتش بودند دیگر سلطان محمد قراول بیگی بود و عبدالوهاب صاحب طباق دیگر حبای بهادر دیگر تولک یاتش نویس زہے سعادت مندان قوی طالع که بعزم درست و ثبات پای حق حقیقت بجای آورده در مسالک امتحان و مواقف ابتلای الهی خدمت ولی نعمت بپایان رسانند۔ شعر

ندانم رفیقان چرا وا پسند   که مردان زخدمت بجایی رسند

مراجعت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از عراق آمدن حضرت شاهنشاهی از قندهار بکابل

چون آوازهٔ سایہ گستری حضرت جہانبانی بر ممالک جاه وجلال و مواطن دولت و اقبال گرم شد و در کابل و قندھار و آنحدود و اطراف صیت موکب عالی اشتہار یافت از ہبوب این نسایم بہار نصرت گلبن غنچہ امیدواران شگفتن گرفت و آب رفتہ از جوی قرار بیقراران آمدن بنیاد نہاد۔ شعر

فیاض ازل از فیض بے اندازہ | انداخت ز مقدمش بشہر آوازہ
شد کشت امید نا اُمیدان خرّم | شد باغ مراد نامرادان تازہ

میرزا کامران را ازین طنطنہ عالی حال دگرگون گشت درین ہنگام کہ زمان آگاہی و ندامت گذاشتہ بود از سر آغاز بد معالی بپیش گرفت و خیالات تباہ بخود راہ داد اول برادر خضر خان ہزارہ و قربان قراول بیگی را از کابل فرستاد کہ آن نور پرورد الہی یعنی حضرت شاہنشاہی را از قندھار بکابل آورند فرستادہ چون بقندھار رسیدند میرزا عسکری در فرستادن آنحضرت با نزدیکان خود کنگاش نمود جمعیکہ عقل درست داشتند گفتند کہ فرستادن ایشان لایق نیست مناسب آنست کہ چون موکب عالی حضرت جہانبانی جنت آشیانی نزدیک رسد آن نونہال دولت را باعزاز و احترام پیش ایشان باید فرستاد و بوسیلۂ جمیلۂ این گلدستۂ چمن سعادت و اقبال استعفاے جرائم خود نمود و بعضے دیگر گفتند کہ لائق دولت آنست کہ پیش میرزا کامران فرستند و خاطر میرزا را از دست نہ دہند چہ آن اُمورے کہ از شما سر زدہ است روی آن نماندہ کہ حضرت جہانبانی را بہیچ وسیلہ توانید دریافت آخر میرزا براے صواب نماى عمل نہ کردہ حضرت شاہنشاہی را در عین زمستان دبرف و باران روانہ کابل ساخت ہمشیرۂ قدسیۂ آنحضرت بخشی بانو بیگم و شمس الدین

محمد غزنوی که بخطاب آنکه خانی سرافراز بود و ماهم آنکه والدهٔ ادهم خان و جیجی آنکه والدهٔ میرزا عزیزه کوکلتاش و جمعی دیگر از ملازمان و خدمتگاران در ملازمت اشرف بودند و بجهت آنکه کسی نشناسد درین سفر سعادت انجام آن نور پرورد ایزدی را میرک می خواندند و همشیرهٔ شریفه را بیجه می گفتند چون بقلات رسیدند شب بخانهٔ هزاره فرود آمدند از فر بزرگی و شکوه دولتمندی که از ناصیهٔ اقبال آنحضرت هویدا بود بمجرد دیدن آنحضرت را مردم شناختند و صباح آن شب بر زبان صاحب خانه جاری شد که شاهزاده را هم اینجا فرود آورده بودند چون برادر خضر خان این سخن را از صاحب خانه شنید فی الحال از انجا روان شد و بسرعت بجانب غزنین شتافت و ملازمان رکاب دولت ساعت بساعت و لحظه به لحظه آثار بزرگی در عنفوان صغر سن مشاهده می فرمودند و صنائع غریبه از احوال گرامی آنحضرت ادراک کرده حیران صنع الهی بودند از انجمله چون از غزنین کوچ کردند بمنزلی که فرود آمده بودند دران خانه چراغ گل شد و خانه تاریک گشت آنحضرت که جوهر طینت ایشان بنور پیوستگی دارد از وحشت ظلمت در گریه شدند هرچند انگها و دایها باقسام مهربانی دل آنحضرت را خواستند که بدست آرند سود نداشت همین که چراغ آوردند از مشاهده نور ضمیر نورافروز چراغ خاطر قدسی آنحضرت آرام پذیرفت و انواع شگفتگی از و جنات احوال و صفحات اطوار درخشیدن گرفت و این دلیلی بود ساطع بر نور افزائی و ظلمت زدائی صوری و معنوی و چون حضرت شاهنشاهی از قندهار بکابل نزول اجلال فرمودند میرزا کامران آن نونهال حدیقهٔ اقبال را بخانهٔ عفت قباب خانزاده بیگم همشیرهٔ حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی فرود آورد روز دیگر در باغ شهرآرا مجلس عالی داشته آنحضرت را آنجا دید + +

غلبۂ حضرت شاهنشاهی در کشتی گرفتن با ابراهیم میرزا و بدستیاری بخت نقارۂ اقبال نواختن

چون میرزا کامران آن سرو راستین گلستان اقبال را در باغ شهر آرا دید از نظارۂ پیشانی نورانی آنحضرت که فر دولت و سعادت جاودانی ازان می تافت ازنا مساعدے سعادت درهم شد و چون ایزد جهان آرا مسرت خاطر اولیای دولت می خواهد و اسباب شکستگی خاطر و برهم زدگی ظاهر و باطن میرزا را سرانجام می دهد هرچه میرزا آنرا سرمایۂ خوشحالی خود خیال کرد از اسباب ملال او شد چنانچه دربن روز که میرزا جشن داشته برای مباهات خود حضرت شاهنشاهی را طلبیده بود اتفاقاً درآنجا نقارۂ منقش برای ابراهیم میرزا فرزندش بتقریب شب برات که متعارف و معمول ست ترتیب داده آورده بودند حضرت شاهنشاهی بمناسبت آنکه نقارۂ دولت جهانگیری و کشورکشائی بنام نامی ایشان نواختنی ست و کوس ملک پروری و عالم آرائی بربام دولت سرای ایشان بلند آوازه ساختنی بآن میل فرمودند میرزای حق ناشناس نخواست که بدهد بنصور آنکه میرزا ابراهیم بسال از آنحضرت بزرگترست و بقوت ظاهری بیشتر گرفتن نقاره را معلق بشرط زور آزمای کشتی گرفتن داشت که هرکه غالب آید نقاره ازو باشد آنحضرت که تائید یافتۂ ایزدی و تقویت دیدۂ ازلی بودند شکوه میرزا کامران را در نظر نیاورده و کلان سالی ابراهیم میرزا را منظور نداشته از استماع این شرط که میرزا آنرا سرمایۂ خوشی خود گردانیده بود خوشحال شده باعث غم افزائی میرزا گردیدند و ببازوی قدرت که بقوت سماوی مؤید و معتضد بود باوجود صغر سن که امثال این امور دران حالت بسے بدیع نماید بالقای الهی و تعلیم ربانی بے محابا دامن برزده و آستین بالا مالیده شیر مردانه قدم پیش نهادند و بقانون بند آموزان و کشتی گیران استاد در گرفت و گیر در آمده دست بپایان کمر ابراهیم میرزا زده چنان

برداشته برزمین زدند که غریو از اهل مجلس برخاست و از نزدیک و دور نعرهٔ آفرین بلند شد این اول نقارهٔ فتح و نصرت حضرت شاهنشاهی ظل الهی بود که بر سطح قمه غبرا و زیر قبه سپهر خضرا انواخته شد میرزا کامران که این جنگ کشتی را جهت امتحان مآل صحبت کارزار خود با حضرت جهانبانی در ضمیر گرفته بود از مشاهدهٔ این صورت شگون بد گرفته بخود فرورفت و هوا خواهان و نزدیکان حضرت شاهنشاهی گل گل شگفته فالهای خجسته فرا گرفتند و آنحضرت نقاره را بزور بازوی اقبال گرفته نواختند این صدای دلکشا باعث شادمانی اولیای دولت گشت و میرزا از بسکه طریق شده بود و فال اورا نقش کعبتین برخلاف مراد نموده نسبت بآن قبلهٔ اقبال فکرهای ناشایسته و اندیشهای تباه بخاطر راه داد از انجمله آنحضرت را که هنوز هنگام از شیر بازگرفتن نشده بود فرمود که از شیر باز دارند ازین غافل که شیرخوار مرضعه عنایت ایزدی و کامیاب قابلهٔ تربیت آسمانی را ازین عمل چه ضرر و حراست یافته حافظ حقیقی را ازین فکرهای باطل چه خطر+

وصول موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بگرم سیر و فتح قلعه بیس

بر متر صدان اخبار و مستبصران سوانح که دیدهٔ خبرت گشاده و سرمهٔ عبرت کشیده اند پوشیده نماند که چون رایات عالی حضرت جهانبانی و کمک ایران بگرم سیر رسید علی سلطان تکلو را با جمعی از یکها بجهت تسخیر قلعه بیس که داخل ولایت گرم سیر و متعلق بقندهار است تعین فرمودند شاهم جلایر پدر تیمور جلایر و میر خلج که درانحدود از جانب میرزا کامران جاگیردار بودند قلعه را استحکام دادند و فوج بادشاهی رفته قلعه را محاصره نمود درا ثنای جنگ تفنگی از بالای قلعه بعلی سلطان رسید و قالب تهی ساخت سپاهیان او پسر دوازده اورا بجای پدر کلانی برداشته در لوازم خدمت بیشتر از پیشتر

اہتمام نمودند و حقیقت درگذشتن علی سلطان و پسر او بر جای پدر بوالی ایران نوشته
فرستادند و بعد از چندگاه در امضای انچه قرار یافته بود نشان رسید و رفته رفته
چون کار بر اہل قلعه تنگ شد و مدد از جای نه رسید متحصنان قلعه فریاد الامان
برآورده در تضرع و زاری کشودند و بمقتضای عواطف خسروانه امان یافته قلعه
را سپردند و چون قلعه بتصرف اولیای دولت قاہره در آمد حضرت جہانبانی خود
بدولت و اقبال در نواحی قلعه مذکور نزول اجلال فرمودند و شاہم علی و میر خلج
ترکشہا بگردن انداخته بشرف زمین بوس رسیدند و آن حضرت بموجب رافت ذاتی
جرایم ایشان را بخشیده در سلک ملازمان درگاه منسلک ساختند و در ہمین منزل
اشتہار یافت که میرزا عسکری خزانه خود گرفته می خواہد بجانب کابل فرار نماید جمعے
از قزلباش و ملازمان درگاه بجد شده بقصد او رخصت گرفتند ہرچند حضرت
جہانبانی را کذب این خبر و عزم جزم میرزا عسکری بر قلعه داری قندہار بوسیله
خبررسانان درست سخن متیقن بود و نیز بمقتضاے عاطفت ذاتی بر تقدیر صدق
این نمی خواستند که مردم را بر تعاقب او رخصت فرمایند اما اینہا بے جلوئی کرده
رخصت گونه بدست آورده در رفتن پیش دستی نمودند چون از کمال عجلت بی ترتیب
بجواشی قندہار رسیدند خبر رفتن میرزا دروغ ظاہر شد و جمعے برآمده جنگ کردند
وضرب زنہار او تو پہا را از بالا سر دادند جمعے کثیر از قزلباشیه و غیر ایشان بباد فنا
رفتند و گروہے زخمی برگشتند خواجه معظم و حیدر سلطان و حاجی محمد باباقشقه
و علی قلی ولد حیدر سلطان و شاه قلی نارنجی و جمعے از بہادران چغتائی و دلاوران
قزلباش داد دلاوری و مردانگی دادند و غنیم را برداشته بقلعه رسانیدند ہرچند
جمیل بیگ که از معتمدان میرزا عسکری بود کس فرستاد که میرزا عسکری خود فرود
آید که لشکر کم مانده این مردم را که برداشتیم دیگر کار بر آسان خواہد شد میرزا
بسخن او گوش نکرده پیغام فرستاد که ایشان کمیت و حقیقت ما را می دانند سپاه
آیند منحصر در ہمین جماعه نخواہد بود بلکه کمک ایشان در کمین گاہہا خود را نگاہداشته

باشد که کار ما بسازد ما بازی نمی خوریم و قلعه را مضبوط ساخته جنگ را بآمدن میرزا کامران موقوف می داریم چون عنایت ایزدی موید و معاون لشکر نصرت اعتضاد و حضرت جهانبانی بود آمدن میرزا کامران صورت نه بست و فتحی چنین که مقدمه فتوحات بے اندازه بود روی داد و دران روز از اهل قلعه بابای سهرندی که از یکهاے نامی میرزا کامران بود بقتل رسید + +

رسیدن موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بقندهار و محاصره کردن و فتح نمودن

چون بهادران اخلاص اندیش موکب معلّی را چنین فتحی روی نمود حضرت جهانبانی جنت آشیانی سپاس ایزد بتقدیم رسانیده بعد از پنج روز ازین قضیه مسرت انتما در روز شنبه هفتم محرم نهصد و پنجاه و دو بساعت مسعود که منتخب اهل تقویم بود بدولت و سعادت با مواکب اقبال و عساکر نصرت بحوالی حصار قندهار رسیده در ضلع درواده ماشور نزول اجلال فرمودند و در باغ شمس الدین علی قاضی قندهار فرود آمدند و مورچلها تقسیم یافت و صاحب اهتمامان جابجا تعین شدند و هر روز از جانبین جوانان نبرد آزمای برآمده کارزارها می کردند یکروز حیدر سلطان و هر دو پسرش علی قلی خان و بهادر خان و خواجه معظم از پیش خواجه خضر غنیم را برداشته تا مزارات که نزدیک شهر و کوچه بند بود بردند و کارهاے نمایان نمودند حیدر سلطان از همه بیش تاخته بود و از غرائب آنکه بابا دوست بسادل با جمعے در مزارات ایستاده تیراندازی می کرد حیدر سلطان بنیزه خواست کار او تمام کند دست برداشتن همان بود و تیر به بغل او رسیدن همان اسماعیل سلطان جائیکه میرزا کامران بکمک فرستاده بود در برج اقچه که در برابر مقابر ست بیش

میرزا عسکری بوده تماشاے جنگ می کرد باوجود آن قدر مسافت که تشخیص چهره
ممکن نبود بعرض رسانید که این مرد که از دست او نیزه افتاد و عجب نیست که حیدر
سلطان باشد چه قبل ازین با عبید الله خان بشهر طوس رفته بودم و من و حیدر
سلطان همراه تاخته بودیم و دو انگشت من آنجا افتاد از روش تاختن قیاس می کنم
که او باشد بعد از زمانے که آن نیزه را آوردند اسم او نوشته بود خوانده بر قیاس او آفرین
کردند و این معنی شهرت کرد درین نبرد مرد آزمائی اکثر مردم زخمی شدند و خواجه معظم
از همه بیشتر زخم خورد و بخیر مراجعت نمود و مقارن این حال خبر رسید که رفیع کوکه
میرزا کامران بجانب زمین داور پس کوهے که در لب آب ارغنداب واقع شده با جمع
از هزاره و نکدری مجتمع شده نشسته بیرام خان و محمدی میرزا و حیدر سلطان و مقصود
میرزا اخته بیگی ولد زین الدین سلطان شاملو و جمعے کثیر بر سر ایشان تعین شدند
قدرے جنگ پیوست و باقبال سعادت قرین رفیع کوکه گرفتار شده بسیارے
از مواد استعداد و آلات و ادوات حرب و مواشی روایات بدست اولیاے دولت
اُفتاد و بقدرِ عسرتے که در اُردوے ظفر قرین شده بود به بسر مبدل گشت و رفاهیت
در معسکر اقبال پدید آمد و همچنین همواره دلاوران اخلاص پیشه مبارزتها نموده
کامیاب می شدند چون میرزا عسکری از ادبار خود رشته کار از دست داده در مخاصمت
اهتمام نمود بمقتضائے رافت عامه و عطوفت اخوت بخاطر جهان آرای راه دریافت
که منشور نصائح شاهی را با فرمان موعظت بنیان خود پیش میرزا کامران ارسال
دارند شاید از خواب غفلت بیدار شده راه سداد پیش گیرد و بوسیلۂ نیکو خدمتے
تلافی تقصیرات خود نماید تا بی تقریب کار چندین کس بهلاکت نکشد و بوسیلۂ
اتفاق برادران گرامی کارهاے شگرف که مکنون ضمیر صواب اندیش ست ظهور
یابد بنابرین داعیۂ بیرام خان را برسم رسالت بکابل فرستادند چون بکتل روغنی
و آب ایستاده که مابین قندهار و غزنین ست رسید جمعے از هزارها سر راه گرفتند
آخرهاے روز جنگ درپیوست اولیائے دولت قاهره نبردهای مردانه کرده هزارها

بے دولت را تادیب نمودند و بسیاری ازین بے دولتان راه نیستی پیش گرفتند چون
بیرام خان نزدیک کابل رسید ما بوس و جمعے باستقبال آمده بیرام خان را بردند
میرزا کامران در چهار باغ مجلس آراسته بیرام خان را طلبید باندیشهٔ صائب او
چنان رسید که این دو منشور دو دولت را بمیرزا که نشسته باشد دادن مناسب
نیست و آنکه میرزا ایستاده تعظیم بجاے آرد بسیار دور که آنرا دانش درست
و بختی بلند باید پس اندیشهٔ کار نموده مصحفی بدست گرفته برسم پیشکش آورد میرزا
مصحف دیده بجهت تعظیم آن راست ایستاد درین اثنا این دو مثال اقبال گذرانید
و آن مکر صحیح را وسیلهٔ تعظیم آن الواح سعادت ارقام ساخت و تحف بادشاهی
و هدایاے شاهی را باین ستوده در نظر آورد و با میرزا نشسته سخنان اخلاص آگین
صداقت ابداع مذکور ساخت و آخر مجلس رخصت ملازمت حضرت شاهنشاهی
گرفت و اجازت دیدن میرزا هندال و میرزا سلیمان و یادگار ناصر میرزا و الغ بیگ
میرزا ضمیمهٔ آن ساخت میرزا رخصت داد و ما بوس را مقرر کرد که در دیدنها همراه
باشد ازانجا بیرام خان اول به بخت بیدار و اخلاص پایدار متوجه آستان بوس حضرت
شاهنشاهی که جانهلے مقدس رونماے او سزد شد آنحضرت در باغ مکتب پیش
حضرت عفت قباب خانزاده بیگم همشیره کلان حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
می بودند ماهم بیگه آنکه آنحضرت بود آن نور پرورد الهی را از درون بیرون آورد
درسید با آئین بندگی ملازمت نموده تبلیغ رسالت و اداے امانت نمودند و ازمیامن
دیدار دولت افزاے سعادت بخش آنحضرت بیرام خان و سایر همراهان را انبساط
عظیم روے داد و مشاهده انوار الهی که در جبین مبین آنحضرت ظاهر بود جلا بخش بصر
بصیرت همگنان شد شکر پروردگار کارساز بجا آوردند و ازانجا رخصت یافته میرزا
هندال را که در منزل دلدار بیگم والدهٔ ماجده خود می بود بچشم نگاه می داشتند
دریافت و فرمان عطوفت و خلعت عنایت و اسپ خاصه که بمیرزا نامزد شده بود
رسانید و بهمین دستور روز دیگر بخدمت میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم که در خانه

مخلص درون قلعه مقید بودند متوجه شد و دران روز بموجب فرمودهٔ میرزا کامران ایشان را از انجا برآورده در باغ جلال الدین بیگ که در نزدیکی باغ شهرآراست برده بودند و بیرام خان این دو بزرگ را درین باغ دریافت و از عنایت و التفات بادشاهی و شاهی انچه آورده بودند رسانیده خوش وقت ساخت و از انجا مرخص شده بجلکه سیاه رنگ که یادگار ناصر میرزا آنجا فرود آمده بود رفت و او را بعفو تقصیرات و مخزولات و انواع نوازش پادشاهی امیدوار گردانید و همچنین بابغ میرزا و سایر بزرگان یابی که خردمندان را سزد و لایق حزم بیدار باشد یکیک را پرسش نموده امیدوار مکارم عالیه گردانید و انچه لوازم رسالت از تبلیغ صفوت و صفا و تعلیم حقیقت و وفا تواند بجای آورد میرزا کامران بیرام خان را یک ماه بیشتر نگاه داشت که نه در خود مقاومت می یافت و نه از بی توفیقی بصوب خدمت می توانست قدم زد و درین اندیشه متردد خاطر درمانده بود تا آنکه بصد ابرام بعد از یک نیم ماه رخصت داد و حضرت خانزاده بیگم را التماس نموده بقندهار روانه ساخت بظاهر برای آنکه میرزا عسکری را که درگفت من نیست رفته نصیحت فرمایند و قندهار را ازو گرفته بملازمان حضرت جهانبانی سپارند و در باطن آنکه میرزا عسکری که بفرمودهٔ میرزا کامران بر سر مقامت و خصومت ایستاده در استحکام قلعه اهتمام می نماید اگر او را ضرور پیش آید و قلعه بدست اولیای دولت مفتوح شود آن عفت قباب جهت استشفاع و استخلاص میرزا عسکری آنجا بکار آیند و چون میرزا عسکری از جادهٔ انحراف داشت و عنان ارادت خود را در هواداری میرزا کامران بدست بغی و عدوان سپرده در ضبط و استحکام قلعه اهتمام تمام کرده بود و توپ و توپچی فراوان در اطراف و اکناف حصار گرد آورده و آن قلعه در اصل بغایت مستحکم افتاده چه آن قلعه ایست از کل قلع و قمع آن بغایت مشکل عرض دیوار آن شصت گز است بهادران لشکر منصور اگرچه در عدد کم بوده اند اما کوشش و تردد نموده داد مردانگی می دادند چنانچه ترکمانان در مقام نخچیر بودند

واز راه حیرت بوادی غیرت می آمدند روزے حضرت جهانبانی صحبتے خاص ترتیب داده بودند و محرمان حریم اخلاص از هر طرف در حکایتے کشوده واز هر سو حرشتهٔ روایتے بدست آورده صحبت را بحکایات دلآویز و نقلهاے نشاط افزاے گدر ازن گرم داشتند از اکسیر سخنان دلاوران نقد ارباب شجاعت را عیار می افزود و زنگ مایگان مردانگی را سرمایهٔ ہمتے بهم میرسید درین اثنا حضرت شاهنشاهی را از کمال شوق بیاد آوردند که آیا آن تازه سرو جوئبار خلافت را جدا از دوستان در میان دشمنان چه حال باشد و حسودان بے خبر بد اندیشان تبه راے را در بارهٔ آن گلبین سعادت چه خیال و باد لے دو نیم و خاطرے پر امید هم بدرگاه کبریا که کام بخش سرگشتگان بیقرار ست دست نیاز کشاده بدعاے برخورداری و جان درازی آن شجرهٔ طیبه مشغول شدند و باین مضمون گره کشای آبلهٔ دل گشتند شعر

خدایا تو این گوهر شاهوار | زآسیب بدگوهران دور دار
ز دریاے دانش بادآب ده | زخورشید بینش بادتاب ده
بسے دور زد بر فلک آفتاب | که این نیر آمد برون از نقاب
بسے گرد انجم نظرهاے سعد | که این مه ز ظلمت برافگند جعد
بسے چرخ زد آسمان بلند | که آفاق زین نور شد بهره مند
فروغ ازل باد منظور او | مبیناد تاریک دل نور او

و بجهت تسلی خاطر فیض مآثر خود زائچه طالع آن بلند بخت خجسته روزگار که لوح محفوظ را اسرار غیبی ست طلبیده بنظر تأمل و تعمق مطالعه نمودند و سلامتی ذات و افزونی عمر و ترقی درجات اقبال آنحضرت و خرابی خانهٔ اعداء و ناکامی بدخواهان و کج اندیشهاے نارسنان ازان دیباچه سعادت معلوم فرمودند و بانبساط سر برآورده بر زبان اقدس راندند که الحمدلله خاطر ازین دغدغه بالکلیه جمع شد امید که عنقریب بدیدار آن نور پرور الٰهی خوش وقت شویم و بیمن طالع آن سعادت پیوند بر جمیع اعدا مظفر و منصور گردیم سجدات شکر الٰهی بتقدیم رسانیده

در فتح قلعه اهتمام فرمودند و میرزا عسکری در مهم قلعه داری بکمال ضبط و حفظ مرعی
می داشت و مرچلها هر روز و هر شب تغییر می داد که مبادا جمعی از مرچل خود حرف
یک جهتی در میان انداخته خللی در مباق نگهبانی اندازند و چون محاصره بامتداد کشید
و از ملازمان پادشاهی کسے آمده ملحق نشد امرای قزلباشیه از اهتمام خود بازمانده
در مراجعت دغدغه مند شدند حضرت جهانبانی این معنی را از روزنامچه احوال ایشان
خوانده در گرفتن قلعه بیشتر از بیشتر سعی و اهتمام فرمودند و ازان مورچل که مخیم اقبال
بود شبے کوچ کرده از جانب شهر کهنه قندهار نزدیک دروازه رفته این مقدار که
سنگ دستی می رسد و آنجا را چهار دره می گویند مورچلی مستحکم ساختند صبح آن ترکمانان
ازین معنی خبردار شده دل در گرفتن قلعه بستند و هم از اطراف برخاسته پیش آمدند
و دایره را تنگ کردند میرزا عسکری سراسیمه شده بنیاد عجز و زاری نمود و بهزاران اضطرار
و بیقراری معروض داشت که چون حضرت عفت قباب تشریف می آرند تا آمدن
ایشان مرا مهلت دهید که بوسیلهٔ ایشان خاطر جمع کرده ملازمت توانم کرد و عرضه
داشت خود را مصحوب میرطاهر برادر خواجه دوست خاوند بملازمت اقدس فرستاده -
حضرت جهانبانی که معدن فتوت و مروت بودند ملتمس او را بموقف قبول جاے
داده چند روز مهم قلعه را آسان گذاشتند میرزا از تیه رائی بظاهر روش عجز پیش گرفته
در باطن باستحکام قلعه میکوشید و چون حضرت عفت قباب و بیرام خان آمدند باز از
سر نو آئین مخالفت پیش گرفت هرچند حضرت مهد معلی سعی فرمودند که میرزا عسکری
را از اندیشهٔ ناصواب باز داشته بتقبیل عتبهٔ مقدسه مشرف سازند چون دماغ
سعادت در پریشان بود و نصائح گرامی هیچ وجه در نگرفت و بهمان خشونت و سرکشی
خود ایستاد و از فرط عناد حضرت معلی را نگذاشت که از قلعه بیرون رفته برآرد و سے
معلی جهانبانی تشریف آورند بر پیشگاه خاطر اقدس حضرت جهانبانی ازین ناراستی
میرزا اندازهٔ تفاوت و مقدار مخالفت او لونے دیگر ظاهر شد تکیه بر عنایت الهی که
متکفل مهمات ارباب توسل ست نموده بیشتر در تسخیر قلعه اهتمام فرمودند و درین میان

الغ میرزا ابن محمد سلطان میرزا که از بنابر دختری سلطان حسین میرزا و شیر افگن بیگ
ولد قوچ بیگ و فضیل بیگ برادر منعم خان و میر برکه و میرزا حسن خان پسران
میر عبدالله که از سادات بنی مختار سبزوار اند وجمعی دیگر از کابل رسیده برهنمائی طالع
بیدار ادراک سعادت آستان بوس نمودند وسبب گریخته آمدن ایشان آن بود که
میرزا کامران الغ میرزا را در قید نگاه می داشت واز عالم احتیاط هر هفته بیک کس
می سپرد چون نوبت شیر افگن رسید او هم از میرزا هراس داشت باتفاق این جماعه
الغ میرزا گرفته بدر آمد و دولت ملازمت دریافت و حضرت جهانبانی این جماعت
رابعواطف بیدریغ خلعت امتیاز بخشیدند زمین داور نامزد الغ میرزا شد و قاسم حسین
سلطان اگرچه همراه اینها برآمده بود اما شبی راه گم کرده درمیانه هزاره افتاد و بعد
از چند روز غارت زده پیاده و آبله پا رسید آنحضرت فرمودند که هنوز در اخلاص تو
نقصانی بود که راه گم کرده بچندین بلا مبتلا شدی و بعد ازان دده بیگ هزاره با خیل
وحشم خود آمد و عرایض اعیان کابل نیز رسید از رسیدن این جماعه و آمدن عرایض
از اکثر امرا و اعیان که در کابل بودند انبساط عظیم در اردوی معلیٰ پیدا شد و قزلباشیه
که متردد خاطر بودند مطمئن شده بودند و جهد تمام از سر گرفتند و در تنزل ارکان
قلعه داری افتاد و پای ثبات از کنگرهٔ محافظت لغزید ساکنان قلعه روز برونه
احوال میرزا عسکری نوشته از سر دیوار قلعه می برتافتند که کار قلعه نشینان دشوار
شده در گیر و دار خود مردانه باشید و در قلعه کشائی کمر همت محکم بربندید و دست از
اهتمام باز مدارید که اهل قلعه بتنگ آمده اند عاقبت کار بجائی رسید که اعیان لشکر
میرزا عسکری یگان یگان از قلعه خود را بیرون می انداختند و توپچیان و پیاده ها از
بالا می افتادند اول خضر خواجه خان نزدیک بورجلیکه نجم اقبال بود از قلعه خود را
انداخت و گریبان عجز بدست انکسار گرفته در پای مقدس حضرت جهانبانی افتاد
و بعد ازان موید بیگ ریسمان بسته از قلعه پایان آمد و بشرف زمین بوس سربلند
شد بعد ازان اسمعیل بیگ که از امرای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی درولادی

دکنگاش مسلم بود رسید و ابوالحسن بیگ برادرزادهٔ قراچه خان و منور بیگ پسر نور بیگ همراه او آمدند و شبی خضر خان هزاره از قلعه خود را انداخت دو سه هزاره او را بر پشت گرفته بجانب کوه لکه روانه شدند که چون کار از انتظام افتاده بود میرزا عسکری نه رای بودن در قلعه داشت و نه روی آمدن مدرگاه گیتی پناه بنابر آن مواست که خود را بزاویهٔ عافیت کشد و ازین مخاطره برکنار بوده روزگارے بسر برد صبح آن دُر اردوے ظفر قرین خبر رسید که خضر خان هزاره از قلعه برآمده راه گریز اختیار کرده است جمعے بتفحص او شتافتند و او مقداری راه رفته در پس سنگے پنهان شده بود و بعضے از ثقات نقل می کنند که خضر خان هزاره می گفت که چند مرتبه مردمے که بجهت گرفتن من تعیین بودند از نزدیک من گذشتند و یک دفعه یکے جانور خیال کرده دامن مرا می گرفت از ترس دم بخود کردم چون شب در آمد من از زیر سنگ برآمده بمامن خود شتافتیم چون دولت روز افزون حضرت جهانبانی خاطر نشان ظاهر بینان شد و بر متفحصان روشن گشت که از اقبال حضرت جهانبانی و اهتمام فدویان اخلاص نهاد نگاه داشت قلعه ممکن نیست میرزا عسکری از خواب غفلت بیدار شده سراسیمه و مضطرب در پاے رفتن و نه جای ماندن اولاً التماس نمود که قندهار را با دلیای دولت می سپارم مرا راه بدهید که بکابل روم حضرت جهانبانی بآن راضی نه شدند و خیال خام او صورت نه بست بضرورت حضرت مهد علیا خانزادہ بیگم را بحضور اقدس فرستاده استعفای گناهان نمودند و بوسیلهٔ استدعاے آن خلاصهٔ دودمان عصمت رقم عفو بر جریدهٔ جرائم او کشیدند بتاریخ روز پنجشنبه بست و پنجم جمادی الاخری سال مسطور میرزا عسکری در ملازمت آن عفت قباب از راه تضرع و ندامت از قلعه بیرون آمد حضرت جهانبانی در دیوانخانهٔ عالی انجمن آراے صفوت عزت بودند و امرای چغتائی و قزلباشیه صف زده بقدر مدارج و مراتب سمت قیام داشتند بیرام خان بموجب حکم پادشاهی میرزا عسکری را شمشیر در گردن انداخته بملازمت آورد حضرت جهانبانی با وجود خصومت جانی که از میرزا معاینه شده بو

قطع نظر از مصالح مملکت و قواعد سلطنت بمحض عواطف ذاتی و فرط مراحم فطری
قبول شفاعت آن عفت قباب را از مراسم آداب و مکارم اخلاق شمرده قلم عفو و رقم
صفح بر صحیفهٔ اعمال او کشیده محفوف سرادقات التفات و مشغوف جلایل عنایات
سازند و برین مقدمه اقبال سجدهٔ شکر الطاف یزدانی بجای آورده حکم فرمودند که شمشیر
از گردن میرزا دور کردند و بعد از مشاهدهٔ تقدیم آداب بندگی امر بر نشستن اصدار
یافت بعد ازان محمد خان جلایر و شاهم خان و مقیم خان و شاه سیستان و توکل خان
توجی تا سی کس را شمشیر و ترکش در گردن کرده بکورنش آوردند ازین مردم مقیم خان
را و شاه سیستان را فرمودند که زولانه در پای و تخته در گردن کرده نگاه دارند و از آخر
روز تا سفیده دم سحری که هنگام ورود فیض عالم بالاست صحبت دلکشا داشتند
و سرگذشتهاے عبرت افزا بیان فرمودند و میر قلندر و سایر گویندها و سازندها بنغمه
پردازی زنگ زدای خاطر جهان آرای بودند و در اثنای این صحبت نوشته
میرزا عسکری در حین توجه آنحضرت براه چول و اختیار عالم غربت باغتیام و بلوچان
فرستاده بود بجنس احضار نموده ایستادگان بساط عزت بموجب اشارت عالی بمیرزا
دادند زندگانی بر میرزا تلخ شد و عیش منغص گشت آخر بمقتضای وقت حکم شد که میرزا
را نگاهدارند و بکورنش می آورده باشند که چون گناهان او بمقتضای مکارم جبلی
بخشیده شد چند روز در بند پند پذیر گردد و روز دیگر ماهچه رایات فتح شب افروز
تاریک نشینان ارک شد و محمد مراد میرزا و امرای جغتائی و قزلباشیه در ملازمت
حضرت جهانبانی بشهر درآمدند و سه شبان روز بفر مقدم همایونی آن بلدهٔ فاخر مور
و امن و امان بود روز چهلم بموجب مکنون خاطر خطیر شهر را بمحمد مراد میرزا عنایت
فرمودند و خود بدولت و اقبال در چهار باغ حضرت فردوس مکانی که در کنار غنداب
واقع است نزول اجلال فرموده از اشجار لطائف آثار استلذاذ و استظلال نمودند
و دران منزل دلکشای تفصیل اسباب و اموال میرزا عسکری که گرد آورده روزگاران
بود متصدیان اشغال نوشته بنظر اقدس درآوردند آنحضرت آنرا در چشم اعتبار در نیاورده

بهادران سپاه که رقم شهید ستی بر ناصیهٔ احوال داشتند مرحمت فرمودند چون خبر فتح
قندهار و توجه موکب والای حضرت جهانبانی بتسخیر کابل بمیرزا کامران رسید میرزا
متوهم و متذبذب شد و حضرت شاهنشاهی را از خانهٔ عصمت قباب خانزاده بیگم
بخانه خود آورد و بکوچ کلان خود خانم سپرد و شمس الدین محمد غزنوی مشهور باتکه خان
را مقید ساخته در جای نالایق نگاه داشت و از امرای خود کنکاش طلبید که در باب
میرزا سلیمان چه باید کرد که ملا عبدالخالق که بمیرزا نسبت استادی داشت و با بوس
که در امور ملکی دخل می کرد گفتند که مناسب آنست که میرزا را دلاسا نموده بدخشان
باید داد تا در وقت کار بکار آید و از مساعدت طالع میرزا سلیمان آنکه پیشتر ازین بچند
روز میر نظر علی و میر هزار تیشکانی و شیر علی بلوچ و جمعی دیگر اتفاق کرده قلعهٔ ظفر را
گرفته بودند و قاسم برلاس را با اعیان دیگر مقید ساخته بمیرزا کامران پیغام کردند
که اگر میرزا سلیمان را می فرستند ولایت بدخشان بایشان سپرده خواهد شد والا
این مردم را که گرفته ایم بقتل رسانده ملک بدخشان را باوزبک می سپاریم بنابراین
میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم و حرم بیگم را رخصت بدخشان دادند میرزا بپای منار
بموضع معموره رسیده بودند که میرزا کامران از رخصت میرزا سلیمان پشیمان شد
کس بطلب میرزا فرستاد که بعضی سخنان زبانی مانده است شنوده متوجه شوند میرزا
سلیمان ازین طلب در گمان افتاده معذرت نامه در جواب نوشت که چون در ساعت
نیک رخصت یافته ام مراجعت لایق نمی دانم چشم داشت از التفات آنکه آن سخنان
را نوشته مصحوب یکی از معتمدان بساط قرب ارسال دارند تا بموجب آن عمل نموده آید
و خود بسرعت متوجه بدخشان شد رسیدن بدخشان همان بود و شکستن پیمان همان
و در خلال این احوال یادگار ناصر میرزا از کابل فرار نموده بجانب بدخشان رفت
و چون روزگار خواست که میرزا کامران را درین سرای مکافات ندارک
اعمالش نماید روز بروز اسباب آن آماده می گشت از میرزایان بغیر از هندال میرزا
کسی در گرد او نماند بضرورت او استمالت داده مقرر ساخت که تعاقب یادگار ناصر میرزا

را که بچشم نگاه می داشت رخصت داد میرزا هندال که از بدسلوکی او بتنگ آمده بود
بزبانی قبول نموده خلاصی از چنگ او فوز عظیم دانست و از پای منار گذشته
ببدرقهٔ سعادت متوجه ملازمت حضرت جهانبانی شد میرزا کامران را از حدوث
این واقعه سراسیمگی روی نمود و سررشتهٔ صلاح کار خود گم کرد و از ملازمان و
مصاحبان او کسی که به بود او را منظور داشته راستی بگوید نه بود اکثر مردم او را دیدهٔ
بصیرت پوشیده و چشم عبرت از رمد غفلت جوشیده بود سبیل بیداد و طریق رشاد
نمی دیدند و گروهی را که صلاح حال دریافته بودند قدرت نفس زدن از نفس
امر نداشتند و این از دو رهگذر بود بعضی را یارای عرض کردن نبود و بعضی ازان
قسم بودند که ملاحظهٔ خاطر میرزا می کردند و اظهار حق صلاح وقت نمی دیدند چه یقین
ایشان بود که از خود رای صلاح کار اصلا قبول مشرف او نیست بمجرد اظهار
آن آزرده خواهد شد و آزردگی او موجب نقص قدر و منزلت قایل خواهد گشت
حق دولتخواهی و شرط خیراندیشی آنست که در امثال این امور زیان خویش
را منظور نداشته توقف نکنند و باهمال و اهمال نگذرانند که ضرر آن در بال
بحال همه عاید شود و خسروان این اعمال بر روزگار دولت همه لاحق گردد و نتیجه
خیانت کنگاش که اعظم خیانات و اقبح جنایات ست روی دهد و خال بیدیانتی
و خوشامدگوئی که نیل بی دولتی و بی سعادتی ست بر رخسار حال و مآل ایشان
نمودار گردد شایسته آنست که این طائفه را اگر در عدم کتمان حق و اظهار صدق ناملایمی
منافر طبیعت برسد آنرا سعادت روزگار خود شناسند و بآن خوش وقت بوده
بجبین فیض در ناصیهٔ انبساط نیفگنند که هرچند بحسب ظاهر بر ضمیر بزرگان شاق
آید اما باطن والا جنابان تحسین فرماید و اگرچه بصورت خلاف رای صاحبان راه
سپرده میشود و لیکن در معنی هم برای ذمت کرده حق نعمت گذارده میشود و هم در نظر
عاقبت اندیشان و آخربینان محمودالقول و الفعل می نماید القصه میرزا کامران را انعدام
عقل مصلحت آموز و فقدان چنین همراهان سعادت افزا غلط بر غلط روی می داد + +

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از قندهار بتسخیر کابل و فتح آن ممالک

چون خاطر قدسی مآثر از مهمات قندهار فارغ شد تسخیر کابل پیش نهاد همت والا گشت لاجرم باین عزیمت از باغ حضرت فردوس مکانی نهضت نموده بالاتر از مقام بابا حسن ابدال در گنبد سفید نزول اجلال فرمودند پیوسته ترتیب مقدمات فتح این یورش بر بینش گاه ضمیر الهام پذیر می تافت و با دولت خواهان دوربین و جان سپار اخلاص منش همواره مطارحه نموده می شد قزلباشیه اکثرے از امتداد مدت سفر دلگیر شده برخاسته بے رخصت رفتند و بعضے برخصت ابرامی جدا شدند بداغ خان و جمعے دیگر که در ملازمت فرزند شاه بودند از قلت مبالات دست تعدی و تطاول بر رعایا و احشام می کشادند و باین ناستوده عمل توسعه روزگار خود خیال می کردند و ضیع و شریف شهر داد کنان و فریاد زنان بدرگاه معلیٰ می رسیدند و حضرت جهانبانی درین معامله متردد بودند که اگر تنبیه ستمگاران نموده آید خاطر شاهی آزرده می شود و اگر بر قانون داد عمل نشود بیدادگران دست از زیردستان باز نمی دارند و این معنی موجب سخط الٰهی می گردد ولیکن چون وقت مقتضی نبود در مقام حیرت در آمد چارهٔ این کار بوقت دیگر موقوف می داشتند و چون یورش کابل مصمم شد بجهت اقامت بعضے از پردگیان سرادق عصمت و نگاه داشت اشیا و اسباب ضروری منازلے چند از بداغ خان خواستند و بزبان صدق ترجمان فرمودند که ما بر سخن خود قندهار بشما مقرر می داشتیم اما جائے که مردم خود را گذاشته و خاطر را از جانب ایشان جمع ساخته پای عزیمت در رکاب تردد آوریم گزیرے نیست بداغ خان از نامعامله فهمی خود ابا و امتناع نمود و بر طریقه اهل دانش امتثال حکم شاهی و امر بادشاهی که اصل کار بود مبادرت نه کرد و امرای عظام که در

ملازمت بودند بعرض اقدس رسانیدند که کار عظیم در پیش داریم از گرفتن قندهار گزیر نیست تا بهر شغلے که رو آریم فارغ بال باشیم و آنحضرت نظر بر خوبیهای شاه فرموده نخواستند که خاطر مردم شاهی غبار آلود شود لاجرم حرکات ناستوده ایشان را بتمکین همت و تسکین اقبال می گذرانیدند و درین اندیشه بودند که بصوب بدخشان نهضت فرموده میرزا سلیمان را بخود همراه ساخته بتسخیر کابل توجه فرمایند و چون عمده در مسارعت تسخیر کابل شوق دیدار سعادت افزای حضرت شاهنشاهی و دریافت جمال باکمال آن نور حدقه خلافت بود که بحسب رموز آسمانی جمیع فتوحات غیبی از برکات وجود سعادت پرتو آنحضرت می دانستند زمان زمان اهتمام در امضای این نیت و استیفای این امنیت بظهور می رسید درین اثنا پسر شاه ناظر ریاض رحمت دوار و حیاض مغفرت شد مقربان بساط عزت و مخصوصان قرب منزلت بموقف عرض رسانیدند که ایام زمستان نزدیک شد و اهل و عیال و اسباب و پرتال درین کوهستان همراه بردن محال گونه می نماید بپسر شاه رحلت نموده قندهار بترکمان واگذاشتن مناسب دولت نیست خصوصا چنین جمعے خودسر که در تخریب مبانی ولایت و هدم ارکان رفاهیت کمال تطاول دارند و با آنکه مامور شده بودند که نطاق بندگی بر میان جان بسته همیشه ملازم موکب عالی باشند انحراف ورزیده از نشاه بادهٔ غفلت در قبول احکام سرگرمی ندارند بلکه از عدول مطاوعهٔ ظاهر و باطن خود را بخلاف موافق ساخته نقاب بے آزرمی بپیش رو فرو هشته اند لایق دولت آنست که دست تعدی ایشان را از دامن احوال عجزه و مساکین شهر که اولین عطیهٔ ایزدی ست کوتاه سازند و حاشا که درین اندیشهٔ صواب انتما غباری بخاطر شاه رسد و چون ازینجا تا کابل مسافت بسیار ست و احشام هزاره و قبایل افغان که از مور و ملخ بیشتر و خرسنگ این راهها شده اند خصوصا با میرزا کامران سخن درمیان دارند بدست آوردن مامنی که خاطر را از هر وجه مجموع گرداند نخستین کار ست و بالفعل بهتر ازین محلے که باین کار سزاوار باشد غیر از قندهار نیست بموجب عقل و عرف و عدل بداغ خان

را باید فرمود که قندهار را بخوشی و ناخوشی بگذارد و اگر نگذارد بمحاصره و استیلا استخلاص فرموده محبت نامه موافق ماجراے روزگار و اقتضای صلاح وقت مشتمل بر وفور صداقت و ابقاے وفاق بشاه باید نوشت و چون شاه والا گهر معدن دانش و انصاف اند این عمل را از مستحسنات خواهند شمرد و باعث درین باب از همه بیشتر حاجی محمد خان بابا قشقه بود حضرت جهانبانی فرمودند که همه مسلم اما محاصره کردن و تیغ ستیز آختن و مطلقاً یک طرف گشتن از سماجت خالی نیست اگرچه ایشان از منهج اعتدال عدول ورزیده اند اما این بے اعتدالی را به بندگان درگاه تجویز نمی کنم چه درین صورت مردم بداغ خان ضائع خواهند شد ظهور این معنی در نظر اولی اهل روزگار بد نماست همان بهتر که بوسیلهٔ عقل دور اندیش تدبیرے باید اندیشید که بے جنگ و جدل قلعه بدست آید بنا برآن کس پیش بداغ خان فرستادند که چون بتسخیر کابل می رویم میرزا عسکری را در قندهار مقید نگاه دارند تا خاطر از و جمع باشد مشار الیه صلاح کار خود دانسته قبول این معنی کرد و مقرر شد که دلاوران کاردیده و بهادران معرکه آزموده در حدود قندهار رفته در کمین باشند و ناگهان وقت یافته بپاے مردی همت و دستیاری جلادت بقلعه در آیند بیرام خان و جمعے دیگر بطرف دروازه کندگان مقرر شد و الغ میرزا و حاجی محمد و جمعے بجانب دروازهٔ ماشور معین گشتند و موید بیگ و جمعے بحدود دروازهٔ نوجای یا قتند و این شیران بیشهٔ شجاعت شباشب شتافته باطراف قندهار کمین کردند وقت انکشاف صبح صادق حاجی محمد خود را بیشتر از همه بدروازهٔ ماشور رسانید اتفاقاً شترے چند حلف بار درون قلعه می رفتند خود را در پناه شتران درآورد و شیر مردانه ناگهانی خود را بدروازه داخل ساخت و دربان آگاه شده در مقام منع و دفع درآمد او جواب داد که بموجب فرموده بداغ خان میرزا عسکری را آورده ایم که درون قلعه نگاه داریم این حرف فائده نه کرد و در مقام بستن در شد حاجی محمد دست دربان را بشمشیر قلم کرد و چندے دیگر از عقب رسیدند و جمعے از قزلباشان که دران نزدیکی بودند

بجنگ پیش می آمدند و بقتل می رسیدند و بیرام خان از دروازه کند کان خود را درون انداخت و قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد و قزلباشان فرار نموده بارک متحصن شدند و بیمروزی حضرت جهانبانی خود از دروازه کند کان بدولت و اقبال درآمده ببرج اخچه صعود فرمودند و آن شهر سعادت آئین بفرور و دعای مهبط امن و امان و مورد عدل و احسان شد و ازین نزول رحمت و صعود سعادت از نهاد خرد و کلان خروش شادی و نوید مبارکبادی برآمد و بداغ خان بوسیلهٔ حیدر سلطان آمده سجدهٔ خجالت و عذر تقصیر بجای آورد و آن حضرت اورا محفوف مکارم خسروانه فرموده رخصت دادند و شهر را به بیرام خان عنایت فرمودند و مکتوب بشاه نوشتند که چون بداغ خان خلاف حکم شاهی نموده از خدمت متقاعد بود قندهار را ازو گرفته به بیرام خان سپردیم تعلق بشاه دارد درین اثنا میرزا عسکری قدر جان بخشی و عطوفت بادشاهی نشناخته فرار نموده بعد از چند روز افغانی آمده خبر کرد که میرزا در خانهٔ من ست کس تعین شود که اورا بطریقی که از من نداند گرفته آورد حضرت جهانبانی شاه میرزا و خواجه عنبر ناظر را تعین فرمودند فرستادها اورا از خانهٔ همان افغان از زیر پلاس برآورده بدرگاه معلیٰ آوردند و آن حضرت بمقتضاے عطوفت و رافت ذاتی و پاس وصیت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی که درباب کافه برایا بخصوص برادران فرموده بودند بنظر عنایت مشمول داشته از جرائم و زلات او بتازگی درگذراندند و اورا بندیم کوکلتاش که از معتمدان خاص بود سپردند و ولایت قندهار را براولیاے دولت تقسیم فرمودند ولایت پیتری بالغ میرزا مقرر شدند و پرگنات لهو در وجه علوفهٔ حاجی محمد اختصاص یافت و زمین داور باسمعیل بیگ و قلات بشیر افگن و شال بجید ر سلطان مکرمت فرمودند و همچنیں جمیع ملازمان را فراخور حال جاگیر کردند و خواجه جلال الدین محمود را که در شهر از مردم میرزا عسکری و دیگران طمع کرده بود بمیر محمد علی گیراندند و چون خاطر اقدس از انتظام مهام قندهار فراغ یافت و از آثر صواب دید بادشاهی تقدیر

موافق تدبیر آمد بسعادت و اقبال در ساعت مسعود هودج عزت مریم مکانی
را در قندهار گذاشته عزیمت تسخیر کابل پیش نهاد همت والا فرمودند و از فیوضات
نا متناهی و نعمت غیر مترقب آنکه قافله بزرگ از هندوستان آمده بود سوداگران
سودای دلخواه کرده اسپان عراقی از ترکمانان خریده بودند چون انوار اقبال
از وجنات حال می تافت کلانتران این قافله آمده التماس نمودند که اگر اسپان
مارا ملازمان موکب عالی بگیرند و بهای آنرا بعد از فتح هندوستان مرحمت فرمایند
اشد رضا داریم و سرمایهٔ سعادت خود می دانیم زهے دولت ماکه باین مقدار
امداد خود را از زمرهٔ دولت خواهان درگاه عالی معدود سازیم حضرت جهانبانی
این معنی را از مویدات آسمانی و موائد غیبی تصور کردند و التماس ایشان را
بدرجهٔ قبول موصول داشته حکم فرمودند که بقیمت دل خواه فروشندگان تمسکات
ابتیاع نوشته بدیشان سپارند و خود بدولت و اقبال بر پشته کوهے که نزدیک
باباحسن ابدال ست برآمدند و بالغ میرزا و بیرام خان و شیر افگن و حیدر محمد
اخته بیگی فرمودند که اول بجهت اصطبل خاصه شریفه اسپان جدا کنند و بعد ازان
برائے امرا و سائر ملازمان بترتیب انتخاب نمایند دلهاے سوداگر و سپاهی معمور
و مرفه شد و ده بیگ هزاره چون می خواست که بخدمات مالی و جانی سرفراز
گردد بجانب قلعه پتری که حشم او آنجا بود شب راه سرکرده برد و چون موکب
عالی دران حوالی رسید کلانتران احشام اسپ و گوسفند بقدر حال پیش کش
آوردند و مصدر خدمات پسندیده گشتند چون آن حوالی النگهاے دل کشا
داشت چند روز جهت نزهت خاطر و ترتیب دماغ اقامت فرمودند و حضرت
مهد علیا خانزاده بیگم را درین مقام بیماری پیش آمد و با متداد کشید و برحمت
ایزد پیوستند آنحضرت قواعد عزاداری بجائے آورده تمسک بحبل المتین صبر
که شان عالی منشان کار آگاه و نشان نوالا و نشان خبرت سرشت ست نموده
جهت تروبح روح آن مخدرهٔ مکرمه خیرات و مبرات چنانچه لائق خانوادهٔ سلطنت

تواند بود بتقدیم رسانیدند و ازآنجا برهنمونی اقبال بلند و طالع بیدار کوچ بکوچ
متوجه دارالسلطنة کابل شدند و میرزا هندال بنزدیکی قندهار بآیین عبودیت و
حسن عقیدت سعادت بساط بوس دریافت و آنحضرت بمقتضای مراحم جبلی بنوازشهای
بیکران اختصاص بخشیدند و از آمدن او بغایت خوش وقت شدند و مقدمهٔ آمدن
بسیاری از مردم شد و مردم اعیان جوق جوق از کابل شتافتند و بواسطهٔ اختلاف
و امتزاج هوا درین راه بیماری دو بادر اردوی ظفر قرین پیدا شد و بسیاری مسافر
شهرستان عدم شدند و حیدر سلطان ازین جمله بود چون مخالفت هوا اشتداد داشت
و مردم کم همراه میرزا هندال بعرض اشرف رسانید که مناسب دولت آنست که درین
زمستان مراجعت نموده بقندهار توقف فرمایند و اوایل بهار و سامان و سرانجام
لشکر نموده بتسخیر کابل عنان عزیمت معطوف دارند آنحضرت در مواجه چیزی نفرمودند
و چون مجلس باخر رسید زبانی بوسیلهٔ می رسید برکه گفته فرستادند که باوجود آنکه از
آمدن شما و جدا شدن یادگار ناصر میرزا خبردار نبودیم توکل بر الطاف الهی نموده بسمت
کابل توجه داشتیم اکنون که قضیه چنین باشد توقف را سبب چیست اگر بجهت
محنت و رنج کشتی مردم خود این معنی بخاطر آورده اید زمین داور و آنخود و را بشمار
ارزانی داشتیم این زمستان را در آنجا باسایش بگذرانید و چون عقدهٔ کابل مفتوح
شود بملازمت خواهید پیوست میرزا ازین پیغام بغایت خجل شده عذر تقصیر
نمود و آنحضرت بعزمی درست و امیدی واثق قدم درراه نهاده دل برکشایش
کار بستند در اثنای راه جمیل بیگ برادر بابوس که میرزا کامران اورا اتالیق آق
سلطان داماد خود کرده در غزنین گذاشته بود آمده باستان بوس سربلند شد و
استنجاری جرائم بابوس نمود و بمدارج اقبال اتصال یافت چون موکب عالی در یورت
شیخ علی که در نواحی نعمان وارقندی واقع شده نزول اجلال یافت میرزا کامران
از استماع توجه رایات جهان کشا سراسیمه شده قاسم برلاس را با جمعی پیشتر روانه
ساخت و خاسم مخلص ترتیبی را که میرآتش میرزا بود فرمود که توپخانه بجلگه دوری که

نزدیک خانه بابوس بیگ بوده برده تعبیه نماید و عیال مردم که در بیرون قلعهٔ کابل بود همه را اهتمام نموده اندرون قلعه برد و بعد از استحکام مبانی قاهره بغرور و غفلت از کابل برآمده در نزدیک یورت بابوس بیگ نشست و در ترتیب افواج و تقسیم صفوف اهتمام نمود و در موضع تکیه خمار قاسم برلاس با جمعی پیشتر آمده بود که خواجه معظم و حاجی محمد خان و شیر افگن از معسکر اقبال پادشاهی پیشتر شتافته دستبردی شایسته نمودند و بتائید الهی که طلایه دولت قاهره بود قاسم برلاس تاب مقاومت نیاورده رو بگریز نهاد و چون میان افواج فاصله اندک ماند میرزا هندال بموجب التماس بمنصب هراولی اختصاص یافت موکب اقبال از تنگی خواجه پشته گذشته در نواحی ارغندی نزول اجلال نموده بود که بابوس و جمیل بیگ با جمعیت خود و شاه بردی خان که گردیز و بنگش و نغز باو متعلق بود آمده آداب زمین بوس بجای آوردند و مستمال عنایات بیکران شدند و متعاقب آن مصاحب بیگ پسر خواجه کلان بیگ با بسیاری از مردم آمده دولت ملازمت دریافت و بالتفات خسروانه سرفراز گشت درین اثنا بابوس بعرض اشرف رسانید که وقت توقف نیست بدولت سوار باید شد که مردم همه می آیند حضرت جهانبانی بر بادپای دولت سوار شدند درین میان علی قلی سفرچی و بهادر پسران حیدر سلطان را که در تعزیت پدر بودند برآورده مشمول مراحم ساختند و بعد از زمانی قراجه خان آمده سعادت زمین بوس دریافت میرزا کامران در صفحات اوضاع صورت اقبال پادشاهی و نقش ادبار خود را مطالعه نموده خواجه خاوند محمود و خواجه عبدالخالق را بجهت استعفای جرائم خود بملازمت اقدس فرستاد و بعضی ملتمسات بوسیله خواجه معروض داشت نیم کروه راه مفاصله میان افواج قاهره پادشاهی و لشکر میرزا نمانده بود که خواجها آمده ملازمت نمودند آنحضرت ملتمسات او را بادراک ملازمت موقوف داشتند و مواعید دیگر عنایات را از لوازم آن گردانیده خواجها را باحترام رخصت دادند و خود از روی مروت و مردمی توقف فرمودند و چون میرزا را عرض از فرستادن خواجها تعطیل و تراخی

در مبادرت سپاه پادشاهی و فرصت یافتن خود بود و انتظار سیاهی شب می برد که شاید شبگیر بلند کرده خود را بکناری تواند کشید چون حجاب ظلمت شب جهان را تاریک ساخت از تیرگی رائے و ظلمت خاطر دریافت سعادت ملازمت بخود قرار نداده بسرعت تمام خود را بارک کابل رسانید و میرزا ابراهیم ولد خود را با جمعے از اهل حرم همراه گرفته از راه بینی حصار روانهٔ غزنین رویه شد و چون فرار نمودن او بمسامع علیه رسید حضرت جهانبانی بابوس را با جمعے از معتمدان بکابل فرستادند که در آنجا بوده نگذارند که بسپاهی و رعیت آسیبی نه رسد و همه را استمال عنایت پادشاهی سازند و میرزا هندال و جمعے را تعیین فرمودند که میرزا را تعاقب نمایند و خود بهمعنانی نصرت و همرکابی اقبال متوجه شهر کابل شدند و در ساعت مسعود کوس زنان دولت کورکه اقبال بلند آوازه کردند و کوکبه داران نصرت کوکبه حشمت را بسپهر کوکب رساندند و در شب سیزدهم آذر ماه جلالی موافق شب چهارشنبه دوازدهم شهر رمضان نهصد و پنجاه و دو بتائید آسمانی فتح کابل که مقدمهٔ فتوحات بے اندازه است روی داد و اسباب شادمانی و کامگاری بر دلهاے خلائق کشوده شد و دو ساعت از شب گذشته بود که آنحضرت ساحت کابل را بمقدم دولت پرتو سربلند ساختند نویدی تاریخ این فتح کابل را گرفت یافته بود دیگرے این مصراع عربی جنگ گرفت ملک کابل از وے ✤ چون بیامن آثار ذات قدسی سمات حضرت شاهنشاهی ابواب و مسرت و شادمانی کشاده گشت و اساس دولت بتازگی نهاده آمد حضرت جهانبانی را هزیمت میرزا کامران و فتح کابل در نظر نیامده منتظر قدوم برکات التزام حضرت شاهنشاهی بودند تا آنکه در زمان مسعود و وقت محمود آن جهان آگاهی را که دران زمان بحساب مدت عنصری دو سال و دو ماه و هشت روزه بودند بدریافت ملازمت حضرت جهانبانی آوردند و آنحضرت بدیدار فیض بخش مسرت افزای آن نور پرورد ایزدی انبساط صوری و معنوی یافتند و سجدات شکر سلامت آن نونهال بوستان اقبال و

دریافت فروغ آن چراغ دودمان خلافت بجای آوردند و در ازای این خجسته دولت و خدای این فرخنده کرامت ابواب خیرات و مبرات بر روزگار خواص و عوام کشادند صباح آن روز جهان افروز حضرت جهانبانی بر سریر اقبال و کامرانی متمکن گشته از تمام ارکان دولت و اعیان مملکت و کافه سپاه و حشم و عامهٔ عبید و خدم کورنش گرفتند و طوائف خلائق بشرف زمین بوس کامیاب سعادت شدند و دست تمنا بدریوزهٔ دعا برداشته دوام دولت خلافت و رفعت لوای سلطنت از عتبه کبریا درخواستند و آنحضرت ابواب عدل و احسان برروی جهانیان کشوده تمام زمستان بالاے ارک آسایش پذیر بوده در رضاے خالق و دلاسائے خلائق کوشیدند و از وقایعی که دران مرز یکی سانح شد رحلت یونس علی و موید بیگ بود که از اعیان سلطنت و صدر نشینان بارگاه عزت بودند و درهمین بمسامع علیه رسید که خواجه معظم بیگ باتفاق مقدم بیگ می خواهد که فرار نماید و خود را بمیرزا کامران برساند این معنی بر خاطر اشرف گران آمد مقدم بیگ را بجانب کشمیر اخراج فرمودند و خواجه معظم را از نظر التفات و اعتبار انداختند ✚ ✚

آرائش جشن دولت پیرای ختنه سور حضرت شاهنشاهی و آئین بستن بآئین اقبال و ظهور خارق عادت ازان نونهال بوستان دولت

بزرگان کام بخش و خدیوان سعادت منش را همواره وجه همت آنست که تقریب انگیخته هنگامهٔ بخشش گرم سازند و بروشی که از خشم آلودگان عرصهٔ امکان محفوظ مانند عبادات گزیده را که سرآمد آن دلها بدست آوردن و دست بر دلها

ماندن ست در لباس رسم و عادت بتقدیم رسانند چنانچه درینولا که نسیم اقبال بتازگی وزیده و گلستان مقصود از سر نو شگفت مراسم ختنه آن نوباده حدیقهٔ اقبال و تازه نهال انجیل مجد و جلال را سبب ساخته و آسایش بخشایش عالمیان افروزند اوایل بهار جهان افروز که روح نباتی در اهتزاز بود و عندلیب شوق در پرواز *شعر*

بنفشه سر بر آورد از لب جوی — زمین بست از ریاحین عنبرین کوی
نسیم صبح گاه از مشک بوی — هزاران نافه در بر داشت گوی

به ارته باغ که بغایت دلکش و دلگشاست نزول دولت فرمودند و بجهت مزید گرد آوری دلها که در معنی شکرگزاری حضرت مولی ست اسباب عیش عشرت کشودند و آیین کیکاوسی و کیقبادی تازه ساخته اشارت شد که حضرات بیگمان به تفاوت طبقات و تناسب درجات این باغ طرب فزا را آیین بندند و امرا و اعیان شهر چار باغ را زینت افزایند. جمیع امرا کرسعی بر میان شوق بسته در لوازم این کار اهتمام نمودند و کلانتران شهر و بزرگان عهد فراخور حالت و قدرت مساعی جمیله بتقدیم رسانیدند و ارباب صنایع و طوایف محترفه در آرایش دکان و گرمی بازار نهایت مبالغه معمول داشتند و در اندک فرصتی آنچنان آیین بندی شد که وصف آن از اندازه بیرون باشد و حضرت جهانبانی هر روز تشریف آورده بزم آرای شادمانی می شدند و فراخور حالت و رتبت هر یکی را بتفقدات گرامی شرف امتیاز می بخشیدند و پیشتر از انعقاد این جشن خسروانی قراچه خان و مصاحب بیگ و بعضی دیگر از مختصان درگاه که بآوردن هودج اقبال حضرت مریم مکانی بقندهار رخصت یافته بودند کامیاب دولت شده بوقت رسیدند و قدوم برکات افزای حضرت مهد علیٰ موجب مزید اسباب نشاط گشت و حضرت جهانبانی را بخاطر عاطر رسید که عیار دانش حضرت شاهنشاهی را که در صغر سن باهزاران لمعان فر الهی از ناصیهٔ احوال متلالی بود بر خرد و بزرگ عالمیان ظاهر سازند در سرادقات عفت

جشن خسروانه ترتیب فرمودند و جمیع حضرات مخدرات استار عفت و مطهرات مکامن
عصمت در بارگاه حریم اقبال بشرف ملازمت مشرف گشتند بدانش آموزی
حضار حضرت شاهنشاهی را بر دوش عزت گرفته بر مسند سعادت آوردند و
بحکم معلی حضرت مریم مکانی در سلک سایر مقدسات در آمده بی تشخیص و تعیین
بحضور اقدس حضرت شاهنشاهی آمدند و اشارت بشارت بخش پادشاهی
بران رفت که آن نور حدقهٔ سلطنت والدهٔ ماجدهٔ خود را از میان چندین گروه
عفایف بشناسد آنحضرت بنور الهی بی مزاحمت سهو و خطا و بی کلفت التباس
و اشتباه بدریافت ازلی و شناخت ذاتی دریافته در کنف والدهٔ مقدسهٔ خویش
و در آغوش آن صدرنشین ستر عفاف جا گرفتند از مشاهدهٔ این امر شگرف
که حیرت فزای عقول و افهام ظاهر بینان تنگنای عادت بود عزیزان از حاضران
بساط قرب بر آمده شناسای قدر این بزرگ ازل پرورد و اعجوبهٔ کارگاه تقدیر
گشتند و معلوم همگنان شد که این دریافت از اعمال حواس جسمانی نیست که در
صغر سن و کبر عمر تفاوت کند بلکه محض تفرس روحانی و تعلیم ربانی ست که بوسیله
این نوبادهٔ چمن اقبال از مکمن نور مقدس بمشرق ظهور شتافته است آری پیوند
ازلی را حجاب دوری مانع نمی شود و قرب معنوی را بعد صوری حایل نمی گردد
و چون تامل کنند بعد را چه گنجایش که درین ریحان گلبن عمر کمال قرب بمبدا ار
حاصل ست و انوار خاصه وجود تکمیل صورت عنصری و تصقیل مشاعر ادراک
درجه بدرجه صورت پذیرد و نهایت مناسبت بعالم تجرد و تقدس که ظلمت جهل و
کثرت غفلت را در پیرامون آن راه نیست جلوه نما و بر دور بینان عالم اسرار مختفی
نیست که این صاحب فطرت عالی اگرچه در نشاة عنصری و مواد هیولانی مولود
نماست اما از بدو فطرت واصل بیدای آبا و امهات از مآثر تولید او بیند او در
مسالک معنی و مکامن باطن ابوالا باست و بر حضرت جهانبانی که پرده دار رموز
آسمانی بودند هویدا بود که چمن پیرای جهان هستی این نونهال بهارستان وجود

وجود را برای دریافت مقادیر مراتب جهانیان اوّلاً بجهت گرد آوری پراگندگیهای روزگار ثانیاً بعرصهٔ ظهور آورده است و بالجمله در لباس رسم ختنهٔ سور آداب شکرگزاری نعمت بخش صورت و معنی بتقدیم رسانیدن گرفتند هر روز بروشی تازه و آیین شایسته جشن بادشاهانه آراسته سپاس جهان آرای جان آفرین بجای آوردند و از اطراف و جوانب بزرگان دین و دولت رسیده از مواهب عام بادشاهی کامیاب سعادت می شدند ازان جمله یادگار ناصر میرزا شرف زمین بوس دریافت و مجملی از حال او آنست که در مبادی طلوع رایات اقبال بحدود قندهار از میرزا کامران جدا شد چنانچه نگاشته آمد ببدخشان رفت و ازانجا کاری نساخته متوجه ملازمت حضرت جهانبانی شد و قتیکه موکب عالی از قندهار متوجه تسخیر کابل بود میرزا بعد از احتمال شداید روزگار بقندهار رسید بیرام خان در آداب مهمانداری بذل جهد نمود و ازانجا بموجب حکم عالی دران ایام نشاط افزا باستلام عتبهٔ قدسیه حضرت جهانبانی کامیاب شد و ادراک جشن خسروانی نمود و بسعادت بساط بوس حضرت شاهنشاهی نشاط تازه گرفته بانتظار عنایت دولت پذیره گشت و درین آیین عشرت آیین که هنگام آرایش بهار عیش و عشرت دادان پیرایش حدیقهٔ دولت و اقبال بود در ساعتی که کواکب بانظرات سعد بر جهانیان افاضهٔ نور می کردند مجلس نهال پیرای گلستان الهی یعنی ختنه سوری حضرت شاهنشاهی بهزاران نشاط و شادمانی بظهور پیوست اسباب کامروائی عالمیان آماده شده ابواب سعادت و اقبال بر بزرگان گشاده گشت خرد و بزرگ ممالک از مواهب خسروانی بهره مند شدند و وضیع و شریف اکناف از مکارم پادشاهی خوش دل و خوش وقت گشتند کلفتهای روزگار بالفت انجامید و نفرتهای عالم بجمعیت خواطر بدل شد امرا ساچقها بنظر اشرف گذرانیدند و بالتفات گرامی سرفراز شدند و درین آیین بندی آنحضرت بجهت تنشیط خواطر و التیام قلوب که رکن اعظم ملک ستانی و فرمانروائیست متوجه خواجه ریگ روان شده

شاد باشها فرمودند و حکم جهان مطاع صدور یافت که امرا با یکدیگر کشتی گیرند
و خود بدولت و اقبال بمیزان نظر همسران را در زور جدا می فرمودند و آنحضرت
با امام قلی قورچی کشتی گرفتند و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا باهم لوازم کشتی
بجا آوردند و بعد ازان بسیر ارغوان زار بخواجه سیاران عنان توجه معطوف داشته
داد خوشدلی دادند و بدولت مراجعت فرموده در نشاط افزای و عشرت پیرای جشن
عالی اشتغال فرمودند و ملازمان آستان رفعت پیوند را فراخور اخلاص و خدمت
بجاگیرهای مناسب حال هریک و انعامهای لایق هرکدام و خلعتهای موافق
هر فریق شرف امتیاز بخشیدند ازان جمله غزنی و آنحدود بمیرزا هندال و زمین داور
و پتری آنحدود بالغ میرزا عنایت فرمودند و جمیع منتسبان آستان عبودیت را
فراخور حالت و رتبت بمواجب و مواهب کامیاب فرموده سریرآرای ملک صورت
و معنی شدند و طوائف آنام در سایهٔ افاضهٔ رافت مرفه الحال شده همنشین باطمینان
گشتند و از جملهٔ قضایا که درین آیین بندی چهره گشا گشت آمدن ایلچیان شاه
والاقدر شاه طهماسپ بود بمبارکبادی فتح و آوردن تحف و هدایای لایق و
سرگروه آنها ولد بیگ بود و آنحضرت اورا بعواطف خسروانی نوازش فرمودند دیگر
رسیدن شاه طغائی بود بدرگاه معلی از جانب میرزا سلیمان برسم رسالت باعرضه
داشت و پیشکش و میرزا انچه در نیامدن خود معروض داشته بعز قبول مقرون نشد
و حکم قضا جریان بر آمدن او صادر گشت که طریق یکجهتی و اخلاص خود را در توجه
بسعادت ملازمت منحصر دارند و از جمله وقایعی که متصل با نقضای ایام آیین بندی
وقوع یافت آمدن میر سید علی بود که در ولایت افغان بلوچ بزمین داری و
حقیقت درزی ممتاز بود و نزدیک موضع دوکی که از توابع و اعمال هندست اقامت
داشت بقدم صدق و فرق اخلاص سعادت آستانبوس دریافت و مشمول عواطف
خسروانه شد دوکی را باو مکرمت فرمودند و درهمان نزدیکی لونک بلوچ که از اعیان
طوایف خود بود با برادران آمده زمین بوس نمود آنحضرت او را نیز مورد الطاف

ساخته ولایت شال و مستنگ بدو عنایت فرمودند و این واردان را کامروا ساختند
بزودی رخصت مراجعت نمودند که مبادا مزاج وحشت بر طبیعت این روستا
پروردان مستولی شده آب و هوای طول مکث بحال ایشان گوارا نیاید و از جمله
سوانحی که در قرب آن ایام واقع شده آن بود که یادگار ناصر میرزا از تیرگی بخت
و نادرستی درون عنایات سابق ولاحق را درهم پیچیده همه را بر طاق نسیان نهاد
و از روی مکابره بجادهٔ بد درونی و عناد ایستاد و بر گفت سیه بختان که عمده
آنها مظفر کوکه میرزا عسکری بود گوش داشته پیوسته خیالات فاسد بخود راه میداد
چون این معنی متواتر بسمع اعلی رسید و از مخبران صادق بسجل ثبوت پیوست علی الخصوص
عبدالجبار شیخ که از یکهای معتبر بود و از کرنزت درین کنکاش که مور مفاسد بود
محرمیت و مشارکت داشت نیز آمده حقیقت معامله را از روی تحقیق معروض داشت
خاطر قدسی تاثر حضرت جهانبانی جنت آشیانی بر آشفت مظفر کوکه را گرفته بیاسا
رسانیدند و یادگار ناصر میرزا را طلبیده بزبان قراجه خان سخنان عتاب آمیز گفته
فرستادند محصلش آنکه ما را گمان آن بود که در نیم رتبه بتازگی از عظایم جرایم تو گذشته
بمواطف بیکران اختصاص بخشیده ایم عبرت گرفته تقصیرات ماضی و حال را تلافی
کنی کفران نعمت را هم حدی و اندازهٔ می باشد میرزا سر خجالت پیش انداخته
گاهی بسکوت و گاهی بانکار و تجاهل عارف می گذرانید آنحضرت بعد از
مخاطبات حسابی و معاتبت بادشاهی ابراهیم ایشک آقا و جمعی را فرمودند که او را
مقید ساخته بر بالای ارک کابل نزدیک بمحلی که میرزا عسکری در قید بود نگاه داشتند
و از جمله وقایعی که دران ایام حادث شد فوت چغتائی سلطان ست که جوانی بود
از سلاطین مغول و در حسن صورت و سیرت یگانه روزگار و بنظر خاص حضرت
جهانبانی ملحوظ و بحسن التفات منظور پدر و شد او این جهان را بر خاطر اقدس
بغایت گران آمد اما نظر بر قهرمان حکم الهی که بقا را خاصه ذات واجب و فنا را
لازم ذوات ممکنه گردانیده است بمشورت عقل درست اندیش خود بدامن رضا و

تسلیم اقبال فرمودند میر امانی در تاریخ او گفته۔ شعر

سلطان چنتی بود گل گلشن خوبی — ناگه اجلش سوے جنان راهنمون شد
در موسم گل عزم سفر کرد این باغ — دلها ز غمش غنچه صفت غرقه بخون شد
تاریخ وے از بلبل ماتم زده جستم — در ناله شد و گفت گل از باغ برون شد

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر بدخشان و فتح آن ولایت و انچه دران ایام روے نمود

چون انحراف میرزا سلیمان بصحت پیوست و محقق شد که سر از فرمان برداری پیچیده اندیشه سروری در سرش می دهد و ازین خیال باطل برنج اندرست ع

زهے تصور باطل زهے خیال محال

بنا بر آنحضرت جهانبانی اوایل نهصد و پنجاه و سه عنان عزیمت بصوب بدخشان منعطف فرمودند و یکے از اسباب انحراف او آنکه بعد از فتح کابل خواست واندراب که در تصرف میرزا بود و بیکے از ملازمان درگاه مکرمت فرموده بودند و میرزا در تصرف خویش درآورده و چون در حساب و معامله بدخشان تمام بمیرزائی رسید آنحضرت می خواستند که قندوز و آنحدود را نیز تغیر داده بیکے از ملازمان عالی جاگیر نمایند و براینچه آنحضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بپدر میرزا سلیمان داده بودند اکتفا فرمایند و چون محروسه مملکت وسعت پیدا کند در وجه جاگیر او نیز توسع واقع شود لیکن بجهت مراعات احوال او قندوز بحال خود گذاشته بودند میرزا از معامله ناقهمی از دلی نعمت خوره گردان شده علانیه در مخالفت زد و خطبه بنام خود ساخت حضرت جهانبانی عزیمت اطفاے نایره مخالفت میرزا

معصم ساختند و حضرت شاهنشاهی را در دار السلطنة کابل در کنف حفظ الهی سپرده در ساعت مختار برآمدند و بدولت و اقبال در یورت چالاک نزول سعادت فرمودند میرزا عسکری را درین لشکر همراه گرفتند و درباب یادگار ناصر میرزا اندیشه داشتند چون موکب همایون بالنگ قراباغ نزول اقبال فرمودند رائے جهان آرای بران قرار گرفت که باد بود یادگار ناصر میرزا را از شکنجه هستی خلاص بخشیده دولت را در مستقر امن و امان جائے دهند که فتیلهٔ فتنه و شرارهٔ او نزدیک ست که دود مانها بسوزد محمد علی طغائی که حراست کابل باو مفوض بود امضائ قهرمان این مصلحت باو مرجوع شد مشارٌ الیه را از کمال سادگی و ظاهر بینی بر زبان رفت که من هرگز گنجشکے را نکشته ام میرزا را چون توانم بقتل رسانید آنحضرت از سادهٔ لوحے در گذشته این خدمت که محض صلاح بود بمحمد قاسم موجی رجوع فرمودند و او در شب بچله کمان خدنگ اجل رسانید چون خاطر اقدس از شیر میرزا جمع گشت بدرقهٔ توفیق الهی کوچ بکوچ متوجه بدخشانات شدند و چون رایات نصرت بحدود اندراب رسید و باغ علی قلی اندرابے مخیم اجلال شد میرزا سلیمان از نا مساعدے بخت نا فرجام خود بعزم جنگ قدم پیش نهاد و بموضع تیر گران که از مواضع اندرابست فرود آمده در صف آرائی اهتمام نمود چون این خبر بمسامع علیه رسید پیشتر از انکه خود سوار دولت شوند هندال میرزا و قراجه خان و حاجی محمد خان و جمعے از دلیران کار کرده را پیش فرستادند و درمیان فوج پادشاهی و میرزا جنگ عظیم درپیوست و میرزا سلیمان خندقی را پناه خود ساخته در جنگ و جدل راسخ بوده میرزا بیگ برلاس با جمعے از تیراندازان ازان طرف داد مردانگی و کمانداری می داد میرزا هندال و قراجه خان و حاجی محمد خان چپقلشهاے نمایان کردند خواجه معظم و بهادر خان را تیر در رسید و پیاده شدند و ولد قاسم بیگ و جعفر بیگ و قراچین و احمد بیگ دوغان بیگ که قورچیان خاصه شاهی بودند و همراه ایلچی درین یورش در ملازمان درگاه معلّٰی انسلاک داشتند بواسطهٔ افتادن اسپ بر زمین آمدند و جنگ

از طرفین تراز و شده بود که جمعے از فدائیان رکاب دولت و نبرد آزمائیان کار آگاه مثل شیخ بهلول و سلطان محمد نواق و لطفی سهرندی و سلطان حسین خان و محمدخان جلایر و محمدخان ترکمان و میرزا قلی جلایر و میرزا قلی برادر حیدر محمدخان وشاه قلی نارنجی تکیه بر فتاح غیبی نموده بجانب میرزا بیگ تاختند بپاے مردی عنایت ایزدی از خندق گذشته شمشیرها علم کردند و چست و چالاک بصفوف غنیم رسیدند مخالف تاب مقاومت و تحمل صدمات این گروه اقبال نیاورده راه گریز پیش گرفت و هزیمت را غنیمت شمرده بهزاران سراسیمگی پریشان شد از هر طرف دلاوران میدان کار و هزبران بیشهٔ کارزار قدم بمیدان فتح و نصرت آوردند و حضرت جهانبانی هنوز بر بادپاے جلادت سوار نشده بودند که طنطنهٔ فتح و نصرت بگوش هوش رسید و زمانه زبان بتهنیت و مبارک بادی کشود میرزا سلیمان را پاے ثبات برجا نماند و از راه ناری واشکمش متوجه تنگی خوست شد و توالک طالقانی و میرزا بیگ برلاس داوس سلطان که از نژاد سلاطین مغولستان بود از میرزا سلیمان جدا شده باستانه بوس پیوستند میرزا هندال و جمعے از بهادران را بگرفتن گریختها نامزد فرموده خود هم بدولت و اقبال روان گشتند اسپ بدخشی فراوان بدست شیر دلان معرکه افتاد و آنحضرت بآئین بزرگی از راه کتل شاشان بدرهٔ خوست درآمدند میرزا سلیمان با معدودے راه آوارگی پیش گرفته بصوب کولاب فرار نمود اکثر اعیان بدخشان و سپاهیان آن مرزوبوم فوج فوج آمده احراز دولت زمین بوس نمودند آنحضرت هر کدام را فراخور قدر مستمال فرموده بعواطف خسروانی اختصاص بخشیدند و بتقریب میوه پنج شش روز در خوست عشرت پیراے گشته کامبخش خلایق بودند و شکار مرغابی و کبک و ماهی فرموده متوجه درشک شدند و دران حدود شکار گنجشک بدام که مخصوص آنجاست کردند و از آنجا بکلاؤ کان نزول اقبال اتفاق افتاد و از آنجا کشم مورد موکب دولت شد میرزا سلیمان دران نزدیکی بودن خود صلاح ندیده و از

آب آمویه گذشته با چندی دران حدود سرگردان بود و از سوانحی که در کشم واقع شد آنست که خسرو نامی از ملازمان فرمانروای ایران شاه طهماسپ فرار نموده بملازمت حضرت جهانبانی آمده بود ظاهراً از و حرف نامناسب نسبت بشاه سرزده بود دو غان بیگ و حسین بیگ و جعفر بیگ که از قورچیان شاهی در رکاب معلی بودند بشنیدن این حرف در بازار کشم بخسرو رسیده گردنش زدند آنحضرت را ازین خودسری ناپسند آمده آنهارا گیراندند و بعد از چند روز بشفاعت حسین قلی سلطان مهردار رقم عفو بر خط خطایاے ایشان کشیده شد و چون مهمات بدخشان خاطرخواه اولیاے دولت صورت بست قندوز و آنخدود را بمیرزا هندال مکرمت فرمودند و اکثر بدخشان بجاگیر ملازمان رکاب دولت تقسیم یافت منعم خان را به تحصیل خوست مقرر فرمودند و بابوس را بتحصیل اموال طالقان فرستادند ورای جهان آرای بران قرار گرفت که بجهت مزید سرانجام مهام بدخشان و آسودگی سپاه و رعیت قشلاق در قلعه ظفر واقع شود باین عزیمت جانب متوجه آنخدود شدند چون بموضع شاخدان که مابین کشم و قلعه ظفر ست نزول اجلال شد مزاج صحت امتزاج آنحضرت از مرکز اعتدال فی الجمله منحرف شده باین تقریب دو ماه دران منزل اقامت روے داد در مبادی این عارضه چهار روز غشی متوالی عارض شد و ازین سبب خبرهای ناخوش در افواه عوام پراگنده گشت و مردم بحال جاگیر خود را گذاشته آمدن گرفتن و میرزا هندال از محال خود باندیشهٔ ناصواب باتفاق امراے دیگر برآمده تا سرآب کوکچه رسیده هواخواهان میرزا سلیمان جابجا سربرداشتند قراجه خان باتفاق جمعے از یک جهتان آمده بر درگاه عالی خرگاه زده نشست و میرزا عسکری را که احتمال فساد با او بود مقید ساخته در خرگاه خود درآورد و خود فرشش آستان بوده در لوازم خدمت و بیمارداری اهتمام نموده و در حضور اقدس غیر از خواجه خاوند محمود و خواجه معین کسے نمی رفت روز پنجم که عنفوان صحت بود افاقت روی نمود هر که بکورنش درون آمد چون نظر

آنحضرت برو افتاده بیرا ضطرابها در مقام فدا ساختن خود بشکرانهٔ صحت بظهور آورد.
آنحضرت فرمودند کہ بیرخدای مرا بخشید میرزا بر همزدگی روزگار و استقامت قراجه خان
شمهٔ بعرض اشرف رسانید آنحضرت قراجه خان را طلب داشته مرحمتها فرمودند واز
شناخت حق خدمتش اظهار خوشنودی نمودند در همان لحظه منشور عنایت بنام
دولت پیرای آن تازه نهال جوئبار سلطنت و سرو بن نو بهار اقبال یعنی حضرت
شاهنشاهی رقم زده التفات ساخته مصحوب فضیل بیگ بکابل فرستادند که مبادا
خبر ناخوشش آنجا رسد و موجب ملال خاطر اشراف مآثر آن نور پرورد الٰهی شود
وسبب برهم خوردگی آن مملکت گردد و از اتفاقات خسته آنکه همان شب که خبر اندوه
افزای انحراف مزاج بکابل آمد صبح آن فضیل بیگ با فرمان عنایت عنوان رسید
واز رسانیدن نوید صحت و مژده عافیت رفع کلفت نمود و باعث انتظام
و استقامت احوال همگنان شد و نایره آشوب فرونشست میرزا هندال مراجعت
نمود و بجائے خود شتافت و هرکس بجایگیر خود معاودت نمود واز سوانح که درین سال
واقع شد کشته شدن خواجه سلطان محمد رشید ایست که منصب وزارت داشت
و مجملے ازین سانحه آنکه خواجه معظم با تفاق جمعے از اوباشان که دماغ خرد ایشان
پریشان بود و سخنان تعصب نشان مذهب و ملت بد مذهبان ناقص اندیشه
و تیره خردان سفاهت پیشه که غوری در اصل مقصود ندارند و بمشاقات لفظی در
پیچیده اند نه مشام جان ایشان را از رایحه حقیقت و انصاف خبرے و نه نهال فهم
و ادراک ایشان را از بار معرفت ثمری در میان آورده بے دیانتی را تعصب دین
انگاشته در شب بیست و یکم رمضان این سال در منزل خواجه مذکور در آمده
در وقت روزه کشادن از آب شمشیر نادانی بشربت واپسین افطار داد واز
قهرمان پادشاهی که انموذ جیست از عقوبات الٰهی اندیشیده راه فرار پیش نهاد
و چون این خبر بمسامع قدسی رسید هردم بگرفتن آن بے اعتدال متعین شدند و فرمان
قضا اجرا بمتصدیان مهمات ممالک که مقرّ آن بدخشان بود صادر شد محمد علی طغائی

و فضیل بیگ و جمعی دیگر که در خدمت حضرت شاهنشاهی سرافراز بوده در انتظام مهمات کابل اهتمام داشتند بعد از اطلاع بر مضمون فرمان عالی خواجه معظم و همراهان او را آورده مقید ساختند و چون در موضع شاخدان آثار صحت بر مزاج وهاج حضرت جهانبانی ظاهر در محفه محفوف الطاف الهی نشسته متوجه قلعه ظفر شد مولانا بایزید که از طبابت بهره مند بود و بعلمی حضرت شاهنشاهی نامزد و جدا در ملازمت سکندر مکانی ارسطو نشانی میرزا الغ بیگ اختصاص داشته از جمله محاسبان رصد بود درین بیماری خدمات پسندیده و تدبیرات شایسته بتقدیم رسانید و چون بقلعه ظفر اتفاق نزول افتاد باندک فرصتی مزاج اقدس باعتدال طبیعی رسید و از تکمیل صحت حضرت جهانبانی سرمایهٔ عیش و عشرت بدست آرزوی جهانیان درآمد و حسب الحکم خانه کان عمارت یافت و اکثر اوقات دران منزل صحت فزا بوده کامروائی و دادبخشی فرمودند و از انجا شیرافگن ولد قوچ بیگ را کاهمرد و ضحاک و بامیان عنایت فرموده رخصت فرمودند و از فرط التفات بر زبان اقدس راندند که چون موکب عالی بکابل نزول اقبال خواهد نمود غوربند اضافه جاگیر تو خواهد شد و آنحضرت بشکار تسقاول که بزبان بدخشان شکار نهلم گویند انبساط می فرمودند و از هیبت اقامت آنحضرت بدخشان در تمام توران زمین خلل پذیرفت اوزبکیه با جمعهم جمع شده اندیشه مند بودند و هیچ تدبیر موافق جنگ نمی نمود + +

پرده کشائی اسرار حکمت در گرد فتنه انگیختن میرزا کامران و تسلط او بر کابل

قانونیست قدیم و عادتی مستمر که ایزد جهان آفرین چون خواهد که برگزیدهٔ را
برفراز مسند فرمانروائی جهانیان جاوید و بر سریر ملک آرائی متمکن ساخته زمام قلوب
عالمیان بقبضه قدرتش سپارد بجهت مزید شناخت قدر نعمتهای نامتناهی که
بجهت او آمادهٔ عالم غیبست در مبادی احوال آن دولتمند را مورد انواع تجارب
محن و مطرح توارد اصناف نوائب گرداند تا شناسای مراتب گشته در سلوک خود
اندازه لطف و قهر و بسط و قبض و سرور و غم نگاه دارد چنانچه بر واقفان کهن نامهای
پاستانی و شناسندگان داستانهای دیرین روشن است و چون ذات قدسی واردات
این مجمع بحرین جلال و جمال الٰهی یعنی حضرت شاهنشاهی بمقتضای سرنوشت
ازلی در نهاد فطری نامزد مراتب دانائیست و ایزد جهان آرای بی منت تعلیم
فردای از افراد انسانی استاد و انا دل و روشن ضمیر در این آفریده است ظهور
این حوادث نه بجهت آداب لطف و قهر آموختن و متارع نفسانیت و بشریت
سوختن بود بلکه سلسلهٔ ظهور تجلیات صفات متقابله و آثار اسمای متضاده
بمقتضای کمال بپرده کشائی داشت لهذا سنوح این وقایع در عنفوان صغر سن
بظهور آمد که دران وقت خاطر قدسی مآثر از دریافت نا ملائم فراغ داشت و از
ذکر این سخنان حقیقت پیوند بر هوشمندان عبرت گزین واضح می گردد که نظر ظاهر
بینان را این سوانح از اضافات تعلیم و اضافات تفهیم ست و در دیدهٔ بصیرت
حقیقت شناسان از قسم اشراقات لازمهٔ ذات علیم قدیم و هرگاه یکی از و درماندگان
درگاه احدیت را سرگردان تیه حیرت ساخته تلخابهٔ بلا بکامش ریزند بیشتر چین شکوه
در ناصیهٔ قبولش انداخته او را مصدر انواع حق ناشناسی می گردانند و مظهر

اقسام بیداد و ستم می سازند تا در عذاب مخلد و نکال موبد اندازند و این تمثال
حال میرزا کامران ست که با ولی نعمت و برادر بزرگ و بزرگ ساخته ازل و
ابد برگزیده حق پادشاه وقت و فرمانروائے عادل در می افتد و جان و مال و
عرض و ناموس چندین بندهای خدا را در معرض تلف می آرد مجملاً درین هنگام مسرت
که وسعت آباد و خاطر با نواع خرمی و خوشحالی و اصناف بهجی و فارغ بالی بستان
سرای عیش بود چشم زخمے غریب رسید و خبر وحشت اثر آمد که میرزا کامران از راه
بے اعتدالی گرد فتنه انگیخته است و ناگهان بر سر دارالسلطنة کابل ریخته و آنرا
در تصرف خود آورده و شیرافگن ناعاقبت اندیشی کرده پیش میرزا رفته است
خاطر قدسی مآثر حضرت جهانبانی اول از رهگذر حضرت شاهنشاهی و دوم از
جهت غمخوارگی سکنه و رعایا که بدایع ودایع جهان آفرینند و در نظر عدالت
ترتیب اینها کمتر از تربیت اولاد نباید و سوم از ممر طغیان میرزا و امور مرتبه
بران بر هرزه گشت و همت آسمانی نهمت در تدارک این تفرقه مصروف داشته
در سرانجام این یورش اهتمام لایق بظهور آوردند و راقم این شگرفنامه ابوالفضل
بجهت استیفای بیان حالات و استقصای تفاصیل سوانح صرف عنان قلم
از سمت امتداد طول کلام نموده بجانب غرض می شتابد بنابراین مجملے بطریق
جمله معترضه تحریر می نماید تا لب تشنگان زلال سخن را سیراب گرداند تصور این
حال آنکه چون موکب اقبال فتح قندهار نموده بحدود ممالک کابل آمد تمامی لشکر
کابل و مردم آن مرز و بوم از نوید قدوم میمنت بخش حضرت جهانبانی خوشوقت
شده و از میرزا جدائی اختیار نموده فوج فوج و جوق جوق بدرگاه والا سر
تسلیم انقیاد می نهادند میرزا از طریق هدایت و جادهٔ ارادت و اطاعت
منحرف گشته و در بیته اضطراب و اضطرار سرگردان شده راه غزنین پیش گرفت
و از سعادت دریافت ملازمت متنفر شده فرار نمود میرزا هندال و مصاحب بیگ
و جمعے دیگر تعاقب نمودند چنانچه در مبادی فتح کابل معروض شده و چون اثرے از

میرزا پدید نشد و گردی از راه او برنخاست متعاقبان بموجب امتثال امر عالی مراجعت
نموده بکابل آمدند میرزا کامران بسرعت هرچه تمامتر خود را بغزنین رسانید اهالی
و موالی آن دیار را بخت یاوری کرد قلعه غزنین را محکم ساخته در خواهش را بر رو
نگشودند هرچند میرزا تنزل وبر گرد بجائی نرسید از انجا بخانهٔ خضر خان هزاره شتافت
خضر خان آداب و رسوم میهمانی بجا آورده میرزا را به بتری آورد و از انجا بزمین
داور برد حسام الدین علی ولد میر خلیفه در زمین داور بود قلعه را استحکام داده
جنگهای مردانه کرد و بمردانگی قلعه را نگاه داشت چون این خبر بمسامع علیه رسید
غزنین را بمیرزا هندال مکرمت فرمودند و زمین داور و آنحدود را بمیرزا الغ مقرر
ساختند و علم و نقاره و تومن طوغ ضمیمهٔ تفصیل ساخته او را بدان صواب تعیین
فرمودند و فرمان عاطفت طغرا بنام بیرام خان صادر شد که یادگار ناصر میرزا
که بدولت خواهی آنجا آمده است او را همراه میرزا الغ نموده بر سر میرزا کامران
فرستند منشوری باسم یادگار ناصر میرزا نیز سعادت نفاذ یافت که باتفاق میرزا
الغ دفع فتنه میرزا کامران نماید و بوسیله اهتمام این خدمت بر مصاعد تلافی
تقصیرات گذشته متصاعد گردد میرزایان باتفاق از قندهار متوجه زمین داور
شدند چون خبر آمدن عساکر فیروزی مند بار دوی میرزا رسید هزارها پراگنده
شده دست بدامن صحرا زدند و میرزا کامران خود را بکناره کشید و بجانب بکهر
شتافته بشاه حسن ارغون التجا برد و میرزا الغ بیگ بجاگیر خود استقرار گرفت و
یادگار ناصر میرزا احراز ملازمت اقدس را احرام بست و در دار السلطنة کابل
ادراک سعادت ملازمت نمود چنانکه گذارش یافت و میرزا کامران در حدود سند
بسر برده دختر حاکم تته را که پیشتر نامزد شده بود در انعقاد خود درآورد روزی
چند آنجا در اندیشه فتنه و فساد نشست که خبر شدت ضعف حضرت جهانبانی که در
حدود بدخشان روی داده بود شنوده و بعد ازان خبرهای ناخوش انتشار یافت
میرزا از حاکم تته کمک خواسته ارادهٔ رفتن کابل نمود حاکم تته این را فوز عظیم

دانسته جمعی را همراه میرزا کرد بعضی برین شدند که اول قندهار را باید گرفت
بعدازان متوجه کابل شد چون قندهار باهتمام بیرام خان استحکام تمام داشت
گرفتن کابل پیش نهاد خود ساخته بپای بیباکی شتافت و بجدود قلاب
بجمعی از افغانان سوداگر که اسپ می برده اندر رسید و از بی اعتدالی اسپان را
کشیده بمردم خود قسمت کرد و ازآنجا بصوب غزنین شتافت ناگهانی بغزنین
رسید از جانب میرزا هندال زاهد بیگ در قلعه بغفلت و مستی می گذرانید
دران شب که میرزا بغزنین آمد زاهد بیگ در قلعه بغفلت و مستی می گذرانید دران
شب که میرزا بغزنین آمد زاهد بیگ مست طافح بود باتفاق عبدالرحمن قصاب
مردم میرزا بکمند بالا رفتند و قلعه را بتصرف خود درآوردند و زاهد بیگ را
مست بحضور میرزا آوردند و این بدمستان در عین مستی اورا از فراز هستی
به نشیب نیستی انداختند میرزا دولت سلطان داماد خود را بغزنین گذاشت و
جمعی از مردم بکر بسرکردگی ملک محمد که یکی از معتبران حاکم تته بود بکمک گذاشته
خود بسرعت تمام روانه کابل شد و سحری بی سابقه خبر بکابل رسید اول
بدروازهٔ طاقیه دوزان آمد از محمد طغائی که حکومت کابل باو مقرر بود خبر گرفت
که در آب و آتش حمام ست همانا که اینجا نیز نشاهٔ بدمستی اورا بخمار غفلت
کشیده بود علی قلی لعلی که یکی از قورچیان میرزا بود درون حمام درآمده محمد علی
را برهنه از حمام برآورد میرزا اورا بآب شمشیر غسل داد و خود متوجه درون قلعه
شد پهلوان اشتر که دروازهٔ آهنین باهتمام ضبط او بود بموجب قرار داد
کشود و میرزا بدرون شهر رفت و شهر کابل در تصرف میرزا کامران درآمد و دران
سحرگاه که این قضیه سانح شد حاجی محمد عسس آمده میرزا را دید میرزا گفت
که چون رفتم و آمدم او جواب داد که شام رفتید و صبح باز آمدید میرزا رفته
بالای ارک نشیمن ساخت شمس الدین محمد خان اتکه حضرت شاهنشاهی را بآئین
بزرگی و تمکین بزرگان پیش میرزا کامران آورد میرزا بدیدن آن مظهر کرامات

بے اختیار در رفق و ملایمت شد و انواع مهربانی کردہ کہ آنحضرت را کہ در کنف حمایت مہیمن جان بخش مطمئن خاطر بودند از کوتہ رائی و تنگ چشمی بمردم خود سپرد چون میرزا کامران کابل را در تصرف خود آورد انواع تحکم و تعدی پیش نہاد همت خود ساخت و در گرفتن اموال مردم و ریختن خوان خلایق دست تطاول کشاد و مهتر واصل و مهتر وکیل کہ غلامان خاص بادشاهی بودند میل در چشم کشید و حسام الدین علی ولد میر خلیفہ کہ حضرت بملازمت خود طلبیده بودند و جاگیر او بالغ میرزا منتقل شده درین نزدیکی بکابل آمده بود بانتقام استحکام زمین داور اعضای محسنۂ او را قطع کرد و بنا خوشترین وضعے در جنگ اجل داد و چولی بهادر را کہ از دولت خواهان پسندیده خدمت بود بقتل رسانید و خواجه معظم و بهادر خان و اتکه خان و ندیم کوکه و جمعے دیگر از ملازمان بساط قرب را در بند کرد و وبال صوری و معنوی و بدنامی دینی و دنیوی برائے خود آماده ساخت پیوسته بارقام تلبیس اضلال و اغوای مردم می کرد از انجمله شیر افگن را بخداع آورد و حسن بیگ کوکه و سلطان محمد بخشی را بتزویر جدا ساخت و بے حقیقتان سفله طبع تنگ حوصله باندک گمان فایدۂ خاک روزگار در کاسۂ طمع خود کرده راه بے حقیقتی بیمودن گرفتن و همانا عمده اسباب گرفتن کابل بے اتفاق مردم و غفلت و عدم تیقظ و انتباه ایشان شد چه دران زمان محمد علی طغائی از جانب حضرت جهانبانی داروغه شهر بود اما پیوسته راه غفلت می سپرد و شرایط حزم بجا نمی آورد و فضیل بیگ نیز در شهر برای خود دکان علیحده بر چیده گمان استقلال می برد و با یکدیگر از کوتهی حوصله و نارسائی بمعامله مخالفت پدید آورده تیشه بر پای خود می زدند چون کابل بتصرف میرزا در آمد پیوسته در پے جمع سپاهی و سرانجام فتنه اهتمام نمود و جمعے کثیر در گرد او فراهم آمدند روزی بر بالای ارک نشسته بود و ولد بیگ و ابوالقاسم و جمعے دیگر از قورچیان شاهی که رخصت یافته عازم عراق بودند بدیدن میرزا آمدند و حضرت شاهنشاهی نیز بحضور پرنور خود بزم افروز میرزا بودند

معتمدان و مخلصان میرزا همه در پی اخذ و جز شتافته و مردم اطرافی که در معنی نمکسان و کاسهٔ حلوائی اند بر یکدیگر می ریختند ابوالقاسم را نیکو خدمتی بخاطر رسید بولد بیگ آهسته گفت که حق نمک خوردن آنست که ما سی جوان یکدل عزم دلیرانه بجای آورده کار میرزا تمام سازیم و این تازه نهال بهارستان دولت و اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی را ببزرگی برداریم ولد بیگ که مرد نبرد نبود ازین اندیشه تقاعد نموده گفت ما مردم مسافریم ما را باین فضولی چه کار و چون سررشتهٔ هر کاری بوقتی خاص باز بسته اند چه امکان که پیشتر از وقت بظهور رسد ✤ ✤

نهضت موکب مقدس حضرت جنت آشیانی از بدخشان بکابل و محاصرهٔ آن

چون قضیه فتنه و آشوب میرزا کامران بمسامع قدسیه حضرت جهانبانی رسید با وجود شدت سرما و کثرت برف و باران داعیهٔ عالی مصمم گشت که از راه آب دره شتافته اطفای نایره فتنه و فساد نمایند نخستین منشور عاطفت بمیرزا سلیمان فرستاده تقصیرات او را بخشیدند و آن حیرت زدهٔ تیه آوارگی را بتازگی خان و مان کرامت فرمودند و همان محال که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بوالد میرزا سلیمان که مکرمت فرموده بودند بخشش آن میرزا را فرق عزت برافراختند و قندوز و اندراب و خوست و کهمرد و غوری و آنحدود بجاگیر میرزا هندال مقرر گشت و ببدرقهٔ توفیقات الهی بمسعودترین ساعتی عنان عزیمت بصوب کابل معطوف فرمودند و چند روز از تواتر و توالی برف و باران در طالقان مقام شد و اوزبکیه مراجعت آنحضرت را غنیمت عظمی و فوز کبری شناخته هر کدام بجا و مقام خود آرام گرفتند در تمام توران از هراس موکب عالی مبغی روی داد و آنحضرت بعد از تخفیف برف از طالقان متوجه

قندوز شدند میرزا هندال بلوازم مهمانداری پرداخت و بجهت گرداوری خاطر میرزا درنواحی قندوز بباغ خسروشاه اقامت اتفاق افتاد و بعداز عید قربان ازانجا براه کوتل شبرتو گذشته بگوتل ریگک عبور فرمودند و در خواجه سیاران نزول اجلال روی نمود شبرعلی که خودرا از معتمدان دبیریان میرزا می گرفت تنگی آب دره را عظیم محکم کرده بود اما زور ظاهر با تائید باطن چه کار کند و قوت بشری با تقویت ایزدی چه مقاومت نماید آخر کار از پیش میرزا هندال و قراجه خان فرار نمود و چون اردوے ظفر قرین عبور فرمود از عقب آمده بر بنگه و پرنال پس مانده دست درازی نمود و چون موضع حاریکان مخیم بارگاه اقبال شد ازین موضع جمعے کثیر حقوق نعمت سابقه ولائقه و عهود و مواثیق موکن مجدده منظور نداشته از بخت برگشتگی جدا شدند و پیش میرزا کامران رفته بدرجات ترقی که درمعنی درکات تنزل بود رسیدند مثل اسکندر سلطان و میرزا سنجر برلاس ولد سلطان جنید برلاس خواهرزاده حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی آنحضرت درحدود زمه توقف فرموده درتمکین خواطر متذبذب درونان معامله نافهم و متزلزل خاطران بے سرمایه حقیقت کوشیدند و به پیمان و عهود خاطر وامانده ایشان را بجای آورد مجلس کنگاش منعقد ساختند رخصت یافتهاے سخن بوقت عرض رسانیدند که میرزا کامران شهر بند کرده خود متحصن شده است لایق آنست که از کابل گذشته بحدود بوری و خواجه بسته نزول اقبال واقع شود تا ازدق لعسکر فیروزی می رسیده باشد رای همه برین قرار گرفت و اززمه سوار دولت شدند بقدر راهی که آمدند بخاطر الهام پذیر آنحضرت چنان رسید که رفتن بجانب خواجه بسته مناسب نیست چه اکثر مردم همراه عیال خود در شهر دارند بسیار بے اختیار جدا خواهند شد و جمعے را بخاطر خواهد رسید که گر توجه موکب عالی براه قندهار قرار گرفته لایق دولت آنست که همت گماشته شهر بند را متصرف شویم اگر میرزا بجنگ پیش آمد بهتر و اگرنه هم مردم از ما جدا نمی شوند و هم از آسیب بارندگی بقدر پناهی حاصل می شود حاجی محمد خان را طلب داشته

این مکنون خاطر را با او درمیان آوردند او برین رائے صایب آفرین کرد و قرار برین اندیشه یافت حاجی محمد خان و جمعے براه کوتل منار روان شدند و خود بدولت و اقبال از پایان کوتل متوجه فتح شهر گشتند میرزا هندال بحدودیه افغانان نزدیک روضهٔ بابا شمشیر رسیده بود که شیر افگن اکثر مردم کارآمدنی میرزا کامران را سرگروه بجنگ آمد و چپقلشهائے نمایان از جانبین واقع شد و اکثر مردم پادشاهی را قدم تمکین برجائے نماند میرزا هندال پای ثبات محکم کرده در میدان نبرد ایستاد و داد مردانگی و جانفشانی داد چون این معنی مکشوف خاطر اقدس شد قراچه خان و میر برکه و جمعے دیگر از مردم مثل شاه قلی نارنجی و امثال آنرا اشارت عالی بنفاذ پیوست که کمر همت بسته گروه همراه را تنبیه نمایند این جماعه بمقتضائے اشارت مقدس متوجه نبرد شدند و میر برکه از همه پیش تاخت درین اثنا حاجی محمد خان و جمعے دیگر که ازان راه تعین شده بودند بوقت رسیدند و شکست بر گروه مخالف افتاده شیر افگن را دستگیر کرده بملازمت آوردند آنحضرت که معدن مروت و فتوت بودند می خواستند که او را روزی چند در بند و زندان پند پذیر ساخته در سلک ملازمان دارند بموجب التماس قراچه خان و ابرام جمعے از دولت خواهان که از کافر نعمتی و بے حقیقتی او خونها در جگر داشتند بحضور اقدس بسیاست رسید و آنحضرت از راه خیابان متوجه کابل شدند و جوانان بهادر از موکب بادشاهی تعاقب گریختها نموده بدروازهٔ آهنین خود را رسانیدند و میرزا خضر خان و جمعے ارغونیان راه هزارجات گرفتند و شهر بند بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد و آنحضرت آنروز در باغ قراچه خان نزول اجلال فرمودند و خیلے از مفسدان بسرانجام که بجنگ گاه بدست اولیاے دولت افتاده بودند و بیاسا رسیدند شیر علی بیراهه بقلعه درآمد و مضطربان قلعه را اطمینانی حاصل شد و حضرت جهانبانی ازانجا سیر باغ دیوان خانه وارته باغ نموده بکوه عقابین که بر قلعهٔ کابل مشرف ست نزول اقبال فرمودند و توپها و ضرب زنها نصب کرده سر می دادند و هر روز مردم

میرزا کامران برآمده چپقلشهاے مردانه می کردند مهدی خان و چلمه بیگ خویش او
بابا سعید قبچاق و اسمعیل کور و ملا مبتلاے اودجی و تیره بختی چند دیگر از لشکر منصور
را فرار نموده بپیش میرزا کامران رفتند حضرت جهانبانی بقراجه خان و حاجی محمد خان
وجمعے دیگر فرمودند که روبروی دروازهٔ پارک جای اُردوے معلی به بینید که آنجا
نزول اقبال صلاح دولت است در محاصرهٔ قلعه بیشتر توجه نموده و مرچلها قسمت
کرده کار میرزا تنگ تر باید گرفت فرستادها در جست وجوی منزل گاه بودند که سی
چهل کس یک بار از دروازهٔ پارک بیرون آمده ایستادند حاجی محمد خان از
مردم پادشاهی بجانب این جماعت تاخت تاب مقاومت و ایستادن نیاورده
رو بقلعه گریختند درین اثنا شیر علی از اندرون قلعه برآمده بحاجی محمد خان چپقلش
نمایان کرد و بدست راست او زخم کارے از دست شیر علی رسید درین زد و خورد
مردم پادشاهی زور آورده شیر علی را درون قلعه گریزاندند حاجی محمد خان را از
ناتوانی و ضعف برداشته بخانه آوردندے و مدتے بیمار بود و شهرت چنان
یافت که ودیعت حیات سپرده است حضرت کس بپیش او فرستادن که سوار شده
بر چلها خود را نماید بموجب اشارت مقدس سوار شد و بازار شماتت اعدا کساد یافت
روزے میرزا سنجر پسر سلطان جنید که داغ بے حقیقتی بر جبین حال خود نهاده
رفته بود از قلعه برآمده تاخت اسپ شیخ جلو بود او را برداشته تا باغ بنفشه آورد
قوی بازوان حقیقت وزرا او را دستگیر کرده بحضور اقدس آوردند و آنحضرت
جان بخشی فرموده بزندان خانه فرستاده محمد قاسم و محمد حسین که خواهر زادهاے
پهلوان دوست میر بر بودند والحال هر کدام درخور استعداد تربیت یافته در سلک
امرای عظام و هوا خواهان حقیقت منش بمراتب عالیه شرف اختصاص دارند بدستیاری
بخت بیدار از برجے که میان دروازهٔ آهنین و برج قاسم برلاس بود خود را انداخته
در عقابین بپابوس گرامی استسعاد یافتند و چون عقابین لبعید سعادت
جاودانی کامیاب شدند و مشمول عنایت بغایت گشتند و در عین جنگ و جدل

قافله کلان از ولایت بجار بکاران آمد و آسیب و اسباب بسیار دران قافله بود میرزا کامران شیر علی را با جمعی کثیر از معتمدان خود تعیین نمود که رفته آن اسباب بگیرد هر چند تردی محمد جنگ جنگ که از معتبران میرزا بود منع کرد و تصریح گفت که اگر حضرت جهانبانی خبردار شوند و مردم را فرستادند سر راه ما بگیرند و نگذارند که بشما ملحق شویم همکار شما ساخته نمی شود و هم حال ما به تباهی می کشد میرزا که چشم بر اموال مردم دوخته بود این سخن را بگوش هوش در نیاورد و لشکر را بسرکردگی شیر علی نامزد ساخت همان لحظه این خبر بمسامع علیه رسید حاجی محمد باین خدمت مقرر شد که آن ظلمه را از این تعدی و تاراج باز دارد حاجی محمد بعرض اشرف رسانید که آن جماعت شبا شب رفته اند و کار خود ساخته اگر ما تعاقب کنیم و با ایشان دوچار نشویم از دست می روند اگر صلاح دولت باشد مرجلها و سر راهها و گذرها را استحکام دهیم تا نتوانند بدرون قلعه رفت حضرت جهانبانی را این رای موافق آمد خود بدولت و اقبال از کوه فرود آمده در استحکام موارد و مداخل اهتمام فرمودند شیر علی و تردی محمد جنگ جنگ و سایر مردم که بسوداگران رسیدند اسباب ایشان را بزور کشیده گرفتند و بسیارے از متاع سوداگران بتاراج رفت و چون مراجعت نموده خواستند بقلعه درآیند مستحکمی راهها و گذرها ظاهر شد تردی محمد و شیر علی باهم به گفتگو درآمد تردی محمد جنگ جنگ گفت اینکه سخن من بپیش راه آمد هر چند بچپ و راست نگاه کردند راهے که توانند بقلعه درآمد نیافتند سرگردان شده خود را کناری کشیدند و منتظر فرصتی شدند که بحیله خود را درون قلعه اندازند روزے باقی صالح ازیکه جوانان مردانه حصارے بود بجد شده میرزا کامران را نزد یک دروازهٔ آهنین آورد و بگزاف گفت که بیک حمله شیر علی را از همین دروازه درون می آرم چون دروازه کشود جمعی از دلیران میرزا قدم پیش نهادند مردم مورچل محمد قاسم خان موجی و قاسم مخلص و جمیل بیگ حاضر شده داد آگاهی و مردانگی دادند سنبل خان با شصت هفتاد نفر غلام در بندوق اندازی کارپردازی کرد

جمیل بیگ بشهادت رسید باقی صالح که باعث این فتنه بود به تیر بندوق آتش
بخرمن هستی او افتاد و جلال الدین بیگ را که از معتبران میرزا بود زخم کاری رسید
و اکثر مردم زخمی شدند و از ارادهٔ عود باز آمده دروازهٔ قلعه بستند شیر علی از درآمدن
قلعه مایوس شد و بجانب غزنین شتافت حضرت جهانبانی خضر خواجه خان و مصاحب
بیگ و اسمعیل بیگ دولدی و جمعی کثیر را بر سر ایشان تعیین فرمودند که بپای مردی
همت رفته این بی دولتان را دستگیر کنند فرستادها در کوتل سجاوند بشیر علی رسیدند
و جنگ درپیوست و لشکر بادشاهی نصرت یافت و اکثر اسباب و اموال و اسپان
بدست افتاد و جمعی کثیر دستگیر شدند و شیر علی با معدودے بجانب هزارجات رفته
بخانه خضر خان پناه برد فرستادها مظفر و منصور با غنایم فراوان رسیده مشمول
عواطف نامتناهی گشتند و از سوداگران تاراج شده که انجا بدرگاه مقدس
آورده بودند حکم شد که هر که اسباب و اسپ خود بشناسد بگیرد اکثر اسپان و اسباب
بصاحبان مال رسید و این باعث تازگی اقبال شد و باغیان اسیر را در برابر
مرچلها آورده علانیه بعقوبتهاے گوناگون از هم گذرانیدند تا باعث بیداری غنوده
بختان بستر ضلالت شود میرزا کامران چون از همه دروازه اندبیر آمد و شد نمود و
از هیچ بابی بر کامرانی خود ظفر نیافت و بجز ناکامی راهے نکشود همت ناقص
خود را بر سیاست کوچکان معصوم و طفلگان بی گناه و آلودگی پاک دامنان معروف
داشته زن بابوس را باهل بازار سپرد و خون سه پسر او را که هفت ساله و دوم
پنج ساله و سوم سه ساله بود بعذاب تمام بر خاک ریخت و از فراز قلعه نزدیک
مرچل قراجه بیگ و مصاحب بیگ انداخت و سردار بیگ پسر قراجه بیگ و خدادوست
پسر مصاحب بیگ را بکنگرهای قلعه بسته آویخت. و پیغام فرستاد که آمده مرا ببینید
یا مرا راه دهید تا بدر روم یا بادشاه را از محاصره برخیزانید دگرنه پسران شما را مثل
پسران بابوس خواهم کشت قراجه خان که دران زمان وکیل مطلق بود آواز بلند
برداشته گفت حضرت بادشاه سلامت باشند خان و مان و فرزندان ما که عاقبت

در عرصهٔ تلف اند و نابود شدن ایشان ناگزیر چه ازین بهتر که در راه صاحب و ولی نعمت
بکار آیند فرزندان چه باشند که جان ما فدای حضرت ست ازین اندیشهای نادرست
بگذر و از عالم دولت خواهی و راه بیچارگی آمده ملازمت کن که سرمایهٔ نجات و پیرایه
حیات تو همان می تواند بود تا انچه از خیر خواهی تو از دست ما آید بجان کوشیم و
اگر نه مارا بکشتن فرزندان چه می ترسانی اگر فرزندان مارا امری واقع شود عوض
آن بآسانی میسرست آنحضرت قراجه خان و مصاحب بیگ را طلب داشته بلطفهای
نمایان خوش وقت ساختند و بعنایتهاے تازه نوازش فرمودند میرزا در عرض و ناموس
مردم دست زده بفرزندان و زنان مردم بغایت ناشایسته پیش آمد زن محمد قاسم
موجی را بپستان بسته آویخت و چون میرزا بیمار رنج حسد بود هر مخالفتے که بظاهر
با حضرت جهانبانی می کرد در معنی آن ستیزه و مخالفت با داور جهان آفرین
پیش گرفته بود و اینچنین ستیزه کار هر کارے که اختیار کند لا محاله بهیچ وجه راست
نیاید و بسر در افتد و سرانجام کار موجب خسران دین و دنیای او شود ✤ ✤

ظهور کرامت علیا از حضرت شاهنشاهی و فتح کابل

میرزا کامران از بیهوشی و بے خردی برائے محافظت خود آن نوبادهٔ بوستان
سلطنت و باکورهٔ بهارستان خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی در برابر توب آورده
در چنان مقامے که از قدر اندازان لشکر منصور مور و ملخ را عبور دشوار بود نگاهداشت
این چه آدمیت و مردمیست و آئین کدام ددی و دیو ساریست زبان گویندهٔ این
چگونه لال نشد و دست برندهٔ این کار چرا از کار نرفت که آن دوحهٔ اقبال
را باین نیت برگیرد و باین قصد بنشاند چشمے که حقوق صوری حضرت جهانبانی که
برادر بزرگ و بجاے پدر بزرگوار و ولی نعمت او بودند نه بیند جمال جهان آرائے

حضرت شاهنشاهی که در قباب عزت مخفی بود چگونه در هنگام صغر و ایام صبی تواند دید ذلے که از اندازهٔ حسد پا تمال غم بوده با خدای بزرگ در منازعت باشد سواطع نور الٰهی که در مظهر بشری مودع بود چون دریابد کسے که راه صلاح خود نه بیند چگونه مصلحت غیر لشناسد و چون حکمت ایزدی آن مظهر انوار غیب الغیب را در کنف حمایت و ظل حراست و عنایت خود از آفات و بلیات در زمان سلامت و مکان عافیت نگاه داشته متکفل صلاح احوال و انتظام اوضاع آن یگانه شده بود این بدسگالان ستم کردار را در ساعت بسزائے اعمال و جزائے افعال خویش نه رساند بلکه ارادت و مشیت پروردگار در حق آن حق ناشناسان برین وجه مقرر شده بود که در کشاکش روزگار بوده و در خاکستر نکبت و مذلت انداخته بمرور ایام درجه درجه و مرتبه مرتبه در گدازش آورد و کردارهای ناهمواران ستم اندیش را بتدریج در کنار پاداش نهد تا از مشاهدهٔ آن عقوبت عاقبت عبرت سایر ناحق شناسان گردد هرآئینه چون بدیدهٔ بصیرت نظر می رود این قسم مجازات و مکافات که بمدارج مراتب بظهور آید در اتعاب و ایلام سخت تر است و جانکاه تر است و چون این امر ناپسندیده ازان طائفه بیباک بظهور آمد و دست قدر اندازان در لرزه شد و تیرها براه اعوجاج رفت و فتیلهائے تفنگ افسرده گشت سنبل خان میرآتش نیز در مزاج حرارت امتزاج خود برودتی تمام احساس کرد و بخود پیچید که این از چه رهگذر تواند بود سبحان الله انچه بدکاران تیره رای آنرا منقصت خیال کرده در ستیزه می کشایند آن وسیلهٔ کمال و دست آویز راحت می شود چنانچه این حال مصداق آنست اول در چنین جای خطرناک از آسیب بندق اندازان کم خطا و آتش افگنان سحر پرداز در حفظ ایزدی بوده سرمایهٔ خجالت بداندیشان سیاه دل و پیرایهٔ هدایت مسترشدان آگاه درون شود ثانیا باعث ظهور چنین خارق عادتی گردد که آتشها سردی نماید و فتیلها در نگیرد و چون سنبل خان را نظر بر مسقط تیر افتاد حدید البصر بود حضرت

شاهنشاهی را شناخت نزدیک بود که از نهیب این حادثه روح از ابدان ناظران مفارقت کند و جمیع بندوق اندازان قالب تهی کنند و سر این معامله بدایع را نبیل خان دریافت که سرد شدن آتشبار را سبب این بوده در ساعت دست از توپ خانه بازداشت و فرقه متفرقه باغیه زمانی از شدائد توپ خانه عالی نجات گونه یافتند هرجا که حفظ الهی حارس برگزیده او شود مکاید بشری را چه یارای آن که با او ستیزه نماید اگرچه بے خردان این شغل ناپسند بظهور آوردند اما حکمت الهی مقتضی توضیح سر این حالت و تبیین معنی این حقیقت بود که بر عالیان کشف این کرامت گردد تا هرکس فراخور فهم و حوصله خود در کنه آن غور نماید و بمقدار دریافت خود از خیر و شر دریابد و بالجمله بد نفسان این عمل را وسیله تخفیف شدت و سخت گیری که با ایشان متوجه بود گردانیدند و دوربینان حقیقت شناس این حرکت را سبب قرب زوال آن بیدادگران شمردند درین اثنا میرزا الغ بیگ از زمین داور و قاسم حسین خان سیستانی از فلات و خواجه غازی که در اُردوی شاه مانده بود و شاه قلی سلطان که به بیرام خویشی داشت از قندهار از بدخشان بملازمت شتافتند آنحضرت مورچل این مردم در جانب دروازه بارک فرمودند و این جماعت سعادت منش در آداب خدمت کمر اهتمام بستند و بهادران حقیقت اساس جد و جهد بیشتر از پیشتر نموده کار بر میرزا تنگتر گرفتند و چون اندیشهاے او نادرست آمد از روباه بازی بشق چاپلوسی و گربه لابگی زد و اظهار خجالت و ندامت نموده از راه تملق بپیش آمد و بوسیله قراجه خان بموقف عرض رسانید که از گذشته پشیمانی دست داده است اکنون می خواهم که در خدمت بوده تلافی و تدارک ایام گذشته نمایم و بخدمات پسندیده دل حق گزار آنحضرت را بخود مهربان گردانم اکنون جایزه این ندامت و صله این ضراعت و خجالت آنکه جان و مال در حمایت مروت آنحضرت بمقتضای بزرگ نهادی و بلند همتی ممتحنان او را بپایه قبول داشته در مهام اهتمام سخت گیری بتجویز تخفیف فرمودند و چون میرزا هندال و قراجه خان

و مصاحب بیگ و اکثر اعیان لشکر اقبال از مشرب عذب اخلاص بهرهٔ تمام داشتند
بقصد گرمی هنگامهٔ خود که شعار کهنه عملهٔ آشوب طلب ست نخواستند که میرزا
بملازمت آید از اخلاص و حقیقت چه گویم که آن گوهریست بے بها و جوهریست
کمیاب اگر در تورانیان که دایم آنجا نایابست کم باشد چه عجب عقل معامله فهم که
در گره و سود و زیان ظاهری خود است نداشتند تا بپاداش نیکی نیکی می کردند
این کوردلان در برابر نیکی اسباب بدی سرانجام دادند ازین زبون تر آنکه پیوسته
اسباب مردم آزاری و خونریزی ناحق آماده ساخته باندیشه تباه آنکه بزرگی
ایشان زیاده شود و روزی فراخ سرمایهٔ آشوب و فتنه گشتند چه عقلها هم آغوش
ایشان بود و چه خیالها هم زانو داشتند اگر ادائی مراتب اخلاص می دانستند که چه
دولتها در دست هر آینه این نوع بخود نمی پسندیدند اگر از دار القدس اخلاص
خبرے نداشتند از بازار معامله دانی چه شد که بدین گروه خبرے نه رسید و اگر گوش هوش
ایشان این را نمی شنود کاشکے وبال دل آزاری دانستندی با تنبیه نیز چنین
پرهای خود بر بندی باری این جماعه تفکری نادرست میرزا را رهانیدند و گفته
فرستادند که بامید که در قلعه می باشی و بکدام امید بدرگاه می آئی روز بروز
اسباب قلعه گیری آماده تر می شود باید که زودتر خود را از فلان مورچل و برچل
حسن قلی آقا نشان دادند. بیرون رو میرزا باشارت این جماعه از دروازهٔ دهلی
برآمده از هما نجا که نشان داده بودند شب پنجشنبه هفتم ربیع الاول نهصد و پنجاه و چهار
طریق فرار سپرد و متوجه بدخشان شد که شاید بوسیله میرزا سلیمان و اگر آن نباشد
بامداد اوزبکیه کاری توان ساخت حضرت جهانبانی بدولت و اقبال حاجی محمد خان
و جمعے را بتعاقب میرزا تعیین فرمودند و خود بتائید ایزدی دار السلطنة کابل را
که وحشت سرای بغی و طغیان شده بود بقدوم گرامی عشرت سرای انس گردانیدند
و حضرت شاهنشاهی مورد کرامات نا متناهی اقبال دار استقبال فرموده بدولت
ادراک حضور کامیاب سعادت شدند و مخدرات عصمت بشرف بساط بوس

عالی شرف اختصاص یافتند و حضرت جهانبانی را او دیدار گرامی حضرت شاهنشاهی
در دیدهٔ و دل نوری و حضوری تازه روی نمود و کدام نعمت ازین زیاده تر تواند بود
که دیدهٔ یعقوبی بجمال یوسفی روشنی پذیر گردد و کدام رحمت ازین بالاتر که بوصال
چنین صاحبدلی آرام گیر دبه شکر سلامتی و ذات قدسیه و خجستگی احوال شریفه
نذر و نیاز و صداقت اخلاص بتقسیم رسید و بر دلهای افگار خلایق که از آسیب
حوادث خون بود مرهمی تازه نهاده آمد و هر یکی بصد گونه پرسش و نوازش آرامش
و آسایش یافت و پراگندگیهای دردمندان بفراهمی بدل شد و بر سریر نصرت و مسند
عزت بفر دولت اقبال حضرت جهانبانی و حضرت شاهنشاهی جای گرفتند حاجی
محمد خان و مردم دیگر که بتعاقب کامران میرزا فرستاده بودند اگرچه باو رسیدند
اما بافسون و افسانهٔ کهنه علیه بیدولت او را نادیده انگاشته گذاشتند اگرچه
میرزا از میان بدر رفت اما آق سلطان و اکثر مردم بدست اولیای دولت افتادند
و از روی عدالت حقیقی بازپرس شد و یکیک فراخور جریمه بسزا رسید از انجمله
سلطان قلی اتکه و ترسون میرزا خویش عبداللّٰه میرزا و حافظ مقصود و مولانا
باقی یرغو و مولانا قدم ارباب و جمعی دیگر که سر فتنه و فساد بودند بیاسا رسیدند
میرزا کامران راه فرار اختیار کرد و مردم خود قرار داد که بکوه استالف رفته پناه
می گیرم لشکر فراهم آورده اسباب جنگ آماده می گردانم و خود بعلی قورچی آخر
شب از راه سنجد دره پنهانی متوجه بدخشان شد و بعد از رسیدن هزار گونه آزار
از هزارجات با هزاران خواری و رسوائی راه پیش گرفت میرزا بیگ که بعتران
میرزا بود و شیر علی با چندی در نواحی ضحاک بمیرزا ملحق شدند بغوری رسید بحاکم
آنجا میرزا بیگ برلاس پیغام داد و او بخود خواند او در جواب گفته فرستاد که از من
حرام نمکی که شعار بدگوهرانست نمی آید میرزا خواست که از غوری بگذرد یکی از
تلچیقیان میرزا را دشنام داد که همراه این مرد چه می شوید و اشارت بمیرزا کرد اگر
نسبت نبوت و عرق حمیت حضرت گیتی ستانی داشتنی هرگز از حاکم غوری باین زبونی

نگذشتی میرزا از طعن او آزرده شده گفت که چرا بے صرفه گوئی می کنی و حساب نمی فهمی من از بے سرانجامی شمایان اندیشه مند شده باین روش می گذرم اگر در شما سامان جنگ می بود کے چنین می گذشتم آن دیوانه باز سخنان درشت بمیرزا گفت میرزا برگشته بحاکم غوری جنگ کرد و شکست از جانب حاکم غوری افتاد و غوری بدست درآمد و میرزا بقدر سامانی بهم رسید و شیر علی را درآنجا گذاشته ببدخشان متوجه شد و کس پیش میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم فرستاد که مگر آنها باعانت و امداد کمر موافقت بر بندند ایشان برهنمونی عقل صائب دولت خواهی بادشاه را از دست ندادند و خود را از معاونت میرزا کامران نگاه داشتند میرزا کامران بیدرقهٔ اوهام باطله متوجه بلخ شد که به پیر محمد خان التجا برد و بکمک او بدخشان را متصرف شود حضرت جهانبانی قراجه خان را ببدخشانات تعیین فرمودند رفته بمیرزا سلیمان و میرزا هندال و سایر اولیاے دولت متفق گشته میرزا کامران را بدست آورند یا آواره سازند قراجه خان به بدخشان آمد و باتفاق میرزایان متوجه قلعه غوری شد درآنجا شیر علی و جمعے از مردم میرزا کامران متحصن شدند و جنگهاے مردانه درپیوست و جوانان نیک از طرفین کشته شدند ازان جمله خواجه نور که از بهادران کارزار میرزا هندال بود افتاد و ملا میر کتابدار که از منظوران میرزا هندال بود درجه شهادت یافت آخر بیدرقهٔ اقبال محصوران قلعه تاب نیاورده فرار نمودند و قلعه بدست اولیاءِ دولت افتاد درین اثنا خبر آمدن میرزا کامران و پیر محمد خان از بلخ رسید میرزایان قرار جنگ نداده بشعاب جبال باز گشتند و قراجه خان بصوب کابل روانه شد و حضرت جهانبانی هرج و مرج بدخشان استماع فرموده عنان عزیمت بجانب بدخشان مصروف ساختند چون غوربند مضرب خیام نصرت اعتصام شد قراجا خان آمده ادراک سعادت زمین بوس نمود و بجهت آنکه اسباب قراجه خان در مراجعت بتاراج ایماقات رفته بود رخصت دارالسلطنۀ کابل گرفت که سامان نموده زود بموکب عالی پیوندد و آنحضرت بجهت خاطر او از غوربند کوچ

کرده بموضع کالبار نزول اجلال فرمودند که تا آمدن قراجه خان دل مشغول بسیر و شکار داشته باشد و بعد ازانکه قراجه خان آمد و اگرچه وقت گذشته بود آنحضرت بهمان عزیمت اول راسخ بوده بجانب بدخشان نهضت فرمودند چون مشیت ایزدی باین یورش نه رفته بود کوتل هندوکوه را برف سنگ راه شده شورش عجبی دران کوتل پدید آمد که عبور دشوار بود بمقتضاے صلاح وقت متوجه کابل شدند و عزیمت تقسیم یافت که درموسم بهار عنان توجه بصوب بدخشان منعطف فرمایند ✝ ✝

بمکتب نشستن حضرت شاهنشاهی و دیگر وقایع که دران ایام رو نمود

چون در مکتب خانهٔ علم الهی که لوح محفوظ رقوم ازلی و ابدیست و جمیع علوم و فهوم دران حریم حضور اطفال مکتب ست تعلیم اند مثبت و مرقوم شده که صاحبان عقل هیولانی را در مبادی ظهور نطق بتعلیم حروف مرکبه و اکتساب علوم مکتسبه که بتلاحق افکار و تجارب افهام فراهم آمده درآرند و بتدریج و ترتیب خاص سیر در مسالک مآثر عقول فرمایند و از هفتم شوال این سال که از عمر ابد پیوند حضرت شاهنشاهی چهار سال و چهار ماه و چهار روز شده بود باین رسم و عادات آن آموختهٔ درسگاه الهی و رموزدان دبستان ربانی را در مکتب بشری درآوردند و ملازادهٔ ملا عصام الدین ابراهیم را باین خدمت گرامی شرف اختصاص بخشیدند اگرچه در نظر ظاهربینان بآموزش فرستادند اما در دین دور بینان بارگاه ظهور آنحضرت را بپایهٔ والاے آموزگارے بردند از غرایب آنکه حضرت جهانبانی که از علوم آسمانی آگاه بودند و بدقایق نجوم می رسیدند باتفاق ستاره شماران باریک بین و سطرلاب

دانان وقت شناس ساعتی خاص برای افتتاح آنحضرت تعیین فرموده بودند که
در ادوار و اعمار بهم نتواند رسید چون ساعت مختار رسید آن مؤدب بآداب الهی
بلباس بازی در آمده در پردهٔ احتجاب مختفی شدند و با آن توجه و اهتمام بادشاهی
هر چند تکاپوی فرمودند پی بآنحضرت نبردند و آگاه دلان روشن ضمیر ازین سر
بدیع دریافتند که مقصود ازین آنست که آن خداوند خرد والا که مخصوص تعلیم
ایزدی ست بعلوم رسمی روزگار منسوب و منسوب نشود تا در هنگام ظهور این خدیو
نکته شناس بر زمانیان ظاهر شود که دانشوری این پادشاه دانشوران از قسم موهبتی
ست نه از جنس مکتسب ست باوجود این معنی بر ضمیر اقدس آنحضرت نقوش حرفی
و علوم رسمی چه از انچه رقم زدهٔ قلم اهل فنون شده و چه ازان نکات اسرار که از مبدا فیاض
بی توسط تعلیم و تعلم بر باطن انور فایض گشته جلوهٔ ظهور دارد و لهذا ارباب حکمت و
اصحاب ریاضت و صاحبان علوم ظاهری و وارثان صنائع کلی و جزوی چون در
بساط حضور اقدس می رسند از شناسائی خود سر خجالت بگریبان تأمل فرو برده
حیران می مانند القصه چون چندگاه پیش آن افادت انتساب بخواندن زبون تر از
ناخواندن اشتغال داشتند اهل ظاهر بر عدم کوشش اخوند حمل کرده در تغیر آن
اهتمام نمودند و آن بیچاره را معزول ساخته خدمت ادرا بمولانا بایزید مقرر
ساختند و ندانستند که کارفرمایان ابداع اهتمام دارند که ضمیر الهام پذیر آن نور
پرورد ایزدی محل انعکاس نقوش مدادی و مورد انطباع سواد علوم ظاهری
نگردد و بالجمله آنحضرت جهانبانی درین ایام سعادت فرجام در دار السلطنة
کابل انتظام بخش ممالک بوده توجه کشور گشائی بیورش بدخشان بآخر رساندن
کار میرزا کامران مبذول داشتند میرزا کامران از اعانت میرزا سلیمان و میرزا
هندال ناامید شده بخیالات فاسد متوجه بلخ شد باستعانت پیر محمد خان بدخشان را
بتصرف درآرد چون بموضع ایبک رسید حاکم آنجا تنیک پیش آمده نگاه داشت و
حقیقت حال به پیر محمد خان اعلام نمود پیر محمد خان مقدم میرزا را مغتنم دانسته مردم

معتبر را باستقبال فرستاد و میرزا را با خزام تمام بخانه خود آورد و لوازم مهمانداری بتقدیم رسانید و خود همراه میرزا شده به بدخشان آمد میرزایان بقرار داد خود بحدود تنگ بدخشان رفتند و اکثر بدخشان بتصرف میرزا کامران درآمد پیر محمد خان جمعے را بکمک میرزا گذاشته خود مراجعت نمود و میرزا را بحدود کشم و طالقان آمد و رفیق و خالق یزدی را با جمعے از چغتائی داوزبک بروستاق تعین کرد واز جانب قلعه ظفر و تملنگان رسیده آمدند میرزا سلیمان وابراهیم میرزا جمعیت کولاب بهم رسانده برسر روستاق آمدند و از جانب قلعه ظفر و تملنگان رسیده بارفیق کوکه و دیگران نبرد مردانه کردند و بسر نوشت آسمانی شکست خورده باز خود را بحدود کوهستان کشیدند حضرت جهانبانی در دارالسلطنه کابل مسرت پیرائے باطن انور بودند و قرار داد خاطر اقدس آن بود که بصوب بدخشان نهضت عالی فرمایند و چون دلهاے ملازمان را بصفای اخلاص و حسن عقیدت نمی یافتند این یورش در پرده تعوق و توقف می ماند و درین ولا که قراجه خان خدمات شایسته بجا آورده مورد عنایتهاے بے غایت شده بود از آنجا که ظرفش تنگ بود و باده فراوان پیمانهٔ حوصله اش لبریز شده حساب کار و پایهٔ حالت خود و مرتبه والای صاحب نشناخته پا از جادهٔ اعتدال بیرون نهاد و تا آنکه بمقتضای کم خردی که لازم حال طویل قامتان بے اعتدال ست سخنانی که مستان و دیوانگان نگویند از نشاه غرور بزبان آورد از انجمله استدعا نمود که خواجه غازی را که بجایزه نیکو خدمتی و کفایت اندیشی بمنصب دیوانی اختصاص یافته بود و دست نوازش خسروانه بر فرق تربیت او رسیده بسته پیش فرستند تا گردنش بزنم و منصب او بخواجه قاسم تولہ عنایت فرمایند چون امتثال این امور بحضرت جهانبانی که مصدر عدل و رافت بودند صورت نمی یافت از آنجا که بخیال فاسد خود را ستون دولت قاهره می دانست و از تیرگی بخت و برگشتگی طالع جمعے کثیر را از راه برد و بجانب بدخشان روان

شد و پابوس و مصاحب بیگ و اسمعیل بیگ دولدی و علی قلی اندرابی و حیدر دوست مغم و شیخم خواجه و قربان قراول تا قریب سه هزار سوار کار آمدنی که از فریب داد های او بودند از راه کوتل منار بعزم بدخشان بادیه ضلالت پیمودن گرفتند و چون این خبر بمسامع علیه رسید خواستند که همان لحظه بنفس نفیس خود توجه فرموده این بخت برگشتگان را که از قبلهٔ سعادت روگردان شده اند تادیب فرمایند بملاحظه ورود ساعت مختار خود بدولت توقف فرموده بعضے از ملازمان بارگاه اقبال را بتعاقب آن بے دولتان امر فرمودند و همچنان هر که از ملازمان یک جهت می آید دفعه دفعه روانه می ساختند چنانچه تردی بیگ خان و منعم خان و محمد قلی برلاس و عبداللہ سلطان و دیگر دولت خواهان پے یک دیگر شتافتند و نزدیک به پنجم روز که ساعت مسعود در آمد حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال سوار سمند شوکت شدند از یکه جوانان پیش رفته در حوالی قسرا باغ پچنداول آن خودسران گریز پاے رسیده دستبردی نمایان نمودند و آخر هاے روز در سر جوے موری بقراجه خان دست و گریبان شدند درین هنگام شب در میان جان این تاریک دلان در آمد در پناه ظلمت شب گریخته پریشان شدند و از پل غوربند گذشته پل را ویران کردند و جمعے که تعاقب این فرقه بخت برگشته کرده بودند مراجعت نمودند در قراباغ بشرف آستان بوس استسعاد یافتند و رای جهان آرای حضرت جهانبانی بران قرار گرفت که موکب عالی بکابل مراجعت نماید از انجا سامان و سرانجام یورش والا براصل نموده متوجه بدخشان شوند و کوته اندیشان فرار نموده تمر علی شغالی را که وکیل قراجه خان بود درین خبر گذاشتند که دران حدود با خبر بوده اخبار کابل می رسانیده باشد و خود از کوتل هندوکوه گذشته در کشم بمیرزا کامران ملحق شدند حضرت جهانبانی روز دیگر مراجعت فرموده ارته باغ را بقدوم گرامی طراوت بهار بخشیدند و جمعے ازین شور بختان را که حقوق موائد تربیت بادشاهی نشناخته بحرام نمکی سر برداشتند بقصای مناسب

حال نهاوند چنانچه قراجه را قراجت و اسمعیل عرس و مصاحب منافق و بالوس
دیوس و مناشیر اقبال بمیرزا هندال و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم فرستادند که
استعداد نموده منتظر ورود موکب عالی باشند و فرمان شد که حاجی محمد خان از
غزنین زود خود را بعتبه بوسی رساند درین ایام که استعداد لشکر بدخشان
پیش نهاد همت عالی بود همه وقت بعضی سالان خردمند و برنایان دانشور که جوهر
اخلاص از ناصیهٔ احوال ایشان می تافت مشورت می فرمودند جمعی که نه دل
شجاعت قرین و نه خرد دوربین داشتند بر رفتن قندهار ترغیب می کردند تا
آنجا سامان و سرانجام لشکر نموده متوجه دفع فتنه میرزا کامران شوند و گروهی
که منشور فرزانگی با طغرای مردانگی بدست داشتند در رفتن بدخشان موافق
رای جهان گشای بادشاهی اهتمام می نمودند روزی از محمد سلطان پرسیدند
که تو چه می گوئی او بعرض رسانید که میرزا کامران از رفتن این حرام نمکان
مغرور شده است همانا که در آمدن این حدود پیش دستی نماید چنانچه بخاطر می رسد
که اگر موکب بادشاهی پیشتر از کوتل هندو کوه گذرد و فتح از جانب اولیای
دولت ست و اگر نعوذ بالله نقش بطور دیگر خواهد نشست حضرت جهانبانی
فرمودند که وخامت عاقبت مغروران مکرر مشاهدهٔ همگنان شده اگر او مغرور ست
ما بدرگاه الهی نیازمندیم و این بیت بر زبان حقیقت بیان راندند۔

بیت

مبادا کس بزورِ خویش مغرور — که مغروری کلاه از سر کند دور

و فرمودند توقف ما چه صورت دارد انشاء الله تعالی درهمین زودی از کوتل
عبور خواهیم فرمود ❊ ❊ ❊

نهضت موکب جهانکشای حضرت جهانبانی جنت آشیانی بدخشان و بفتح و فیروزی رجوع بکابل

چون پیش نهاد همت جهان کشای نهضت موکب عالی بصوب بدخشان بود و تقدیم این یورش نصرت قرین بر هر امرے لازم لاجرم روز دوشنبه پنجم جمادی الاولی نه صد و پنجاه و پنج ساعت مختار بآن صوب صواب با همت والا و بخت بیدار متوجه شدند و او لنگ چالاک مخیم اقبال شد و بعد از دو سه روز از آنجا بقراباغ نزول اجلال فرمودند و تا ده دوازده روز بجهت بعضے مصالح ملکی درین سر منزل اقامت شد و حاجی محمد خان با وجود آنکه اخبار بیوفائی او اشتهار یافته بود هوا خواهانه بشرف ملازمت رسید و قاسم حسین سلطان که در حدود بنگش بود نیز بآستان بوس شتافت و بنظر التفات پرتو کامیاب شده و درهمین منزل میرزا ابراهیم برهنمونی کوکب سعادت از بدخشان الغار کرده بدولت بساط بوس معزز گشت و انوار عنایات خاص بر ناصیهٔ دولت او تافت و از عجایبے که مژده رسان فتوحات بے اندازه تواند شد آن بود که دران ایام که نهضت عالی بصوب بدخشان قریب رسیده بود آنحضرت در آفتابه خانه ایستاده بودند ناگهان بخاطر قدسی مآثر خطور نمود که اگر این مرغ سعید و آن مرغے بود که همواره درین کارخانه می بود بر کتف ما برآید و آواز کند نشان فتح و اقبال است بمجرد حضور این نیت مرغ سعادت بال بپرواز آمد و همائے وار بال زنان بر کتف عزو شرف نشسته سایهٔ سعادت بر فرق دولت انداخت آنحضرت شکرگذاری فرموده درپای او حلق نقره انداختند و از سوانحے که مقدمة الفتح را سزاوار باشد و بمیامن اقبال روز افزون بظهور پیوست آنست که چون میرزا ابراهیم بنواحی پنجهر رسید تمر علی شغالی سرراه میرزا گرفت ملک علی پنجهری با قوم و قبیلهٔ خود با میرزا اتفاق نمودند و میرزا ابراهیم با تمر علی شغالے جنگ مردانه کرده

بشمشیر خون آشام کار او تمام ساخت و ملک علی بجهری را بجهت احتیاط همراه گرفت که بملازمان حضرت جهانبانی آورد و این دولت خواهان ساده لوح بفکر ناقص زمیندارانه از همراهی میرزا ابراهیم تخلف نمودند و بعد از مبالغه بجنگ درآمد میرزا با آنکه معدودے همراه داشت دستبردی عظیم نموده جریدهٔ خود را باستانبوس والا رسانید و روز دیگر ملک علی برادر خود را فرستاده از روئے تقصیر و خجالت معذرت نمود و سر تمر شغالی را فرستاد آنحضرت اورا بخلعت و انعام سرفراز نموده رخصت دادند و منشور استمالت و تشریف عالی برائے برادر او مکرمت شد و رقم فرمودند که میرزا ترا نشناخت دولت خواهی موروثی تو مکشوف ضمیر اقدس است چون رایات نصرت شعاع بآن حدود رسد بالطاف پادشاهی امتیاز تمام خواهی یافت و میرزا ابراهیم را عنایت بسیار فرموده فرزند خواندند و جلائل اشفاق پادشاهانه را شامل حال او ساخته رخصت پیش فرمودند که رفته میرزا سلیمان را بر جمع لشکر و نظام مهام نبرد بدارد و منتظر باشد که عنقریب عرصهٔ بدخشان مخیم سرادقات اجلال خواهد شد چون موکب اقبال بحدود طالقان رسد باستلام عتبهٔ عالی مبادرت نمایند و حضرت مهد علیاے مریم مکانی و حضرت شاهنشاهی نور دیدهٔ سلطنت در گلبن بهار خلافت را از موضع گلبهار رخصت دارالسلطنت کابل فرمودند و محمد قاسم خان موجی را بداروغگی کابل نامزد فرموده بهمراهی حضرت قدسیه رخصت دادند که بدوام خدمت حضرت شاهنشاهی مشرف بوده در ضبط و ربط ولایت کمال اهتمام مرعی دارد و چون در نواحی موضع بازارک از تومان پنجهیر نزول اقبال شد حاجی محمد باباقشقه و قاسم حسین سلطان و تردی بیگ و محمد قلی خان برلاس و علی قلی سلطان و میر لطف و حیدر محمد جولی را برسم منقلائے فرستادند بمجرد آنکه فرستادها از کوتل هندوکوه گذشتند مهدی سلطان و تردی محمد جنگ جنگ و طائفه که در قلعهٔ اندراب بودند رو بگریز نهادند و بموجب حکم متاع تردی بیگ و محمد قلی برلاس بجست نشناختند که اهل و عیال این جماعهٔ تیره

تیره روزگار که فرار نموده بودند آنجاست بدست آوردند بمیرزا کامران سرمست بادهٔ غرور بحدود قلعه ظفر بود و امرای فرار نموده در طالقان هر چند بمیرزا در حفظ مسالک و سدّ طرق کابل اهتمام می نمودند بجائی نمی رسیدند و ملاخر دزد گرکه در آن ولا بمیرزا کامران کمال قرب داشت و همواره باعث شرارت و فتنه بود درین باب هر چند کوشش عظیم نمود سودمند نیفتاد آخر قراچه خان و آن جماعه پیش بینی کرده مصاحب بیگ را فرستادند که عیال را از خوست بطالقان آورد که مبادا لشکرے از کابل در رسد و این مردم اسیر شوند و مقارن حال تردی بیگ و محمد قلی بحوالی خوست رسیدند مصاحب بیگ عیال را بیرون آورده بطالقان برد همانا که این کهنه عمله اغماض عین کرده باشند و چون رایات عالی نزدیک اندراب رسید میرزا هندال از قندوز بشرف ملازمت استسعاد یافت و شیر علی را مقید در نظر در آورد حضرت جهانبانی میرزا را به تفقدات گوناگون عزّت بخشیدند از انجمله حکم شد که سواره احراز دولت ملازمت نماید و مجملے این سرگذشت آنست که پیش از در آمدن سپاه نصرت قرین ببدخشانات چون کار و بار میرزا کامران در آنجا رواج گرفت شیر علی اعتبار یافته در مستی غرور پیوسته بمیرزا بے ادبانه سلوک می کرد و در باب قندوز گرفتن و میرزا هندال بر آوردن اهتمام می نمود تا آنکه میرزا او را بقندوز تعیین کرد میرزا هندال باقبال بادشاهی او را دستگیر ساخت سرحش آنکه شبے پیاده بسیار از لشکر قندوز گرد خانه او را گرفتند و آویخته خود را در جوی آب انداخت و یکدست او شکست و بکمند کید خود دستگیر شد و چون میرزا هندال او را بملازمت حضرت جهانبانی آوردند آنحضرت نظر بر اعمال ناشایسته او تیندا ختند بر تقصیرات او رقم عفو کشیدند و خلعت خاصه مکرمت نموده غوری را نامزد فرمودند چه خاطر دوربین را نظر بر جوهر آدمی و دریافت اندازه کارآمدن بود چون در ذات او معنی مردانگی و سرباهی یافته بودند چندین تقصیرات

عظیمه که هر کدام مستوجب سیاست بود گذشته بنوازش چنین اختصاص بخشیدند
چه در میزان قدر شناسی اسباب بخشش را از ابواب گذارش افزون یافتند
و بعد از انکه میرزا هندال بتوجهات بادشاهی معزز شد پس حکم جهان مطاع
بصدر پیوست که حاجی محمد خان و جمعے دیگر برسم منقلاے پیش روند و میرزا
سرگروه آنها باشد و جمیع مردم از اطاعت میرزا که هر آئینه موید دولت خواهد بود
عدول ننماید در لوازم نیکو خدمتے بتقصیر از خود راضی نه شوند تا هریکے بفراخور
همت و خدمت بآرزوے خود بهره مند گردد در اواسط جمادی الاخرای
نهصد و پنجاه و پنج النگ قاضان که از مواضع اندرابست مضرب سرادقات
مجدد جلال گشت قاضی اندراب و مردم توقیائی و سایقانجی و بلوج و
جمعے از سپاهی و ایماق بدخشان و نوکران مصاحب بیگ شرف آستانبوس
دریافتند و مشمول عنایت بادشاهی شدند و از آنجا کوچ بکوچ نهضت موکب
عالی بطالقان روی نمود و اکثرے از امرای فرار کرده و میرزا عبد الله و جمعے
کثیر از منتسبان میرزا کامران آنجا متحصن بودند بمیرزا هندال و امرائے که
همراهش تعین شده بودند حکم معلی شد که از آب نیکی گذشته دستبردی شایسته
نمایند و مقارن این حال میرزا کامران از حدود قلعه ظفر و کشم بالغار خود را
باین گروه و خیم عاقبت رسانید در روز شنبه پانزدهم جمادی الاخرٰی در بلندی که
آنرا خلسان می گویند در میان این مردم جنگ شد و هنوز موکب بادشاهی
از آب نگذشته بود و بقدر مفاصله در میان هراول و قول مانده بود که بمقتضائے
حکمت ازلی هراول بادشاهی روگردان شده از آب گذشت و گروه مخالف
دست بغارت و تاراج کشادند میرزا کامران با معدودے بر سر همان بلندی
ایستاد درین اثنا حضرت جهانبانی بدولت و اقبال بر کنار آب رسیده خواستند
که رو بروے مخالف از آب عبور فرمایند بعضے از مخبران صادق بعرض اشرف
رسانیدند که پیش آب چجه است نیم کروه از آنجا آسیائی بالاتر ست و آن

زمین سنگلاخ ست عبور از آنجا بسهولت میسر لاجرم بدولت و سعادت بآن سمت متوجه گشتند چون نزدیک بآسیا رسیدند شیخ خواجه خضری را که کلانتر خواجه خضریان بود گرفته آوردند بجمعی از طونقطاران که در سر جلوه می رفتند حکم شد که این نمک حرام گریزپای را بزنند چندان بمشت لگد زدند که بر نظارگیان یقین شد که جان تیره اش را تعلق به بدن نماند ناگاه اسمٰعیل بیگ دولدی را دستگیر ساخته بحضور اقدس آوردند آنحضرت جان بخشی فرموده بشفاعت منعم خان جرائم اورا بخشیدند و باو سپردند و متوجه بلندی که میرزا کامران آنجا بود شدند و فتح الله بیگ برادر روشن کوکه را هراول ساخته با جمعی از فدایان بهادر پیشتر فرستادند و جنگ مردانه پیوست فتح الله از اسپ جدا شد و مقارن این حال کوکب بادشاهی که مقدمه جهان کشائے او طلیعهٔ کشورستانی ست پیدا شد و میرزا دل از دست داده تاب مقاومت نیاورده فرار نموده خود را بقلعه طالقان رسانید و در استحکام مبانی ضبط کوشش نمود و لشکر بادشاهی دست تاخت و تاراج شد و براسباب کار قلیجیان بنزاع کشید آنحضرت حکم هرل فرمودند یعنی انچه هرکس را بدست افتاد ازو باشد و دیگرے طمع دران ننماید و درین فتح هیچ کس را سرموئے زخم نه شد مگر علی قلی خان را که زخمے با ورسید و اسحاق سلطان و تردی بیگ ولد بیک میرک و بابا جوجک و جمعے کثیر که پای دلیری در تعاقب لشکر منصور برده بودند دستگیر شدند و میرزا هندال و حاجی محمد این گرفتاران را بدرگاه والا آوردند آنحضرت بموجب قواعد نصفت و معدلت فراخور استعدادات مختلف آن مردم را بلطف و قهر اختصاص دادند و سجده هاے نیاز بدرگاه کارساز حقیقی که جواد بے ضنت و مفید بے منت ست بتقدیم رسانیدند و روز دیگر بشرایط محاصره پرداخت مرچلها قسمت فرمودند روزے از مورچلی که بمنعم خان و محمد قلی برلاس و حسن قلی سلطان مهردار تعلق

داشت و بندوقها بمردم قلعه می انداختند بندوقی بمیارز بیگ رسید قالب تهی
کرد آنحضرت که معدن مرحمت بودند تاسف عظیم فرمودند و برزبان اقدس
گذشت کاشکی مصاحب بیگ برادر او بجای او می شد و آنحضرت بمقتضای
برادری بل بموجب رافت عامه با وجود چندین تقصیرات میرزا کامران بر سر
عنایت و التفات آمدند و فرمان موعظت نشان که تعوید بازوی دولت و
اقبال و حرز گردن فضل و کرامت تواند بود بمیرزا نوشتند و بعد از اقسام نصائح
بنده گانه این عبارت مسطور شده بود که ای برادر بدخوای عزیز جنگ از
تدبیر این کار که باعث کارزار و موجب قتل و آزار مردم بیشمار ست باز آی
و بر مردم شهری و لشکری رحم نمای امروز این همه مردم که کشته می شوند. شعر

بود خون آن قوم در گردنت　　　بود دست آن جمع در دامنت

همان به که بر صلح رای آوری　　　طریق مروت بجای آوری

و مصحوب نصیب رمال این منشور سعادت فرستادند چون میرزای مست
غفلت رو گردانیدهٔ اقبال و پشت دادهٔ دولت بود نصائح سعادات لوائح
مفید نیامد و درجواب آن طومار عنایت و دیباچهٔ درایت این بیت برزبان
راندند۔ شعر

عروس ملک کسی در کنار گیرد چست　　　که بوسه بر لب شمشیر آبدار دهد

نصیب رمال حقیقت ادبار میرزا بمسامع علیه رسانید حکم بضبط مرچلها شد و
درین اثنا میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم بجمعیت تمام باستلام عتبه علیه شرف
اختصاص یافته بعواطف خسروانه سعادت امتیاز یافتند و جاکر خان ولد ویس خان
قبچاق با مردم کولاب نیز آمده عساکر ضمیمهٔ اقبال گشت و درین مدت یک ماه
محاصره روز بروز ابواب فیروزمندی بر روی اولیای دولت گشوده تر می گشت
و عقدهٔ مهمات میرزا کامران بسته تر شد و کارهای برو تنگ تر می گشت
تا آنکه از اقسام حیله گری و کید ورزی نا امید شد و از کمک پیر محمد خان اوزبک

که از کوتاه بینی چشم می داشت مایوس شده بے اختیار دست بفتراک اطاعت و انقیاد زد بوسیله این حیله خود را درین نوبت از گرداب خطر بر کنار گرفت و کشتی عافیت را ازین موج خیز بساحل نجات رسانید و باین قصد انواع الحاح و استعذار بیش آورد روزے بر تیر بسته در اردوے معلیٰ انداخت مضمون آنکه حقوق عنایت و رعایت آنحضرت را ندانستم دیدم انچه دیدم اکنون از گذشته پشیمانم و می خواهم که بطواف کعبه رخصت فرمایند تا از معصیت بغی و کدورت کافر نعمتی پاک شده خود را مستعد خدمت و شایسته ملازمت گردانم و امید از عواطف آنست که این دولت بوسیلۂ میر عرب مکی متشخص شود و میرزا جمله سیاحان روزگار در صدق و صفا امتیاز داشت و کیمیاگری منسوب بود و حضرت جهانبانی جنت آشیانی باو توجه داشتند و درین یورش قرین رکاب نصرت اعتصام بوده لشکر دعا را آرایش می داد چون عرضه داشت او بمسامع عز و جلال رسید میر را طلب فرموده درین باب سخن گفتند میر گفت که جواب این را من نوشته درون قلعه می فرستم و این عبارت نوشت اِعلموا یا اہل القلعۃ الخلاص فی الاخلاص و السلامۃ فی التسلیم و السلام علیٰ مَن اتبع الہدیٰ۔ یعنی اے اہل قلعه خلاصی در اخلاص است و سلامت در اطاعت و انقیاد سلام ست بر کسے که راه راست را پیروی نماید میرزا کامران بر مضمون این نوشته اطلاع یافته باز بطریق سابق نوشت که هرچه میر فرمایند و قرار دهند عدول نخواهد بود حضرت جهانبانی ازانجا که کرم مروت و لازم ذات قدسی ملکات ایشان بود میر را رخصت فرمودند میر بقلعه رفته بوادم بتیان حق که در مشارب عقلی از زلال عذب شیرین تر بود و در اذواق حصی از عصاره حنظل طعم تلخ تر داشت بتقدیم رسانید و در تصریح و تلویح آن دقیقه مهمل نگذاشت از هر باب سرزنشی که میرمی کرد میرزا چون از صداع بدمستیهاے خمار خود تنبیهی یافته بود سر تسلیم بپیش افگنده تقصیر می گفت

و هر چه فرمایند قبول داریم برزبان میرانده میر گفتند چارهٔ این کار آنست که برخیزید و بادل اخلاص گزین و خاطر مستمند همراه من بسعادت ملازمان دریابید میرزا از راستی با حیله پردازی روان شد و چون نزدیک بدر قلعه رسید میر که مبصر مزاج زمانه بود می دانست که این اصلی ندارد و همین مقدار اطاعت در عالم ظاهر کافی ست ایستاده و بمیرزا گفت چون شما عزم آستان بوس قدم نهادید از دایرهٔ عناد برآمدید و از بغی نجات یافتید اکنون لایق سعادت و مناسب ندامت آنست که امرای فرار کرده را گردن بسته بدرگاه فرستید و خود خطبهٔ آنحضرت بخوانید و غایبانه رخصت گرفته متوجه سفر حجاز شوید میرزا نصیحت پذیر شده همه را قبول نمود مگر آنکه گفت از حضرت التماس کنید که بابوس را همراه من بگذارید که از قدیمان من ست می خواهم که تلافی بآنچه او کرده ام درین سفر بجا آرم میر چون مراجعت نموده بملازمت آمد و حقیقت حال را بوقت عرض رسانیده استعفای جرایم میرزا نمود آنحضرت بمقتضای عطوفت فطری تقصیرات اورا بخشیدند آنچه میر مقرر ساخته بود امضا فرمودند روز جمعه دوازدهم رجب سال نهصد و پنجاه و پنج درون قلعهٔ مذکور مولانا عبدالباقی صدر خطبه بنام گرامی حضرت جهانبانی خواند و آنحضرت از آنجا سوار شده بباغی که دران نزدیکی بود نزول اقبال فرمودند مورچلها برطرف شد و حکم عالی بصدور پیوست که حاجی محمد و جمعی حاضر باشند که میرزا با معدودے که مقرر شده بدر رود تا برآمدن از قلمرو حافظ حدود گردند و علی دوست خان باربیگی و عبدالوهاب و سید محمد بکنه و محمد قلی شیخ کمان و لطفی سپهرندی و جمعی را تعیین فرمودند که دروازهٔ قلعه را محافظت کرده امرائے فرار نموده را بیارند و میرزا را با همراهان معهود بگذارند بموجب قرارداد میرزا برآمد و دراثنائے راه یکے از ملازمان میرزا ابراهیم اسپ خود را شناخت که یکے از خدمتگاران میرزا کامران سواره می رفت و این را بمیرزا ابراهیم

گفت میرزا کسان فرستاد که آن اسپ کشیده آورند چون بسمع مقدس جهانبانی رسید از نیک سیرتی این معنی را ناپسندیده دانسته اعراض فرمودند و میرزا ابراهیم از خجالت و تنک مزاجی بی رخصت برخاسته بحدود کشم رفت و حاجی محمد نیز معاتب شد که چون بدانستگی تو این بی حرمتی بمیرزا رسید فرمان عطوفت که متضمن معذرت باشد با خلعت و اسپ مصحوب خواجه جلال الدین محمود میر بیوتات فرستادند و چون برخی از شب گذشت قراجه خان را شمشیر در گردن بسته حاضر ساختند چون برابر مشعل رسید حکم عالی شد که شمشیر از گردن فرود آورند و گناه او را بخشیده بزمین بوس مغرب ساختند و بترکی گفتند که عالم سپاهی گریست امثال این خطرها شده آمده است و در پایان دست چپ تردی بیگ خان آماده حکم شد که بایستد و بعد از ان مصاحب بیگ را ترکش و شمشیر فرمودند و همچنین سردار بیگ ولد قراجه خان را آوردند فرمودند که گناه از کلانانست خردان چه گناه دارند همچنین سایر امرا نوبت به نوبت می آمدند و نوید بخشش می شنیدند آخر همه قربان قراول که حقوق خدمت داشت بفرط خجالت و سرافگندگی آمده کورنش کرد حضرت بترکی فرمودند که ترا چه بلا پیش آمد و بچه تقریب رفتی او نیز بترکی جواب داد روی جمعی را دست قدرت سیاه کرده باشد از انها چه باید پرسید و حسن قلی سلطان مهردار که همه وقت راه سخن داشت این بیت را دران مجلس خواند۔ بیت

چراغی را که ایزد بر فروزد ... هر آنکو پف زند ریشش بسوزد

و تمامی امرا بتخصیص قراجه خان که ریش دراز داشت شرمندگی کشیدند روز دیگر از انجا بدولت کوچ فرمودند و در کنار آب طالقان که آبنگی دلکشا بود نزول اجلال واقع شد روز چهارشنبه هفدهم رجب بیدرقهٔ هدایت ازلی میرزا کامران مراجعت نموده بدولت بساط بوس مشرف شد و شرح این قصهٔ بدیع آنست که در حوالی بادام دره میرزا عبدالله زبان را بشکر بادشاهی الله داد و از چندین بی ادبیها

که از حوصله میرزا بیرون بود واز جرائم آن در گذشتن سبب تعجب او شد میرزا عبدالله پرسید که اگر بجاے ایشان شما می بودید چه می کردید گفت از من گذشتن و گذاشتن نمی آمد میرزا عبدالله گفت اکنون فرصت کاری که پاداش آن تواند شد در دست هست اگر بجاے آورند چه شود میرزا گفت آن کدام ست گفت امروز بجاے هستیم که دست بادشاهی بما نمی رسد مناسب آن ست که با معدودے الغار کرده بملازمت بادشاه بشتابیم و سجدات شکر بتقدیم آورده عذر گناهان بخواهیم و خدمات پسندیده بجاے آریم میرزا کامران قبول این معنی کرد و با معدودے روان شد چون بنواحی اردوے معلی آمد یابوس را بملازمت فرستاد واز آمدن خود خبر ساخت حضرت جهانبانی از آمدن میرزا خوش وقت شده حکم فرمودند که اول منعم خان و تردی بیگ خان و میر محمد منشی و حسن قلی سلطان مهردار و بالتو بیگ تواچی بگی و تاغجی بیگ و جمعے دیگر بروند و بعد ازان قاسم حسین سلطان شیبانی و خضر خواجه سلطان و اسکندر سلطان و علی قلی خان و بهادر خان و جمعے دیگر بشتابند و سوم مرتبه میرزا هندال و میرزا عسکری و میرزا سلیمان استقبال نمایند و در همین روز میرزا عسکری را بند از پا برداشته بودند صباح آن بقاتوتی که حکم عالی نفاذ یافته بود میرزایان رفته لوازم احترام بجای آوردند و حضرت جهانبانی تخت آراے ملک و دولت برگشته بزرگانه بار عام دادند میرزا کامران بفرق آداب شتافته بدولت بساط بوس مشرف شد و تسلیمات ضراعت و سجدات اخلاص بجای آورد حضرت جهانبانی از روے مهربانی فرمودند که دیدن قوره بتقدیم رسید دیگر بیا که برادرانه دریابیم بعد ازان از روے فرط رافت و شفقت میرزا را در بر گرفت و گریه هاے زار زار کردند چنانچه تمام حضار مجلس عالی را دل بدرد آمد میرزا بفرط اعزاز مخصوص گشته بموجب اشارت عالی در جوانغار نشست و بترکی فرمودند که نزدیک بنشینید و میرزا سلیمان را اشارت برانغار شد و همچنین میرزایان و امرا

بترتیب رتبه و حالت خویش برانغار و جوانغار نشستند و جمعے از نزدیکان بساط
دولت مثل حسن قلی مهردار و میر منشی و حیدر محمد و مقصود بیگ اخته در دنگل
قرار یافتند و جشنے عظیم انتظام یافت قاسم جنگی و کوچک نمکی و مخلص تنبری و حافظ
سلطان محمد رخنه و خواجه کمال الدین حسین و حافظ مهری و سایر این گروه جادو
منش نزدیک بتورنشسته نغمه پردازی نمودند و از یکها کاکر علی و شاهم بیگ
جلایر و تولک قونچی و جمعے دیگر عقب قورچای یافتند و میوه و طعام گوناگون
باداب بادشاهی کشیده شد و درین مجلس حسن قلی مهردار از میرزا کامران پرسید
شنیده ام که در حضور شما مذکور می شد که پیش پیر محمد خان می گفته اند که هرکه
یکنارنج بغض مرتضی علی رض ندارد اورا مسلمان نتوان گفت شما فرموده باشید
که خدای را بنده باشند که برابر هندوانه بغض داشته باشند میرزا بسے درهم شد
و گفت پس مردم مرا خارجی تصور می کرده باشند و همچنین از هر جا سخن گذشت
و حضرت جهانبانی بنوادر کلمات گوهرافشان بودند تا آخر روز این مجلس عشرت
منتظم بود و درین محفل نشاط میرزا عسکری را بمیرزا کامران سپرده رخصت
منزلی فرمودند و چون میرزا بسرعت آمده بود خیمه و خرگاه و بارگاه برائے
میرزا از سرکار بادشاهی نزدیک دولت خانه ایستاده شد روز دیگر درباب
رفتن بلخ با میرزایان و امرا مشورت فرمودند هرکدام موافق عقل و رای
خود حرفے درمیان آورد حضرت فرمود که موکب منصور بناری رسد هرچه صلاح
باشد بتقدیم خواهد رسید و ناری موضعے ست از بدخشان که یک راه به بلخ دارد
و یک راه بکابل روز چهارم ازین منزل مسرت بخش کوچ فرموده شب درمیان
بسر چشمه کشاکه نزدیک اشکمش ست نزول اقبال فرمودند و مجلس انبساط
ترتیب داده بعیش و عشرت گذرانید و دران سر منزل عبرات افزا حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی درباب نزول اجلال باین موضع فرح بخش و آمدن
برادران واطاعت نمودن ایشان برسم نشان تاریخ آن را بر تخته سنگی نقش

فرموده اند حضرت جهانبانی جنت آشیانی که باین نزهت گاه رسیده بر سنت سنیه حضرت گیتی ستانی تاریخ آمدن خود ملازمت کردن میرزا کامران و مجتمع شدن برادران در آنجا نیز ثبت فرمودند و این هردو تاریخ از دو بادشاه بزرگ عرش بر یک لوح سنگ بر مثال کتابه ایوان روزگار بر صفحهٔ لیل و نهار دست درگردن یک دیگر یادگارست و از انجا بوضع ناری ورود سعادت فرموده بانتظام ولایت بدخشان مشغول شدند ختلان را که مشهور بکولابست تا سرحد موکب و قراتکین بمیرزا کامران عنایت فرمودند و جاکرخان را امیرالامرای میرزا کامران مقرر ساخته بهمراهی او نامزد فرمودند و عسکری میرزا را نیز همراه میرزا ساخته قراتکین بجاگیر او اختصاص دادند اگرچه میرزا کامران باین جاگیر راضی نبود اما بملاحظهٔ اینچنین جان بخشی چندان مضایقه نه کرد و قلعه ظفر و طالقان و بعضی از پرگنات دیگر بمیرزا سلیمان و بمیرزا ابراهیم مقرر داشتند و قندوز و غوری و کهمرد و بقلان و اشکمش و ناری را بمیرزا هندال مکرمت فرموده شیرعلی را همراه میرزا ساختند و یورش بلخ بسال دیگر قرار یافت و میرزایان را مشمول تفقدات بادشاهی فرموده تصمیم رفتن کابل فرمودند و در مجلس آخرین عهود و مواثیق که شعار منتظمان سلسلهٔ صورت ست درمیان آورده هرکدام را بخدای انتظام بخش عالم صغیر و کبیر سپرده رخصت دادند و از روی عطوفت برادری پیالهٔ شربت طلب داشته اند که ازان تناول کرده بمیرزا کامران مرحمت فرمودند و حکم شد که هرکدام از میرزایان مرتبه را مرعی داشته اوش بادشاهی بخورند و پیمان یک جهتی و یک دلی را وثوق بخشند و بموجب امر عالی باوجود تحقیق اخوت عقد صداقت و خلت نیز بستند و هرکدام از میرزایان را علم و نقاره عنایت فرموده رتبه اعتبار را بشرف عزت و کرامت استظهار بخشیدند و میرزا کامران و میرزا سلیمان و میرزا هندال بطلوع طوع و میرزایان ازین منزل بجاگیرے خود رخصت گرفتند و موکب عالی متوجه

خوست شد و در آنجا که نزهت گاه عشرت بودند اقامت فرمودند و از راه بریان
متوجه کابل شدند و بریان قلعه ایست که حضرت صاحبقرانی بعد از تادیب
هندوان کتور اساس نهاده بودند آنحضرت نیز بتازگی نظر تعمیر انداخته نام
آنرا اسلام آباد نهادند رایات اقبال چون بآن سرزمین رسید پهلوان دوست
میر مبررا حکم شد که شکست و ریخت قلعه را اصلاح نماید و اهتمام آنرا بامرا
قسمت کنند ده روز آنحدود معسکر دولت بود تا آنکه در اهتمام پهلوان در یک
هفته قلعه مذکور با دروازه و کنگره و سنگ انداز صورت اتمام گرفت و آنحضرت
بیک میرک را حاکم آنجا ساخته گذاشتند چون خاطر جهان آرای از مهم قلعه
جمع شد بر سرکان نقره تشریف بردند و بظهور پیوست که دخل بخرج این کان
برابر نمی آید و از آنجا لب آب پنجهیر نزدیک کوتل اشترگرام محل سرادق
دولت اعتصام شد و اوایل زمستان که زمین از برف بنیاد روی سفیدی
کرده بود عرصهٔ حدود دار الملک کابل بقدوم گرامی حضرت جهانبانی فروبها
یافت و بجهت اختیار وقت و انتظار ساعت مسعود روزے چند در نواحی شهر
توقف اتفاق افتاد و حضرت شاهنشاهی که هزاران میمنت و سعادت در
مقدم آنحضرت ست اقبال وار استقبال فرمودند آنکه خان و جمعی از نزدیکان
بدولت ملازمت مشرف شدند و آنحضرت بدیدار سعادت پرتو آن قرة العین خلافت
و غرة الوجه جلالت که سعادت کونین از جبهه ایشان می تافت مبتهج و منبسط
گشته ناصیهٔ اقبال را بسجدات شکر جلای جاودانی دادند و در جمعه دوم
رمضان که وقت مختار بود بفتح و نصرت سایهٔ ورود بر شهر انداخته اند و برزمین
نیاز جبهه سای گشتند و عرایض مبارکباد از اولیای دولت رسید و در ینولا
سمندراز کشمیر عرضه داشت میرزا حیدر با پیشکشهاے آن ولایت بدرگاه معلی
آورد و در عرضه داشت تعریف و توصیف آب و هوا و بهار و خزان
و گل و میوهٔ کشمیر بعبارت دلکش اندراج داشت و در التماس سپرد

گلگشت همیشه بهار آن عرصهٔ دلکشای مبالغه پرداخته در باب تسخیر
هندوستان سخنان درست معروض داشته تحریض همت جهان کشای نموده بود
و آنحضرت از فرط التفات منشور فتح و نصرت مشتمل بر فنون عطوفت و صنوف
مرحمت بمیرزا فرستادند و توجه باطنی بتسخیر هندوستان آن دیباچه هوشمندی
ایراد فرمودند و در مستقر خلافت همواره تمشیت امور مملکت و تقویت مهام
دولت بطرزی که دواعی اوقات مستدعی بوده مصالح ممالک مقتضی رای
صائب همت گماشتند ازانجمله قراجه خان و مصاحب بیگ که سرگروه منافقان
توانند بود و مستوجب انواع سیاست شده بود ایشان را رخصت سفر حجاز
دادند که شاید در اوقات غربت که سوهان زن ناهمواریهای نفس ست از
ایام دولت یاد آورند و قدر آن نیک روزی شناخته از کردارهای بد باز آیند
و اینها روانه شده درمیان هزارها توقف نمودند و آخر عاطفت حضرت جهانبانی
غدرهای نامسموع این گروه ناسپاس را پایه قبول بخشید و درهمین ایام
تجدید مبانی مودت و تاکید معانی محبت که لازمهٔ فتوت و مروت ست
فرموده خواجه جلال الدین محمود را برسم رسالت با تحف و هدایا رخصت
عراق فرمودند و از سوانحی که روی داد شهادت میرزا الغ بیگ ست ولد
میرزا محمد سلطان و مجملی ازین سرگذشت آنکه میرزا از زمین داور که جاگیر
او بوده بارادهٔ ملازمت حضرت جهانبانی بجانب بدخشان می رفت و خواجه
معظم نیز بارادهٔ عتبه بوسی و تلافی تقصیرات همراه میرزا بود چون نزدیک
غزنین رسیدند خبر فتح موکب دولت بایشان رسید خواجه معظم میرزا را بجد کرده
برسر هزارها برد که تاخت و تاراج این گروه که همواره رهزنی و غارت گری
اشتغال وارند نماید و از بی تدبیری که منشاء آن غرور جوانی و جنون پندار
باشد آئین بیکار منظور نداشته بجنگ جرات نمودند میرزا از جام شمشیر
واپسین درکشید آنحضرت نزدی محمد خان را اعتبار افزوده زمین داور را بخدو

بجاگیراو مقرر ساختند و بجهت انتظام و استحکام مبانی آنحدود رخصت
فرمودند و در همین سال ایلچیان عبدالرشید خان بن سلطان سعید خان
حاکم کاشغر آمده تحف و هدایای گرامی بنظر اشرف گذرانیدند و بزودی مشمول
عنایت شده رخصت یافتند و در همین ایام سعادت پیرای عباس سلطان
که از سلاطین اوزبکیه بود آستان بوس استسعاد یافت و منظور نظر
عاطفت و تربیت گشت و مرتبهٔ اورا بلند ساخته بعقد نواب گلچهره بیگم
که همشیرهٔ خرد آنحضرت بود عقد ازدواج بستند و از وقایعی که درین سال
روی نمود شهید شدن میرزا شاه برادر میرزا الغ بیگ است از اشترکرام که
در جاگیراو بود عزیمت آستانبوس داشت چون بکوتل منار رسید
شاه محمد برادر حاجی محمد با نتقام آنکه در هندوستان کوکی عم حاجی محمد خان
را میرزا محمد سلطان کشته بود کمین کرده در سرآن کوتل تبری زد و میرزا
ازان عقبه بدرجهٔ عالیهٔ شهادت عروج داد + +

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از کابل بسر بلخ و رجوع عالی از بے اتفاقی میرزا کامران و نفاق امرا بکابل

هرچند در تسخیر ممالک هندوستان و برآوردن خس و خاشاک الان بوستان و تقدیم این امر بر جمیع امور بر همت ملک کشائی از واجبات اقبال روز افزون بود و سیر ولایت کشمیر نیز مرغوب و مکنون آنرا بوقت دیگر حواله فرموده یورش بلخ را که سابقا تصمیم یافته و تهیه آن فرموده بودند قدم دولت در رکاب عزیمت نهاده پیش گرفتند و در اوایل سال نهصد و پنجاه و شش که هوا بهار و باعتدال آورده بود بالتو بیگ را که یکے از معتبران درگاه بود پیش میرزا کامران فرستاده پیغام دادند که بموجب قرار داد بعزیمت بلخ متوجه شدیم باید که اتفاق و یک جهتی را پیش نهاد همت ساخته و این معنی را سرمایه سعادت دانسته بهنگام وصول رایات عالی بحدود بدخشان خود را با سنعدلو تمام قرین موکب والا گرداند و مناشیر مطاعه بمیرزا هندال و میرزا عسکری و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم در ساختگی راه و آمادگی سپاه و بزودی خود را رساندن شرف و بدولت و اقبال نهضت رایات عالی شد و بجهت تنسیق امور و انتظام مهام و آمدن حاجی محمد خان از غزنین قریب یک ماه در یورت چالاک توقف اتفاق افتاد و ازین منزل خواجه دوست خاوند را بکولاب فرستادند که میرزا کامران را یاد دوی معلی رساند و خواجه قاسم بیوتات که سابقا منصب وزارت داشت و خواجه میرزا بیگ که دیوان حال بود و از بے رشدی او خواجه غازی مهمات را بکاردانی خود پیش گرفته بود خواجه مقصود علی که راتق و فاتق مهمات میرزا کامران بود و چندے دیگر

بوسیلۂ میر برکہ تقریر خواجہ غازی و خواجہ روح اللہ کردند و منعم خان و محمد قلی خان برلاس و فریدون خان و مولانا عبدالباقی صدر بجہت تشخیص معاملہ تعین شدند و حسین قلی سلطان کہ از مقربان درگاہ بود محصل این مہم شد و بعد از تحقیق معاملہ خواجہ غازی و خواجہ روح اللہ و جمعے دیگر از نویسندہا ے متغلب راگیراندند و محمد قلی سلطان را بجہت تحقیق احوال خواجۂ غازی تعین نمودند و خواجہ سلطان علی کہ از توجہات حضرت جہانبانی بخطاب افضل خان ممتاز بود از مشرفی بیوتات بمنصب دیوانی بیوتات اختصاص یافت و درین اثنا میرزا ابراہیم برسم ایلغار دریافت آستان بوس نمود بعنایات ممتاز شد و بعد از فراغ خاطر از مہمات ضروریۂ این یورش موکب عالی با ستالف نزول اجلال نمود و درین جا عباس سلطان اوزبک فرار اختیار کرد و آنحضرت بتقریب وصول میرزایان آہستہ می رفتند چون روان شدن میرزایان و استعداد کردن میرزا کامران بمسامع عز و جلال رسید از راہ پنجہر عنان عزیمت معطوف ساختہ اندراب را مخیم سرادقات عزت فرمودند و در منزلے کہ حضرت صاحبقرانی در آنجا اساس نہادہ بودند سہ روز برسم تبعیت آنحضرت کامروائی فرمودند و از آنجا تباری اتفاق منزل افتاد و از کوتل ناری گذشتہ بسیر دشت نیل برکہ بہار آن در ولایت بدخشان امتیاز و اشتہار دارد توجہ فرمودند و در نواحی این گل زمین میرزا ہندال و میرزا سلیمان سعادت بساط بوس دریافتند و محفوف اصناف الطاف گشتند و بالتماس میرزا سلیمان میرزا ابراہیم رخصت بدخشان یافت کہ در حفظ ولایت اہتمام نماید و سزاولی سپاہی آن دیار نیز کند و از نواحی بغلان میرزا ہندال و میرزا سلیمان و حاجی محمد خان و جمعے از نبرد آزمایان کار طلب را پیشتر روانہ فرمودند کہ ایبک را از نواح بلخ ست و بمعمورے و افزونی میوہ و خوبی آب و ہوا امتیاز دارد از اوزبکان مستخلص سازند و در اثنا ے آن شیر محمد نکیثہ کہ یکے از یساولان بود پلنگے بہ تیرے زدہ

بملازمت آورد حسین قلی مهردار بعرض رسانید که ترکان در سر لشکرها زدن پلنگ
را خوب نمی دانند و معروض داشت که چون مرا بهرم اغلن مقید ساخته بلیش
کبستن قره حاکم بلخ آورد و در جگتو بمنه استعداد رفتن هری می نمود شخصی پلنگ
زده آورد. بجهت همین لشکر در توقف افتاد حضرت گوش باین سخن ننهاده
همچنان توجه بتسخیر بلخ مصمم داشتند روز دیگر لشکر پیشین خود را با یباب رسانید
پیر محمد خان حاکم بلخ خواجه باق اتالیق خود را با جمعی از مردم کارآمدنی مثل این
میرزا و حسین سعید بی و محمد قلی میرزا و جوجک میرزا بجهت احتیاطی با یبک
فرستاده بود که دران حدود لوازم احتیاط بجا آورد رسیدن ایشان با یبک
مقارن آمدن رایات نصرت قرین شد امرا بغیر از در آمدن در قلعه ایبک و
مستحکم کردن چارهٔ دیگر ندیدند آنحضرت قدوم گرامی ارزانی داشتند و در لوازم
تسخیر قلعه کوشش فرموده مرچلها قسمت نمودند و در دو سه روز متحصنان قلعه
امان طلبیده بآستان بوس والا شتافتند و ایبک بدست اولیای دولت
قاهره در آمد حضرت جهانبانی جشن خسروانه ترتیب داده از اتالیق در باب
تسخیر ماوراء النهر کنگاش طلبیدند اتالیق بوقت عرض رسانید که امثال این امور
از ما پرسیدن چه گنجایش دارد حضرت فرمودند که آثار راستی در تو پیداست
انچه بخاطر تو رسید بی ملاحظه بعرض رسان مشارالیه بمعروض داشت که مردم
کارآمدنی پیر محمد خان بدست افتاده اند این جماعه را مسافر صحرای عدم ساخته
قدم در رکاب ظفر باید نهاد که ماوراء النهر بی جنگ و جدل در حیطهٔ تصرف و قبضهٔ
اقتدار خواهد آمد آنحضرت نظر بر همت والای خود فرمودند که در آیین فتوت
نقض عهد از اهل کمال ناستوده است خصوصاً از سلاطین عالی قدر که از ایشان
ناپسندیده تری باشد این گروه را امان داده ایم خلاف این چگونه در معدلت
سرای ضمیر سزاوار گنجایش باشد اتالیق معروض داشت که اگر این کنگاش
درست در رای متین را بعمل نمی آرند پس مرا نگاه داشتن مصالحه فرمایند که از علم

این جانب بملازمان درگاه مقرر گردد و هرگاه یورش هندوستان شود جمعی در ملازمت بوده خدمات پسندیده بتقدیم رسانند چون مشیت ازلی وارادت قیومی برخلاف این دو شق رفته بود نگاشته رقم تقدیر در نظر اهل عزیمت آراسته ترمود و چند روز اقامت واقع شد اگرچه هوای ایبک و فراوانی میوه باعث توقف بود اما عمده اسباب تا آمدن میرزا کامران شد و خردمندان پیش بین حساب دان از روی یقین می گفتند که اگر این توقف نمی شد پیر محمد خان طاقت مقاومت و قدرت مقابله و محاربه نبود هر آئینه مستاصل می شد یا بر حسب دل خواه صلح می کرد چه عبدالعزیز خان و دیگر خاقان اوزبکیه بکمک نمی توانستند رسید چون توقف بامتداد کشید آنجاعت فرصت یافته بکمک غنیم آمدند و امرای اوزبکیه را که بدست افتاده بودند مصحوب خواجه قاسم مخلص که یکی از معتمدان درگاه بود بکابل فرستادند و اتالیق را همراه داشته از راه خلم متوجه بلخ شدند و بعد از دو سه روز از خلم گذشته در مقام بابا شاهو نزول اجلال فرمودند روز دیگر نزدیک آستانه که بسر منزلیست مشهور معسکر دولت آراسته گشت و قراولان خبر رسانیدند که جمعی کثیر از اوزبکان بسرکردگی رقاص سلطان و شاه محمد سلطان حصاری برآمده اند آنحضرت فوجها آراسته قدم در رکاب ظفر اعتصام نهادند و درمیان قراولان اندک جنگی شد و در وقت فرود آمدن موکب عالی شاه محمد سلطان حصاری باگروه انبوه بر سر اردوی معلی تاخت و جوانان کارطلب مثل کابلی خان برادر محمد قاسم موجی و شیر محمد یکه و محمد خان ترکمان بغایت مردانه قدم پیش نهاده تردد پسندیده کردند چنانچه کابلی افتاد و مخالفان تاب مقاومت نیاورده فرار دادند و یکی اغلانرا که از اوزبکان نامی بود دستگیر ساخته بملازمت آوردند میان محمد خان ترکمان و سید محمود یکه مناقشه شد هرکدام نسبت این دستگیر بخود می کرد و حضرت حقیقت حال آزادیکن استفسار فرمودند که ترا که فرود آورد و اشارت

بمحمد خان کرد که اول این شمشیر بمن انداخت از هول شمشیر این مردانه اسپ جدا
شدم وچون خود را راست گرفتم وایستادم این مرد دیگر ایما به سید محمد یکسنه
کرد شمشیر بر روے من انداخت حضرت بسید محمد اعتراض فرمودند که او انداخته
محمد خان سنت تو بے مروتی کردۀ که بر صید دیگرے شمشیر انداخته جلدو را بمحمد خان
عنایت فرمودند و اوکین را به پیر محمد اخته سپردند که از احوال او خبردار بوده
تیمار او کند و باوجود آثار فتح و نصرت امرائے نفاق سرشت بے اخلاص
اظهار بیدلی می کردند و همواره خبرهائے راست از جانب میرزا کامران مذکور
می ساختند و در میان خود شهرت می دادند اگرچه هر تقیفه که بمیرزا نسبت
کنند از بسکه ماده قابل بود راست می نمود اما اینجا خلاف واقع سخنان
بر وی بستند القصه روز دیگر اوزبکیه هجوم نموده بتمام و کمال آمادۀ جنگ
و مستعد پیش دستی شدند عبدالله خان پسر عبید خان غول شده بود و پیر محمد
خان برانغار و سلطانان حصار جوانغار و آنحضرت نیز لشکر را جا بجا نصحت
فرموده قلب را بوجود اقدس رفعت بخشیدند و میرزا سلیمان را در برانغار و
میرزا هندال را بجوانغار تعیین فرمودند و قراجه خان و حاجی محمد خان
و تردی بیگ خان و منعم خان و سلطان حسین بیگ جلایر با برادران در
هراول مقرر شدند و بعد از تمیز و تسویه صفوف و آراستگی افواج باتمام رسید و تا شام
جنگ عظیم درکار بود و جوانان نبرد آزمای عرصه همت پیموده داد دلاوری داده
هراول مخالف را برداشته راندند و از جوئبارها گذرانیده رفیقان کوته اندیش
نفاق پیشه در لباس وفاق خلاف مصلحت را در نظر جلوه دادند و دوستان
نادان نیز از بے ادراکی تقویت آن کوته بینان بے دولت کرده رائے
دشمنان اختیار کردند و نگذاشتند که از جوئبارها بگذرند و سخنان نادرست
کم همتانه درمیان آوردند گاه از کمی لشکر خود و بسیاری سپاه مخالف و گاه
رفتن میرزا کامران بکابل و اندیشه اسیر شدن اهل و عیال سپاهی و گاه

انتظار بردن بتقریب میرزا کامران و امثال این چیزها را سبب ساخته مراجعت
را تحریض می نمودند و آخر بهزار مجاهده بانفس خود باین راضی شدند و بجانب
دره گز که از جاهای محکم ست شتافته روزے چند در آنجا باشند و اویاقات
آن حدود و جمعے دیگر از سپاهی را جمع کرده اسباب فتح سرانجام دهند و درین
توقف خبر میرزا کامران نیز مشخص خواهد رسید و بر تقدیر وقوع رفتن میرزا
بکابل مارا باین حدود کا فتن مناسب وقت نیست و بعد ازین باخاطر جمع
تسخیر بلخ بلکه ماوراء النهر بآسانی میسر خواهد شد و تائیدات الٰهی تا امروز همه
وقت فتح و نصرت همرکاب و همعنان موکب عالی بوده اقبال برا قبال پیش می آید.
بهمه حال دست از جنگ باز داشته بجانب درهٔ گز توجه باید نمود آنحضرت بواسطه
نگاه داشت خواطر جمهور بے علاج شده بآنصوب توجه فرمودند و بلخ گرفته را
از بے اتفاقی ارباب نفاق همچنان گذاشتند و شیخ بهلول را جهت برگرداندن
هراول که از آب گذشته و اوزبک را رانده در شهر بند در آورده بود فرستادند
میرزا سلیمان و جمعے دیگر از بهادران نامی را جنداول تعین فرمودند چون
همگی نیت ناحق نشناسان تیره درون برهم زدن سپاه بود این مراجعت که
بجانب درهٔ گز بحسب تقدیر خواهی نخواهی واقع شد و اتفاقا رو بکابل داشت
معاودت بصوب کابل اشتهار یافت و رفتن میرزا کامران در السنهٔ عوام
مشهور شد مردم روے در پریشانی نهاده سو بسو متفرق شدند هرچند
حضرت جهانبانی حسن قلی سلطان مهردار که از مخصوصان بساط عزت بود
جمعے دیگر از مقربان را بجهت برگردانیدن آن جماعت پریشان روزگار تعین
فرمودند چون تقدیر موافق تدبیر نبود فائده مند نیفتاد والحق رقم مشتبه
حکیم قدیر برین صورت پذیرفته بود که سواد اعظم هندوستان از خلل ستمگاران
و آسیب جفا پیشگان محفوظ گرایده و مهبط برکات ذات قدسی گشته تخت گاه
ابد دستگاه حضرت شاهنشاهی ظل الٰهی گردد چندین هزار تخم نیکی در مزارع

ببسیط غبراء و ریاض آمال مخلصان افشانده آید و خلاصهٔ سخن آنکه ایزد جهان
آفرین اینچنین نصرت را در لباس چنین حال که موجب ازدیاد عبرت و خبرت
هوشمندان گردد بظهور آورده اسباب حکم و مصالح را سرانجام داد اگر این
واقعهٔ نا ملائم بظهور نیامدی در مشاغل تسخیر ماوراء النهر کار بیچارگان هندوستان
در تعویق ماندے و سرانجام این ممالک که ماسن متوجهات هفت اقلیم ست در
حجاب تاخیر افتادے و بالجمله چون مخالف ازین قضیهٔ نامرضیه آگاهی یافت مهم برهم
خوردهٔ خود را انتظام داد و بتعاقب درآمد و حضرت جهانبانی بنفس نفیس
مبارزتهاے نشگرف و محاربهاے بزرگ که وصفش کارنامهٔ قتال روزگار
را دیباچگی بخشد بظهور آوردند و دران هنگامه شیران نبرد رخش جهان گرد زین
فام که نشرة الناظرین نام داشت و محمد خان حاکم هرات پیشکش کرده بود و آنحضرت
بران سوار بودند بزخم تیر افتاد و حیدر محمد آخته اسپ خود پیشکش آن پیشواے
دولت و دین نموده باین خدمت سربلند گشت و حمایت ایزدی آن صاحب سریر
سروری را نگاهبانی فرموده بحاسن رسانید و اکثر همراهان آثار بدنیتی را بچشم
خود دیده برفاقت پیست فطرتی و دون همتی هر طرف پراگنده شدند تفصیل
عدهاے موکب عالی رقم زده کلک بیان می گردد و میرزا هندال میرزا سلیمان
قراجه خان حاجی محمد خان تردی بیگ خان منعم خان خضر خواجه سلطان محمد
قلی خان جلایر اسکندر خان قاسم حسین خان حیدر محمد آخته بیگی عبدالله خان
اوزبک حسین قلی مهردار محب علی خان میر خلیفه سلطان حسین خان بالتو سلطان
مصاحب بیگ شاه بداغ خان شاهم بیگ جلایر شاه قلی نارنجی محمد قاسم
موجی لطف الله سهرندی عبدالوهاب اودجی باقی محمد پروانچی خالدی و بعد از
سه روز بر سرتیغ چهار چشمه اتفاق نزول افتاد و درین منزل محمد قلی شیخ کمان
که براه راست افتاده بودند خبر موکب معلی یافته ملحق شدند و درین منزل
منشور عطوفت بنام نامی حضرت شاهنشاهی و مخدرات تتق عصمت که در

دار الامان کابل بودند مرقوم خامهٔ عنایت مصحوب بیگ محمد آخته بیگی روانه
ساختند و رشید خان حاکم کاشغر که پیوسته سلسله جنبان عقیدت و
اخلاص بود مفاوضهٔ عطوفت ارسال نموده خبر مقدم اشرف را نگاشته بودند
که برادر بدنیت محمد کامران بمقتضاے طبیعت قبح نفاق بر حسن وفاق ترجیح
نموده جانب محبت و دولت خواهی را بالکلیه فرو گذاشت و بسیاری از
همراهان را همت یاوری نه کرد لاجرم این سفر بخاطر خواه احباے دولت میسّر
نیست بلکه باعث مزید ملال و کدورت خاطر گردید و شکرانهٔ سلامتی کرده
نصیحتهاے ارجمند که تسلی بخش خواطر محبت انتما تواند شد دران مفاوضهٔ قدس
سمت اندراج یافته بود و از آنجا شب در میان غوربند نزول دولت کرده
شب دیگر بخواجه سیاران ورود اقبال فرمودند و از آنجا بقراباغ و از آنجا
بمعموره ورود سعادت اتفاق افتاد و حضرت شاهنشاهی کامیاب استقبال
شده درین منزل ادراک ملازمت گرامی فرموده مشمول انظار عنایت شدند
و از آنجا بسعادت مسعود به چتر اقبال سایه گستر دارالملک کابل گشتند و
میرزا سلیمان از راه بدخشان رفت و میرزا هندال بقندوز شتافت و منعم خان
نیز بهمراهی میرزا بقندوز آمده امرا همه بهم بکابل رسیدند و شاه بداغ خان
که داد جلادت و مردانگی داده بود در قید غنیم افتاد و میر شریف بخشی و خواجه
ناصرالدین علی مستوفی و میر محمد منشی و میرجان بیگ داروغه عمارت و خواجه
محمد امین کتک را نیز همین حال پیش آمد و باقی جمیع ملازمان درگاه در حرز
سلامت ماندند و چون اتالیق و جمعے دیگر از اوزبکیه که در ایک بدست
افتاده بودند خلاصی یافته بوطن خویش رفتند و انواع عواطف و مراحم
پادشاهی بیان کردند پیر محمد خان در تعجب مانده بمردم پادشاهی که پیش او
بودند بسلوک آدمیانه روانه دارالملک کابل ساخت و آنحضرت در مستقر
خلافت متمکن گشته این مراجعت از فرط دوربینی عین صلاح دولت دانسته

در انتظام مهام دین و دولت توجه عالی مبذول داشتند و خواجه جلال الدین محمود را که برسم رسالت پیش حاکم ایران فرستاده بودند و خواجه بجهت بعضے سوانح در قندهار توقف نموده بود فرستادن اورا برطرف کرده باز پس طلبیدند و خواجه عبدالصمد و میر سید علی که در فنون تصویر و نقاشی یگانۂ آفاق و نادرۂ ادوار بودند مصحوب خواجه سعادت بوس دریافته مشمول عواطف بیکرانه گشتند و خواجه سلطان علی را که بخطاب افضل خانی اشتهار داشت از عہدۂ مشرقی خزانه بمنصب وزارت سرفراز ساخته دیوان خرج گردانیدند دیوانی جمع بخواجه میرزا بیگ قرار یافت و حال میرزا کامران آنکه چون حضرت جہانبانی از فرط شفقت و عطوفت ذاتی تقصیرات عظیمه میرزا کامران بخشیدند کولاب را باو مرحمت فرمودند و چاکر بیگ کولابی ولد سلطان بیگ ولیس بیگ همراه میرزا ساخته رایت توجه کابل برافراشتند فرصتے نگذشته بود که میرزا بچاکر بیگ بدسلوکی نموده اورا از آنجا اخراج کرد و آنچنان بخششے والا را بر طاق نسیان نهاده اندیشہائے تباه بخود راه داده مترصد فرصد بود در هنگامیکه حضرت جہانبانی در کابل عدالت پیرای بودند همیشه بوعدہای دروغ آمدن خود را معروض می داشت و آنحضرت از صفائے طویت و نیک گمانی که شیمۂ کریمۂ بزرگ نهادان ست سخنان ناراست اورا راست انگاشته متوجه بلخ شدند میرزا این صفت را غنیمت شمرده اراده رفتن کابل باز بخاطر غدار خود مصمم ساخت و اندیشه بغی و فتنه که تخم طینت او بود بظهور رسید و بتحریک سلسله مکر او امرای تنگ اخلاص و تنگ حوصله ارادت دران یورش چنانچه گزارش یافت انواع نفاق بعمل آوردند چون آنحضرت مراجعت نموده ظل عدالت بردار الملک کابل انداختند میرزا کامران میرزا عسکری را در کولاب گذاشته متوجه قتال میرزا سلیمان شد میرزا سلیمان بے جنگ از طالقان بقلعۂ ظفر شتافت میرزا کامران بابوس بیگ را طالقان سپرده خود متوجه ظفر شد میرزا

سلیمان و میرزا ابراهیم جنگ را مصلحت وقت ندیده اسحاق سلطان را بقلعه ظفر مانده خود را به تنگ بدخشان کشیدند و بموضع جرم رفته منتظر پاداش الٰهی نشستند میرزا کامران از جانب میرزا سلیمان بنحوی فراغ حاصل کرده متوجه قندوز شد و بمیرزا هندال اوّلاً از راه فریب دوستی نما در آمده حرف یک جهتی در میان آورد میرزا هندال سخنان او را گوش نداشته بر ثبات عهد خود ایستاده میرزا کامران باستعداد تمام قندوز را محاصره کرد میرزا هندال در مراسم جنگ و قلعه داری دقیقه فرو نگذاشت و میرزا کامران چون کارے نتوانست ساخت باوزبکیه متوسل گشته از ایشان کمک خواست و جمعے کثیر از اوزبکیه بکمک او آمده شریک محاصره شدند میرزا هندال بجهت اختلال و بارے دادن مخالفان که در معنی رهنمونی بشاهراه مقصود ست تدبیرے پسندیده انگیخت و خطے از جانب میرزا کامران بجانب خود نوشت مشتمل بر تجدید عهد اتفاق و فریب دادن اوزبکیه و بر دوش پخته کاران آن فریب نامه را بقاصدی داد که عمداً خود را بدست اوزبکیه انداخت بعد از کاوش قاصد چون خط ظاهر شد و از مضمون آن بظهور پیوست که ایشان بهم اتفاق نموده اوزبکیه را هدف تیر بلا داسیر کمند ابتلا خواهند ساخت اوزبکیه از مطالعهٔ آن برهم خورده محاصره را گذاشتند و بولایت خود مراجعت نمودند و کار قلعه ناساخته ماند و مقارن این حال خبر رسید که جاکر بیگ کولاب را محاصره دارد و میرزا عسکری شکست خورده در قلعه در آمده است و میرزا سلیمان باسحاق سلطان یکے شده قلعه ظفر را در تصرف خود آورده و اسحاق سلطان را که باو متفق شده بود مقید ساخته میرزا کامران ازین اخبار سراسیمه شد واز کار قندوز تا امید گشته بیسین دولت و پابوس را با جمعے برسر میرزا سلیمان فرستاد و خود بجدود کولاب شتافت جاکر بیگ خود را بکناره کشید میرزا عسکری برآمده میرزا کامران را دید و میرزا مومی الیه را همراه گرفته متوجه دفع میرزا سلیمان شد و نزدیک

رستاق فرود آمده بود که جمعی کثیر از اوزبکیه که بسرداری سعید به یرتادلی آمده بوند گذر آنها باردوی میرزا افتاد و تمام آن بتاراج رفت میرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا عبدالله مغل با معدودے بطالقان آمدند و سعید مذکور بر حقیقت کار آگاه شد اغراق را با عزاز تمام مصحوب معتمدان خود پیش میرزا فرستاد و از اسباب تاراج یافته معذرت خواست میرزا هندال و میرزا سلیمان غنیمت دانسته متوجه دفع میرزا کامران شدند میرزا بودن خودرا در بدخشان ندیده نخوست متوجه شد که از راه ضحاک و بامیان خودرا درمیان هزاره کشید و از انجا حال کابل بواقعی دانسته آمدن بکابل یارفتن بحدود دیگر قرار دهد چون امرائے نفاق پیشه حضرت جهانبانی پیوسته میرزا تحریص آمدن کابل می کردند و از فرط فریب و فسون ایلچیان را بدرگاه حضرت جهانبانی فرستاده معروض داشت که مقصود من از آمدن آنست که از گذشته عذر خواهم و خدمت آنحضرت را از سر گیرم امید که تقصیرات و جرائم من بالطاف بادشاهی بعفو مقرون گردد ـ شعر

باز آمدم که سجدهٔ آن خاک پا کنم ۞ گر طاعتے قضا شده باشد ادا کنم

امید که درین مرتبه بوسیلهٔ نیکو خدمتے از بازگران شرمندگی نجات یابم آنحضرت از صفای طینت من دراندود او را بعیار زر خالص فرا گرفته بصدق مقرون داشته ✤ ✤

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از کابل و محاربه بمیرزا کامران و دیگر وقایع عبرت افزای

چون آمدن میرزا کامران بحدود کابل نزدیک شد جمعی از دولت خواهان دوربین بموقف عرض رسانیدند که پاک سیرتی و نیک گمانی را حدی و نهایتی می باشد هرگاه مکر و تزویر و غدر نشوپیرای این حق ناشناس چندین مرتبه بتجربه پیوسته لایق دولت و موافق حزم آنست که دیگر طریق احتیاط از دست نداده حکم شود که سراپردهٔ اقبال بیرون زنند و لوای نصرت بر دفع اهل غدر برافرازند و سپاه نصرت قرین استعداد براصل نماید هرگاه اندیشه این کار کرده شود از غدر و فریب ایمنی خواهد بود اگر فی الواقع میرزا از کردارهای ناصواب خود پشیمان ناشده راه یک جهتی پیش گیرد و بعز بساط بوس استسعاد یابد هر آئینه بعنون و بصنوف عواطف بادشاهی اختصاص خواهد یافت و اگر درین مرتبه نیز همان سودای فاسد در دماغ غرور او متمکن ست ازین طرف مراتب احتیاط مرعی شده باشد آنحضرت را از استماع این کلمات سلطنت اساس عزیمت نهضت عالی بجانب غوربند که راه آمدن میرزا بود مصمم گشت و دراواسط نهصد و پنجاه و هفت هلالی از کابل رایت عزیمت افراخته متوجه آن صوب صواب گشتند و آن والا گوهر گرامی محضر یعنی حضرت شاهنشاهی را از فرط مهربانی در کابل صدرنشین هفت اورنگ راحت و مسندگزین چار بالش عافیت ساختند و حل و عقد کابل بمحمد قاسم خان برلاس مفوض فرمودند و قراجه خان و مصاحب بیگ و جمعی دیگر از تیره درونان روشن برون که پیوسته انگیختن شورش پیش نهاد همت فتنه سرشت ایشان بود خوشدل شده مقدمات حق ناشناسی نوشته میرزا کامران را بآمدن کابل بجدتر ساختند که ما با جمعی کثیر آمده می بینیم و مردم یک جهت پادشاهی

را باندیشهای ناصواب جدا خواهیم ساخت و بآسانی ملک کابل بدست خواهد آمد بوالعجب کارے کہ از کمال نا انصافی آنچہ از اقران و ہمسران بخود روا نمی دارند از عہد شکنی و نادرستی و بداندیشی ہمہ آنرا بے محابا بصاحب ولی عہد خود بعمل می آرند و چشم نابینائی خود را بہ قبح آن نمی گشایند بلکہ آن قبایح را از محسنات می شمارند و از تدبیرات و کربزیہای خود حساب می کنند ہر چند اخلاص و درست معاملگی را فہمیدہ اند و از نوکران خود چشم داشت آن دارند اما مغلوب خوی تباہ خود گشتہ اینچنین نرد دغل بازی و بیوفائی با چنین صاحبی پاکبازی می بازند عجب و صد ہزار عجب این چہ تیرہ دلی ست و این چہ خیرہ رائی انگاشتم کہ جلایل خوبیہا و شرائف بزرگیہای این ذات قدسی در نمی یابند معاملہ فہمی رسمے چہ باشد آنچہ از ملازمان خود توقع دارند باآن مقدار احسان خودہا کہ مورد چندین الطاف و عنایات اند کہ یکے از آنہا تمام عمر برای حق گزاری کافیست با صاحب و ولی نعمت برخلاف آن سلوک می کند و از بے فکری و بدرائی در برابر چنین پیش می آیند آری کسے کہ بمخالفت و شرارت سرشتہ شد ظہور امثال این امور از وجہ بعید و کور مادرزاد را از پرتو خورشید چہ طرب چشم اخلاص این قوم بسُبل نفاق بےنور شدہ و سینہ محبت این فرقہ بورم غرور تنگ گشتہ حقوق نعمتہای صاحب را کجا توانند شناخت و قدر احسانہاے ولی نعمت را کے توانند ادراک کرد جہ جای شکر آن نعماے نامتناہی توسن نفس امارہٴ این خود کامان نہ آنچنان خود رالیست کہ بزور بازوی سرزنش لجام ادرا توان کشید یا بہ نیروی سرپنجہ نصیحت عنان آنرا توان تاب و ادباری بمقتضاے سرنوشت آسمانی از کابل کوچ فرمودہ قراباغ محط موکب مقدس ساختند و از آنجا بجاریکاران و از آنجا بہ آب باران نہضت فرمودند اتفاقاً درین منزل جوی آبی بود حضرت سوارہٴ اسپ راندند و جمعے از ملازمان کہ در نواحی بودند از ملاحظہٴ نیک و بد زمین باطراف رفتہ مسالک خویشتن داری گشتند آنحضرت را این روش ناپسند آمد

پسند نیامد. بجہت سرزنش این فرقہ تفرقہ آئین شرح اخلاص جان بازان فدائی
شاہ اسمٰعیل صفوی کہ خود را از فراز کوہ آسمان ارتفاع بگرفتن رو پاسے
بر نشیب زمین انداختہ بخاک برابر شدند و بنای نیک نامی و جان سپاری بلند
ساختہ معمار اساس حقیقت گشتند بر زبان اقدس راندند گمان صالح آن
حضرت در حق بندگان خود دران مرتبہ و فکرہای کوتاہ خویشتن داری تیرہ
روزگاران باین درجہ القصہ قراجہ قرابخت و مصاحب منافق و گروہ دیگر کہ
شعلہ افروز شرارۂ شرارت بودند بواسطہ بے واسطہ بوقت عرض رسانیدند کہ
عاملہ کوہ درمیان ست و شعاب جبال متعدد و میرزا با معدودے خواہد بود و
دولت خواہان جانسپار را براہہائے مختلف تعین باید کرد کہ میرزا از راہے
بدر نہ رود و ہمگی خیال این بداندیشان آنکہ سپاہ فراہم آمدہ را پراگندہ سازند
تا کار میرزا کامران سرانجام پذیرد حضرت جہانبانی کہ از لطافت سیرت و حسن
سریرت در حق مردم بجز حسن ظن راہ نمی دادند تدبیر این حرام نمکان شوربخت
برصواب پند اشتند حاجی محمد خان کوکے و میر برکہ و میرزا حسن خان و بہادر خان
و خواجہ جلال الدین محمود و چلپی بیگ و محمد خان بیگ ترکمان و شیخ بہلول و
حیدر قاسم کوہ بر و شاہ قلی نارنجی را بصوب ضحاک و بامیان فرستادند و منعم خان
و جمعے کثیر از ملازمان عتبہ اخلاص را براہ سال النگ تعین فرمودند و قراجہ
و مصاحب و قاسم حسین سلطان و جمعے کہ در ملازمت اقدس ماندہ بودند روزتانچہ
احوال قرین بادشاہی را نوشتہ روز بروز بمیرزا کامران می فرستادند و پیوستہ
با نیرنگ فریب و فسون بعرض حضرت جہانبانی می رسانیدند کہ میرزا را درین
مرتبہ جز نیت خدمت گاری امری دیگر مصمم ضمیر نیست چون از اہل اخلاص
در ملازمت کمتر ماندند و ہنگامۂ اہل نفاق کہ در لباس عقیدت حیلہ پرداز بودند
گرم شد میرزا کامران کہ از شکوہ بادشاہی و فراوانی لشکر در تیہ حیرت سرگردان
بودہ نہ راہ ترک خدمت و نہ روی ادراک ملازمت از نفاق این گروہ بے شکوہ

آگاه گشته بدلالت منافقان از راه ضحاک و بابا سیان بجانب دره قبچاق که از نواحی
غوربند است توجه نموده و پس دولت و مقدم کوکه و بابا سعید را هراول ساخت و
خود غول شد و مجموع مردم خود را دو توپ کرده روان شد نیم روزی که یکی از رعایای
آن حدود و از آمدن میرزا کامران و بد اندیشی او بمسامع جلال رسانیده قراچه
که سر فتنهٔ بداندیشان بود بعرض رسانید که بر حرف و حکایت امثال این مردم
گوش داشتن و بر اراجیف دل نهادن موجب تفرق خاطر و باعث توهم آن
جماعت می شود و اگر بموجب این خبر قصد جنگ و استعداد پیکار نموده شود هر آئینه
چون این خبر بمیرزا کامران رسد از داعیهٔ ملازمت متقاعد خواهد شد درین حرف
و حکایت خبر آمدن میرزا و قصد نادرست او بتواتر و توالی رسید سبحان الله
هنوز نفاق و تنه دلی این ناموافقان تاریک درون بر مرآت باطن پرتو اشراق
نیفگنده در خاطر اقدس جز گمان نیک امرے دیگر خطور نکرده تا آنکه آمدن
مخالف بعزم مخالفت مشخص و مقرر شد حکم عالی شرف نفاذ یافت که جمعے که
همراه اند سوار شوند و خود بدولت پای همت در رکاب جلادت نهادند در اندک
فرصت معرکهٔ قتال گرم شد پیر محمد آخته که تشنه جگر زلال جانسپاری بود قدم
در دائرهٔ دار و گیر آورده چندان در جانستانی اعدا تیغ پیکار را آب داد که در
سر این کار رفت دیگر میرزا قلی رخش ستمے را در میدان کارزار چنان جولان داد
که دمار از روزگار آن زمرهٔ بے دولت بر آورده در ازدحام کشاکش و هجوم
کُشاکُش زخمے از اسپ جدا شد پسرش دوست محمد او را بکام دشمن نتوانست
دید بنصرتش دوید و در حیات پدر کار غنیم او را تمام ساخت و آن مقدار تردد
و چپقلش نمود که خود هم مضمحل و متلاشی گشت و حضرت جهانبانی سر بلندی بر آورده
اندازه گاه سپاه موافق و مخالف می نمودند تا آنکه طرز گشتن ملازمان درگاه و
روان شدن ایشان توپ توپ جانب مخالف حقیقت مکر و فریب آن سیه بختان
تیره روزگار معلوم آن قدسی صفات شد شجاعت ذاتی و بسالت فطری در جوش

آمد سنان جانستان از سر قهر و غلبهٔ غضب فرا گرفته خود بفوج مخالف تاختند
و فوج دشمن از هیبت آن بادشاه والا شکوه متفرق شده از گوشه تیری بر اسپ
خاصه رسید و پیک بابای کولابی دانسته یا ندانسته از عقب آمده شمشیر انداخت
آنحضرت برگشته نظر قهر بر و انداختند و بهمان نگاه تیز دست از پا خطا کرد و
مهتر سکاهی که بفرحت خان مشهور است آمده آن بی دولت را گریزاند میرزا
نجات اسپ ابلقی که سوار بود بنظر اقدس درآورد و آنحضرت بران رخش
سعادت سوار شدند و اسپ خود را بمیرزا نجات عنایت فرمودند درین اثنا عبدالوهاب
که از بسا ولان معتبر بود آمده شرح پیوستن امرا بمیرزا کامران معروض داشته
جلو خاصه را گرفت که وقت تاختن ست از ازل آزال چنین آمده که گاهی دلو مراد
از زلال آمال مالامال ست و گاهی از گردش چرخ دولابی تهی گشته روی بزیر
شدن دارد آری تقدیر ازلی که منتظم سلسلهٔ درویشی و بادشاهی و مرتب دایره
سفید و سیاهی ست بستگیها را کلید کشادگیها داشته و سربلندیها را نتیجهٔ افتادگیها
کرده است تا در ظلمت سرای شبهای تاریک نگذرانند جهان افروزی خورشید
عالم تاب ندانند تا لب تشنه سراب فیافی طلب نگردند لبیرابی چشمهٔ مقصود نرسیدند
مصداق این حال و منطوق این مقال واقعه ایست که درین روز بتاریخ اول
سعادت مآل حضرت جهانبانی شده آنحضرت بجانب ضحاک و بامیان که جمعی کثیر از
امرای اخلاص سرشت را دران صوب فرستاده بودند متوجه شدند و عبدالوهاب
و فرحت خان و محمد امین و سبدلخان و چندی دیگر ملازم رکاب نصرت اعتصام
بودند بمحمد امین و عبدالوهاب حکم شد که چنداولی کرده می آمده باشند و بواسطهٔ
ضعف بسیاری تردد و آسیب زخم جبهه را از بالای والای خود برآورده بسبدل
خان سپردند او از ساده لوحی جبهٔ خاصه را انداخت روز دیگر بسیاری از ملازمان
درگاه آمده بدولت ملازمت استسعاد یافتند روز سه شاه بداغ خان و تولک قوچین
و مجنون قاقشال را که مجموع آن دو نفر بودند بچنداولی و خبرگیری کابل رو بفرستادند

بغیر از تولک قوچین هیچ یکی بر نگشت داد دران روز بازار امتحان مشمول عنایت
گشته بمنصب قوربیگی سرفراز شد و جمعی از معتبران را طلب داشته کنگاش فرمودند
حاجی محمد خان که غزنین جاگیر او بود و نفاق را پخته او دیگران در کانون دل
می داشت رفتن قندهار صلاح دید و پایهٔ قبول نداشت و گروهے از درست بینان
رفتن بدخشان و میرزا سلیمان و میرزا هندال و میرزا ابراهیم را همراه گرفتن و
سرانجام لشکر نموده توجه کابل را مصلحت دانستند و طائفهٔ از بهادران جان سپار
فراخور بردلی و قوت شجاعت سخن کردند که امروز که میرزا کامران از بادهٔ درد آمیز
نفاق کوته اندیشان تنگ حوصله مست و مدهوش غفلت ست و ما سعادت
یافتهاے بارگاه جان سپاری و فدائیان عرصهٔ حقیقت گزاری در قدم حضرت هستیم
دیگر کدام روز بکار می آییم لائق دولت آنکه همه یکدل و یکجهت شده در رکاب
نصرت متوجه دارالملک کابل شویم امید واثق که بے رفتن بدخشان مهم میرزا کامران
ساخته و پرداخته آید چون فریب و نفاق جمعے کثیر از ترتیب یافتگان درگاه بتازگی
معلوم شده بود اعتماد برین رائے نفرموده حزم و احتیاط در یورش بدخشان صلاح
وقت دانسته از راه یکه اولنگ نهضت فرمودند حاجی محمد شاه محمد برادر خود را با مردم
خود درچنین وقت رخصت گرفته بغزنین فرستاد آنحضرت بخط مقدس خود منشور
سلامتی خود بحضرت شاهنشاهی نوشته باو سپردند بهر وضعے که تواند رساند و بزبانی
نیز بیغامهاے فتح و نصرت و مواعید وصول موکب عالی دادند و حکم فرمودند که
زود تر خود را بغزنین رساند و تا هنگامیکه مراجعت ما که انشاء الله تعالی بزودی
میسر خواهد شد در نگاهداشت غزنین مساعی جمیله نماید هرچند مخلصان صادق
بعرض اقدس رسانیدند که اهل نفاق را از خود درچنین وقتے جدا ساختن عنان
اعمال نفاق بدست این بے ثباتان سپردن ست و صلاح کار بدخواهان مفسد
بعمل آوردن و همه بر کنایه و صریح معروض داشتند که او برادر خود را بپیش میرزا
کامران می فرستند و خود می خواهد که جاسوس درخانه فریب ده ساده لوحان عقیدت

شود آنحضرت برین مقدمات گوش ننهاده رخصت شاه محمد فرمودند و روز دیگر
بجانب کهمرد عنان عزیمت معطوف داشتند اکثر مردم بی حقیقت از ملازمت
گرامی جدا شدند و جمعی که نگاهبان حدود اخلاص و حافظ ناموس حقیقت بودند
در ملازمت گرامی بوده کمر خدمت بعزم درست بر میان وفا ورزی بستند درین راه
بعد از سه روز کلانتران ایباق و تولکچی و سانقاچی که دران حدود توطن داشتند
از اسپ و گوسفند و انچه مقدور اینها بود پیش کش آوردند و درچنین وقت خدمت
شایسته بتقدیم رسانیدند و شب در نزدیک یورت آن مردم منزل اتفاق افتاد
و چون صباح آن بدولت سوار شدند خبر رسیدن کاروان عظیم بسرکردگی میر سید علی
هزاره رسید سوداگران عراق و خراسان از اسپ و اسباب فراوان همراه
داشته بعزم سفر هندوستان کمر اهتمام بسته بودند آخرهای روز عمدهای کاروان
بسعادت تقبیل رکاب دولت سرفراز شدند درود این وفود غیبی مقدمهٔ فتوحات
آسمانی شد سوداگران هوشمند عاقبت بین معاونت و امداد اینچنین والا حضرتی را
سرمایهٔ سعادت روزگار خود شناخته همه اسپان و اسباب را پیشکش نمودند و
آنحضرت این را از تائیدات ازلی دانسته بعضی از اسباب و اشیاء را بقیمت ده چهل
و ده پنجاه مقرر فرموده گرفتند و بجمیع ملازمان رکاب دولت و مقربان بساط قربت
قسمت کردند و بخش هر کدام از میرزایان بدخشان را نیز جدا فرمودند و تتمه را بهمان
جماعه واگذاشتند که بطور خود هر جا که خواهند بفروشند روز دیگر کهمرد مورد موکب
اقبال شد طاهر محمد پسر میر خرد آنجا بود قدوم گرامی را نعمت عظمی شناخته بخدمت
شتافت اما از سستی که داشت یا از سامانی که نداشت در آداب ضیافت عرق شرمندگی
را از چهرهٔ عبودیت نتوانست پاک کرد واز آنجا شب در میان کنار آب تنگی نزول
دولت فرمودند و دران منزل ازان طرف آب شخصی فریاد کرده آواز برداشت که ای
کاروانیان درمیان شما هیچ خبر بادشاه ست چون آواز بسمع مقدس رسید فرمودند
که هیچ از ما خبر مگوئید و ازو بپرسید که تو چه کسی و فرستادهٔ کیستی و درمیان شما از

بادشاه چه خبرست او جواب داد که من فرستادهٔ نظری سال انگم که بجهت تحقیق خبر بادشاه فرستاده و در میان ما این خبر شهرت دارد که بادشاه زخمی از معرکه برآمدند دیگر کسی ایشان را ندید مردم میرزا کامران جیبه خاصه بادشاهی که دران روز پوشیده بودند یافته پیش میرزا برده اند میرزا ازین واقعه خرمیها کرده و بزمها آراسته حضرت اورا بحضور اشرف طلب داشته فرمودند که مرا می شناسی بعرض رسانید که فرایزدی پوشیده نمی ماند گفته اند برو بنظری خبر خوش برسان و بگو که مستعد و آماده باشد که وقت مراجعت در ملازمت حاضر بوده خدمات پسندیده بتقدیم رساند در روز دیگر از پایاب عبور فرموده در موضع اویغلچان فرود آمدند و درین منزل میرزا هندال بدولت ملازمت سربلند شده بتقدیم مراسم پیشکش سرفراز گشت و از انجا باندراب نخیم سرادقات اقبال شد میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم بسعادت کورنش مشرف شده لوازم اخلاص و عقیدت بجای آوردند و چون سخن باینجا رسید بیشتر از انکه حضرت جهانبانی سرانجام لشکر فرموده تسخیر کابل شوند گزارش قلم باحوال میرزا کامران از ابتدای فریب تا برآمدن آواز کابل که مقدمه جزای کار اوست ناگزیر است تا تشنه لبان بادیه سخن را از منهل این تتمه سیرابی حاصل شود چون کارگران قضا و قدر بجهت تشیید مبانی دولت ابدپیوند بادشاهی و تخریب بنیان اصحاب نفاق آنچنان فتحی در لباس کسر و آن طور شادی در روش غم از مکمن بطون بموقف ظهور آوردند و حضرت جهانبانی با تمام مخلصان جانسپار متوجه ضحاک و بامیان شدند میرزا کامران از سنوح این امر غریب که در مخیله او بگذشته بود در تعجب ماند و اهل نفاق توپ توپ آمده می دیدند و آن معامله نافهم از آمدن این هرزه کاران بیوفا سر وقت و خوش وقت گشته دست جفا بر اهل وفا که کمال اعتصام بذروهٔ اخلاص بادشاهی داشتند کشاده و در همان محل محاربه بابا سعید قراچه قرابخت را زخمی پیش میرزا آوردند و میرزا نیک پیش آمده از حقیقت حال و وخامت مآل او پرسید جواب داد که بابا سعید ندانسته زخمی بمن

رساند آخر بتعقدات ناپائدار آن مکار بے وفارا تسلی داد و بعد ازان حسین قسلی سلطان مہردار کہ از مخلصان فدائی بود با با دوست یساول و جمعے گرفتہ آوردند و آن حق ناشناس چنیں مخلص درگاه را بدست خود شمشیر زد فرمود تا در حضور او پاره پاره کردند و آن سرمایه دار گنجینه اخلاص در راه ولی نعمت خود جان رفتنی و حیات شدنی را بنقد وفا مبیع نمود تا ابد باین سعادت سرمد بزم آرای مخلصان عقیدت منش گشت و تاجی بیگ را کہ از امرای معتبر چغتی در گروه اہل عقیدت معدود بود آوردند بے ملاحظہ او را بہ تیغ گذرانید بعد ازان بیگ بابای کولابی آمده حقیقت زخمی شدن حضرت تقریر کرد میرزا از تنگدلی شگفتہ شده یسین دولت و مقدم کوکہ و جمعے را بتعاقب تعیین کردند قاسم حسین سلطان کہ داد حرام نمکی و کوردلی دران روز داده بود از ترس و وہم کہ منافقان نادرست را دامنگیرست پناه بدامنہ کوه برده ایستاد و از سراسیمگی نہ روئے رفتن داشت ونہ رای گریختن حسن صدر و جمعے را فرستاده بدلاسا و مواسا آوردند و میرزا از جنگ گاه کوچ کرده بچاریکاران فرود آمد و درینجا شخصے جبۂ خاصۂ آنحضرت پیش میرزا آورده میرزا ازین آوردن جبہ اندیشہاے تباه بے تہ را بخاطر راه داده از فرط شوق در جامہ نگنجید و ازانجا کوچ کرده کابل را محاصره نموده قاسم خان برلاس در ملازمت حضرت شاہنشاہی بود در استحکام مبانی قلعداری اہتمام نمود و ہر چند میرزا او را بمواعید کاذبہ صدق نما فریب می داد او حبل المتین عقیدت و اخلاص حضرت جہانبانی را نمی گسیخت تا آنکہ اراجیف جانکاه را درین میان شہرت داد و جبۂ آنحضرت را فرستاده بصد عہد و پیمان وحرف و حکایات فریب آمیز بازی داده قلعہ را گرفت و آن نوباوهٔ چمن کائنات و گلدستہ بہارستان آفاق یعنی حضرت شاہنشاہی را کہ بروائح اقبال روز افزون مشام امید روزگار را عطر می بخشید و انوار خلافت ایزدی از مرآت ناصیۂ اقبالش می تافت از نافہمیدگی و کوتاه بینی مقید ساخت اما حمایت ایزدی کہ مقارن احوال آنحضرت ہست برسم قدیم آن بصورت خود معنی

بزرگ را از روی معنی در کنف حراست واد روی صورت در پناه عطوفت خود داشته پیوسته نگاهبانی می کرد میرزا کامران در دار الملک کابل بوده مشغول انتظام احوال خود و سرانجام لشکر می نمود و میرزا عسکری را جوئے شاہی کہ اکنون سعادت انتساب بلقب گرامی حضرت شاهنشاهی یافته بجلال آباد مشهور است جاگیر کرد این موضعے ست دلکشاد و برزخیست میان ہندوستان و ولایت مشتمل بر خوبیهائے ہند و مبرا از ناخوشیهائے ولایت کہ منعم خان بنام اقدس منسوب گردانیده معمورهٔ دالا گردانید و غزنین و آن حدود را بقراجه خان داد غوربند و آن نواحی با یسین دولت مقرر ساخت و همچنین مردم خود را جاگیر و علوفه تقسیم نمود و باولیای دولت بادشاهی در مقام گرفت گیر شد خواجه سلطان و عمله دیوان را مقید ساخت و دست تطاول کشاده بزور و زجر از مردم نقد و جنس گرفته در سرانجام بد سرانجامی خود شده و پیوسته از توجه موکب بادشاهی اندیشه من بوده روزی بقرار و آرام نگذرانید و مدار مهمات بر قراجه قاسم میر بیوتات ماند واز راه ظلم و تعدی ساماتی کہ سر بے سامانیها باشد بهم رسانید غافل ازین کہ۔ شعر

درم بزور ستان و زر بزینت ده
بنائے عمر کنانند و بام فقر اندا ے

قریب سه ماه باین حال گزرانید تا آنکه طنطنه نهضت موکب عالی حضرت جهانبانی از بدخشان بصوب کابل بلندی گرفت میرزا از سپاهی و زمیندار از هزاره و غیر آن فراهم آورده باستعداد تمام روان شد بابا جوجک و ملا سقائی را در کابل گذاشت و حضرت شاهنشاهی را کہ آثار سعادت و اقبال از ناصیهٔ دولتش بمشابهٔ هویدا بود کہ در ادراک و اعتراف آن خرد و بزرگ و دوست و دشمن همه متحد القول و متفق الکلام بودند بجهت خجستگی ذات و میمنت قدم یا جهت مزید احتیاط و مصلحت دیگر همراه لشکر گرفت و ندانست

که ایزد جان بخش جان آفرین خجستگیهاے کونین را که در ذات اقدس ودیعت
سپرده برکات او بدوستان عاید است نه بر دشمنان کوران را از تو تیا چه
فروغ چون کلام طفیلی بانجام رسید سلسلهٔ مقصود جنبانیدن و بقیهٔ سوانح
قدسیه حضرت جهانبانی را برشته اجمال کشیدن ناگزیر است + + + +